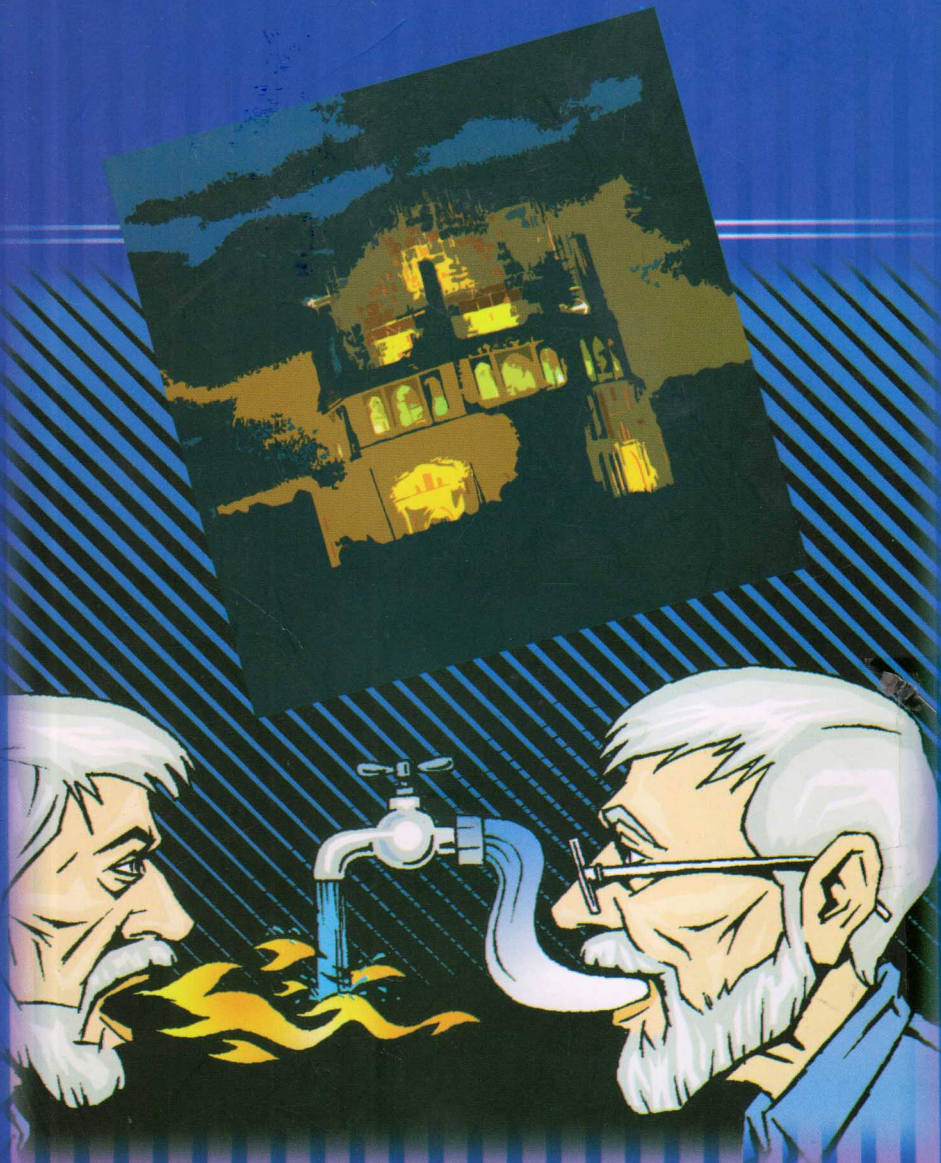


شورای پژوهشی اداره‌ی کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان زنجان

ضرب المثل های ترکی در گویش زنجانی

گردآوری و تنظیم: فاطمه شاهمحمدی - ذبیح الله شاهمحمدی





ضرب المثل‌های ترکی در گویش زنجانی

با شرح و ذکر موارد کاربرد آنها

گردآوری و تنظیم:

فاطمه شاه‌محمدی - ذبیح‌الله شاه‌محمدی

نیکان‌کتاب

تابستان ۸۳



انتشارات نیکان کتاب

زنجان: خیابان سعدی وسط، کوچه‌ی شهید باقری، ساختمان سپهر

تلفن: ۳۲۳۵۵۴۱ / دورنگار: ۳۲۳۵۵۴۲ - ۲۴۱

●

ضرب‌المثل‌های ترکی در گویش زنجانی

فاطمه شاه‌محمدی - ذبیح‌الله شاه‌محمدی

طراحی روی جلد: جمال رحمتی

حروفچینی: رسا

صفحه‌آرایی: نیکان کتاب

لیتوگرافی: اهل بیت (ع)

چاپ: محمد / صحافی: ولایت

●

چاپ اول: تابستان ۸۳ / تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۶۴-۷۴۴۱-۸۸۶ ● ISBN: 964-7441-88-6

شاه‌محمدی، فاطمه، ۱۳۳۱ - گردآورنده

ضرب‌المثل‌های ترکی در گویش زنجانی با شرح و

توضیح و موارد کاربرد آنها / گردآوری و تنظیم فاطمه

شاه‌محمدی، ذبیح‌الله شاه‌محمدی - زنجان: نیکان کتاب،

اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی زنجان، ۱۳۸۳.

۳۸۴ ص.

ISBN: 964-7441-88-6 ریال ۳۰۰۰۰

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

واژه‌نامه بصورت زیرنویس.

۱. ضرب‌المثل‌های ترکی - زنجان (استان) الف. شاه‌محمدی، ذبیح‌الله،

۱۳۱۱ - گردآورنده همکار ب. عنوان.

۳۹۸/۹۴۳۶۱

ش ۲/۴ ۶۵۱۹ PN

کتابخانه ملی ایران

همه‌ی حقوق برای اداره‌ی کل فرهنگ و ارشاد اسلامی زنجان محفوظ است.

با همشهریان و خوانندگان عزیز

مجموعه‌ی حاضر، «ضرب‌المثل‌های شهرمان»، محصول چند سال جستن و یافتن و ثبت و ضبط و تنقیح و تحریر و بارها و بارها پیراستن و آراستن بود که در قبال فرهنگ غنی و گنجینه‌ی گرانقدر ادبیات عامه‌ی زادگاهمان کوششی بود ناچیز و خوشه‌ای کم‌بها از این خرمن پر برکت و لایزال و باورها و اندیشه‌ها و تجربه‌های گذشتگانمان، که باید عاجزانه اعتراف نماییم هدیه‌ای شد ناچیز نه در خور ذوق و سلیقه و رغبت شما اندیشمندان و صاحب‌نظران سلیم‌الفکر و دقیق‌النظر، بل محرّضی به گمان آمد برای کام نهادن محققان و علاقه‌مندان فرهنگ و مدنیت دیارمان به این گلزار پر گل و نکته و بوستان پرصفا و طراوت که به عنایت و کرامت شورای پژوهشی اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی زنجان به زیور طبع آراسته شد و واجب آمد برایمان این حق!! که از فرصت استفاده کرده و از عنایت جناب جاودانی مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی به ویژه از ارشاد و افضال بی‌مُنّت ادیب فاضل و محقق بارع و استاد دانشگاه جناب سید زین‌العابدین صفوی، به زبان الکن سپاسگزاری کنیم.

و همچنین از اعضای محترم شورای پژوهشی اداره کل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان زنجان جنابان ابراهیم قاسمی، یوسف فتحی، محمدکاظم مکملی، سیدسجاد موسوی و سعید رومی صمیمانه سپاسگزاری نماییم و همچنان از مدیران و کارکنان مؤسسات فرهنگی رسا و نیکان کتاب که عصای دستان بودند و مشوّق جانمان و تا روزگاری که اوراق این کتاب به تطاول زمان پریشان گردد زحمت و همتشان ملحوظ خوانندگان این مجموعه خواهد بود.

و عذر تقصیر به درگاه خوانندگان نکته‌سنج از کاستی‌ها و ایرادها و حتی خلاف

اندیشه‌های «فاضلانه»، این حقیران که خود معترفند پای ملخی به درگاه سلیمان وزیره
به کرمان و چاقو به زنجان برده‌اند که اگر مقبول نیفتد مردود نخواهد بود.

زنجان

فاطمه شاه‌محمدی - ذبیح‌اله شاه‌محمدی

بهار ۱۳۸۳

مقدمه‌ای از جناب آقای سید زین‌العابدین صفوی

در این روزگار، اشتباهی جهانی‌سازی «پاره فرهنگ»ها را آنچنان می‌بلعد و در قدرت هاضمه‌ی خود استحاله می‌کند که حتی زبان‌های رسمی کشورها را یارای «ماندن» نمانده است. زبان‌های محلی نیز آنچنان در محاصره‌ی زبان‌های رسمی قرار گرفته‌اند که گریزی جز زوال و نابودی ندارند و کار به جایی رسیده است که نسل نو، فرهنگ مشترک و زبان مفاهمه را با پیشینه‌ی نزدیک خود از دست داده و در زبان مادری خود حتی با مادر خود نیز مشترک نیست! و از تمامی «آموزه‌ها»ی قومی بیگانه شده و از همه‌ی «آزموده‌ها»ی بومی بی‌بهره می‌شود. اگر هم یک زبان محلی بخواهد بر ماندگاری خود پافشاری کند ناچار است به نوعی دیگر اصالت خود را از کف بدهد و در برابر گویش غالب رنگ ببازد.

در چنین شرایطی، اگر برای صیانت از فرهنگ‌های قومی و محلی چاره‌ای نشود طبیعی است که ریشه‌ها و پایه‌های اندیشگی اقوام خواهد پوکید و جوانان و نوجوانان، بی‌خبر از «اندوخته»ها و «آموخته‌ها»ی خودی، در آخر خط «بی‌هویتی»، شیفته‌ی فرهنگ «همبرگری» و آموزه‌های پیش ساخته‌ی دیگران شده و آنچه خود دارند از بیگانه تمنا خواهند کرد.

متأسفانه در جامعه‌ی ما هر دانشی که «عمومی» شد عامیانه و «عوامانه» قلمداد می‌شود و آنچه به درد همه می‌خورد و از درد همگان خبر می‌دهد تنها به جرم «همگانی بودنش»! عامیانه (غیرتخصصی) تلقی می‌شود در حالی که بسیاری از دانستنی‌های

عمومی از ذهن هزاران حکیم بی‌نام و نشان برخاسته و عصاره‌ی آزمون و خطای میلیون‌ها «آدمی‌زاده»^۱ ای است که در این دنیا زیسته‌اند و این گنجینه‌ها را، امانت‌وار در سینه‌ی دیگران نهاده‌اند. بی‌گمان این سخن‌های نغز ساخته‌ی گروهی عوام، بی‌سواد و بی‌ذوق نیست بلکه هر یک از آنها تبلور ذوق و حکمت هنرمندان حکیمی است که ذوق را با حکمت تجربی در هم آمیخته‌اند.

ضرب‌المثل‌ها قضایایی «پسینی»^۱ هستند و تنها یک سلسله مسائل بدیهی و روشن را تکرار نمی‌کنند و ارجشان به بهای تجربه و آزمایش به دست آمده است و از این‌رو است که ارزش کشفی آنها بر ارزش نقلی‌شان می‌چربد و انتقال کشفیات انسانی را به عهده گرفته‌اند.

سازندگان هنرمند این سخنان، نامشان در پرتو هنرشان گم شده است و به همین جهت این سرمایه‌های فرهنگی به سندهای «اشخاص»^۱ اسناد داده نمی‌شوند و به نام شخص ثابتی ثبت نمی‌گردند و از ملکیت افراد بیرون آمده و به قبایله‌ی قبیله‌ها انتقال یافته و به طور طبیعی ملی اعلام می‌شوند و اصولاً اگر یک سخن به وسیله‌ی سخنگوی خاصی، تصاحب شده باشد هر قدر هم قدر و ارج داشته باشد نام «ضرب‌المثل» به خود نخواهد گرفت.

این سخنان با آنکه از نظم و قافیه تبعیت نکرده و با وزن عروضی و سبک خاصی دست بیعت نداده‌اند ولی آنچنان متین و وزین‌اند که قرن‌ها در سینه‌ها - فقط در سینه‌ها - مانده‌اند و آنها را هیچ «ویراستاری» جز تجربه، دستکاری و ویرایش نکرده است. این جمله‌ها حاصل غم‌ها و شادی‌هایی هستند که به همراه آه سرد یا خنده‌ی گرم «انسان» به کالبد فرهنگ دمیده شده‌اند و تأثیری هم که در روح و جان انسان می‌گذارند به این خاطر است که از دل و فکر انسان سرچشمه گرفته‌اند و از آن‌رو که ساختار آنها طبیعی و غیر تصنعی است تأثیر آنها نیز طبیعی، غیر تصنعی، «حکمت» آموز و «عبرت» آمیز است.^۲ و انسان را از پیش پرده‌ی سخن‌ها، رخ‌ها و رخدادها «عبور» می‌دهد و از

۱- فیلسوفان گزاره‌های خبری را به پیشینی (a priori) و پسینی (a posteriori) تقسیم کرده و شکل‌گیری گزاره‌های پیشینی را بی‌نیاز از تجربه و شکل‌گیری گزاره‌های پسینی را در مرحله‌ای پس از تجربه و نیازمند آن می‌دانند از این‌رو به گزاره‌های گروه اول ما تقدم (ما قبل التجربة) و به گزاره‌های گروه دوم ما تأخر (ما بعد التجربة) نیز می‌گویند.

۲- جالب آنکه قرآن کریم در برخی از آیات واژه‌ی «مَثَل» را به معنی مایه‌ی عبرت آورده است «و جعلنا هم سلفاً و مثلاً للآخرین». زخرف

«قافیه»ها می‌گذرانند و چشم آدمی را به چشم‌اندازهای دور دستی که در وِرای «حدیث»ها و «حادثه»ها قرار دارند، می‌دوزد.

واژه‌ی «مَثَل» معمولاً به همراه «حکمت» می‌آید و ضرب‌المثل جمله‌هایی حکمت‌آمیز و غالباً کوتاه‌اند و متون دینی ما نیز علاوه بر آن که منشأ بسیاری از ضرب‌المثل‌ها هستند از ضرب‌المثل‌های رایج زمان خودشان نیز به خوبی بهره گرفته‌اند و «کلمات قصار» نهج‌البلاغه که «حکمت‌های» نهج‌البلاغه نام گرفته است گواه بر این ادعا است. جالب آن که یکی از احادیث کوتاه و رسا، «کوتاهی» و «رسایی» را به عنوان معیار سخن خوب مطرح کرده است (خیرالکلام ما قل و دل) که این سخن خود یک حکمت است. کوتاه سخنی است که سخن‌ها را هم کوتاه می‌کند و از پهنا و درازای گفتمان‌ها می‌کاهد و بر ژرفای آنها می‌افزاید.

در تاریخ و فرهنگ شفاهی مردم معمولاً همه‌ی گفتارها باقی نمانده‌اند و اگر هم باقی مانده باشند گسترش نیافته‌اند تنها جمله‌های کوتاه، گویا و حکمت‌آمیز هستند که در حافظه‌ی عمومی و نسل‌های پیاپی قدرت ماندگاری خود را حفظ کرده‌اند بنابراین حکمت‌آمیز بودن یک ضرب‌المثل با رشد افقی و عمودی آن رابطه‌ای مستقیم دارد و یک ضرب‌المثل در حقیقت یک حکمت فشرده‌ای است که نگهداریش بسی آسان و به کارگیریش بسیار سودمند و کم هزینه است.

جمع‌آوری و انتشار ضرب‌المثل‌های ترکی با گویش خاص زنجان‌ی گامی مهم در حفظ هویت مردم این استان خواهد بود و پیداست که هر یک از این ضرب‌المثل‌ها چکیده‌ی تجربه‌های تلخ و شیرین چندین نسل بوده و روند تکاملی خود را در گذر «زمان» گذرانده است و این گونه نیست که آنها را تنها یک یا چند نسل، و در زمانی اندک ساخته و پرداخته باشد از این‌رو ارزش این کلمات تنها در «حکمت»های موجود در آنها نیست بلکه «قدمت» بسیاری از آن سخن‌ها نیز خود به تنهایی می‌تواند آن‌ها را در زمره‌ی موارث فرهنگی قرار دهد ولی افسوس که هرگاه سخن از میراث «فرهنگی» به میان می‌آید ذهن ما به سوی برج و باروهای سنگی، آجری، خشتی و... می‌رود و نشانه‌های خاکی و زیر خاکی را جستجو می‌کند و کمتر کسی هست که سری هم به

گنجینه‌هایی بزند که در نهانخانه‌ی دل انسان‌ها نهفته‌اند.

فرهنگ مایه‌دار استان زنجان تنها در منبت‌کاری‌ها، کاشی‌کاری‌ها، و بناهای سنگی، آجری و خشتی نمایان نیست و آینه‌هایی چون ارگ سنگی سلطانیه با بلندترین گنبد آجری جهان، غار زیبا و شگفت‌انگیز کتله‌خور در گرماب، مقبره‌ی ملاحسن کاشی (کاشفی) و آرامگاه چلبی اوغلی در سلطانیه، بازار سر پوشیده‌ی زنجان، رختشویخانه، کاروان‌سرای سنگی، مسجد جمیله خانم، پل حاج میربهاءالدین و... با همی ارزش و درخششی که دارند به تنهایی از باز تابش چهره‌ی «تمام رخ» این فرهنگ ناتوانند.

اگر ارگ سنگی و گنبد آجری سلطانیه نمایانگر تجربه‌ی هزاره‌های انسانی و سده‌های اسلامی است و با زبان سکوت «سخن» از فرهنگ می‌گویند این ضرب‌المثل‌ها نیز سخن‌ها و فرهنگ‌هایی هستند که آن ارگ‌ها را ساخته و آن گنبد‌ها را بالا برده‌اند و نه با زبان سکوت که با «فریاد» سخن می‌گویند.

اگر قندیل‌های شگفت‌انگیز غار گرماب به طور طبیعی و «غیر ارادی» در گذر زمان‌های بسیار طولانی از «دل کوه» بیرون تراویده‌اند، هر جمله‌ی این ضرب‌المثل‌ها نیز گوهرهای پر بهایی‌اند که به طور ارادی از ژرفای «دل انسان»، به دست آمده‌اند.

زبان اصلی این مجموعه ترکی آن هم با گویش خاص زنجانی است البته معادل‌هایی نیز از زبان رسمی و متون دینی در بر دارد که با «تعبیری» متفاوت «تفسیری» واحد نمایان می‌کند و نشانگر این است که این «یافته»‌های فرهنگی در جوامع گونه‌گون، «تافته»‌های جدا بافته‌ای نیستند بلکه تجربه‌های یکسانی‌اند که تنها «رنگ»‌ها و «انگ»‌های قومی آنها را از یکدیگر جدا کرده است.

حفظ و نشر این ضرب‌المثل‌ها با تکیه بر گویش خاص زنجانی با حفظ وحدت زبان فصیح ترکی منافاتی ندارد و همچنین تأکید بر زبان مادری، با زبان رسمی کشور و یا زبان بین‌المللی و علمی ضدیت ندارد بلکه حفظ و احیای فرهنگ قومی، نوعی توجه به متغیرهای منطقه‌ای است که موجب بازایابی هویت همی ملت می‌شود و از یکسان‌سازی‌های اجباری و تصنعی و «کمونیسم فرهنگی» - که مخالف پیشرفت طبیعی انسان‌ها است - جلوگیری می‌کند.

شعار معروفی که معمولاً در فعالیت‌های بهداشت جهانی به کار می‌رود، اینجا نیز به

خوبی صدق می‌کند: «جهانی فکر کنید، منطقه‌ای عمل کنید» این گونه شعارها که خود به ضرب‌المثل تبدیل شده‌اند در اینجا بیانگر این نکته‌اند که نباید به بهانه‌ی تقویت زبان رسمی زبان‌های محلی را نابود کرد و می‌توان با تفکیک زبان رسمی و علمی و محلی، در تقویت هویت قومی - ملی موفقیت‌هایی بزرگ حاصل کرد چرا که از نظر منطقی هیچ ملازمه‌ای بین پشت پا زدن به فرهنگ قومی و پیشرفت در عرصه‌ی ملی و جهانی وجود ندارد و ما زنجانی‌ها که زبان مادریمان نه زبان ملی و نه بین‌المللی است به هر سه نوع زبان نیاز داریم. در دنیای امروز حتی کسانی که زبان مادری آنها زبان بین‌المللی است لهجه‌های خاص قومی خود را رها نکرده‌اند به طور مثال در بسیاری از جزایر بریتانیا زبان‌های دیگر هنوز زنده‌اند (به جز انگلیس) و اخیراً برای احیای سرایش به لهجه‌های محلی در انگلستان احساس نیاز شدیدی کرده‌اند.^۱

با درک این کاستی‌ها و بایستگی‌ها است که می‌بینیم سازمان یونسکو روزی را به عنوان روز جهانی زبان مادری اعلام می‌کند و از مردم جهان می‌خواهد تا برای حفظ موارث فرهنگی خود زبان مادری خود را حفظ کنند زیرا از بین بردن زبان‌های مادری تنها نابودی یک «زبان» و شیوه‌ی خاصی از گفتگو نیست بلکه رها کردن ریشه و دلخوش کردن به شاخه‌های سستی است که در برابر هر کند بادی بر خاک خواهد افتاد. علاوه بر آن، بیان احساسات و عواطفی که انسان در دوران کودکی آنها را به جان عجین کرده است جز با زبان مادری ممکن نیست و از این‌رو است که انسان در اوج احساسات به زبان مادری خود سخن می‌گوید به هنگام شدت درد و ناراحتی، به هنگام التماس شدید، در اوج مناجات و زمزمه‌های تنهایی، ناخواسته به زبان مادری خود روی می‌آورد و زبان‌های رسمی و علمی این همه انعطاف و زیبایی طبیعی را ندارند.

بدون شک این ضرب‌المثل‌ها قضایای منطقی و کلی نیستند و بسیاری از آنها ناظر به موارد خاصی هستند و توجه به موارد کاربرد و شأن صدور آنها نشان می‌دهد که نمی‌توان به چنین مجموعه‌هایی به عنوان نسخه‌ی واحد همه‌ی دردها و گرفتاری‌ها نگریست زیرا همانطور که مشاهده می‌شود مفاد بسیاری از آنها با یکدیگر تضاد دارد

۱- دانالد گیلیس (donald gillies)، فلسفه‌ی علم در قرن بیستم، ترجمه‌ی حسن میان‌داری، انتشارات سمت و مؤسسه‌ی فرهنگی طه، چاپ اول، ۱۳۸۱، صص ۱۱-۱۳.

مثلاً در مورد خودی و غیر خودی، دختر و پسر، شهری و روستایی، مادر شوهر و عروس، راستگویی و دروغگویی، و... جمله‌هایی وجود دارد که یکدیگر را نفی می‌کنند. همچنین مغالطه‌هایی در میان آنها وجود دارد مثل مغالطه‌ی جابجایی علت و معلول، و نیز پاره‌ای از آنها هم از شانس، چرخ، فلک، بخت و اقبال، سخن‌ها و شکایت‌ها دارد و مبتنی بر جبرگرایی و خرافه‌گرایی است و با عقل و استدلال و با مفاهیم دینی تعارض‌هایی دارد ولی ضرب‌المثل‌های هماهنگ با عقل و دین فراوان است. به گونه‌ای که برخی از آنها عین ترجمه‌ی آیات و روایاتند و اگر برای هر یک از آنها معادلی از احادیث می‌آمد مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شد! برخی جمله‌ها نیز کاملاً فلسفی‌اند مثلاً در جایی شرور را به طور مطلق نفی کرده و به عدمی بودن آنها تأکید می‌کنند و یا مکافات عمل را به زیبایی بیان می‌کنند و... مطمئناً اگر در این مجموعه از برخی از اماکن و اهالی نامی به میان آمده است نشانه‌ی قدح یا مدح آنها نیست بلکه هدف مؤلفان محترم گردآوری و انعکاس آینه‌وار همه‌ی ضرب‌المثل‌های موجود بوده است.

طبیعی است که نسل جوان از درک برخی از واژه‌ها و اصطلاحات این کتاب ناتوان باشند زیرا بسیاری از واژه‌ها و اصطلاحات موجود در ضرب‌المثل‌ها با زندگی قدیمی و زندگی روستایی شکل گرفته است به طوری که حتی پس از ترجمه‌ی آن‌ها نیز قابل درک نیستند به همین جهت مؤلفان محترم تلاش کرده‌اند در حد توان علاوه بر ترجمه، توضیحی نیز ارائه دهند و این امر باعث شده است که این کتاب عملاً مجموعه‌ی از ضرب‌المثل‌های فارسی را نیز در بر گیرد.

هیچکس نمی‌تواند کاستی‌ها و اشتباهات موجود در این مجموعه را انکار کند از جمله آنکه اختلاف‌های زیادی که در رسم الخط زبان ترکی و گویش زنجان در این کتاب به چشم می‌خورد و یا برخی از جمله‌ها با اندک تفاوتی و به گونه‌های مختلفی تکرار شده است و یا در برخی موارد معادل‌های متعددی آمده است ولی در موارد دیگری به طور کلی از این کار صرف نظر شده است ولی شاید درنگ بیش از حد برای ارائه‌ی یک اثر بی‌نقص موجب می‌شد که چنین کاری هرگز شروع نشود به همین خاطر است که می‌گویند: «بزرگ فکر کنید، کوچک شروع کنید، امروز هم شروع کنید» بنابراین به نظر می‌رسد هدف از چاپ و نشر این مجموعه، تنها به «حفظ» و «گسترش» منحصر نیست

بلکه به «تصحیح» و «تکمیل» نیز نظر دارد و نه فقط برای خواندن که برای اظهار نظر کردن نیز در دسترس عموم مردم قرار می‌گیرد و این «گردآوری» مقدمه‌ای برای «داوری» و اصلاح خواهد بود و بر شتاب و سرعت آن خواهد افزود. به ویژه با توجه به آن که به لحاظ عمومی بودن چنین موضوعاتی صاحب‌نظران فراوانی هم در این زمینه‌ها وجود دارد.

با نظر به این که این مجموعه در نوع خود (در گویش زنجانی) بی‌سابقه است می‌تواند علاوه بر اینکه مورد استفاده‌ی عموم قرار گیرد به یکی از کتاب‌های مرجع برای پژوهشگران فرهنگ عامه تبدیل شود.

سید زین‌العابدین صفوی

عضو هیأت علمی دانشگاه

۸۳/۴/۲۵

به نام یزدان پاک

سپاس و ستایش ایزدی را که کون و مکان را به جمال کهکشان لایتناهی بیاراست و زمین و آسمان را به جاذبه عطوفت خویش برپای داشت و برومند درخت خلقت را به شکوفه دانش و طلّیعه بینش پیرایه زد. یزدانی که ازل و ابد در طومار تقریرش نگنجد و فهم و وهم در تدبیرش به پریشانی و حیرت بیفتد و عقل و فضل در تقدیرش به عجز و انکسار. و درود فراوان بر ارواح منزّه پیام‌آوران سترگ و منجیان بزرگ که به فرمان مقدّسش مشعل هدایت را فرا راه گمشدگان تخیل و سرگشتگان تصوّر برافروختند و خورشید وجودشان را منبع فیض و مخزن ارشاد و انتباه گردانیدند که این انسان متحمّل بارامانت، از تیه ضلالت بیرون آید و کام و جانش به حلاوت محبّت لایزالش مفرّج و معطر گردد. و گرامی باد آخرین ستوده‌ی که ارمغانش نون و القلم بود و اولین پیامش «إِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ» و پایدار باد نام اوصیای پاکش و اولیای مگرّمش که لوای هدایت وی بر دوش گرفتند و یاران رسالت و نامداران کاروان نبوّتش بودند و هستند و خواهند بود.

«فرهنگ عامه»

«فولکلور»، «فرهنگ عامه» و «مدنیت خلق» اصطلاحاتی هستند که بر رشته‌های گوناگون ادبیات، آداب و رسوم، عرف و عادات، خُلق و خو، اعتقاد و باورها، آموزش و پرورش، هنرهای سنتی دیرینه یک قوم اطلاق می‌گردد.

قطعی است این موارد که گفته شد، ویژه‌ی یک دوره‌ی خاص از زندگانی و حیات اجتماعی آن قوم نیست بلکه از بدو تشکیل هیأت زندگی اجتماعی وی سرچشمه گرفته و به مرور زمان و گذشت قرون متمادی در اعماق فکر و اندیشه و وجدان آن قوم ریشه می‌داوند و شاخ و برگ می‌گیرد و هر چه زندگی اجتماعی آن قوم دوام و قوام می‌یابد این درختِ تناور و گشن سایه افکن وجود آیندگان و نسل‌های تازه می‌گردد.

«فرهنگ عامه» در مقایسه با فرهنگ کلاسیک یا فرهنگ مکتوب؛ ادبیات، اخلاق، فلسفه، علوم و نیز از نظر قدمت نه تنها رتبه‌ی پیشی و امتیاز برتری دارد به جرأت می‌توان گفت که گام‌های نخستین فرهنگ شفاهی و فرهنگ عامه یعنی باورهای عقیدتی و ابزار استنتاج خطِ مشی چگونه اندیشیدن و چه سان زیستن، از گفتگوهای روزمره‌ی افراد با یکدیگر، استنباط‌های گونه‌گونه از نوع رفتار و کردار و گفتار هم‌نوعان برداشت می‌شود و پیش از آن روز که خط و نوشتن و لوح و قلم ابداع گردد و اوراق سفید کاغذ از «خان بالیق» چین به آسیا و اروپا آورده شود یا خط میخی بر صخره‌های تخت جمشید و طاق‌های بیستون و باستون کلد و آشور، ایران و روم و یونان نقش بندد

مردم چادرنشین و صحرا گرد و کوله به پشت و چماق در مشت بی خبر از منطق ارسطویی و ناآگاه از «دستور زبان» و «آیین سخنوری» و صدها کتاب زبان‌شناسی و فرهنگ پژوهی.

و خواندن کتاب‌های اخلاق و تربیتی و آیین زندگی هزاران متفکر و مُعَلِّم اخلاق خوشخو یا بدخو امثال کانت، خواجه نصیر، کارنگی، سعدی، دیویی، فخر رازی و امثالهم - در تلاش معاش خویش در ارتباطات روزمره زیستن اجتماعی در داد و ستدها در کارهای گروهی و فردی، در شهرنشینی و کوچ و مهاجرت حتی در نزاع‌ها و کشمکش‌های قومی و خانوادگی، باورها و نکات اخلاقی و تربیتی و حاصل تجربه‌های خود را در جامه‌ی «فرهنگ عامه» در سینه‌ها و الواح دل‌ها ثبت کرده‌اند آنان: دردهای دربرداری‌ها، رنج‌های گرفتاری‌ها، غم‌های ناهنجاری‌های روز و روزگار خود را در مجموعه‌ی از ضرب‌المثل‌ها، بیاتی‌ها، ترانه‌ها، آوازها، طنزها، و نیز شادی‌ها و جشن‌ها و مراسم متعدد قومی و اجتماعی را، حتی اگر به صورت افسانه و اسطوره هم درآمده سینه به سینه برای آیندگان به ودیعت نهاده‌اند و نسل‌های پسین هم باورها و ایده‌ها و آرمان‌های خود را بر این بستر آرام بخش و فرح‌افزا پرورش می‌دهند و در واقع منش و شخصیت نسل‌های بعدی از تأثیر این فرهنگ غیر عمدی متبلور می‌گردد.

سبب گردآوری این مجموعه

قبلاً به قول قدما، مکشوف خاطر انور خوانندگان عزیز باد، که اگر قبول کنیم (که باید هم قبول کنیم) زبان ترکی از قدیمی‌ترین زبانهای اقوام ایرانی است و حتی بنا بر عقیده‌ی بسیاری از پژوهشگران آثار این زبان را در دوره‌ی ساسانیان هم می‌توان دریافت. به این واقعیت اذعان خواهیم داشت که غنی‌ترین و پربارترین فرهنگ عامه در این زبان تجلی کرده است.

قبل از پرداختن به بقیه‌ی کلام در سبب تألیف، توضیحی درباره‌ی همین چند سطر ضروری به نظر رسید اهل تحقیق و ارباب دانش و بینش بر این نکته خرده خواهند

گرفت که وقتی به صراحت و قاطعیت حکم «غنی‌ترین و پربارترین فرهنگ عامه» را در زبان ترکی آن هم در ترکی آذری صادر کردی از روح پرفتوح مرحوم دهخدا خجالت نکشیدی با آن گنجینه‌ی بی‌عدیل لغت نامه‌اش و امثال و حکم محققانه‌اش و از خشم و حمله‌ی مرحوم احمدشاملو در «عرصات محشر» نترسیدی با آن تلاش‌سی و چند سالش در تدوین و تألیف کتاب کوچه، که تنها حرف «آ» آن رقمی بیش از هزار دارد و خدا می‌داند که تا حرف «ی» به پایان رسد شمارگان این فرهنگ عامه فارسی سر به کجا خواهد زد؟ در جواب گوییم. اولاً «همه کس را عقل به کمال نماید و فرزند به جمال» و یا «هیچ کس نوز قاتوقونا ترش دئیمز» ثانیاً غرض از این اظهار فضل این نکته بود که لطیف‌ترین و پرمعنی‌ترین ضرب‌المثل‌ها و طنزها و لطیفه‌ها و نکته‌های محاوره‌یی را در زبان ترکی می‌توان یافت وگرنه کدام ایرانی جرأت دارد که بر غنا و عظمت و اعتلا و گراندوری زبان فارسی و آثار گراندتر آن از فرهنگ مکتوب و شفاهی شک و تردید نماید؟

در کارخانه‌ای که ره علم عقل نیست فهم ضعیف رای فضولی چرا کند؟

حال با حفظ حرمت و شأن هر دو زبان که خوشبختانه هر دو نیز مایه‌ی مباحات و تفاخر هر ایرانی است، باید اضافه‌نمایم که بر اثر عوامل متعدد سیاسی و اجتماعی و تحولات تاریخی پژوهشگران را مجال آن حاصل نگردیده است که چشم‌عنایتی به این گنجینه‌ی زوال‌ناپذیر و زاینده داشته باشند و یادگاری نفیس برای آیندگان باقی گذارند و اگر هم چند اثر پژوهشی در سالهای اخیر در تبریز و ابهر و سایر شهرهای ترک نشین به چاپ رسیده با تأسف باید گفت این تلاش‌ها اندک و در خور این مذنبت نبوده اگر چه بذل همتشان مشکور است و عطف عنایتشان مأجور.

اجازه بدهید این نکته را هم اضافه کنیم که اصلاً تدوین «فرهنگ عامه» از عهده یک محقق یا چند پژوهشگر خارج است چنین کاری سترک وقتی منتج به نتیجه عالی خواهد بود که بنیاد، مؤسسه یا دانشکده‌ای به وجود آید و استادان و دانشجویان و محققان طبق یک برنامه‌ی منظم و منسجم ابتدا به جمع‌آوری تمام رشته‌های فرهنگ نامه، عادات

و مراسم، زبان و گویش، باورها و اعتقادات قومی و خانوادگی، آدابِ عروسی‌ها، قربانی کردن‌ها، سوگندها و نفرین‌ها، اشعار و بیات‌ها، جشن‌ها و سوگواری‌ها، چایستان‌ها و معنّاه‌ها، ترانه‌ها و آوازهای سرزمین وسیع گسترده کشورمان همت گمارند و منطقه به منطقه و شهر به شهر و کوچه به کوچه، کوبه کو هر گروه و دسته‌ای یک رشته و یک قسمت از این «مثنوی هفتاد من کاغذ» را ثبت و ضبط نمایند و پس از مقابله و تصحیح و تنقیح و حذف موارد مکرر و بسط نکات مقررّ دائرةالمعارف این «فرهنگ مستطاب» را تدوین و تألیف کنند و دعا کنیم: «باشد که باز ببینیم دیدار آشنا را»!

اکنون هر خواننده حق دارد بر این مقال معترض باشد که با صدور این حکم قاطع بر چگونگی تنظیم «فرهنگ عامه» دست یازیدن مؤلفان این مجموعه با لایلی بلد بودن و به خواب نرفتن چه وجهی دارد؟

جواب این است که در این مجموعه کوشش شده است تنها به یک رشته از این «مدنیت خلق» که عبارت است از ضرب‌المثل‌های رایج در ترکی آنهم در گویش زنگان بپردازیم و از این دریای بی‌کران به قدر تشنگی بجشیم نه ادعای آن است که از این غوطه خوردن دُرری شایسته‌ی ارباب فضل هدیه کرده‌ایم و نه چشم انتظاری از خوانندگان که این مجموعه را یک اثر کامل و یک فرهنگنامه اصیل و جمیل تصوّر نمایند که شرمنده‌ی عجز و قَلْبِ همت خویشیم و این نیت اصلی دو تن از پرورش یافتگان همین فرهنگ زنگان بود که مُحَرِّض اصلی آن هم جز شیفتگی و دل‌باختگی آنان به این آب خاک چیزی دیگر نبوده است.

انگیزه‌های دیگر

از این نیت مُحَرِّکِ اولیه که بگذاریم اشاره به یکی دو انگیزه‌ی دیگر در این مورد لازم می‌آید در طول سالیان دراز تدریس در مراکز مختلف از دبستان گرفته تا دانشگاه و معاشرت و مجالست و مجاورت و محاورت با نسل جوان مشخص شد که متأسفانه بیشتر جوانان شهرمان از این فرهنگ ظریف و فرح بخش و آموزنده نه تنها توشه‌ای

برنگرفته‌اند بلکه حتی از درک مفهوم و دقایق طرفه ضرب‌المثل‌هایی که احیاناً از پدر و مادر و اقوام و معلمان خویش شنیده‌اند و می‌شنوند عاجز و ناتوانند و این امر نشانگر این حقیقت است که سقوط و زوال این رشته از فرهنگ عامه زنگان ما آغاز شده است. ممکن است این اظهار نظر صاحبان این قلم مورد ایراد و حتی خشم و اعتراض بعضی از همشهریان عزیز قرار گیرد ولی تنها با یک قیاس ساده بر این نظر مهر «صَحَّ ذَالک» خواهند زد شما در محفلی از دوستان و یاران، اقربا و احبّا می‌نشینید و از هر دری سخن می‌گویید در عرض چند ساعت شاید ده‌ها ضرب‌المثل شیرین و جذّاب و مُلهم اندیشه‌های تازه و بکر از معاشران و همدمان خود می‌شنوید که حالت تأثر شما اعم از نشاط و فرح، لذت و نزهت و یا خلاف آن، احساس اندوه و کدورت قابل کتمان نخواهد بود، باری دیگر سعادت و فراغت دست دهد هفته‌ها و ماه‌ها در جرگه‌ی شادی بخش عده‌ای از جوانان، از طبقات مختلف دانشجویان، محصّلان، کارگران، دانش‌آموختگان دانشکده‌ها، پسران خوش بخت و دختران دم بخت بنشینید و آزادانه و به دور از تمام قید و بندهای استادی و شاگردی و خانوادگی سخن بگویید آن گاه یادداشت کنید در طول این چند ساعت و چند هفته چند «ضرب‌المثل» رایج زنجانی از آنان شنیده‌اید یک یا دو یا هیچ؟!

همشهریان عزیز اذعان دارند که هزاران واژه‌ی ترکی در ضرب‌المثل‌های همشهریان وجود دارد که عمق معانی و ظرافت اندیشه و لطافت ذوق در آنها متجلی است و از ترکیب و تلفیق این واژه‌ها صد ضرب‌المثل و عبارت‌های پندآموز و عبرت‌انگیز به عنوان یادگاری گران‌بها از گذشتگان خوش ذوق و لطیف و طبع برای نسل‌های بعد به یادگار مانده که امروز برای نسل جوان مفهوم نیست مثلاً واژه‌های چون:

۱. «دگرمان» آسیاب

۲. «دُون» قبا

۳. «بالتا» تَبَر

۴. «دَمچی» صاحب یا کارگر کوره آجر پزی

۵. «دَنچی» کسی که گندم خود را به آسیاب می‌برد

۶. «دیشلیق» نوعی غذا هنگام دندان درآوردن کودکان می‌پختند

۷. «سوروچی» راننده

۸. «سوپات» فلاخن

۹. «تالان» غارت و چپاول

۱۰. «چؤلْمک» دیزی سفالی برای تهیه‌ی آبگوشت

۱۱. «ناقارا» نَقّاره

۱۲. «خَلْفه» خلیفه معمولاً برای شاگرد بزرگ یک کارگاه یا طلبه بزرگ مکتب می‌گفتند

۱۳. «آرخالیق» نوعی جامه

۱۴. «لولئین» لوله‌نگ

۱۵. «صَلَّه» نوعی تابوت

۱۶. «آشیق» قاب، شتالنگ گوسفند

۱۷. «توپا» در اکثر خانواده‌ها برای فصل زمستان زغال کافی تهیه می‌شد و پس از سرندکردن، خاکه‌های آن را در آب می‌خیساندند و با کاسه‌های فلزی آن خاکه‌ها را به صورت یک نیم کره مثلاً به اندازه‌ی نصف یک توپ والیبال در می‌آوردند و در آفتاب خشک کرده و در زمستان در کرسی می‌گذاشتند و صدها واژه‌ی دیگر که تا پنجاه سال پیش در شهر و روستاهای مامعمول بوده و تشکیل دهنده‌ی ضرب‌المثل‌های زنجان ما. پس جوان امروزی تقصیری ندارد که بیشتر ضرب‌المثل‌ها را درک نکند. همچون

۱. چؤلْمک هِلَلَه نوب قاپاقین تاپوپ

۲. دئیرمانا گیدن ئوزی اونئی اولار

۳. ایت هورر کروان کئیچر

۴. طوی اؤلماموش ناقارا چالیر

۵. حصیر چالور لولئین اوینور

درک چنین افقی در فرهنگ عامه‌ی این دیار، انگیزه‌ی دیگری بود برای این کوشش نه چندان با ارزش که یک هزارم دین خود را به زادگاه خود ادا کرده و یادآوری باشیم برای پژوهشگران عالی قدری که نظر عنایت خود را به این گنجینه‌ی در حال زوال

معطوف دارند و قلم و قدمشان چراغ راه پویندگان این راه باشد به قول صائب

گر چه، نی عقده‌ی خود را نتواند وا کرد

در گشاد گره دل، یدِ طولا دارد

عوامل مؤثر در تکوین و رواج ضرب‌المثل‌ها

قرار بر این بود که پس از بیان انگیزه‌ها و سوابق تألیف این مجموعه به این مقدمه پایان دهیم و بیش از این مایه‌ی تصدیع نباشیم ولی وقتی احیای «فرهنگ عامه» را به همت محققان و عاشقان فرهنگمان وا گذاشتیم در یغمان آمد که اگر از بابت فضولی هم که باشد از بیان دو نکته‌ی حسّاس و اصولی، که در بررسی «فرهنگ عامه» ضروری بلکه واجب است غفلت ننماییم چه می‌شود کرد؟

دوران دهر و تجربتم مو سپید کرد از سر به در نمی‌رودم همچنان فضول

و آن دو نکته‌ی حسّاس و اساسی عبارت است از عامل زمان و عامل مکان در به وجود آمدن و بقای ضرب‌المثل در هر منطقه و هر دیار

الف) عامل زمان:

«فرهنگ عامه» دست پرورده و به قول معروف از تولیدات داخلی زمان است، با زمان متولد می‌شود با زمان گسترش می‌یابد، با زمان جلا و صفا و رنگ و پیرایه می‌گیرد و اگر وارثان فرهنگ پرور و خلف داشته باشد با کلام و اندیشه و قلم آن وارثان به گنجینه داران ادبیات، فرهنگ، زبان‌شناسی سپرده می‌شود و در غیر این صورت در تراکم ابرهای تیره و تار بطالت‌ها و رخوت‌ها و غفلت‌ها اندک اندک ضعیف و نحیف و پریشان می‌گردد و سرانجام یا نابود می‌شود و یا آن چه به نسل‌های بعد می‌رسد نه آن فرهنگی است که ساخته و پرداخته گذشتگان بوده است شما، در فرهنگ عامه‌ی زبان فارسی و ترکی از این واژه‌های تحفه فرنگ اثری نمی‌بینید.

سینما، اتوبان، تآتر، تلویزیون، تلگراف، تلفن، کیلو، رژیم، چک، بانک، دکتر، نرس، پارلمان، پروگرام، اتوبوس، رادیو، دموکراسی، سمینار، ویزیت، پاساژ، پاستوریزه، مترو و بالاخره هزاران واژه خارجی را که ریشه‌ی لاتین دارد و در صد سال اخیر در زبان فارسی و ترکی برای خود جابخوش کرده‌اند جایی در ضرب‌المثل‌ها، ندارد و این امر تنها به واژه‌های فرنگی محدود نمی‌شود بسیاری از واژه‌های زبان فارسی و ترکی به جهت متداول نبودن در همین زمان یعنی صد سال اخیر به «فرهنگ عامه» راهی نداشته‌اند مثلاً روزنامه، چاپخانه، باشگاه، دانشکده، راه‌آهن، رایانه، یارانه، هواپیما، پزشک، فرهنگ، مامان، مغازه، پاسبان، خیابان واژه‌هایی هستند که به اقتضای زمان و بر حسب نیاز زمانی وارد زبان مردم کشورمان شده و قطعی است. چنین کلماتی را در ضرب‌المثل «یا من نشان ندیدم، یا او نشان ندارد».

(ب) عامل مکان:

«فرهنگ عامه» یا به قول هم زبانان آن سوی ارس «خلق مدنیّت» در سرزمینی به این وسعت و فراخنا، با این همه تنوع در آب و هوا و بلندی و پستی و گل و گیاه و محصولات کشاورزی و حیوانات اهلی و وحشی و به قول سعدی به اقتضای طبیعت موجب تلّوّن و تکثّر در خلق و خو، گویش‌های محلی، آداب معاشرت، باورها نهادینه گردیده و از شرق افغانستان تا خاک ترکیه همچنین از کناره‌های خلیج فارس تا تاجیکستان و ترکمنستان هر منطقه و استان، در یک منطقه و استان هر قریه و دهستان هم ضرب‌المثل‌هایی را سراغ داریم که شاید ده بیست فرسخ دورتر از آن برای مردم آن منطقه ناآشنا و یا نامفهوم باشد شما در ضرب‌المثل‌های رایج زنجان کمتر به واژه‌های نخل، خرما، بلم، قایق، دریا، اردک، مروارید، پرچین، جنگل، پسته، تریاک، نفت، زیره، مرغابی، زیتون، شلتک، شتر، پرتقال، صدف، مروارید... بر می‌خورید و دلیلش روشن است زیرا زنجان در منطقه‌ی زیستی خود اگر خرما را خورده نخل را ندیده و اگر از دریا حکایت‌ها شنیده با بلم بر روی دریا سیر نکرده نفت را برایش از خوزستان آورده‌اند و زیره را از کرمان

اما این واژه‌ها و صدها واژه‌ی دیگر در ضرب‌المثل‌های گیلان و خوزستان یعنی کناره‌های خلیج فارس و دریای خزر وجود دارد زیرا محیط زندگی مردم آن مناطق از این نباتات، مصنوعات و محصولات نه تنها بی‌بهره نیست بلکه مکان و معاش و مقال آنان با این واژه‌ها عجین و قرین بوده و خواهد بود پس بپذیریم که ده‌ها ضرب‌المثل در زبان زنجانیان وجود دارد که برای مردم مناطقی که با گویش کردی، گیلانی، قوچانی، مازندرانی، خوزستانی..... سخن می‌گویند و اگر به آن زبان‌ها و گویش‌ها برگردانیم مفهوم نخواهد شد مثلاً:

۱- خراب قالان محمود آوا بیر کتده ایکی هاوا

۲- آباد اولان خلخال یلی یاتار دومان قالخار

۳- هَمْدان اوزاق کردیسی یاخون

۴- بیر دَسمال دان اوتری قیصَرَنی اوتلار

با این حکم قاطع درباره‌ی اثر واژه‌های محلی و اسامی حیوانات و فراورده‌های بومی حق دارید ایراد بگیرید که چگونه است که ما در ضرب‌المثل‌های زنجانی بیش از صد ضرب‌المثل‌ها فقط در مورد دَوه (شتر) داریم ؟

دلیل آن تا حدی روشن است ولی توضیح بیشتر بی‌مورد نیست: پیش از این که تحولات شهری و نحوه‌ی زندگی روستایی با آمدن ماشین آلات و صنایع خارجی دگرگون گردد و زراعت و تجارت و مسافرت و مهاجرت با پیرایه‌ی تمدن و ترقی زینت یابد مردم این سامان به کمک «گاوان و خران بار بردار» به ز آدمیان مردم آزاری» زندگی خود را اداره می‌کردند و بی‌مورد نیست که نقش «اَشْک» و «دَوَه» در ضرب‌المثل‌های ما چشمگیر است ولی امروزه بچه‌های ما شکل شتر را در صفحه‌ی تلویزیون می‌بینند و کم زمانی مانده است که جمال جناب «خر» را هم در باغ وحش تماشا نمایند.

پنجاه، شست سال پیش روزی نبود ما قطار اشتران را در شهر نینیم شترهایی که کوله بار انباشته از محصولات طبیعی و دستی را از عدس، ماش، نخود و لوبیا، و روغن گرفته تا فرش و جاجیم و گلیم از شهرها و روستاهای چهار سوی شهرمان حمل

می‌کردند و در کاروانسرای سنگی (شاه عباس) و سایر کاروانسراها و تیمچه‌های شهر به معرض فروش می‌گذاشتند. در خیابان «شهداء» حد فاصل دروازه‌ارک و فرمانداری سابق خانه‌ی بزرگی بود از آن خاندان ذولفقاری که به «دَوَلِیک» شهرت داشت و شترها و قاطرها و اسبان آن خاندان، پس از تخلیه‌ی بارها در «دَوَلِیک» نگهداری می‌شدند و روز تاسوعا همین باربران کم آزار به وسیله‌ی عزاداری حسینی برای ترتیب و تشکیل مراسم عزاداری و استفاده نمادین از ورود کاروان شهدا به کربلا به تکایا و مساجد مختلف شهر انتقال می‌یافت و از روز چهاردهم محرم «مرخص» می‌شدند غرض آن که کودکان و جوانان این شترهای یک کوهانه را از نزدیک می‌دیدند و لمس می‌کردند و انس و الفت شتر قاطر و اسب بیشتر از وانت بارهای متعدد امروزی بود با جوانان ما، اگر در ضرب‌المثل‌های زنجان صداها مورد برای «شتر» «دَوَه» اِشْک می‌بینیم ساخته و پرداخته‌ی ذهن و خیال مردم نبوده است معمران و کلانسالان همشهری هنوز هم مفهوم «ماسُلا کُوموری» آشنایند و می‌دانند زغال گرما زا و کرسی گرم کُنِ ماسوله به وسیله‌ی همین شتران و ستوران از گردنه‌های صعب‌العبور کوه‌های شمالی زنجان به علافی‌ها و میدان‌های شهر حمل می‌شد.

وقایع و حوادث در ضرب‌المثل‌ها و فرهنگ عامه

حوادث و وقایع مربوط به یک زمان معین یا یک برهه از تاریخ اجتماعی و سیاسی جامعه می‌تواند در فرهنگ عامه جلوه‌ی خاص پیدا کند و به مرور ایام به صورت مثل، اسوه، طنز، معما، ترانه، تک بیتی، و «کلمات قصار» در آیه قصه‌ها و روایات طنزآمیز که از بهلول، «شاه عباس»، «نادر شاه» «فتحعلی شاه»، «حاج میرزا آقاسی» و صداها تن دیگر اعم از عالم و جاهل، عالی و دانی به صورت مکتوب و شفاهی در فرهنگ عامه می‌بینیم شاهد صادق این مدعاست تورقی کوتاه در «امثال و حکم» استاد بی مثال مرحوم دهخدا و «کاوش در امثال و حکم فارسی» سید یحیی برقعی، مجموعه‌ی دائرةالمعارف مانند احمد شاملو هزاران لطیفه‌ی قابل تعمق و طرفه به خاطر سپردنی را

پیش چشممان می‌گذارد بگذریم از صدها حکایات و بدایع لفظی و معنوی که در دیوان کبیر مولانا (مثنوی) و گلستان سعدی و بهارستان جامی و کل آثار گرانبهای فارسی می‌بینیم. ضرب‌المثل‌های فارسی زیر را همگان شنیده‌اند و خوانده‌اند و شرح و بسط و پیدایش آنها لزومی ندارد.

۱- شاه می‌بخشد شیخ علی خان نمی‌بخشد / داستان کریم خان زند و وزیرش

۲- سحر خیز باش تا کامروا باشی / داستان بوذر جمهر و انوشیروان

۳- سَرِ اشپختر را آورده / داستان فتح‌علی شاه و سردار روسی

۴- برای ما آب ندارد برای تو نان دارد / داستان میرزا آقاسی و مقتی

۵- پیراهن عثمان / تحریکات بنی امیه پس از قتل عثمان

۶- نوشدارو پس از مرگ سهراب / داستان رستم و سهراب

و هزاران هزار ضرب‌المثل‌های دیگر که مناسبت‌های تاریخی یا اتفاقات یا ماجراهای شخصی یا انسان‌های شناخته شده و معلوم به وجود آمده و نشانگر آن است یک حادثه‌ی بزرگ یا یک گفتگوی ساده در وقت مشخص، نکته‌ی تفکرانگیز، لطیفه‌ای ماندنی برای نسل‌های بعد باقی گذارد.

حمل بر پریشان گویی نفرمایید ما در زنجان صدها ترانه و ابیاتی عاشقانه و شورانگیز به زبان ترکی شنیده بودیم که «عاشق‌ها» و مطرب‌ها می‌خواندند و سال‌ها ورد زبان اهل ذوق و حال بود ولی در این ترانه‌ها و بیاتی‌ها، و تصنیف‌ها، و «کسمه شکسته‌ها» کلمه «خیابان و خیوان» «بالن» «بمب» «فایتون» ندیده بودیم و نشنیده بودیم آن وقت می‌بینیم وقتی دو خیابان طول و عرض زنجان را چند تکه می‌کند کلمه «خیوان» در اشعار و ترانه‌های شهرمان شنیده می‌شود

آمانندی پروردگار

خیوانا یا غیدی قار

بیریانان آیرلدی یار!

بیریانان ئیل طعنه سی

در شهریور ۱۳۲۰ هواپیماهای روسی زنجان را بمباران می‌کنند (جنگ بین‌الملل دوم) خواننده و نوازنده، و خنیاگر و مطرب‌ها عاشق‌های صاحب ذوق و نغمه سرایان عاشق

به غریزه «حُبّ ذات» و از بیم زیر آوار ماندن راهی کوه و دشت و بیابان می‌گردند و در آخرین ماه تابستان به دیگران نگذارند باغ و صحرا را. دو ماه دیگر که غرش هواپیماها فرونشسته ذوق و ظرافت این خوشخوانان به شهر برگشته گل می‌کند.

بالون گلدی بمب (بم) سالدی	زنگان سَلامت قالدی !
فایتون می‌نن خانوملار	ائشکه حسرت قالدی!

فرهنگ عامه از عالم سیاست و دیپلماتیک و حتی استراتژیک متفقیان و متحدان جنگ هم بی خبر نیست.

اوروسون بورکی میسیدی *	آلمانین حرصی پسیدی
بوایشلرین باعئی	بی شرف انگلیسیدی

مثل اینکه مبدعان و مبتکران این چهار پاره‌های آهنگین زیاد هم از روانشناسی دول درگیر جنگ بی آگاهی نبوده‌اند!

حالا که به گرت آخر رسیده‌ایم و خوشبختانه رشته‌ی سخن را به گردن نازنین فرهنگ زنجان بستیم اجازه می‌دهید که از تجربیات آن روزگاران گذشتگان شهرمان هم نکته‌یی اضافه کنیم اقوال سالمندان عزیز مبین این واقعیت است که در دوره‌ی قاجاریه و حتی پیشتر تعدادی از همشهریان ما با توجه به عدم کار و درآمد و ممر معاش ناچار بودند به گیلان مهاجرت نمایند و در شالیزارها و مزارع گیلان چند سال با کار و دستمزد آن دیار مشغول باشند و با مختصر اندوخته‌ای و تن رنجور و چند کیلو برنج به زنجان باز گردند متأسفانه اغلب آنان با گرفتار شدن در چنگال مالاریا با تب و نوبه به زادگاه خود باز می‌گشتند و اغلب هم با همین بیماری از دنیا می‌رفتند و ضرب المثل‌هایی در زنجان شایع شده نظیر:

ئولوم ایسترن گئیت گیلانا اگر مرگ خواهی برو به گیلان

یک ضرب المثل دیگر داریم که اهل ساز و طرب به ویژه هنرمندان و «عاشقان» تنبک

به بغل و تار به سینه کاملاً با آن آشنایند و این عبارت است از اثر خشکی و حرارت و گرما و سرما و رطوبت که دشمن آلات طربند چرت پاره کن در نشئه‌ی نغمه‌ی دلنشین سازهای ماورای صفحه تلویزیون چرا که تمام تارها و کمانچه‌ها و دف‌ها و دهل‌ها و نقاره‌ها به اندک تغییر هوا از «کوک» می‌افتد و یک گروه مطرب که باید با یک کوک ماهور پنجاه، شصت «در آمد» و «آواز» و گوشه و ریتم و آهنگ و «ملودی» و... بنوازند و بخوانند بیچاره می‌شدند و از همین بلای تکنیکی این ضرب‌المثل پیدا شده است که:

«گنیلان عاشیق یثری دویور» گیلان برای هنرمندان ساز به دست مناسب نیست می‌دانید که این سازها مثل «ارگ»‌های برقی ژاپن و کره... نیستند که هوای دریا و کلیسا و صحرا حتی قطب و استوا هم برایشان بی اثر باشد!

اصطلاحات، نام‌ها و کلماتی که از فرهنگ عامه زنجان به فراموشی سپرده می‌شود.

با تغییر بافت شهری و گسترش طولی و عرضی مناطق مسکونی داخل شهر نام و شهرت بعضی از محله‌ها، کوچه‌ها، معابر عمومی به تدریج از خاطرها زدوده می‌شود و فقط در بعضی از خاطره‌های سالمندان باقی می‌ماند اشاره به تعدادی از این اسامی برای نسل جوان بی مورد نخواهد بود.

۱. «میتی خان سنقی»: کودکان و جوانان شصت و هفتاد سال پیش به خاطر دارند که در شرق و غرب و شمال و جنوب محدوده زنجان آثار دیوارهای ضخیم شهر قدیم و حصارهای مخروبه هنوز بر جای بود و هنوز هم اسامی «قالاکوچه سی» کوچه قلعه شنیده می‌شود قبل از آن که خیابان شهدا از میدان ارک تا چهارراه امیرکبیر احداث گردد این معبر در واقع سیلابی عریض و طویل بوده و این خیابان بر همین مسیر ایجاد شده و بیاد داریم که این خیابان به جهت انحنای قشنگی که داشت سال‌ها به خیابان «شمشیری» معروف بود و در حوالی مسجد «مهدیه» امروز قسمتی از دیوار قلعه باقی مانده فرو ریخته بود که محل گذر مردم بوده و به جهت همان شکستگی دیوار قلعه (سینیق) به «میتی خان سنقی» شهرت یافته بود و آب انبار بزرگ و سی و چند پلّه‌ی آن هم در همان محل مشهور بود و جالب آن که این آب انبار به صورتی معماری شده بود

که پایاب آن به یک قنات می‌رسید و این آب انبار از آب جوی‌ها و سیلاب‌ها پر نمی‌شد ولی تحقیق در وجه انتساب این قسمت قلعه به «میتی خان» در حوصله‌ی این مقاله نیست.

۲. «سردار کوللوگی»: در انتهای خیابان سعدی جنوبی و مشرف به ایستگاه راه آهن خرابه‌هایی از خانه و سامان سردار اسعدالدوله ذوالفقاری وجود داشت که تا بنای ایستگاه راه آهن در همین منطقه و روبروی (دش کروان سراسی)، باقی بود و قنات باریکی ظاهر می‌شد که با چند پله اهل محل می‌توانستند از آب آن استفاده نمایند.

۳. «قیزلار باغی»: باغ کوچکی که در حد فاصل دبیرستان امیرکبیر و مزار شهدای پایین وجود داشت و اکنون چندین اداره و درمانگاه و دبیرستان و بازارچه... را در آن احداث کرده‌اند به روایت سالمندان به هنگام سفر رضا شاه به زنجان با دست‌های دختران دانش‌آموز و پیشاهنگان دختر درختکاری شده و به همین جهت به «قیزلار باغی» مشهور شده. «العهدة علی الراوی»

۴. «نایب آقا چوققوری»: محله‌های نسبتاً گودی که در حد فاصل خیابان خیام شرقی و میدان امیرکبیر وجود داشته به «نایب آقا چوققوری» شهرت داشته. نایب آقا از مریدان فداکار مرحوم حجت الاسلام آخوند ملاقربانعلی پس از اسارت آخوند و آمدن عظیم زاده به زنجان اعدام شد و هنوز یاد و خاطره‌ی وی در آن محل زبازند می‌باشد و بنده نمی‌دانم تکیه معروف «نایب آقا تکیه سی» در حال حاضر به چه نامی نامیده می‌شود.

۵. «وَرکچی لر میدانی»: میدانی جنب میدان امیرکبیر که «خارکن‌ها» حاصل یکی دو روز خارکندن خود را در بیابان و کوه‌ها بالاغ به شهر می‌آوردند و در این میدان عرضه می‌کردند و مردم از آن خارها برای سوخت نانوائی‌ها و اندودن پشت بامها استفاده می‌کردند (دام باسترما).

۶. «آقالیق»: کوچه‌ی مشرف به بازار بالا، که خانه‌ی مسکونی حجت الاسلام در آن قرار داشته و در هنگامه مشروطیت خراب کردند و بعدها به همت مردم تجدید بنا شد و در حال حاضر جنب مسجد چهل ستون به نام «سقاخانه» مورد بازدید محققان و مردم عادی است.

۷. از دیگر محله‌ها و مکان‌های در حال فراموشی این‌ها را می‌توان نام برد

۱. علمردانخان حمامی
۲. قوشاحاماملار
۳. بوز خانه کوچه سی
۴. سلاب کوچه سی
۵. یدی بوروق
۶. نایب صدر کوچه سی
۷. باشماقچی لار
۸. صانديق چیلار
۹. بورک چی لر
۱۰. حاجی یوسف کریزی
۱۱. سقّه لر
۱۲. کؤوزه چلی لر
۱۳. پرپی
۱۴. قاسم ثولن
۱۵. غازبولاغی
۱۶. توپ آغاجی
۱۷. گنجعلی خان یوردی
۱۸. عباس گن گن
۱۹. قیزقیت قالاسی
۲۰. باغ ملی
۲۱. حیدر کریزی
۲۲. حاجی میرزاگولی
۲۳. باباجامال چوققوری
۲۴. حاج وزیر دالانی

۲۵. اوزون کؤوچه

۲۶. ارمنی لر کوچه سی

۲۷. حسین آباد جاداسی

۲۸. توپ آغاجی

فراموش شدن اصطلاحات، بازی‌ها و سرگرمی‌ها

محو شدن اسامی محلات و کوچه‌های مشهور را در «فرهنگ عامه‌ی» شهر ما تا آنجا که حافظه‌یاری می‌کرد ذکر کردیم و قرار بر این بود که این قسمت مقاله پایان بخش چنین مقدمه پر عرض و طول باشد ولی همین امر تداعی‌کننده بسیاری از نام‌ها و عناوین بازی‌ها و سرگرمی‌های نوجوانان و جوانان روزگاران گذشته شد.

روزگاری که صفحات سیاه و سفید و رنگین این جعبه‌های جادوئی تلویزیون، اینترنت، ماهواره: ویدیو،... چشم و گوش و هوش جوانان را تسخیر نکرده بود و فیلم‌های هنرمندانه! و آموزنده‌ای چون «مدرسه‌ی موش‌ها» اوقات فراغت آنان را در چرت زدن و در گوشه‌ای لمیدن پایمال نمی‌کرد کودکان، نوجوانان و جوانان ساعات بیکاری و یا آسایش خود را اکثراً در کوچه‌ها و محله‌ها با بازی‌های دسته جمعی با رغبت‌ها و لذت‌های مفرح می‌گذرانیدند و نام بردن از این بازی‌ها برای بزرگترها وسیله‌ی تجدید خاطرات است و کاش مجالی باشد که بعدها کیفیت و حال و هوا و نحوه‌ی این بازی‌ها بازگو گردد:

۱. گیزلین پاچ

۲. هابوقچابوقچابوقچا

۳. جیدی منه بیر زو

۴. آشک بیلی سیندرما

۵. دنگله دَشوحاجی ممه شو

۶. گؤجه له‌های گوجه‌له

۷. آتیم داغنداغیل

۸. بوجاق بوجاق

۹. چولونگ آقاج

۱۰. اووچ دوز

۱۱. آبه داش

۱۲. گویده نمه وار؟ کووی مینجیقی

۱۳. اوستادیدی

۱۴. مئله مزه خان گلوب، هانی توپوزی؟

با عرض پوزش از خوانندگان عزیز این گفتار را به پایان می‌بریم و از خدای بزرگ به این کرامت یزدانی سپاس گزاریم و از عنایت بی‌کرانش انتظار داریم که باری دگر یاورمان باشد تا در تألیف جداگانه به بررسی آداب و رسوم و عادات اعتقادات ملی و قومی و محلی گذشتگانمان، سالمندانمان، از شهری و روستایی: عامی و عالم... به پردازیم و مراسم کرانقدری که ورای سوگواری ایام محرم و لیالی قدر ماه مبارک رمضان در این خطه از ایران عزیزمان معمول و مرسوم بوده و هست و خواهد بود جزء به جزء مشروحاً تقدیم علاقه‌مندان بنماییم باشد که لطف و رحمت و حس فرهنگ پروری اولیای مکرم ارشاد اسلامی در نشر و چاپ و توزیع آن از بذل عنایت دریغ نرزد که خدمتی است ارزشمند از یاران خادم مدنیت در این شهر و این دیار و یادگاری است عزیز که با گذشت شهر و دهور گرد نسیان و غفلت بر برگ برگ آن اثر نخواهد کرد و تطاول زمان عیش ربیعی را به طبع خریف مبدل نسازد نه پاس ساعی ناچیز این حقیران بی‌مدعا بل به قدر و منزلت معرفت پیشه‌گان و ظریف طبعان و طرفه‌اندیشان اجدادمان که در ابداع و انشاء و ابقای آن آداب و عادات، رسوم و فسون ظرافت طبع و لطافت ذوق را به حدّ اعلا رسانده‌اند و ما خوشه‌چینان از این خرمن سبز و پر طراوت و سنبستان پر نزهت و خضارت جان و دل خویش را سیراب کرده‌ایم.

مجدداً از حسن نیت و بذل محبت شورای پژوهشی اداره‌ی کل فرهنگ و ارشاد اسلامی زنجان در پذیرش این مجموعه به زبان الکن شکر نعمت می‌گزاریم که تصویب چاپ و نشر این تألیف مدیون عنایت جناب جاودانی مدیر کل فرهنگ و ارشاد اسلامی و تک تک اعضای شورای پژوهشی آن اداره بود و ارشاد و افصال بی‌منت ادیب فاضل و محقق بارع و استاد دانشگاه جناب سید زین‌العابدین صفوی و همکاری‌ها و راهنمایی مسئول دبیرخانه شورای پژوهشی برادر عزیزمان آقای ابراهیم قاسمی همان طوری که مشوق جانمان بود مقوم این اثر شد و اگر این هدیه‌ی ناقابل به مردم خوب این سامان مقبول افتد حقّ مسلم این یاوران برای همیشه مشکور و مأجور خواهد بود.

فاطمه شاه محمدی - ذبیح الله شاه محمدی

زنجان بهمن ۱۳۸۲

ژانویه ۲۰۰۴ م / ذیقعدہ ۱۴۲۴ ق

نکاتی که در تدوین این مجموعه رعایت شده است از این قرار است:

۱- کلیه ضرب‌المثل‌های این کتاب به لفظ و لهجی زنجان‌ی نوشته شده و از گردآوری ضرب‌المثل‌های شهرهای دیگر به دلیل وجود کتابهای چاپ شده در آن زمینه‌ها خودداری گردیده است.

۲- برای رعایت امانت در انتقال ضرب‌المثل‌ها و به منظور اجتناب از غیرمأنوس بودن لغات برای همشهریان عزیز و برای حفظ اصالتِ مثلها دقیقاً به همان شکلی که شنیده شده درج گردیده و رعایت قواعد دستوری یا ریشه‌یابی لغات لازم دانسته نشده است.

۳- علاوه بر ترجمه کاربرد برخی از مثلها (در صورت مبهم بودن) بیان شده است.
۴- از درج امثالِ مستهجن که تعدادشان نیز کم نیست خودداری شده است.
۵- برخی از حکایات منسوب به امثال و یا شأن نزول آنها در پاورقی درج گردیده است.

۶- حتی‌المقدور سعی شده که از ضرب‌المثل‌های کاملاً مشابه یکی دو ضرب‌المثل به عنوان نمونه ذکر شود.

۷- ممکن است بعضی از ضرب‌المثل‌ها برای خواننده بخصوص برای نسل جوان مفهومی نباشد این، به خاطر آن است که برخی ضرب‌المثل‌ها به جهت کمی استعمال جامعیت و تداوم نیافته و ممکن است که به مرور زمان از فرهنگ عامه مهجور افتد.

۸- در نظر بود که برای هر حرف ابتدا کلمات ساخته شده از آن حرف مانند مصدر، فعل، اسم فاعل، اسم مفعول و... آورده شود که بعلم تراکم ضرب‌المثل‌ها و ضیق وقت و رعایت اختصار از این امر اجتناب گردید.

اشاره کوتاه به نکاتی که در املاي ضرب‌المثل رعایت شده بی مورد نخواهد بود

۱- در اول کلمات به موازات استعمال اشارات ویژه حروف صدادار، نگارش الف نیز ضروری است زیرا ننوشتن آن باعث قطع رابطه با اصول نگارش قدیم بوده و تولید اشکال برای خوانندگان خواهد کرد مانند اودون = هیزم، اوچاق = اجاق .

۲- در نخستین بخش کلمات، نوشتن حروف اصلی و علامت‌های صدادارهای کرد، ضروری است اما در حروف بعدی نیازی نیست. مصوت‌های کرد عبارتند از: (و - و - و - و)

۳- حرف صدادار (ئ) در اول کلمات به شکل (اؤ) و در وسط کلمات بصورت (ئ) نوشته می‌شود مانند ائتمک، ائل، سئل، بئل.

۴- کلمات آذری که به (ق - خ) ختم می‌شوند اگر تک بخشی باشند با حروف خ و اگر چند بخشی باشند با حرف (ق) نوشته خواهد شد مانند: باخ، یاخ و قاچماق، پیچاق، یازماق.

۵- مصادر زبان آذری که در بعضی از لهجه‌ها با حروف (خ) ختم می‌شوند اگر دارای صدادار نرم باشند، با حرف بی‌صدای (ک) و اگر دارای مصوت محکم باشند با بی‌صدای (ق) نوشته می‌شوند.

(در ترکی زنجانی با (ک) تلفظ نمی‌شود مگر در برخی از روستاهای اطراف) نظیر: گئتماخ و گئتمک.

۶- کلمات تک بخشی که به حرف (غ) ختم می‌شوند به همان شکل نوشته می‌شوند

نظیر: آغ، یاغ، باغ.

۷- کلماتی که به حرف ق ختم می‌شوند در موقع جمع بستن و یا تغییر شکل و اضافه شدن به کلمه دیگر به غ مبدل می‌گردد.

نظیر: قولاق = قولاغین.

۸- کلماتی که به حرف ک ختم می‌شوند در موقع اضافه شدن به کلمه دیگر به گ بدل می‌شوند اوره‌ک، اوره‌گیم. چورک، چورگیم.

۹- کلماتی که از زبان‌های دیگر وارد زبان ترکی می‌شوند بالاجبار لباس زبان ترکی به تن می‌نمایند نظیر: گل، گول - الله، آلا - که، کی. (نوشتن آنها به شکل اصلی نیز غالباً اشکالی ندارد.)

۱۰- حروف مشدد باید به شکل دو حرف همشکل در کنار هم نوشته شوند نظیر: ائششک «الاغ» برای اطلاع بیشتر در مورد نگارش ترکی آذری رجوع شود به کتاب «زبان آذری ادبی معاصر» تألیف دکتر محمد تقی زهتابی.

« آ »

۱- آباد اولان خلخال، یئل یاتار دومان قالخار: آباد شوی خلخال، باد که خوابید مه بلند می‌شود.
(زمانی می‌گویند که حوادث ناخوشایند پشت سرهم بیایند...)

۲- آبروسون یئیئب، حیاسین باغلیئیپ شالینا: آبرویش را خورده، حیایش را به شال کمرش بسته.

آبرویش را قورت داده حیایش را استفراغ کرده. / (امثال و حکم)

۳- آبقورا چئکیر: آبنوره می‌گیرد.

(بیهوده گریه می‌کند)

۴- آبگوشتون سوونی چوخالداریق: آب آبگوشت را زیاد می‌کنیم.

(در مواقعی گفته می‌شود که چند میهمان ناخوانده بی موقع وارد خانه‌ی کسی شوند و کنایه از پذیرایی بی‌ریا.)

۵- آپارین عزیزیمی، گؤتورون لذیذیمی: عزیزم را ببرید و لذیذم را بردارید.

در مقابل گذشت و ایثار گویند.

۶- آت اولونجا، صاحبی مات اولار: تا اسب بخواهد اسب شود صاحبش مات می‌شود.

تا گوساله بخواد گاو بشه دل صاحبش آب میشه □ جگرها خون شود تا یک پسر مثل پدر گردد □

جگرها خون شود تا یک نهالی بارور گردد. / (ده هزار مثل فارسی)

۷- آت آتین یانئنندا یول یئریر: اسب در کنار اسب راه می‌رود.

(مردم به پشت گرمی هم یا به تقلید هم کارها را بهتر انجام می‌دهند.)

۸- آت آلامیش آخور باغلاما: قبل از خرید اسب آخور مساز.

اول آخور ببند بعد گاو بدزد □ عروسی نکرده بچه در گهواره می‌خواباند □ اول چاه بکن بعد منار

بدزد □ اول مردیت را بیازما وانگه زن کن. / (ده هزار مثل فارسی)

۹- آتا مالین درج^۱ ائله، اونا گؤره بورج ائله: ثروت پدر را محاسبه کن و به میزان آن قرض کن.

۱۰- آت اوسته وریان^۲ باغلاما: بر روی اسب آبراهه مساز.

به کسی گویند که در حین اشتغال به امر مهمی تصمیم های عجولانه گیرد. (کارها را با دقت و نظم انجام بده)

۱۱- آت اولاندامئیدان اولماز، مئیدان اولاندا آت اولماز: وقتی اسب وجود دارد میدان وجود

ندارد، وقتی میدان وجود دارد اسبی نیست.

آن گاه گویند که از دو عامل ملازم، تنها یکی فراهم گردد.

۱۲- آت تیمار سنز اولماز باغ بارسنر اولماز: اسب بدون تیمار نمی شود باغ بدون بار.

۱۳- آت چاپدریر: اسب می تازاند.

برای کسی گویند که خود را یکه سوار میدان داند و آرام نگیرد. (یعنی بسیار شلوغ و شیطان است)

۱۴- آتدان اندیق (اندیک) مئندیق ائششگه: از اسب پیاده شدیم و سوار الاغ شدیم.

نظیر: سگ داده و سگ توله گرفته است □ آفتابه داده و لولئین گرفته است. / (ده هزار مثل فارسی)

(نعمت بزرگی را از دست دادیم و به ناچیز قناعت کردیم)

۱۵- آتدان بوشموشوق، ذاتدان که دوشمه مئشیق: از اسب افتادیم، از اصل و ریشه که نیفتادیم.

روغن صاف گنده نمی شود. / (ده هزار مثل فارسی) مقام خود را از دست دادیم اصالت و منش خود

را داریم:

اگر چند خواری کند روزگار شهان و بزرگان نباشند خوار

(اسدی)

گوهر اگر در خلاب افتد همان نفیس است. / (سعدی)

اگر پیراهنم دریده اصلم نپزیده □ اطلس، کهنه می شود اما پا تابه نمی شود □ مشک ریزد بوییش

نریزد □ به مستراح افتاده از بکی که نیفتاده. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۶- آتدان دوشوب زینی ویلله میر: از اسب افتاده زین را رها نمی کند.

۱- درج = نوشتن

۲- وریان = آبراهه، مقسم آب و زمین

هنوز خود را از تک^۱ و تا نینداخته □ اسب را گم کرده پی افسارش می‌گردد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۷- آتدان ووران، ایلاندی: فلانی چون ماری است که مزوَرانه نیش می‌زند.

مترادف از پشت خنجر زن / (امثال و حکم)

۱۸- آت ده‌وه‌نی قنیت‌رمز: اسب نمی‌تواند شتر را برگرداند.

یک ناتوان قادر به تغییر اراده یک فرد قدرتمند نگردد.

۱۹- آتدی نی (آتلی نی) آتدان اندئیرئیر، پیاده نی آتا میندئیرئیر: اسب سوار را از اسب

پیاده می‌کند، پیاده را بر اسب سوار می‌کند.

(برای کسی گویند که به هر کار مهم قادر باشد. یکی را به مسند عزت نشانند دیگری را به خاک اندازد)

۲۰- آتدی‌عنینن (آتلی نینن) پیاده‌دن نه خبری: سواره از پیاده خبری ندارد.

معادل سیر از گرسنه چه خبر دارد.

(خوشبختان اندوه بیچارگان را درک نمی‌کنند)

۲۱- آتدی نن پیاده نینکی، توتماز: سواره و پیاده با هم جور نیستند.

همدلی و همگامی ناتوان و توانا ثروتمند امکان‌پذیر نیست.

کبوتر با کبوتر باز با باز. / (نظامی)

۲۲- آت ساخلا، قاطیر ساخلا، تو یوقدان حشم اولماز: اسب و قاطر نگهداری کن می‌غ برای تو

حشم نمی‌شود.

فکر نان کن که خربزه آب است. / (امثال و حکم)

۲۳- آت صاحبینینن یا نینیندا آخساماز: اسب پیش صاحب خود نمی‌لنگد.

کارگر پیش کارفرما و نوکر پیش ارباب، خود را عاجز نشان ندهد.

۲۴- آت طوله مئخنن چئخاردار، بیئرئینی یئر و ورار ایکی سین اوژونه: اسب وقتی میخ

طویله‌اش را می‌کند یکی به زمین می‌زند دو تا به خودش.

آنکه برای کسی بدی خواهد دو چندان بدی بیند. چاه مکن بهر کسی، اوّل خودت آخر کسی / (امثال و

۱- خود را از تک و تا(تو) نینداختن= اقرار نکردن به ضعف و ناتوانی (فرهنگ دهخدا)

(حکم)

۲۵- آت قاجدی، پالان دوشدی: اسب فرار کرد و پالانش افتاد.

(اوضاع درهم و برهم شد)

۲۶- آت کیمیندی؟ مینه نین: اسب متعلق به چه کسی است؟ آن که سوارش شده.

قدرت از آن کسی است که برآریکه‌ی قدرت تکیه زده

۲۷- آت مینه نیئن تانیئر: اسب صاحب خود را می‌شناسد.

۲۸- آت مینن، میندیگین^۱ سایماز: اسب سوار، مرکب خود را به حساب نمی‌آورد.

(آنچه را دارد به حساب نمی‌آورد)

۲۹- آتین آریئقینا یابی دئیلر، جوانیئن یوسقولونا دلی: به اسب لاغر یابو می‌گویند به جوان

فقیر دیوانه.

داوری همگان به ظاهر باشد.

۳۰- آتی آتین یانیئنا باغلاسان یاخویون گؤتورر یا خاصیتین: اسب را که پیش اسبی بیندی

یا هم خوی می‌شود یا هم خاصیت.

در اثر همنشین و دوستی گویند، خوپذیر است نفس انسانی

۳۱- آتی آتین یانیئنا باغلاسان یا هیئن گوتورر یا هویون:

(نظیر مثل بالاست)

۳۲- آتیئلان اوخ، یئرینه قئیئتمز: تیر رها شده به جای خود باز نمی‌گردد.

سخن گفته و قضای رفته و تیر انداخته باز نگردد □ آب رفته به جوی باز نمی‌گردد. / (ده هزار مثل

فارسی)

وانگردد از ره آن تیر ای پسر بند باید کرد سیلی را ز سر

(مثنوی)

۳۳- آتئین اؤلوسی، ایکی ائششگین یوکودی: یک اسب مرده بار دو خر است.

۱- ملانصرالدین مشغول شمردن حیوانات خود بود وقتی سوار اسب بود از تعداد حیوانات یکی کم می‌شد و وقتی پیاده می‌شد یکی اضافه می‌گشت. سرانجام گنج و متحیر به گوشه‌ای پناه برد و گفت که عاجز از حل این معما است. از اینجااست که گفته‌اند.....

(ارزش یک اسب مرده از دو خر بیشتر است)

۳۴- آتین ساتان ائششک آلابیلمز: فروشنده‌ی اسب نمی‌تواند خر بخرد.

به هنگام بر حذر داشتن کسی از فروش ملک یا متاع وی گویند.

۳۵- آتین گنتی، باغلامنیم دیلیمه^۱: اسبت را به زیان من بیند.

۳۶- آتینن یالقوز چاپپ: اسبت تنها تاخته است. یا آتین یالقیز چاپیر: اسبت به تنهایی می‌تازد.

به تنهایی وارد معرکه شده است.

۳۷- آت یورت‌مه گندیر، یا بئیلاردا دیئرمنده منده: اسب یورتمه می‌رود یا بواها هم می‌گویند ما هم

هستیم.

(وقتی آدم بیهوده و بی مصرفی خود را نخود هر آش کند می‌گویند...)

۳۸- آت یئیه سننن آلتیندا آخساماز: اسب زیر صاحب خود نمی‌لنگد.

۳۹- آتقی عَلمی: عَلم آقا تقی.

تقی شریعتی از سر دسته‌های عزاداران حسینی و اولین کسی بود که بزرگترین علم عزاداری را به

زنجان آورد و این علم مشهور شد فرزند مرحوم آقا شیخ فیاض شریعتی از روحانیون دوره رضاشاه.

۴۰- آتیجینی اوْیه قویموللار، دئیئر یای توخماقیمی هارا آسیم: حلاج را به خانه راه نمی‌دهند

می‌گویند پتک و کمان خود را کجا بیاویزم.

یکی را به ده راه نمی‌دادند سراغ خانه‌ی کدخدا را می‌گرفت □ از ده بیرونش کرده‌اند ادعای کدخدایی

می‌کند. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۱- آدین قویدون دگیرمانچی، چاغیر گل‌سین دن کوراوغلی!: وقتی نام خود را آسیابان نهادی

بگو دانه بیاورندای کوراوغلی!

(وقتی مسئولیتی را به دوش گرفتی آنرا بخوبی انجام بده)

۴۲- آج آدام، داشی دا یئیر: آدم گرسنه سنگ را هم می‌خورد.

۱- مردی از دوستی به اصرار خواست در خانه‌ی او بماند سرانجام دوستش پذیرفت اما میزبان از دعوت خود پشیمان شد. وقتی مهمان پرسید که اسبش را کجا ببند میزبان گفت:.....

گرسنه را نان تهی کوفته است □ برای آدم گرسنه نان خالی پلو است. / (ده هزار مثل فارسی)
ای سیر ترا نان جوین خوش ننماید معشوق من است آن که به نزدیک تو زشت است
(سعدی)

۴۳- آج آدامی، قورد یئمز: آدم گرسنه را گرگ نمی خورد.

سر آدم گرسنه را نمی برند □ آدم گرسنه را کرک نمی خورد □ آدم فقیر را از شهر بیرون نمی کنند. /
(ده هزار مثل فارسی)

۴۴- آج آدامین ایمانی اولماز و یا، آج قارئینن ایمانی اولماز^۱: شکم گرسنه ایمان ندارد.

(دهخدا)

با گرسنگی قوت پرهیز نماند □ افلاس، عنان از کف تقوی بر باید. / (ده هزار مثل فارسی)
کرک گرسنه چو گوشت یافت نپرسد کین شتر صالح است یا خر دجال
(سعدی)

۴۵- آج انششگین تور باسین اوغوراما (اوغور لاما): توبره خر گرسنه را مدزد.

(به افراد بیچاره تر از خود آسیب مرسان) از برهنه پوستین چون بر کنی؟ / (ده هزار مثل فارسی)

۴۶- آجا، فیت حاللدی: برای آدم گرسنه گوشت مرده حلال است.

۴۷- آج تو یوق، یوخودا داری گؤرر: مرغ گرسنه خواب اوزن می بیند.

آدم گرسنه نان سنگک خواب می بیند □ آدم برهنه کرباس دولا پهنای خواب می بیند. شتر در خواب
بیند پنبه دانه □ کربه دنبه خواب بیند □ کرک بیند دنبه اندر خواب □ تشنه در خواب آب می بیند. / (ده
هزار مثل فارسی)

۴۸- آجدان اومماق^۲ اولماز: از شخص گرسنه نباید توقمی داشته باشی.

۴۹- آج دئیر دویمام، توخ دئیر آجیخمام: گرسنه فکر می کند سیر نمی شود و سیر فکر می کند

گرسنه نمی شود.

۱- مردی از گرسنگی مشرف به موت بود. شیطان غذایی آورد و گفت: به شرط اینکه ایمانت را بدهی غذا را به تو خواهم داد. مرد پذیرفت. وقتی کاملاً سیر شد شیطان ایمانش خواست مرد گفت: آنچه به تو فروختم معدومی بیش نبود. زیرا شکم گرسنه ایمان ندارد. / (امثال و حکم دهخدا ج ۱ ص ۲۵)

۲- اومماق = امید داشتن = طمع بردن = هوس خوردن چیزی داشتن

۵۰- آج قودورغان^۱ اولار، چئلپاق اویناغان: آدم گرسنه هار می‌شود برهنه رَقاص.

هر که تهی کیسه تر آسوده‌تر □ سبکباری از بهشت آمده □ یک بُز کمتر یک اخاخ کمتر □ نه مرغ نه

کیش / (ده هزار مثل فارسی)

۵۱- آج قولاغیم، دینج قولاغیم: کمتر می‌شوم راحت تر هستم.

وقتی به فقر قناعت می‌کنم کسی طمع‌ی از من ندارد.

۵۲- آجلیق اولسون کیف اولسون، باش بدنین ایری اولسون: (گرسنگی باشد دلخوشی باشد).

به جامه و آراستگی تن و منزل توجه مکن و در عین تنگدستی، در عیش کوش و مستی.

گرسنگی اهمیتی ندارد دلخوشی مهم است.

از پی‌ی کاروان، تهیدستان شاد وایمن روند چون مستان

(اوحدی)

۵۳- آجلیقی وئرمیشیق دینج لئیقا: گرسنگی را با آسودگی عوض کرده‌ایم.

آرامش جان را به بهای تحمل فقر خریده‌ایم

۵۴- آجی خمیره چوخ سو آپاران: خمیر مایه آب زیاد می‌پردا (آب بیشتری لازم دارد)

این رشته سر دراز دارد □ غذا هر چه بیشتر در آب بماند بیشتر آب برمی‌دارد. / (امثال و حکم)

۵۵- آجی خمیره سوچئخیپ، بختئمئزه بو چئخیپ: خمیر مایه آب از آب در آمد بخت ما هم

این چنین بود.

وقتی گویند نتیجه کار و تلاش خلاف انتظار باشد و آن از بخت بد تصور گردد.

(از بد شانسی ما همه چیز خراب از آب در می‌آید)

۵۶- آجی- سوسوز لوقدان اؤلموروق، آمان داغلارین گؤررا گؤرونن: از گرسنگی و تشنگی

نمی‌میریم امان از صدای کوه‌ها.

فقر و گرسنگی ما را نمی‌کشد امان از شماتت ملامتگران

۵۷- آجین چؤرگی (چوره‌گی) بایاتاقالماز: نان گرسنه بیات نمی‌شود.

۱- قودورغان = دلخوش، اصطلاحاً به آدم هرزه یا هوسباز گفته می‌شود.

آدم فقیر اندوخته‌یی ندارد.

۵۸- آجئیننان (آجلیقدان) اؤلن یوخ، توخلوقدان اؤلن چوخ: کسی نیست که از گرسنگی مرده باشد ولی بسیار کسان از سیری مرده‌اند.

(کسانی که از سیری می‌میرند بیشتر از کسانی هستند که از گرسنگی می‌میرند)

۵۹- آجئیننان، بؤیوک باغیرساق کیچیگی یئیر: از گرسنگی روده بزرگ روده کوچک را می‌خورد.

۶۰- آجئیننان گؤز لریم دروازه لندی: از گرسنگی چشمم همچون دروازه شد.
(از خود بیخود شدم)

۶۱- آجئیننان گؤنارتا (گون اورتادا) یوخودان دورور: به خاطر گرسنگی ظهر از خواب بیدار می‌شود.

(برای این که در مصرف صبحانه صرفه جویی کند و یا رنج گرسنگی را کمتر احساس کند دیر بیدار می‌شود - بسیار فقیر و بی چیز است)

۶۲- آچ صاندئیقی توک پامبئیقی: صندوق را باز کن و پنبه را بریز.
(عقده دل را بگشا و همه چیز را برملا کن)

۶۳- آچیلما میش سفره نین (سورفانین) بیر عیبی وار، آچیلانین مین عیبی: اگر سفری نگسترده یک عیب داشته باشد، سفری گسترده هزار عیب پیدا می‌کند.
(در چشم عیب جویان) (اگر مهمانی بدهی هزار عیب پیدا می‌شود و اگر ندهی فقط یک عیب آن هم سرزنش دیگران است)

نظیر: تا مرد سخن نگفته باشد عیب و هنرش نهفته باشد. / (امثال و حکم)

۶۴- آخار سووا گئدرم، سو، دایانار: اگر بر سر آب جاری بروم از حرکت می‌ماند.
در شکایت از بخت بد گویند

قدم نامبارک محمود گریه دریا رسد برآرد دود.
بخت ما اگر بخت بود دست خر برایمان درخت بود. / (ده هزار مثل فارسی)

لب دریا بروم، دریا خشک می‌شود. (بیانگر بدشانسی شخص)

هنرور چو بختش نباشد به کام به جایی رود کیش ندانند نام
(سعدی)

۶۵- آخان سو، دایانماز: آب جاری از رفتن باز نمی‌ماند.

آدم کوشنده در نمی‌ماند.

۶۶- آخان سو سرین اولار: آب جاری خنک می‌شود.

(برعکس این مثل: آب که در یک جا بماند می‌گندد)

۶۷- آختاران تاپار، یاتان یوخودا گورر: جوینده می‌باید ولی کسی که بخواهد دلخواه خود را در

خواب می‌بیند.

جوینده یابنده است. / (امثال و حکم)

۶۸- آخشام اینه‌نی با تیئردیئم رفیقیمه، سحر گلیپ دئدی طاقتین اولسون جو

والدوزوما: غروب به رفیقم سوزن زدم صبح آمد و گفت: طاقت جوالدوزم را داشته باش.

نظیر: چو بد کردی مشوایمن ز آفات. / (سعدی)

انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس تا کس نکند رنجه به در کوفتن مشت.
(ناصرخسرو)

۶۹- آخشام بولوتی قئیزاراند ا صبح اؤزون یاش گورر: شفق غروب علامت باران صبحدم

است.

سرخ ابرهای شامگاهی نشان از باران صبحگاهی است. نظیر: سالی که نکوست از بهارش

پیداست.

۷۰- آخ واینان چنخار کاسیبین جانی، اولونجاق دئیر آلاله کریمده: زندگی مستمند با آه و

نالۀ سپری می‌شود و همیشه می‌گوید: خدا کریم است.

(آدم فقیر همیشه در زحمت است و همیشه امیدوار)

۷۱- آخورون ایشله، آتئین آلاله یئتیرر: آخورت را بساز، خدا اسب را می‌رساند.

در مقام توکل به خدا گویند.

۷۲- آخیردا آی بولوت آلتیندا قالماز: سرانجام ماه در پس ابر نمی‌ماند.

(حقیقت آشکار می‌شود)

۷۳- آد آرئنائین اولدی، بال، بال چنین: کار به نام ما شد و کام برای دیگران

۷۴- آداخلی قئیزدان یا کبیننی آرواددان یاپیشیر: در هوای دختران نامزددار و زنان شوهر کرده

است.

(به چیزی میل و رغبت دارد که به دست آوردنش غیر ممکن است)

۷۵- آدام آدامدی، اولماسادا پولی. ائششگ ائششگدی، اولماسادا چولی: انسان، انسان است

حتی اگر پول نداشته باشد. خر هم خر است حتی اگر جُل نداشته باشد.

علامت انسانیت پول نباشد و نشان «خریت» جل.

۷۶- آدام آدامین آتین یئیئر: مردم گوشت همدیگر را می‌خورند.

(به همدیگر آزار می‌رسانند) به هنگام قحطی یا شورش گویند.

۷۷- آداما سوزی بیر یول دئییلر: به آدمی که می‌فهمد یک سخن کافی است.

(اسب نجیب را یک تازیانه بس) / (ده هزار مثل فارسی)

۷۸- آدام اودی تویدا اوینتیا چولده هامی اوینار: هنرمند کسی است که در عروسی بتواند

برقصد، در بیابان همه می‌توانند برقصند.

همت و لیاقت به هنگام سختی نمایان گردد بر روزگار آسایش همه کس می‌تواند رَجَز خواند

۷۹- آدام اودی عاجیزی- دولاندئیرا، قدرتلی اوژ باشئین ساخلار: انسان واقعی کسی است که

به عاجز کمک کند اشخاص قوی توانایی مواظبت از خود را دارند.

۸۰- آدام اوژقارنئین گوژمز: انسان به عیب‌های خود آگاهی ندارد.

آب صدای شرشر خود را نمی‌شنود □ کور خود است و بینای مردم. / (ده هزار مثل فارسی)

۸۱- آدام اوزونی تانیئماز مگر فقیر اولا: انسان خود را نمی‌شناسد مگر این که گرفتار فقر شود.

انسان با فقر آزمایش می‌شود. / (حدیث نبوی)

۸۲- آدام اوزی سفه اولماسا ائل سفه ائله‌مز: اگر انسان خودش نادان نباشد مردم نمی‌توانند او را

نادان کنند.

۸۳- آدام اوزی نه جور اول، آینا اوجور گور سه در: انسان هر جور که باشد آینه او را به همان شکل نشان می‌دهد.

۸۴- آدام اوغلی ایشین یاشدی، آلتیئن تورپاق اوستون داشدی، عملین سنه یولداشدی: ای فرزند آدام کارت زار است. سرانجام جایث در گور است. تنها اعمال تو یار و یاور توست. در محکومیت انسان به مرگ و مکافات عمل در آخرت گویند.

۸۵- آدام اوکوز دویور، بیر گوتورومنن قریبه: انسان گاو نر نیست که با یک نوبت برداشت خرمن پیر شود.

۸۶- آدام اولدور ه نه، قانلی دئمزلر، گوئیول سئیندئیرانا قانلی دئییلر: کسی را که آدم می‌کشد قاتل نمی‌گویند آنکه قلبی می‌شکند قاتل می‌گویند.

۸۷- آدام اولمییان یئرده اودا آدامدی: جایی که آدم نباشد برای خودش آدمی است. احوال در میان کوران باقلا چشم است □ در حوضی که ماهی نباشد قورباغه سپهسالار است □ در شهر کوران یک چشم سلطان است. / (ده هزار مثل فارسی)

۸۸- آدام اوئون کوپیگی اول، کیچیگی اولمویا: انسان سگ خانه باشد اما کوچک خانه نباشد. توله سگ خانه باشی به که فرزند کوچکتر خانه باشی.

۸۹- آدام ایچی گورمویوپ: بین آدمها نبوده.

(هیچ چیز نمی‌فهمد) آمیزش با خلق نکرده

۹۰- آدام ایکی دفعه دونیایه گلمز و یا آدام بیر دفعه اولر: انسان دو بار به دنیا نمی‌آید و یا انسان

یکبار می‌میرد.

در لزوم کسب تجربه و یا دم غنیمت شمردن گویند.

مرگ یکبار شیون یکبار □ یک شب تب یک شب مرگ. / (ده هزار مثل فارسی)

۹۱- آدام بیلمیر، هانسی سازینا اویناسین: انسان نمی‌داند به کدام سازش برقصد.

هر لحظه به رنگی بت عیار درآید.

۹۲- آدام، توپوردیگین یالاماز: انسان آنچه را که تف کرده نمی‌لید.

حرف خود را پس نگیر □ حرف مرد یکی باشد. / (دهخدا)

۹۳- آدام حاجی اولار، حاجی آدام اولماز: آدم حاجی می‌شود اما حاجی آدم نمی‌شود.

من نگفتم که تو حاکم نشوی گفتم آدم نشوی جان پدر

۹۴- آدام حیوان دؤیور که چولینان تانینا: انسان حیوان نیست که با جلش شناخته شود.

نظیر:

تن آدمی شریف است به جان آدمیت نه همین لباس زیباست نشان آدمیت
(سعدی)

۹۵- آدام، دوز، ئییپ، دوزدان سئندیرماز: جایی که نمک خوری نمکدان مشکن. / (دهخدا)

۹۶- آدامزادا یاخچئلیق گلمییپ: به انسان خوبی نیامده.

(انسان شایسته‌ی نیکی کردن نیست) در مقابل ناسپاسی کسی گویند

۹۷- آدامزاد، چی سوت آمیپ: انسان شیر خام خورده.

انسان جایز الخطاست. / (امثال و حکم)

۹۸- آدامزادان هر نمه دیسن چیخار: از آدم هر چه بگویی برمی‌آید.

از آدمی زاده هر کاری ممکن است.

۹۹- آدام زیر زمینده، بردووان اوچوردا آما، اوچور خیط اولمییا و یا آدام دامدا قویی قازا

اما خیط اولمییا: انسان در زیر زمین بادیادک هوا کند اما خیط نشود و یا انسان در بام چاه بکند اما خیط

نشود. (هر بلایی که سر انسان بیاید بهتر از کفشدن است).

۱۰۰- آدام سوتی ووروپ آخیردا جالماز: انسان سرانجام شیر را بر زمین نمی‌ریزد.

(هر کاری را که شروع می‌کنی به پایان برسان و نتیجه‌اش را ببین و یا آخر کار را خراب نکن).

۱۰۱- آدام قاچماسا نفسی تنگ اولماز: اگر انسان ندود دچار تنگی نفس نمی‌شود.

(سعی و کوشش باید در حد توانایی انسان باشد چه بسیار ناراحتی‌ها که نتیجه‌ی حرص و جوش

بیهوده انسان است)

۱۰۲- آدام گئدر آد قالار، آغیزدا بیرداد قالار: از انسان نامی در جهان ماند و از آنچه خورده مزه‌ایی

در دهان

۱۰۳- آدام گرک اوز کیسه سینه باخا: آدم باید به کیسه‌ی خود نگاه کند.

(متکی به نفس خود باش) پای را به اندازه‌ی گلیم خویش دراز کن.

انسان باید به دست مایه‌اش نگاه کند نه به همسایه‌اش / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰۴- آدام گرک بیر آجیخاندا اؤزونی ساخلییا بیرده گجیینده: انسان باید در دو مورد بر

خودش مسلط باشد، یکی به هنگام گرسنگی یکی به هنگام خشم.

وقت خشم و وقت شهوت مرد کو؟ / (مولوی)

غضب از شعله‌های شیطانی است. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰۵- آدام گرک قالینی یاتاقینناسیقارلییا: انسان باید قالی را در جهتی که خوابیده مالش دهد.

(هر کاری راهی دارد)

۱۰۶- آدام اوزنون اتین یئیر قصاب میئتین چکمز: انسان گوشت بدنش را می‌خورد و منت

قصاب را نمی‌کشد.

به تمنای گوشت مردن، به، که تقاضای زشت قصابان / (سعدی)

۱۰۷- آدام گونون اولینن (اولیندن) یاریماسا، آخیریننان یاریماز: انسان اگر از اول روز

شانس نیاورد از آخر روز شانس نخواهد آورد.

۱۰۸- آداملیق او، اوجوز لوخدادؤیور هامییا چاتا: انسانیت نه چندان ارزان است که نصیب همه

کس گردد.

۱۰۹- آدممن (آدمدن) خاتمه گورسن مویوپ: از آدم تا خاتم چنین چیزی دیده نشده.

۱۱۰- آدام وار آدام کیمین، آدام وار حیوان کیمین: برخی از مردم انسان راستین هستند بعضی

-یگر حیوانی در هیأت انسان.

۱۱۱- آدام وار آدملارین اصلیدی، آدام وار آدملارین نقشی دی، آدام وار حیوان اوننان

یاخچیدی: بعضی‌ها به معنای واقعی انسان هستند، برخی فقط ظاهرشان انسان است، برخی از آدمها هستند

که حیوان از آنان بهتر است.

۱۱۲- آدم هر نه قدر اوت اولسا اؤل اوزونی یانديرار: انسان اگر سر تا پایش آتش باشد اول خود

را می‌سوزاند.

(بدکاران اولین زیان را نصیب خود می‌کنند)

۱۱۳- آدامی پالتارینان تانیمازلار: انسان به وسیله‌ی لباس شناخته نمی‌شود.

نه همین لباس زیباست نشان آدمیت. / (سعدی)

۱۱۴- آدامی تانییان یئرده قورت یئسین: انسان را در جایی گرگ بخورد که غریب نیست.

در بدبختی و گرفتاری غربت گویند. بلبل را بردند به باغ بهشت گفت: وطن! وطن! □ خاک وطن از ملک سلیمان خوشتر. / (ده هزار مثل فارسی)

(مردم در وطن آدمی را می‌شناسند و نمی‌گذارند گرفتار بلاها باشد)

۱۱۵- آدامی سولی بنز تکین جئریر: انسان را مثل یک تکه کرباس خیس پاره می‌کند.

آدم بی‌ملاحظه و بی‌رحم است.

۱۱۶- آدامین آدی چئخینجا، گوژی چیخا: کاش به جای اینکه انسان بدنام شود، چشمش کور

شود.

(مرگ بهتر است از رسوایی) شرف و نام نیک ارزشمندتر از چشم انسان باشد. گاهی هم در مذمت

شهرت گویند.

۱۱۷- آدامین اوزونونکی، اتینی یئسه سوموگون آتماز: خویشاوند نزدیک اگر گوشت آدم را

بخورد استخوانش را دور نمی‌اندازد.

(خویشاوندان در دشمنی اعتدال نگه می‌دارند). خودی‌ها حق خودی را یک باره زیر پا نگذارند.

۱۱۸- آدامین اوزیاوان چورگی، اوزگنین پیلووننان یاخچی اولار: نان خالی خود انسان، بهتر

است از پلوی دیگران.

منت دو نان نباید کشید □ نباید ساخت با نان و آب و کاسه‌ی خویش □ با کشکینه و پشمینه‌ی خود

بساز / (ده هزار مثل فارسی)

۱۱۹- آدامین بیر اوزودی، بیر سوزی: ارزش انسان به سخن اوست.

انسان واقعی یک رو و یک زبان باشد.

۱۲۰- آدامین پیسی هامییا عیب چئخاردار: انسان بد از همه عیبجویی می‌کند.

۱۲۱- آدامین شانسی گلنده، داوار جوت جوت دوقار: وقتی انسان شانس بی‌آورد گوسفند جفت

جفت می‌زاید.

برای آدم خوش شانس خروس هم تخم می‌گذارد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۲۲- آدامین شانسی یاتسا، قنزیل آلسا مفرغ اولار: اگر انسان شانس نداشته باشد، طلا می‌خرد

مفرغ از آب در می‌آید.

ابله‌ی را که بخت برگردد اسبش اندر طویله خر گردد.

(ده هزار مثل فارسی)

۱۲۳- آدامین قارنین ایچین گؤرن یوخ: کسی از درون انسان آگاهی ندارد.

۱۲۴- آدامین قانی یوز تومندی، آبیری مین تومن: جان انسان صد تومان، آبرویش هزار تومان

ارزش دارد.

۱۲۵- آدامین گرک دیلینه گؤره، دیلچگی اولار: همانقدر که ادعا داری عمل کن و غیرت به

اندازه‌ی یاهو سرایت باشد.

۱۲۶- آدان گل‌دیم سانان گل‌دیم، کیشی بل‌دیم یانان گل‌دیم: به خاطر اسم و رسمت و مردانگیت

نزد تو آمدم.

۱۲۷- آدلار چاپار حق یئرینده قرار تاپار: افراد مختلفی به میدان می‌آیند تنها آنکه حق است پایدار

می‌ماند.

۱۲۸- آدی بیر ائششگ یوکودی: نامش باریک الاغ است.

(کنایه از طولانی بودن نام برخی از مردم)

۱۲۹- آدیمی دئیئشترم: نامم را عوض می‌کنم.

(به سخن خود اطمینان کامل دارم اگر غیر از این شد نامم را عوض می‌کنم)

۱۳۰- ادین هیبت آلاهدی یابیزی قور خودوران؟ نامت هیبت الله است یا ما را می‌ترسانی؟

۱۳۱- آدین دیمه باس دالیم^۱: نامش را نیر بر پشتم بگذار.

۱۳۲- آدین نمه دی؟ رشید، بیرین دی بیرین ایشید: نامت چیست؟ رشید یکی بگو یکی بشنو (فقط حرف مزن گاهی هم گوش بده).

۱۳۳- آدی وار اؤزی یوخ: نامش هست و خودش نیست.

در مورد کسی گویند که نامش ورد زبان‌ها باشد و خودش لامکان

۱۳۴- آرا آتی، کور فاطی: اسب سرگردان و فاطی کور.

(به افراد ولگرد گفته می‌شود)

۱۳۵- آراچی باش قولاغین سینمیش گؤروپ، آرا چیئللیق ائلر: واسطه دعوا، از سر و گوش

خود می‌گذرد و سپس وساطت می‌کند.

آنکه بین چند نفر که دعوا می‌کنند میانجی باشد سر و کلاه می‌شکند.

۱۳۶- آرا خلوت، تولکی بیگ: وقتی میدان خلوت شد روباه بیگ (داماد) می‌شود.

در شهر کوران آدم یک چشم سلطان است / (ده هزار مثل فارسی)

(در جایی که فرد شایسته وجود نداشته باشد همه می‌توانند ادعای بزرگی کنند و یا بر مردم

حکومت نمایند).

۱۳۷- آرادا اوتوروپ، دییه سن کاچی یاغیئدی: وسط اطاق نشسته مانند روغن کاچی.

(معمولاً روغن داغ کاچی را در وسط کاچی می‌ریزند)

۱۳۸- آرادا بورون اولماسا، گؤزگؤزی یئیر: اگر دماغ در بین نباشد چشم چشم را می‌خورد.

(اگر در یک جامعه قانون نباشد امنیت نباشد).

۱۳۹- آرادا یئیر، اوجدا گزیر: عاطل و باطل است.

کسی که در هر موقعیت بهره خود می‌برد و دم به تله نمی‌دهد.

۱- ملک علاءالدین از سلاطین غور قصد بهرامشاه کرد و بهرامشاه با او در کنار آب باران مصاف داد با وجود اینکه دوپست قیل جنگی داشت از علاءالدین شکست خورد. شبانگاه از شدت سرما به دهقانی پناه برد و از دهقان پوشش خواست. دهقان گفت: که به جز جل خری ندارم اگر اجازت دهی بر تو پوشم. سلطان گفت: ای پدبخت نامش را چرا گفتی؟ اسمش را نیر خودش را بیار و بر پشتم بگذار. (تذکره دولتشاهی)

۱۴۰- آرا قاریشده‌ی مذهب ایتدی: اوضاع شلوغ شد و مذهب از بین رفت.

چنان آشفته بازاری شد که هدف از بین رفت.

۱۴۱- آرالاریننان، قئل گنجیب: میانه‌شان شکر آب شده.

۱۴۲- آرالانین داغلار، قویون مارال گنجسین: ای کوه‌ها از هم باز شوید تا گوزن‌ها بگذرد.

(به افراد مغرور گفته می‌شود).

این منم طاووس علیین شده □ کاشکی ننه‌م زنده می‌شد این دوران هم دیده می‌شد / (ده هزار مثل

فارسی)

۱۴۳- آرا لیقدا ال دایراسی اولوپ: مثل دف بی‌ارزشی شده در دست این و آن.

(ال دایراسی) کنایه از شخص هرزه باشد.

۱۴۴- آرایئردن آوارا اولدوق: از اینجا رانده از آنجا مانده.

هم از شوربای قم ماند هم از حلیم کاشان. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۴۵- آریا اکن آریا دئرر، بوغدا اکن بوغدا: کسی که جو بکارد جو می‌درد کسیکه گندم بکارد

گندم.

گندم از گندم بروید جو ز جو. از مکافات عمل غافل مشو / (مولوی)

۱۴۶- آریا بوغدا جو، گندم، بونودا سنن اؤرگندیم: به طنز زمانی گفته می‌شود که کسی مطلبی را

به طور ناقص از کسی فراگیرد.

۱۴۷-

آریاچورگی تورش ایران، قارنیمی خراب ایلدی یانی قودوخلی دول آرواد، اؤیومی خراب ایلدی:

نان جو و دوغ ترش شکم را خراب کرد. زن بیوه به همراه کُرّه‌اش به خانه‌ام آمد و خانه‌ام را خراب کرد.

(بیوه زنی که دارای فرزند است معمولاً دارایی شوهر را برای فرزندش به تاراج می‌دهد).

آب شب و خواب صبح، معده خرابت کند بیوه زن کُرّه دار، خانه خرابت کند

۱۴۸- آریا بوغدادان الیم اؤزولدی، جان سنه قالیب، داری خرمنی: از گندم و جو ناامید شده‌ام امیدم

به تو است ای ارزن.

از آنان که امید داشتیم ناامید شده به تو روی آوردم که امیدی از تو نداشتم.

(از امیدهای بزرگ دست برداشته به چیزهای کوچکی دل بسته‌ام).

۱۴۹- آریادان کسبیب، دارییا یامیر: از جو کم کرده به اوزن اضافه می‌کند.

(شیئی مهمتر را برای چیزی کم بها به هدر می‌دهد)

۱۵۰- آریاسی، چو خالیپ: جوش زیاد شد.

(شکمش سیر است، خود را گم کرده). ندید بدید است، تازه به دوران رسیده است.

۱۵۱- آریا وئرین، آریقلیر، بوغدا وئرین، تریقلیر: جو می‌دهی، لاغر می‌شود. گندم می‌دهی،

به اسهال می‌افتد.

از یک کشمش گرمی‌اش می‌کند و از یک غوره سردی‌اش. / (ده هزار مثل فارسی) به کسی گویند که نیک از بد تمیز نمی‌دهد.

۱۵۲- آرتیراسان تورپاق، یئرده، وئرمیرا، اوتوراق: از این بزرگتر هم گردی ای تل خاک جایی

برای نشستن ما نگذاشتی!

(به افراد از خود راضی و خود خواه خطاب می‌شود)

۱۵۳- آرتیراسان، قورباغا! دؤنن آدام، وورماغا: از این هم نیرومند و قوی‌تر گردی قورباغه تا

جاییکه به آدمها هم حمله کنی!

(به آدم‌های موزی و بدکار گویند).

۱۵۴- آرتیق طاماح، باش یاران: طمع زیاد باعث می‌شود سر انسان بشکند.

عاقبت طمع کاری سرشکستگی است.

۱۵۵- آرتیق دیشی چکلر: دندان اضافه را می‌کشند.

مزاحم را باید به هر نحو از خود دور کرد.

(چیزی را که بدرد نمی‌خورد باید دور انداخت).

۱۵۶- آرغاجی قیزیلداندی: پودش از طلاست.

جنس گرانبهائی است، آدمی با اصل و نسب نیکوست.

(تافته‌ی جدا بافته است) / (امثال و حکم)

۱۵۷- آرواد آلدین بیربلا، اوننان اولان بیر بلا: اگر زن بگیری یک بلاست فرزندی که از او متولد می‌شود بلایی دیگر، نظیر:

ای گرفتار و پای بند عیال دیگر آسودگی منبذ خیال

۱۵۸- آرواد آلمامیش اوغول آرزوسی ائله مه: قبل از ازدواج آرزو مکن که پسر داشته باشی. به دشت آهوی ناگرفته مبخش.

۱۵۹- آروادا جهاد حرامدی: جهاد برای زن حرام است.

(به طنز زمانی گفته می‌شود که کار از مرحله‌ی حرف به مرحله‌ی کتک بکشد. برای افراد ناتوانی گویند که آماده حمله به دیگران باشند).

۱۶۰- آروادا دئیئرم دورآش پیشیر، آشی پیشیرینجه اوره‌گیم شیشیر: به زن می‌گویم آش بپز تا آش بپزد جگر مرا خون می‌کند.

۱۶۱- آروادان شریک اول مالان شریک اولما: شریک شدن در مال بدتر از شریک شدن در زن است.

در نکوهش مشارکت اموال گویند.

۱۶۲- آرواد بلادی آمما هیچ اویی آلاسه بلا سیز ائله مسین:

زن بلا باشد به هر کاشانه‌ای بی بلا هرگز مبادا خانه‌ای.

(ده هزار مثل فارسی)

۱۶۳- آرواد دئیئر اون یوخدی کیشی دئیئر فطیر یاپ: زن می‌گوید آرد نداریم مرد می‌گوید شیر مال بپز.

زن از تنگی معاش می‌تالد، مرد بهترین خوراکی‌ها را طلب می‌کند.

۱۶۴- آرواد دی (آروادلی) ایت کیمین یاشار آقا کیمین اؤلر. آروادسیز آقا کیمین یاشار

ایت کیمین اؤلر: مرد زن دار مثل یک سگ زندگی می‌کند مثل یک آقا می‌مرد و مرد بی‌زن مثل یک آقا زندگی می‌کند مثل یک سگ می‌مرد.

۱۶۵- آرواد، سن ایچه ریدن، من ایشیکدن یاخچی اوئی اولدوق^۱ بازرنکی تو در خانه و زرنکی من بیرون از خانه سامان خوبی خواهیم داشت.

۱۶۶- آرواد سوزونه باخان آرواد داند کمدی: مردی که به حرف زنش گوش کند از زن کمتر است.

برای یک دمه شهوت که خاک بر سر آن زیون زن شدن آیین و کار مردان نیست
(ملاحسین کاشفی)

۱۶۷- آرواد مالی، نامرد مالی: ثروت زن مانند ثروت نامردان است.
با آفتابه‌ی زن طهارت نمی‌توان گرفت. □ و یا آفتابه‌ی زن کون مرد را پاره می‌کند. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۶۸- آرواد، نه بیلیر، داغدا دوماندى، اوئیده اوتوروپ حکمی رواندی: زن چه می‌داند کوهها رامه گرفته، در خانه نشسته فرمانروایی می‌کند.

کد بانو از مشقت و رنج شوهر در خارج از خانه خبر ندارد و حکمش جاری و حاکم است.
(زنانی که خانه‌نشین هستند از مشکلات همسر اطلاعی ندارند).
چه کار داری به کار دیگران نانی بخور خرت را بران □ چه کار داری به جو درو نانی بخور راهی برو.

۱۶۹- آرواد، وار آریا اونوننان آش ائلر، آرواد، وار کللیک باشین یاش ائلر: زنان بر دو گونه هستند برخی از آنان برای خانه‌داری مناسبند برخی برای همسر بودن.

۱۷۰- آرواد وار، اوئی ییغار، آرواد وار اوئی ییخار: زنانی وجود دارند که به مرد سامان می‌دهند و زنانی وجود دارند که سامان مرد را بر باد می‌دهند.

۱۷۱- آروادی ارساخلار، بوستانی وَر: زن را شوهر نگه می‌دارد جالیز را کرت. / (ترکی دیلنده مثلر)

۱- در داستان مردی که اسب خود را می‌فروخت و دوباره گرانتر باز خرید و زنش که برای سنگین شدن کف‌ی ترازو دستبند طلائی خود را به ترازو انداخته بود.

زن را شوی نگاه دارد و پنیر را خیک. / (امثال و حکم)

۱۷۲- آرواد هارالی، کیشی اورالی: زن کجایی مرد آنجایی. / (امثال و حکم)

۱۷۳- آروادی از ساخلار، قاپینی زی «رنگ»: شوهر مراقب زن و رنگ مراقب در است.

آستری رویه را نگاه می‌دارد و شوهر را زن. نظیر: آروادی از ساخلار، درینی یاغ / (ده هزار مثل

فارسی)

۱۷۴- آروادی ایکی اولان اؤزی همیشه توپور چکلی اولار: صورت مرد دو زنه همیشه آلوده به تف است.

زن اول به تو حرمت گذارد زن دوم دمار از تو برآرد

(ده هزار مثل فارسی)

۱۷۵- آروادی ایکی اولانین اؤیی سوپورولمه‌میش قالار:

جایی که دو کدبانو است خاک تا زانو است

(امثال و حکم)

آشپز که دوتا شد آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک. / (امثال و حکم)

۱۷۶- آروادی ایکی اولانین، یئری مچیده (مسجده) اولار: جای مرد دو زنه در مسجد است.

مرد دو زنه ریشش به انه. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۷۷- آروادی چوخ ایستین کیشینین باشی (ساققالی) تنز آغاریر: دوست داشتن زن باعث

پیری زود رس می‌شود.

۱۷۸- آروادیم منی سویور: زنم مرا فحش می‌دهد.

- مننه نه: به من چه؟

- سننیده سویور: ترا هم فحش می‌دهد.

- سننه نه: به تو چه؟

۱۷۹- آروادین ابلهی، قارپیز یئیر کیشی نین ابلهی، یارپیز: زن ابله هندوانه می‌خورد مرد ابله

پونه می‌خورد.

احتمال می‌دادند هندوانه و پونه قوای جنسی را کم می‌کند.

آروادین یا لاغی سمنو قویار، کیشینین یا لاغی دوکان آچار: زن دله سمنو می پزد و مرد دله دگان بقالی باز می کند. مرد و زن شکم پرست.

۱۸۰- آروادین گویچگین، آل ایشی قالپ شانسان: زن زیبا بگیر کارش مانده به شانس تو. (زیبایی زن مهمتر از هنرهای اوست).

۱۸۱- آروادین گيجی، فتنه اولار: زن گيج فتنه انگیز می شود.

۱۸۲- آروادین یوخوسی ایری اولار: خواب زن چپ است.

۱۸۳- آری سان گلسن، سحر سنن (سندن) بال ایستلر: اگر همچون زنبور بیایی صبح از تو عسل خواهند خواست.

۱۸۴- آری لوواسینا چوپ اوزادما: به لانهی زنبور باریکهی چوب فرو نکن.

از جاییکه احتمال خطر می رود دوی کن.

(دردسر متراش).

۱۸۵- آریم وار آریم وار، اودا ائششگ آریسی: ادعا می کنی که دارای زنبور هستی آنهم چه

زنبوری زنبور خرمایی.

(افتخار به چیز بی ارزش).

۱۸۶- آز آغری، آسان اؤلوم: درد کم، مرگ آسان.

(زندگی کوتاه راحت، بهتر است از زندگی طولانی توأم با رنج).

۱۸۷- آز اجیق آشیم، غوغا سیز باشیم: آش کم است دردم سرم هم کم است.

قناعت نکوتر به دوشاب خویش

درویشی دلخوشی □ آش کم باشد سرم بی غم □ درویشی و قناعت در گوشه ی فراغت. / (ترکی

دلیلنده مثلر)

۱۸۸- آزا راضی اول، چوخی آلاهی یئتیر: به کم قانع باش تا خدا به تو بیشتر ببخشد.

۱۸۹ -

آزان^۱ گلدی اوزان^۲ گلدی، پرکاری می پوزان گلدی گنجه‌لر یاستیق یولداشی، گونوز دفتر یازان گلدی:
به افراد مزاحمی گفته می‌شود که روزها خود را بیرون از خانه سرگرم کرده و فقط شب را آنهم برای خواب به خانه می‌آیند.

«دفتر یازان» کنایه از کارمندان و افراد باسوادی باشد که به هنگام روز به زن و فرزند نیندیشند
۱۹۰- آزان اولور کوسور، چوخ اولور قوسور: وقتی کم است قهر می‌کند وقتی زیاد است استغراق می‌کند.

(به کم راضی نیست، تحمل زیاد را هم ندارد). به افراد بهانه‌جو و ناسازگار می‌گویند
۱۹۱- آزان اولسون، ساز اولسون: کم باشد خوب باشد.

(زندگی کوتاه توأم با لذت بهتر است از زندگی طولانی توأم با زحمت).
اگر حنظل خوری از دست خوشخوی به از شیرینی از دست ترش روی
(سعدی)

۱۹۲- آزان ایشدن، چوخ ایش دؤزتدیق: از کار کم کار زیادی برای خود ساختیم.
از هیچ مسأله ساختیم.

۱۹۳- آزان باشیم، آزاد باشیم: تعداد عائله هر چه کمتر باشد انسان راحت‌تر است.
۱۹۴- آزان باشیم، آغریماز باشیم: نظیر مثل بالاست.
اولاد کمتر زندگی راحت‌تر.

۱۹۵- آزدان آزاوولار، چوخدان چوخ: از کم چیز کمی بدست می‌آید و از زیاد چیز زیاد.

۱۹۶- آزان زادین چوخ تعاریفی اولار: وقتی خوردنی کم است زیاد تعارف می‌کنند.
معمولاً تعارف بیشتر در مهمانی جبران عدم فراخی سفره است.

۱۹۷- آزان واریدی آج آدام، بیری ده دوشدی پاجادان: گرسنه کم داشتیم یکی هم از روزن افتاد

۱۹۸- آزان یاراد، آدام یاراد: (خداوند ا) کم خلق کن انسان خلق کن.

۱- آزان = کمراه

۲- اوزان = عاشیق یا نوازنده

به هنگام برخورد با آدم های نادان گویند .

۱۹۹- آژ یاشا، آژاد یاشا، انسان یاشا: اگر عمرت کوتاه باشد اما آزادانه و همچون یک انسان واقعی

زندگی کنی بهتر است.

قناعت و آزادی نشان انسانیت است.

۲۰۰- آژی، اؤزن بیرنو کرتوت: کم بخور، نوکری برای خود بگیر.

۲۰۱- آژی، سازیی: کم بخور با دلخوشی بخور.

گر گلشکر خوری به تکلف زیان کند و نان خشک دیر خوری گلشکر بود

(سعدی)

۲۰۲- آژی- همیشه یی: کم بخور همیشه بخور.

قناعت هر که کرد آخر غنی شد. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۰۳- آستا قاچان نامرد دی: کسی که آهسته فرار کند نامرد است.

آنکه یواشکی از معرکه فرار می کند و دیگران را در خطر اندازد نامرد است.

۲۰۴- آستانا دئیشیلر، یازی دئیشیلمز: آستانه عوض نمی شود، شانس عوض نمی شود.

خانه عوض می شود بخت عوض نمی شود. یازی: لوح تقدیر آن چه بر قلم صنع جاری گشته است

(آدم بدبخت هر جا برود همچنان بدبخت است). به هر کجا روی آسمان همین رنگ است.

۲۰۵- آسمان یئرہ گلیپ: آسمان به زمین آمده است.

(برای کاری بی ارزش غوغایی به پا کرده است).

۲۰۶- آشاغیدا (آششاغیدا) اوتوماز، یوخاریدا یئری یوخدی: پائین نمی نشیند بالا هم جایش

نیست .

(به چیزهای کم قانع نیست به چیزهای زیاد هم دسترسی ندارد). با کھتران آمیزش ندارد و بزرگان

هم وی را تحویل نگیرند.

۲۰۷- آشاغییا توپورم سققلدی، یوخارئا توپورم بیغدی: به پایین تف می کنم ریش است، به

بالا تف می کنم سیل است .

تف سر بالا، هر دو شقش زیان آور است و مایه‌ی بی‌حرمتی است. وقتی گویند که شخص به هر دو نفر دلبستگی دارد.

۲۰۸- آشاقیزی داگور دوخ، یوخاریزیدا^۱: پایتان را هم دیدیم بالایتان را هم.

از بالات چه خیری دیدم که از پائینت ببینم. کرم تو را در هنگام فقر هم دیدم و زمان توانمندیت، هم. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۰۹- آش بئله شور اولوپ که آشپازدا (خاندا) دئیر: آش بقدری شور شده که آشپز و یاخان هم می‌گویند و اعتراف می‌کند.

(کارها بقدری خراب شده که کننده‌ی کار هم اعتراف به خرابی می‌کند)

آن قدر دزدید که سُرناپی هم فهمید. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۱۰- آش پیشیرن یاغ اولار، آشپازین اوژی آغ اولار: مزه‌ی آش به روغن است اما آشپز رو سفید می‌شود.

۲۱۱- آشدی، پیلودان باشدی: آش از پلو هم بهتر است.

مهمان برای تشکر از میزبان کم مایه گوید.

۲۱۲- آش همان آشدی، کاسا همان کاسا: آش همان آش است و کاسه همان کاسه. / (امثال و حکم)

آن دیگ پخته هنوز بر جا است. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۱۳- آشی ایچیر نخودون سئچیر: آش را می‌خورد نخودهایش را سوا می‌کند.

همواره سود خود را می‌جوید.

۲۱۴- آشی پیشیب: آش پخته.

تکلیفش روشن است - برایش توطئه چیده‌اند - کارش تمام است. گاوش زاییده. / (امثال و حکم)

۲۱۵- آشی پیشیردیم قاشیقی سالدیم اوستونه، هر کیم ایچسه ایچسین: آش را پختم و

۱- کدایی بر درخانه‌ای به درپوزه چیزی خواست، بانو بر بام بود، گفت: اگر به زیر بوم تو را کف نانی می‌دادم. نوبتی دیگر سائل بیامد زن به زیر بود، گفت: اگر بالا بوم، تو را ته نانی می‌افکنم. درویش گفت: آشاقیزئدا... (کاوشی در امثال و حکم ص ۱۳۳)

قاشق را هم تویش انداختم هر که می‌خواهد بخورد.

(همه چیز آماده است، بهره‌برداری باید کرد). تمهیدات لازم فراهم آمده هر کس آماده است شروع کند.

۲۱۶- آشیمیزا، سویوخ سوقاتما: به آسمان آب سرد قاطی نکن

(ضرر مزین، حالمان را نکیر). محفلمان را به هم مزین

۲۱۷- آشینا آشینا، چیخدی اوجاق باشینا: با ابراز آشنایی تا نزدیک اجاق رفت. با زرنگی خود رادر خانواده جازد.

(با پررویی تمام صاحب مال مردم می‌شود).

۲۱۸- آشین دورولیفی دنین یوخلوغوننان دی: شل بودن آتش به علت نبودن پُشتن است.

(در هر کاری سرمایه‌ی کافی لازم است). بدی نتیجه‌ی کار از نبود ابزار بود.

۲۱۹- آغ آت آریایئمز؟ آیا اسب سفید جو نمی‌خورد؟

خوبی وقناعت کسی نباید موجب محرومیت گردد.

اسب حضرت عباس هم جو می‌خواهد. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۲۰- آغاج بار گئتدیغجا، باشین ایر: هر چه بار درخت بیشتر شود سرش بیشتر خمیده می‌گردد.

(انسان وقتی مقامش بالاتر می‌رود باید متواضع تر شود). تواضع زگردنفرانان نکوست. سعدی

۲۲۱- آغاجدا آلمانی جوت گوئرمه، سه داش آتماز: تا وقتی بر روی درخت سیب را جفت نبیند

سنگ پرتاب نمی‌کند.

(تا اطمینان نداشته باشد که از کاری که می‌کند دو چندان سود نمی‌برد دست به آن کار نمی‌زند)

فرصت‌طلبی ماهر است.

۲۲۲- آغاجدان باخان اوجور گوئر^۱: وقتی از بالای درخت نگاه کنی همانطور به نظر می‌آید.

۱- زنی تصمیم گرفت در مقابل چشمان شوهر با معشوق عشق‌بازی کند. روزی به بالای درخت رفت و در حین‌کندن میوه‌ها به همسرش گفت: ای مرد خجالت نمی‌کنی پیش من با زن دیگری عشق‌بازی می‌کنی. مرد با تعجب جواب داد این چه حرفی است که می‌زنی من چنین کاری نمی‌کنم. روز بعد زن مرد را به بالای درخت فرستاد و خود در پایین مشغول عشق‌بازی با معشوق خود شد. مرد پرسید: ای زن حیا نمی‌کنی که پیش من با دیگری عشق‌بازی می‌کنی؟ زن جواب داد: من هم دیروز تو را به همین شکل می‌دیدم. آغاجدان... (مثنوی)

از دور ماتم سور نماید. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۲۳- آغاجدان دوشماغین نه دخلی وار گئئلماقا^۱: از درخت افتادن چه ارتباطی دارد به گشاد شدن .

۲۲۴- آغاجدان قوشلاری ساتیر: گنجشک درختان را می‌فروشد و یا آغاجدا قوشی ساتیر .
(طماع و حقه‌باز است).

۲۲۵- آغاج که کسیلدی، قوشلاریدا داغیلار: وقتی درخت بریده شد گنجشکان هم پراکنده می‌شوند .

(خانه نماند چو خانواده پراکنده شود.) وقتی بزرگ خانواده بمیرد تفرقه در خانواده افتد.

۲۲۶- آغاج گئتیرنین، اول اوژون دؤیللر: آورنده‌ی چوب را قبل از همه کتک می‌زنند .

چاه مکن بهر کسی اول خودت آخر کسی □ چاه کن در ته چاه است. / (امثال و حکم)

۲۲۷- آغاج گئجه^۲ مه سه، قوش باشینا قونماز: اگر درخت خودش نخواهد گنجشک بر سرش نمی‌نشیند .

زن اگر تحریک نکند مرد مزاحم او نخواهد شد. اگر کسی دیگران را وسوسه نکند کسی با وی کاری ندارد.

۲۲۸- آغاجی اوژ ایچیندن قوردیئر: درخت را از درون خودش کرم می‌خورد .

کرم از خود درخت است. / (امثال و حکم)

من از بیگانگان هرگز ننالم که با من هر چه کرد آن آشنا کرد

(حافظ)

۲۲۹- آغاجی قورد یئیر، آدمای درد: درخت را کرم می‌خورد انسان را درد .

۲۳۰- آغاجی گوئی، اوغری پیشیک حسابین چوپلر: چوب را که برداری گر به دزده حساب کار خود را می‌کند .

۱- داماد در شب زفاف متوجه شد عروس باکره نیست، وقتی علت را پرسید عروس گفت: که در کودکی از درخت افتاده است.

داماد گفت: آغاجدان.... (امثال و حکم استاد مجتهدی ص ۲۰)

۲- گئجه ماق = تحریک کردن

چوب را که برداشتی گربه دزده فرار می کند □ الخائن خائف. / (ترکی دیلینده مثلر)
پنبه دزد دست به ریش خود می کشد □ انبر را که در آتش بگذارند آقا دزده حساب کار خودش را
می کند. / (ده هزار مثل فارسی) هر که خیانت ورزد پشتش از حساب بلرزد. / (سعدی)

۲۳۱- آغاجین بییتی اؤزوننددی (اوزوندندی): کرم از خود درخت است. / (امثال و حکم)

۲۳۲- آغاجین بیری عاردی بیری ناموس، قالانی تالاپ تولوپ: چوبی که به انسان می زنند در
درجهی اول آبروی انسان را می برد دردش مسأله ای نیست.

با دو چوب اول تعریز شرف و آبرو می رود

۲۳۳- آغاجین لئخی کیمین، یئل هر طرفه اسیر دؤنور او طرفه: مثل شاخه ی درخت، باد به هر
طرف می وزد به همان طرف متمایل می شود. / (امثال و حکم)

با باد شمالی شمالی است با باد جنوبی جنوبی! / (ده هزار مثل فارسی) از پیروان حزب «باد» است

۲۳۴- آغاجین یاخچسی، یاخچی میوه وئر: درخت خوب میوه ی خوب می دهد.

۲۳۵- آغ ایتین پامبیغچئییه - ضرری وار: سگ سفید برای پنبه فروش مایه ی ضرر است.

دکان پنبه فروشی سراسر سپیدی است وقتی سگ سپید رنگ هم آنجا باشد مانع آمدن مشتری
است.

دو تن که صاحب یک حرفه باشند از هم بدشان می آید. / (ترکی دیلینده مثلر)

۲۳۶- آغ، ایران اولار چؤله توکلر، قارا یئمیش اولار جیبه توکلر: سفید، دوغ است که بیرون

ریخته می شود سیاه کشمش است که به جیب می ریزند.

در فضیلت رنگ سیاه به سفید گویند.

سفید سفید صد تومن، سرخ و سفید سیصد تومن، حالا که رسید به سبزه هر چه بگی می ارزه.

۲۳۷- آغدان، قارادان دانیشماق اولمور: نمی توان از سفیدی یا سیاهی حرف زد.

باید سکوت کرد حق و ناحق را نمی پذیرند

نمی شود گفت بالای چشمت ابروست. / (امثال و حکم)

۲۳۸- آغ دوننی، آغ دوننی دی^۱: قبا سفید همان قبا سفید است.

(فرقی ندارد) هر دو سر و ته یک کرباس می‌باشند.

۲۳۹- آغریمییان باشا، دستمال باغلامازان: سری که درد نمی‌کند دستمال نمی‌بندند. / (امثال و

حکم)

۲۴۰- آغزان گۆره تیکه گۆتی: به اندازه‌ی دهانت لقمه بر دار لقمه را گنده‌تر از دهانت برمدار.

□ انسان باید به اندازه‌ی دوکش پنبه بردارد. / (ده هزار مثل فارسی)

و یا آغزا گۆره قاشق وئرلر: به اندازه‌ی دهان قاشق می‌دهند.

بهره‌ی هر کس اندازه‌ی لیاقت اوست کار را به کاردان دهند.

۲۴۱- آغزی سولاندی: دهانش آب افتاد.

۲۴۲- آغزی کوروک، بورنی کوروک، گول بئله قوی بیزده گۆلک: دهان و دماغش مثل دم

آهنگری است، بخند تا دیگران هم بخندند.

(به افراد زشت و بد ترکیب گفته می‌شود).

۲۴۳- آغزیمی یانديران آش، بیر آش، اولیدین، باشیما دوشن داش، بیر داش اولیدین: آشی

که دهانم را سوزاند کاش آش به درد بخوری بود سنگی که به سرم خورد کاش سنگ بدرد بخوری بود.

حاصل رنج و کارم کاش مناسب مرارتم بود.

(نتیجه‌ی کارم بیشتر از آن ناگوار بود که فکر می‌کردم)

۲۴۴- آغزین آجی اولسون: دهانت تلخ شود.

(امیدوارم غمکین و افسرده باشی). در نفرین گویند

۲۴۵- آغزین آچدی، گۆزون یومدی: دهانش را باز کرد، چشمانش را بست.

(بدون آن‌که به عواقب کار بیندیشد هر چه خواست گفت - آرام و قرار از دست داد). در هنگام بحث و

۱- دو برادر به سفر رفتند. زن اولی روزها و ماهها وقت صرف کرد و قبابی بسیار زیبای سفیدی برای شوهر خود دوخت. زن دیگری نیز یک روز مانده به آمدن شوهرش با عجله قبابی سفیدی دوخت. فردای ورودشان هر دو برادر لباس را پوشیده به بازار رفتند. زن اولی برای اینکه نظر مردم را در مورد لباس بداند به دنبال آنها به راه افتاد و از پیرمردی پرسید: قبا سفیدی ندیدی که از این جا بگذرد؟ پیرمرد گفت: دو تن بودند که قبابی سفید داشتند. گفت: آنکه فلان و فلان بود. مرد جواب داد: آق دولتی... (ترکی دینیده مثلر) (امثال و حکم استاد مجتهدی ص ۲۶)

جدل بی آزر می را از حد گذرانند.

۲۴۶- آغزینا سوز آتما: حرف در دهانش مگذار.

(حرف یادش مده).

۲۴۷- آغزینا قووت آلیپ: در دهانش قاووت گرفته.

(قادر به حرف زدن نیست) به کسی گویند که عمداً خاموشی گزیند.

۲۴۸- آغزین ایریدی - سورت مستراح داشینا: اگر دهانت کج است بمال به سنگ مستراح.

(وقتی کسی برای کسی دهان کجی می کند و مشکلات در می آورد می گویند).

۲۴۹- آغزین چالخالا دانیش: دهانت را آب بکش حرف بز.

مواظب حرف زدنت باش □ حرف را باید هفت دفعه قورت داد □ حرف را باید هفت بار در دهان

چرخاند. / (ده هزار مثل فارسی) اول اندیشه آنکهی گفتار

۲۵۰- آغزیندا دیشی قالمیپ: در دهانش دندان نمانده.

(بسیار پیر شده).

۲۵۱- آغزیندا سوزی چئینه دانیش: حرف را دهانت بگردان سپس حرف بز.

(تا فکر نکردی حرف زن) اول اندیشه وانکهی گفتار □ مزنی تأمل به گفتار دم / (سعدی)

۲۵۲- آغزیندا مرجی ایسلانمیر: عذس در دهانش خیس نمی شود.

(راز دار نیست). قابل اعتماد نیست.

۲۵۳- آغزین عیبینی یاشماق اؤرت، ایاقین عیبینی باشماق: عیب دهان بوسیله ی روپند و

عیب پا بوسیله ی کفش پوشیده می شود.

۲۵۴- آغزیننان اوت (اود) چئخیر: از دهانش آتش بیرون می آید.

(بسیار کرسنه است)

۲۵۵- آغزیننان بؤیوک تیکه گوؤتوسن، قالار بوغازیندا: اگر لقمه بزرگتر از دهانت برداری در

گلوت گیر می کند.

حساب خود نه کم گیر نه افزون مننه پای از گلیم خویش بیرون

(پروین اعتصامی)

۲۵۶- آغزیننان سوت اینسی گلیر: از دهانش بوی شیر می‌آید.

(بسیار کودک است)

۲۵۷- آغزیننان هورره توکولور: از دهانش حریره می‌ریزد.

(شل و ول حرف می‌زند)

۲۵۸- آغزیننان یئککه سوز دانیشیر: گنده تر از دهانش حرف می‌زند.

۲۵۹- آغزینی پوخونان آچیلار: دهانش را به گله باز کرده‌اند.

(بسیار بد دهن است).

۲۶۰- آغزی یانديران آشی، گوژ تانیر: آش دهانسوز را چشم می‌شناسد.

(مردم خوب و بد را تشخیص می‌دهند.) مشابه سالی که نکوست از بهارش پیداست.

۲۶۱- آغزینین سووی آخدی: آب از لب و لوجه‌اش جاری شد.

(بیش از حد خوشش آمد).

۲۶۲- آغ قاتیقا، قارادیماق اولماز: به ماست سفید، سیاه نمی‌توان گفت.

(حقیقت را نمی‌توان کتمان کرد).

۲۶۳- آغ گون آدمی آغاردار، قارا گون آدمی قارالدار: خوشبختی باعث زیبایی و بدبختی باعث

زشتی می‌شود.

۲۶۴- آغ گون قره‌گونی یاددان چنخاردار: روزهای خوشبختی روزهای بدبختی را از خاطر انسان می‌برد.

۲۶۵- آغلاماغ دا، دیل خوشلوق ایستر: گریه کردن هم دلخوشی می‌خواهد.

مردن هم حوصله می‌خواهد. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۶۶- آغلاماغی الینده: گریه‌اش دم دستش است.

اشکش دم مشکش است. / (امثال و حکم)

۲۶۷- آغلاماغین بیلیمیر، اولوسون آبیردان سالیر: گریه کردن بلد نیست مرده‌اش را بی‌آبرو

می کند.

(کاری بلد نیست باعث زحمت دیگران می شود) وقتی کسی برای مرده اش نوحه سرایی می کند ممکن است سخنی گوید که در شأن مرده نباشد.

در ترکی «اوخشاماق گویند»

۲۶۸- آغلامیانا، مه مه یوخی: گر نگرید طفل کی نوشد لبن. / (امثال و حکم)

تا نگرید طفلک حلوا فروش دیک بخشایش کجا آید بجوش

(مولوی)

شترکه علف بخواد گردن دراز می کند. / (ده هزار مثل فارسی)

کودک شیرخوار تا نگریست مادر او را به مهر شیر نداد.

(ابوسلیک گرگانی)

۲۶۹- آغیلیانین گؤزونون یاشین قوروتما: اشک شخص گریان را پاک مکن.

(به این مردم خوبی نیامده). آن چه بر سرش آمده مستحق آن بوده

۲۷۰- آغیراوتی، باتمان گل: سنگین بنشینی تا عزیزت بدارند.

هر چه که تحصیل وی آسان بود قدر کم و قیمتش ارزان بود

(ایرج میرزا)

من به چشم یار از آن خوارم که ارزان یافته است. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۷۱- آغیر گلدی، یونگول قالخار: وقتی سنگین آمد سبک برمی خیزد.

(چیزهای بی ارزش در مقابل اشیاء با ارزش نابود می شوند) نظیر: تازه آمد به بازار کهنه شود دل

آزار

۲۷۲- آغیر لیقین یئر گؤتورور، روزوسون آلاه وئریر: سنگینی او را زمین تحمل می کند

روزی او را هم خدا می دهد.

(از تولد فرزندم ناراحت نشو ضرری به تو نمی رساند). هر آن کس که دندان دهد نان دهد.

۲۷۳- آغیزا، داد قارینا، شوون: مزه ای برای دهان و مایه ی شیون برای شکم

(در مورد غذای کم گفته می‌شود).

۲۷۴- آغیز دویور، مسجد قاپیسی ده: دهان که نیست در مسجد است.

(به طنز برای کسانی گفته می‌شود که هیچوقت حرفشان درست در نمی‌آید و گاهی نیز برای افرادی گفته می‌شود که دهانشان چفت و بست ندارد). دهانش چون در مسجد همیشه باز است.

۲۷۵- آغیز سیز قنئنیپ دوز سوز پیشیپ: بدون سرپوش جوشیده و بدون نمک پخته است.

(بدون زحمت حاضر شده است). بیشتر برای غذاهای آماده گویند

۲۷۶- آغین آدی وار، قارائین دادی، بوغدارنگین هرزادی: سفید فقط شهرت دارد سیاه با نمک است گندمگون کامل است.

۲۷۷- آغینان قیرمیز، آینان اولدوز: سفید و قرمز، ماه و ستاره، با هم جورند.

۲۷۸- آفتابا چالیر، لولهین^۱ اوینور: آفتاب می‌زند لولهین می‌رقصد.

(بسیار شلوغ و بی‌نظم است)

۲۷۹- آفتابا دلیک، تاس دلیک، بیریده گلدی اوسته لیک: آفتاب و تاس سوراخند. یکی هم سر و کلاه پیدا شد.

(در دسر کم بود یکی هم به آن افزوده شد)

۲۸۰- آفتاباگورموین، (...) لولهین گورنده خورولار: (...) آفتاب ندیده وقتی لولهین ببیند خور خور می‌کند.

(کسی که ندید بدید باشد از دیدن چیزهای بی‌ارزش به هیجان می‌آید)

۲۸۱- آفتابا- لگن ایکی دست شام- ناهار هیچ زات: آفتاب- لگن دو دست شام و ناهار هیچی.

یک قاب و صد بشقاب □ یک کاسه کاجی و صد تا سُرناچی □ یک گز مطبخ و صد گز طویله □ صاحب

منصب یک فوج - تابین هیچی □ سکینه از عمه گنده‌تر! / (ده هزار مثل فارسی)

۲۸۲- آقا باغیشلیر، نوکر باغیشلامیر: آقا می‌بخشد، نوکر نمی‌بخشد.

نظیر شاه می‌بخشد و شیخ علیخان نمی‌بخشد.

۱- لولهین = آفتابه‌ی سفالی شکلی دیگر.

- ۲۸۳- آقانین بارک آلاسی، نوکرین قارنین یئرتار: تشویق ارباب باعث جانفشانی نوکر می‌شود.
یک احسنت ارباب موجب پارگی شکم نوکر است.
- ۲۸۴- آقانین سیبیلینی یاغلا: سیل آقا را چرب کن.
(چیزی به او بده) راهنمایی برای رشوه دادن یا هدیه گرفتن
- ۲۸۵- آقانین مالی چئخار نوکرین جانی: با رفتن مال ارباب روح نوکر نیز از بدنش خارج می‌شود
ارباب از بخشیدن مالش دریغ ندارد نوکر جان به لب می‌شود.
- ۲۸۶- آقانین مالی گندر، یتیمین آهی: نظیر مثال بالاست.
- ۲۸۷- آلا ایتدن مشهوردی: از سگ ابلق مشهورتر است .
- ۲۸۸- آلا دانانین، جنسی وار: گوساله‌ی سیاه و سفید (ابلق) با ارزش است.
هرچه کمیاب‌تر گران تر .
- ۲۸۹- آلا قارقا، غازبیر یشیگین بیلمز: کلاغ ابلق نمی‌تواند مثل غاز راه برود.
نظیر هر توله سگ، سگ شکاری نیست. نظیر بوریا باف اگر چه بافنده است، نبرندش به کار حریر
(سعدی)
- ۲۹۰- آلا قارقانین بالاسی اوزونن چوخ بیلر: بچه‌ی کلاغ ابلق از خودش بیشتر می‌فهمد.
- ۲۹۱- آلا گوزونه، قاراقاشینا، عاشیق اؤلمامیشام: عاشق چشم و ابروی سیاه او نشده‌ام.
(علاقه‌ی من به او به خاطر ظاهرش نیست.)
- ۲۹۲- آلان آلیپ، بوینوننان سالان سالیپ: کسی که می‌خواست بگیرد گرفته و آن که می‌خواست
از سرباز کند از سرباز کرده است .
(از قول زنان شوهر دار گفته می‌شود).
- ۲۹۳- آل باشان چال یئرہ: بگیر سرت بزن زمین.
از دور دستی برآتش، پای رینگ ایستاده می‌گوید لنگش کن / (امثال و حکم)
- ۲۹۴- آل باهاسینا سات باهاسینا آلاہ برکت وئرسین اولما ماسینا: گران بخر گران بفروش

خدا برکت بدهد به نبودنش.

در شأن گرانفروشان و محتکران به طنز گویند.

۲۹۵- آلتان ایستی کول توکوم گۆرن دیسین قیز دوغوب^۱: به بستر خاکستر گرم بریزم تا مردمی که ترا می‌بینند گمان کنند دختر زاییده‌ای.

(آبرویت را می‌برم و رسوایت می‌کنم).

۲۹۶- آلتی آیلیق: شش ماهه به آدم‌های عجول گفته می‌شود.

۲۹۷- آلتندا آلیمی یوخ، یئددیده وئرمی: نه طلبکار است نه بدهکار.

برای افراد آسوده خاطر گویند و آسوده خاطر از بود و نبود و هست و نیست.

۲۹۸- آلتی داش، اوستی آش، گئنه ده اوغلان یاخچی ده: زیرش سنگ باشد و رویش پوشیده از آش باز هم پسر بهتر است.

فرزند اگر بی استعداد و بدریخت هم باشد باز هم پسر باشد بهتر است.

۲۹۹- آلتی زات لازم اولار انسانا چولده، نمه نه؟: آینه - ساپ، بیز- چوالدوز، پیچاق تبنه:

شش چیز در یابان مورد نیاز انسان است. نخ و سوزن، سیخونک و جوالدوز، چاقو و درفش.

۳۰۰- آلچاق آدام، گونده یددی یول شاهلیق ائلر: آدم کوتاه‌قد روزی هفت بار پادشاهی کند.

(سرش را مجبور نیست که خم کند) برای هر کسی تعظیم نمی‌کند.

۳۰۱- آلچاقدا یاتیپ، اوجادا یوخی گۆرور: پایین خوابیده، خواب بالا بالاها را می‌بیند.

(در فکر آرزوهای دور و دراز است). با همت کم و بضاعت مالی و عقلی در رؤیاهای خویش به سر

می‌برد

۳۰۲- آل قورخما، وئراوتانما: با مردم بده بستان داشته باش نترس و خجالت مکش.

۳۰۳- آلدیقی چوخ، وئردیقی یوخ: دست بگیر دارد اما دست بده ندارد.

۳۰۴- آلدیقین وئرمز، گوردوقون دیمز: چیزی را که گرفته پس نمی‌دهد چیزی را که دیده به

دیگران نمی‌گوید.

(نفعی به حال دیگران ندارد). حساب و کتاب سرش نمی شود.

۳۰۵- آلاله آداما- عقیل وئریپ (آلاله آداما گؤز وئریپ): خدا به انسان عقل داده (خدا به انسان

چشم داده).

(باید با بصیرت و بینایی کارها را انجام داد).

۳۰۶- آلاله آدامی ایسته سه، دیمز کیمین اوغلییان: اگر خدا انسان را دوست داشته باشد

نمی گوید پسر کی هستی.

خدا وقتی می دهد نمی پرسد کیستی □ وقتی می آید بگیر که می آید. / (ده هزار مثل فارسی)

(خداوند با اصل و نسب کسی کاری ندارد به اعمال او کار دارد).

۳۰۷- آلاله آدامین او یون یئخاندا، کولونگی وئرر اوزالینه: وقتی خدا بخواهد خانه آدم را

خراب کند کلنگ را به دست خودش می دهد.

وقتی خدا بخواهد انسان را نابود کند وسیله را به دست خود او می دهد. (بدبختی و خوشبختی

انسانها به دست خودشان است)

۳۰۸- آلاله آدامین دشمنینده عقیللی ائله سین: خدا دشمن انسان را هم عاقل کند.

آدمی را بتر از علت نادانی نیست / (سعدی)

در جهان خراب پرزمز از جهالت مدان تو هیچ بتر.

(سنایی)

دشمن دانا که غم جان بود بهتر از آن دوست که نادان بود

(سعدی)

۳۰۹- آلاله آغاجئنن، سسی اولماز: چوب خدا صدا ندارد / (امثال و حکم)

۳۱۰- آلاله انششگی تانیدی بویوز وئرمه دی: خدا خر را شناخت و شاخش نداد.

آن دو شاخ گاو اگر خر داشتی یک شکم در آدمی نگذاشتی.

گربه ی مسکین اگر پر داشتی تخم گنجشک از جهان برداشتی

(سعدی)

آن که هفت اقلیم عالم را نهاد هر کسی را هر چه لایق بود داد.

(سعدی)

۳۱۱- آله‌اگرده و بییه قانات و نرسیدی او چاردی قوناردی دامام، دامی او چور داردی: خدا اگر به

شتر بال می‌داد بر پشت بام می‌نشست و خانه را خراب می‌کرد. / (نظیر مثل بالاست)

از آن روزی که عالم را نهادند به هر کس هر چه لایق بود دادند

۳۱۲- آله‌اگره‌گینن سورو شسون: خدا از دلت پیرسد.

(زبان‌ت با دلت یکی نیست)

۳۱۳- آله‌اؤز حقیقینن گنچر، آما خلخین حقیقینن گنچمز: خدا از حق خود می‌گذرد از حق دیگران

نمی‌گذرد.

۳۱۴- آله‌اونی ئیره باغیشلا سین: خدا او را به زمین گرم ببخشد.

در نفرین و نفرت گویند (خدا او را بکشد).

۳۱۵- آله‌ایستر یوسقولی سویوندوره، ائششگین ایتیرر، سورا تاپاندا سویونر: خدا

وقتی می‌خواهد فقیر را خوشحال کند الاغش را گم می‌کند. وقتی دوباره آنرا یافت خوشحال می‌شود.

۳۱۶- آله‌ایکی گوزی، ایکی گوزه یارادیپ: دو چشم برای دو چشم خلق شده.

عاشق یکی معشوق هم یکی □ خدا یکی یار یکی □ یک دل داری بس است یکی دوست ترا □ دو دل‌بر

داشتن از یکدلی نیست. / (ده هزار مثل فارسی)

کوزومی، کوزوم، کوترمز، گزلیم کوزل کوزوندن، او کوزه بو کوز باخاندان، بو کوزه او کوز

باخارمیش / (دکتر حکیمیان)

یک دوست بسنده کن که یک دل داری گر مذهب عاشقان عاقل داری

(امیر حسینی سادات)

ما جَعَلَ الله لِرَجُلٍ فِی جَوْفِهِ مِنْ قَلْبَیْنِ (قرآن کریم)

خداوند در یک تن دو دل قرار نداده است.

۳۱۷- آله‌ایکی یومموریقی، بیر یئرده وورماز: خدا دو مشت را یکجا نمی‌زند.

(دو بدبختی را با هم نازل نمی کند.)

۳۱۸- آلاله باشین قویوپ، ایاقینا داش سالماسین: خدا به جای سر به پایش سنگ نزنند .

خدا سنگ را حتماً بر سرش بکوبد نه بر پایش □ خدا مکافات و رنجش را شدید نماید.

۳۱۹- آلاله بالام دئیئپ دی: خدا به او عزیزم گفته است .

(در نزد خدا بسیار عزیز است و یا بی نهایت خوشبخت است). رحمت خدا شامل حالش گشته

۳۲۰- آلاله بخیله پای وئرمز، وئرسه ده خیرین گؤرمز: خدا به حسود چیزی نمی دهد اگر هم

داد فایده ای از آن نمی برد.

۳۲۱- آلاله بنده سین یاخچی تانیر: خدا بنده اش را خوب می شناسد .

۳۲۲- آلاله بو گؤزی اوگؤزه محتاج ائله مه سین: خدا این چشم را محتاج آن یکی نکند.

خدا این دست را به آن دست محتاج نکند.

۳۲۳- آلاله بوینوزسوز گئچنین حقیقینی بوینوزلودان آلاز: خدا حق بز بی شاخ را از بز

شاخدار بگیرد.

(خدا انتقام مظلوم را از ظالم می ستاند).

۳۲۴- آلاله بیر طرفدن باغلاسا بیر طرفدن آچار: خدا اگر دری را ببندد در دیگری را باز می کند

خدا کر ز حکمت ببندد دری ز رحمت گشاید در دیگری

(سعدی)

۳۲۵- آلاله پیس- آداما قاشینماق وئرسین، دیرناق وئرمه سین: خدا به آدم بد خارش بدهد

ناخن ندهد.

خدا به آدم بد درد بدهد درمان ندهد .

۳۲۶- آلاله پیلو وی کیمه وئریپ اشتھانی کیمه ؟ ویا آلاله دیشی کیمه وئریپ اشتھانی

کیمه ؟ خدا پلو را به کی داده اشتها را به کی؟

۳۲۷- آلاله جان، پول وئرند هاجاقسان داش سالماقا، قوچاقسان^۱: خدایا از دادن پول اساک

۱- دزدی پشت بامی نشسته و از روزن غذا خوردن مردی را تماشا می کرد. در سر سفره مقداری نان خشک بود. مرد فقیر گفت:

می‌کنی اما در زدن سنگ چالاک و بی‌باکی.

۳۲۸- آلهه جان! دای سنه ده بنده دویور: خدایا! دیگر به تو نیز بندگی نمی‌کند.

(دیگر به هیچکس و به هیچ چیز ارزشی قائل نیست و خود را از همه برتر می‌داند).

۳۲۹- آلهه داغینا باخار قارسالار: خدا به کوهش نگاه می‌کند برف می‌دهد.

(خدا به میزان شایستگی به هر کس نعمت می‌دهد).

خدا برف را بقدر بام می‌دهد □ هر که بامش بیش برفش بیشتر. / (امثال و حکم)

۳۳۰- آلهه دان بویوروق، آغزیماقو یروق: اگر دستور خدا باشد به همه چیز می‌رسم.

خدا ثروت دهد خرجش با من. کرم خدا، لذت کام من، بخشش از خدا ستایش از من

۳۳۱- آلهه دان دونن، هر ایشدن چنخار: کسی که از خدا برگردد به هر کاری تن در می‌دهد.

۳۳۲- آلهه ددن (ده دن) رحمت ائله‌سین اگر سُبجاسلی قویسا: خدا پدرت را رحمت کند اگر

امالی سُبجاس بگذارند.

خدا ساخته اگر حضرت عباس بگذارد. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۳۳- آلهه درد وئزر، درماندا وئزر: خدا درد می‌دهد درمان هم می‌دهد.

دردم از یار است درمان نیز هم. هر کجا دردی است درمانش مقرر کرده‌اند □ هر مرض چاره و هر

درد دوايي دارد. / (ده هزار مثل فارسی)

درد در عالم ار فراوان است هر یکی را هزار درمان است.

(سنایی)

۳۳۴- آلهه ساخلییان آدامی، قورد یئمز: کسی را که خدا نگهدارد آسیبی نمی‌بیند. آنکه در پناه

خداست از گرگ بیابان هم در امان است

۳۳۵- آلهه سفه‌لرین روحون شاد ائله‌سین: خدا خُل‌ها را بیمارزد. ارواح ابلهان شاد باد که بی‌غم

زیستند.

خدا پدر صاحب خر را بیامرزد. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۳۶- آلهه سنه باخسین، منه رجم ائله سین: خدا به تو نگاه کند به من رحم کند.

به کسی می گویند حال خوش خود را نبیند و حال بد دیگری را درک نکند.

۳۳۷- آلهه سنه بیر آز عقل وئرسین منه بیر آز پول: خدا به تو کمی عقل دهد به من کمی پول.

۳۳۸- آلهه سنه شفا وئرسین، قوی بیزه دیسینلر اوغری^۱: خدا به تو شفا بدهد، بگذار به ما

بگویند دزد.

۳۳۹- آلهه شر شیطاننان، مکر زنانان، قوری بهتاننان، ساخلا سین: خدا انسان را از شر

شیطان و مکر زنان و بهتان بی جا محفوظ کند.

۳۴۰- آلهه شنبه نی جهوده باقی شلا سین: خدا شنبه را به جهود ببخشد.

وقتی کسی چیز بی ارزشی را آرزو کند به وی گویند.

یعنی درخور تو نیست.

۳۴۱- آلهه غم چئکنه غم وئرر، دم چئکنه دم: غم به سراغ غمزده می رود خوشی به سراغ آدم

خوشحال

آب به آبادانی می رود □ پول پیش پولدار می رود □ بلا همیشه به جان آدم دردمند می رود □ هر کجا

سنگ است برای پای لنگ است. / (ده هزار مثل فارسی) یا آلهه تَره بینه تَره وِرر- کَره بینه کره

۳۴۲- آلهه فرعونون بورنونی اویار: خدا ظالمان را به مجازات می رساند.

اشاره است به داستان فرعون و ادعای خدایی وی. نیش پشه را تیغ قهر دشمنان کرد. / (کلیله و دمنه)

چراغ آدم ستمکار تا صبح روشن نمی ماند. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۴۳- آلهه قارقادؤیور، گوژاویا: خدا کلاغ نیست که چشم در بیاورد.

مکافات خداوندی نیز به حکمت است.

چوب خدا صدا ندارد. / (امثال و حکم)

۱- جوانی تنها از دهی به ده دیگر می رفت. راهزنان او را غارت کردند. جوان فریاد می زد و کمک می خواست. جمعی از ساریانان از راه رسیدند دزدان وانمود کردند که این جوان برادر دیوانه ای آنهاست که می خواهند برای مداوا به شهر ببرند. مرتب داد می زدند آلهه سنه

۳۴۴- آلاله قوزییانی، بنده یئخابیلمز: آن را که خدا بلند کند بنده نمی‌تواند به زمین بزند .

۳۴۵- آلاله قونشییا بیر سوری داوار، منه ده بیر گئچی ویرسین: خدا به همسایه یک گلّه
گوسفند به من هم یک بز بدهد .

(خدا هر چه بدهد شکرگزاریم). قونشویا، گل یاغسون ایی بیزه گل‌سین

۳۴۶- آلاله کریمده، قویوسودا درینده: خدا بخشنده است اما چاهش نیز عمیق است .

(خدا کریم است اما عذابش هم دردناک است).

۳۴۷- آلاله کورا دیرناق وئرمه سین، وئرسه هامئنن گؤزونی چئخاردار: خدا به کور ناخن
ندهد اگر بدهد چشم همه را کور می‌کند.

خداوند ستمگران را امان ندهد.

۳۴۸- آلاله گؤز وئریپ ایشیق وئرمییپ: خدا چشم داده اما روشنائی به چشمش نداده است

(چشم بصیرت ندارد)

۳۴۹- آلاله ووران آغاجین، سسی اولماز: چوب خدا صدا ندارد. / (امثال و حکم)

۳۵۰- آلاله وئرن جانی اوندان آلماق اولماز: جان به عزرائیل نمی‌دهد.

(بسیار خسیس است). / (امثال و حکم)

۳۵۱- آلاله وئریپ عینییه، دیشی یوخدی چینیه: خدا نعمت را به عینی بخشیده اما او دندان

ندارد تا بجود .

(خدا به او نعمت داده اما او نمی‌تواند از نعمتش استفاده کند) خسیس است.

۳۵۲- آلاله هامی زادی، بیر نفره ویرمز: خدا همه‌ی نعمت‌ها را به یک شخص نمی‌بخشد.

۳۵۳- آلاله هر کسین قلبینه گؤره وئرر: خدا به هر کسی به میزان خویش نعمت می‌دهد.

هر کسی آب قلب خودش را می‌خورد. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۵۴- آلاله هر کسین پایئن قویار اوژ قابینا: خدا سهم هر کسی را به کاسه‌ی خودش می‌گذارد .

۳۵۵- آلاله وئمه- (الهم)بیر به بیر: آسیاب به نوبت .

به آسیا چو شدی پاس دار نوبت را. / (ده هزار مثل فارسی)

- ۳۵۶- آلهه هیچ تندیرین چوره گین بیردنه ائله مه سین: خدا نان هیچ تنوری را یکی نکند.
خداوند کسی را تُنک مایه نگرداند
- ۳۵۷- آلهه هیچ فرعونون سفره سینه ایکی چورک قویماسین: خداوند سفره آدم متکبر و کافر را رنگین نسازد.
- ۳۵۸- آلهه هیچ کسه، اوغول اوتی گورسد مه سین: خدا کسی را به داغ پسر نشانند.
- ۳۵۹- آلهه هیچ کسین اولین عزیز آخرین ذلیل ائله مه سین: خدا هیچ عزیزی را ذلیل نکند.
خداوند هیچ کسی را عزیز اول ذلیل آخر نکند.
- ۳۶۰- آلهه هیچ کسی یوخاریدان اشاقیه گتیمه سین: خدا هیچ ثروتمندی را فقیر نکند. یا خدا هیچ عزیزی را خوار نگرداند.
- ۳۶۱- آلههین صاباسی چوخی: فرداهای خدا فراوانند.
عجله مکن - فرداهای دیگری در پیش است
- ۳۶۲- آلههین نردبانی وار، بیرین اندیریر، بیرین میفندیریر: خدا نردبان دارد یکی را بالا می برد یکی را پایین می آورد.
- (خداوند هر که را بخواهد عزیز و هر که را بخواهد ذلیل می کند). تَعَزَمَن تَشَأ و تُذَل مَن تَشَأ
- ۳۶۳- آلهه یامانین یولون باغلا سین: خدا راه را بر ظالم ببندد.
یامان = کُلاش، بی رحم، بی ملاحظه
- ۳۶۴- آلهه یئخانی، قوزاماق اولماز: کسی را که خدا بر زمین می زند نمی توان بلند کرد.
- ۳۶۵- آلهه یوسقولا، دیرناق وئرمه سین: خدا به فقیر ناخن ندهد.
- یا رب روا مدار که گدا معتبر شود گر معتبر شود ز خدا بی خبر شود
- ۳۶۶- آلهه آدمی اول، شیطانان قورخما: بنده ی خدا باش و از شیطان ترس
- ۳۶۷- آلهه آغزیننان اشید سین: خداوند از دهانت بشنود،
در موقعی گویند کسی آرزوی خوب برای خود یا دیگری بر زبان آرد
- ۳۶۸- آلهه ایسته سه بنده نیل سین: اگر خدا خواهد از دست بنده چیزی ساخته نیست

- بَرَد کشتی آنجا که خواهد خدا اگر جامه بر تن درد ناخدا
- ۳۶۹- آله‌الله باغلیان قاپونی، هیچ کس آجا بیلیمز: دری را که خدا ببندد کسی نمی‌تواند باز کند
مشیت خداوندی را بندگان نمی‌توانند تغییر دهند.
- ۳۷۰- آله‌الله دان قورخان، بنده دن قورخماز: آن که از خدا می‌ترسد از بنده‌ی خدا واهمه ندارد
- ۳۷۱- آله‌الله دان گیزلین دویور سننن نه گیزلین: از خدا پنهان نیست از تو چه پنهان.
- ۳۷۲- آله‌الله کور قوشون روزوسون لوواسینداور: خداوند روزی گنجشک کو را در لانه‌اش می‌رساند.
- حاجت موری به علم غیب بداند، در بن چاهی به زیر صخره‌ی صماء.
- ۳۷۳- آله‌الله نَجَّار دوگور، آما تخته قاپونی بیری بیرنه یاخچی تیکر: خدا، نَجَّار نیست اما در
و تخته را خوب به هم جفت می‌کند.
- ۳۷۴- آله‌الله گنج توتار آما برک توتار: خدا فرصت می‌دهد ولی مکافاتش شدید است.
- ۳۷۵- آله‌اللهین کیئچیک صبری، یوز ایلدی: کمترین صبر خدا صد سال است.
- ۳۷۶- آله‌الله آداما ورنده، باجادیان سالار: خدا بخواهد نعمتی به کسی بدهد دور از انتظار و غیر قابل
پیش‌بینی است.
- ۳۷۷- آله‌الله یاندران چراغی، هر کس پوفله سه ساقالی یانار:
چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس پف کند، ریشش بسوزد
- ۳۷۸- آله‌الله ویردیکجه بنده گوماننا دوشنر: خداوند هر چه بر نعمت کسی افزاید آن بنده مغرورتر می‌شود.
- ۳۷۹- آله‌الله منه بئیز ویرسین تئیز ورسن: خداوند به من کرباس دهد - زودتر دهد.
به کرم اندک الهی راضیم کاش زودتر بخشد.
- ۳۸۰- آله‌الله بیلیر کیم قازانا کیم ییه: خداوند می‌داند چه کسی مال جمع کند و چه کسی آن را
بخورد (از آن خود سازد خود).

به رنج و سعی کسی نعمتی به دست آرد دگر کس آید و بی سعی و رنج بردارد
(سعدی)

۳۸۱- آلهه بیر دیل وئریپ ایکی قولاخ: خداوند انسان را یک زبان و دو گوش داده.

دو گوش و یک زبان از آنت دادند تا یکی گوئی و دویی بشنوی

۳۸۲- آلهما آروادین دولونی، گئتیرر یانی جا، غولونی: با زن بیوه ازدواج مکن زیرا فرزندش را

هم با خودش می آورد.

بیوه زن کزه دار خانه را خراب می کند. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۸۳- آلهما آروادین دولونی، وئرمزسنه، پولونی: با زن بیوه ازدواج مکن زیرا پولش را از تو دریغ

می کند.

بیوه زن مایه دار جگر را کباب می کند. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۸۴- آلهما آغاجی آلهما وئررر، نار آغاجی نار: بار درخت سیب، سیب است و میوه ی دخت انار،

انار است.

گندم از گندم بروید جو ز جو / (مولوی) از کوزه برون همان تراود که در اوست

آن کند هر کس که از اصلش سزا باشد / (سنایی)

هر کسی آن کند که از گوهر وی سزد / (ابوالفضل بیهقی)

۳۸۵- آلهمانی آتاران گوئی، یئره دوشه نه، مین دور وورار: اگر سیب را به هوا بیاندازی تا به

زمین برسد هزار چرخ می خورد.

هزار چرخ بر آرد زمانه و نبود یکی چنان که در آیینہ تصوّر ماست

۳۸۶- آلهانان امدیکیم سوت، بورنومنان گلدی: شیری که از مادر خورده بودم از دماغم بیرون آمد.

(بسیار عذاب کشیدم).

۳۸۷- آلهاسوتونن حلالدی: از شیر مادر حلال تر است.

وقتی گویند که کسی در حرام یا حلال بودن چیزی تردید داشته باشد

۳۸۸- آلهاندان اینانیرام، آلهما قولتوغونداکی، یلک لر قویمور: قسمت را باور می کنم اما پره های زیر

بازویت نمی گذارد.

دُم خروس را باور کنم یا قسم حضرت عباس را □ آدم دروغگو دُم خروس از جیبش پیدا است □ آدم

دروغو کلاهش سوراخ است □ قسمت را باور کنم یا عرعر خر را / (ده هزار مثل فارسی)

۳۸۹- آندیم آچیق، اوزوم آچیق: با پیشانی باز و رویی باز.

شرمنده از خود و عمل خود نیستم.

آن را که حساب پاک است از محاسبه چه پاک است

(سعدی)

زر پاک از محک نمی‌ترسد □ طلا که پاک است چه منتش به خاک است □ تو پاک باش و مدارای برادر

از کس پاک / (سعدی)

دل قوی باشد چو دامن پاک باشد مرد را / (ناصر خسرو)

دل که پاک است زبان بی‌پاک است. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۹۰- آنقیران انششگین باشین از لیر: سر الاغی را که فریاد می‌زند می‌شکنند.

اگر چوب حاکم نباشد ز پی کند زنگی مست در کعبه قی

(سعدی)

زنند جامه‌ی ناپاک گازران بر سنگ

۳۹۱- آننا ماز اینک بالاسینا باخار: گاو احمق از بچه‌اش تقلید می‌کند.

آدم ابله از ابله تر از خود پیروی می‌کند.

۳۹۲- آننیا- آداما غول اولاسان: نوکر آدم فهمیده باشی.

بنده‌ی آن باش که عقلی و فهمی دارد.

۳۹۳- آننیا اشارت آننا مییانا داش آت: به کسی که می‌فهمد اشاره‌ای پس است و به کسی که

نی‌فهمد سنگ هم بیاندازی باز هم بیدار نمی‌شود.

عاقلان را یک اشارت بس بود. / (مولوی) □ اگر در خانه کس است یک حرف بس است. / (عزالدین

کاشی)

اسب نجیب را یک تازیانه بس □ چه خوش است نکته‌دانی که سخن نگفته داند. / (ده هزار مثل

فارسی)

۳۹۴- آنیناننان داش داشی، آننا مییاننان بال یئمه: با آدم فهمیده سنگ حمل کن با آدم نفهم

نمی فهمد عسل مخور.

نظیر اگر حنظل خوری از دست خوشخوی به از شیرینی از دست ترش روی
همری با خردمندان با تحمل هزاران رنج، بهتر از راحتی با بی خردان با هزار نوش است.

۳۹۵- آیا با خیر، چایی وورور: به ماه نگاه می کند، رود را می زند.

(چشم او درست نمی بیند) ماه را نشانه می گیرد رودخانه را می زند. برای افراد بی توجه و کم دقت
گویند.

۳۹۶- آیا دئییر چئخمان چئخدیم: به ماه می گوید تو بیرون نیا من آمدم.

(بسیار جذاب و زیبا است).

۳۹۷- آیدان ایلدن بیرسلام، آلتینا قالی سلام، گونده گونده بیر سلام، آلتینا جیندا سلام:

اگر گاهگاهی به دیدار ما بیایی قالی به زیر پایت پهن می کنم، اگر هر روز بیایی. پارچه ی کهنه.

معشوق که دیر دیر بینند آخر به از آن که سیر بینند

۳۹۸- آیدان ایلدن بیر ناماز، اونودا شیطان قویماز: گاهگاهی عبادت می کنی آنرا هم شیطان مانع

می شود.

بانگ مؤذن مرا کشد به مسجد ناله ی جانسوز تار اگر گذارد

ابلیس کی گذاشت که ما بندگی کنیم. □ یکدم نشد که بی سرخر زندگی کنیم.

کارهای نیک تو برخلاف میل توست و همیشگی نیست.

۳۹۹- آی گئدن ایت، گل منی قاپ: ای سگی که به راه خود می روی بیا و مرا گاز بگیر.

عسس بیا مرا بگیر □ سری را که درد نمی کند دستمال نمی بندد □ به یاد مستان سرود آوردن / (ده

هزار مثل فارسی)

(برای کسانی گفته می شود که همیشه به دنبال دردسر می گردند.)

۴۰۰- آی گئیئنیر، گون آغلیر، گون گئیئنیر، آی آغلیر: خورشید می پوشد ماه گریه می کند ماه

می پوشد خورشید گریه می کند.

در عالم طبیعت نظام منسجم حاکم است ولی دو فرد از مشاهده‌ی ترقی و نعمت هم رنج می‌برند.
۴۰۱- آیین اون دوردی ایشیق اولسا، اون دوردی قرتقو لوق اولار: اگر چهار ده روز از ماه روشن باشد چهارده روز نیز تاریک است.

پی آمد هر رنجی راحتی است و در پس هر راحت رنجی

عکس این ضرب‌المثل را هم گفته‌اند: نظیر:

بگذرد این روزگار تلختر از زهر بار دگر روزگار چون شکر آید

۴۰۲- آیی نی اویده قویوپ، گندیپ داغ لاری گنزیر: خرس را در خانه گذاشته در کوه دنبالش می‌گردد.

۴۰۳- آیی پیس جانوردی، یومورتداسادا یومورتدیئیپ: خرس جانور عجیبی است. بعید نیست تخم هم بگذارد.

از این دُم بریده هر چه بگویی بر می‌آید. / (ده هزار مثل فارسی)

(این مثل مخصوص کسانی است که کارهای خلاف انتظار انجام می‌دهند).

۴۰۴- آیی جانیخاندایالاسین آیاقلتیناقویار: خرس وقتی به تنگ می‌آید فرزند خود را زیر پا می‌گذارد.

چو بگذشت آب از سر ناخدا نهد بچه‌ی خویش را زیر پا

میمون وقتی که به تنگ آمد بچه‌ی خودش را زیر کونش می‌گذارد. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۰۵- آیی دان بیرتوک غنیمتده: یک مو از خرس کشیدن غنیمت است.

از بد قمار هر چه ستانی شتل^۱ بود □ بدهکار اگر سنگ برسرت زد، سنگ را بگیر و از دست مده □ از

قلندر هویی از خرس مویی از گل بویی / (ده هزار مثل فارسی)

۴۰۶- آیی نین مین بیر اویونی وار اودا، آرموت باشیندا: خرس هزار و یک بازی دارد آن هم بالای درخت گلابی.

در مورد کسانی گویند که در مواقع حساس و موقعیت خطیر هم از شوخی و بازی باز نمی‌مانند.

۱- شتل = پولی باشد که در قمار خانه ببرند و به حاضران مجلس یا به صاحبخانه به رسم انعام دهند.

« ۱ »

۱- ائششگ آنقىرار، قاپىنى تاپار: خر عر عر مى کند راهش را پيدا مى کند.

۲- ائششگ آنقىردى ياز گئچدى: با عر عر الاغ بهار گذشت.

۳- ائششگ ائششگ سوزى دانيشمئريز؟^۱: صحبت از الاغ نمى كنيد؟

۴- ائششگ اوسته قمه باغلاسان گوللر: اگر بر روى الاغ قمه ببندى به تو مى خندد.

معمولاً شمشير را هنگام جنگ سواره نظام مى بندند

۵- ائششگ ايشلير، آت يئير، كتدى ايشلير تات يئير: خر كار مى کند، اسب مى خورد، روستايى

كار مى کند، تات مى خورد.

۶- ائششگ ساريمساقدان نمه آننار: خر چه مى داند سير چه خاصيتى دارد .

۷- ائششگ قوردى گوره نده گندر اونا سارى: خر با ديدن گرگ به طرف او مى رود.

دلالت بر خريت خر گویند.

۸- ائششگ قولاغيجه قولاغيم اولايدي مرجيجه شانسيم: كاش به اندازه ي گوش خر گوش

داشتم و به اندازه يك عدس شانس.

۹- ائششگ گتى معركة يوكله: خر بياور و باقالى بار كن. / (امثال وحكم)

۱۰- ائششگ كلمه سه يوكون يانيننا يوكى آپارين ائششكين يانينا:

اگر خر نيايد به نزديك بار تو بار گران را به نزد خر آر

(فردوسى)

۱۱- ائششگ ليفين نه چئكىسى وارنه اولچوسى: خريت نه قابل وزن كردن است نه قابل اندازه

گرفتن .

۱۲- ائششگ مككيه گئدسه گئنده ائششگدى: خر اگر به مكه هم برود باز هم خر است.

۱- زن و مردى به هنگام شب با هم گفتگو مى کردند فردا الاغ خود را بفروشيم و براى پسرمان عروسى بگيريم. پسرک گوش ايستاده بود و سخنان آنان را مى شنيد. فرداى آن شب پسرک دوباره گوش ها را تيز کرده و منتظر نتيجه ي مذاکره بود. چون خبرى نشد پرسيد: ائششگ....

گدا اگر همه عالم بدو دهند گداست / (ده هزار مثل فارسی)

مپندار اگر سفله قارون شود که طبع لئیمش دگرگون شود.

(سعدی)

اگر اطلس کنی کمخا بپوشی □ همان سبد به سر سبزی فروشی □

اگر بپوشی رختی، نشینی تختی می‌بینمت به چشم همان وقتی

خر عیسی گرش به مگه برند چون بیاید هنوز خر باشد.

(سعدی)

اگر اطلس بپوشی همان کنگر فروشی □ اگر علم هاروت و ماروت را بدهند همان خراست. / (ده هزار

مثل فارسی)

۱۳- ائششگه نه بیلر زعفران نمه‌دی: خر چه می‌داند زعفران چیست.

بربهمه چه سنبل و چه سنبله □ خر چه داند قیمت قند و نبات. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۴- ائششگه- احترام قویسان پالانین انیر: اگر به خر احترام کنی پالانش را کج می‌کند.

اکرام نااهلان موجب غرورشان گردد.

۱۵- ائششگه گوجی چاتمیر پالانین تاپلیر: زوروش به خر نمی‌رسد پالانش را می‌زند.

پالان بزنی چو برنیایی با خر □ خر لگدش زده پای کرّه خر را می‌شکند □ چونکه زورت نمی‌رسد بر

خر، گرد پالان چرا همی گردی. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۶- ائششگه همان ائششکدی، پالانی عوض اولوپ: خر همان خر است پالانش عوض شده

احمد پوده، همان که بوده □ همان خر است و یک کیله جو! / (ده هزار مثل فارسی)

۱۷- ائششگه مینماق بیر عیب، ائششگدن انماق ایکی عیب: سوار شدن بر خر یک عیب و پیاده

شدن دو عیب است.

۱۸- ائششگه مینیپ چایدان گنجیپ: خر را سوار شده و از پل گذشته .

خرش از پل گذشته. / (امثال و حکم)

۱۹- ائششگه نمه یاسین اوخوماسی: برای خر چه جای یاسین خواندن است.

در گوش خر یاسین خواندن.

خری را ابلهی تعلیم می داد برو بر صرف کرده سعی داریم
حکیمی گفتش ای نادان چه کوشی در این سودا بترس از لوم داریم
نیاموزد بهایم از تو گفتار تو خاموشی بیاموز از بهایم

۲۰- ائششگی اوز ائششگ لیقیننان قورد یئئر: به خاطر خریت الاغ است که او را گرگ

می خورد.

از سستی آدمیزاد است که گرگ آدم را می خورد □ مرد چون بمیرد نامرد پای گیرد □ تا خر شده ای
بار گذارند به پشت □ / (ده هزار مثل فارسی)

فقیه شهر بگفت این سخن به گوش حمارش هر آن که خرشود البته می شوند سوارش
(ده هزار مثل فارسی)

۲۱- ائششگی بیزله مه سن، یئریمز: اگر به خر سیخونک نرنی راه نمی رود.

چوبتر راجنان که خواهی پیچ نشود خشک جز به آتش راست

۲۲- ائششگی پالان ساخلار دونیانی یالان: خر را پالان نگه می دارد دنیا را دروغ.

۲۳- ائششگی چایدان گئجدی: خرش از پل گذشته. / (امثال و حکم)

۲۴- ائششگیم اولمه، یاز گلر. کالیکین خیار گلر: خرم نمیر بهار می یاد خریزه و خیار می یاد.

بزک نمیر بهار می یاد کمبوزه با خیار می یاد. / (امثال و حکم)

۲۵- ائششگیم اولمه یونجا بیتینجه یونجا گوورمه توربا تیکینجه، توربا داغلیلما

ائششگ اولونچه: خرم نمیر تا یونجه سبز بشه، یونجه سبز نشو تا من توبره بدوزم، توبره سوراخ مشو تا

وقتی که الاغ بمیرد.

از قول کسی گویند که وعده ی بیهوده دهد برای آینده ی نامعلوم

۲۶- ائششگیم اولوپ باشی قیزیلدان: خرم مرده سرش از طلاست.

(بها دادن به چیز بی بها) بهانه جویی برای در تنگنا گذاشتن کسان به هنگام گرفتن غرامت.

۲۷- ائششگین باشین قویدوق خونچیا آتدیلدی- دوشدی ائششگ آخورونا: سر خر را

داخل خنجه گذاشتیم پرید و خود را به داخل آخور انداخت.

۲۸- ائششگین باشین قیزیلدان توتسان گئنه‌ده ائششگدی: اگر سر خر را از طلا بگیری همچنان خر است.

خر مرده نخواهد خواست بر پا اگر گوشش بگیری خواجه ور، دم

۲۹- ائششگین بویونوزی اولسا اؤکوزون قارنین سوکر: اگر خر شاخ داشت شکم گاو را پاره می‌کرد.

آن دو شاخ گاو اگر خر داشتی یک شکم در آدمی نگذاشتی

(سعدی)

۳۰- ائششگینن چیخما یولا، وای ناچارا قاطر اولا، آت ائیدین یولداشیده: با خر سفر مکن اگر

به ناچار قاطر باشد که هیچ، اما بهتر از همه اسب است که دوست جوان است.

۳۱- ائشید اینانما: بشنو و باور مکن.

۳۲- ائشیدمیشن پاراقی قیرخاللار گوزونون قاباقین قیرخاللار نه گوتونون قاباقین:

شنیده‌ای که موی سگ را می‌تراشند، جلوی چشمش را می‌تراشند نه جلوی کونش را.

شنیده است که زن آبستن گل می‌خورد اما نمی‌داند چه گلی □ شنیده که یخ می‌خورن اما نمی‌داند

چه وخ می‌خورن. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۳- ائشیگی رشک پری ایچه‌رسی قیللی‌دری: بیرونش رشک پری است باطنش پوست مودار

دباغی شده.

خاطری آراسته و باطنی ناپاک دارد. صورتی زیبا دارد و سیرتی زشت

۳۴- ائله‌بیل سیرکه ساتانده: پنداری سرکه‌فروش است.

(ترش روی و بداخلاق است.)

۳۵- ائله‌بیل قارنئننن آلتیندا تولکی یاتیپ: انگار زیر شکمش روباه خوابیده.

به افراد مکار و حیله گر گویند.

۳۶- ائله بیل قودورموش^۱ پیشیکدی: مثل گربه ی هار است.

۳۷- ائله بیل قورت سورویه دوشوپ: مثل این که گرگ به گله زده.

۳۸- ائله بیل گئچینی سلاخ خانیا آپاریلار: مثل این که بز را به سلاخ خانه می برند.

۳۹- ائله بیل مازار^۲ داشیده: پنداری سنگ مزار است.

برای کالای کهنه و فرسوده گویند.

۴۰- ائله حقلی اوروجون توت، ایسته مز پیشواز گئدن: روزه ی واجب را بگیر لازم نیست به

پیشواز رمضان بروی .

۴۱- ائله بیل یاواش ایلاندی: مثل مار آرام است.

۴۲- ائله یرتیق آختاریر بارماق باسا: همیشه به دنبال سوراخی است که انگشت در آن کند.

به افراد فرصت طلب گویند.

۴۳- ابله آنا دیدیلر قولاغین هانی قویروغون گورسئدی: به اسب نادان گفتند گوشت کو دمش

را نشان داد.

۴۴- ابله اودی بو دنیا دا غم یئییه، آلا له بیلیر کیم قازانا کیم یئییه: آدم نادان کسی است که در

این دنیا غصه بخورد فقط خدا می داند چه کسی کار می کند و چه کسی می خورد.

به رنج و سعی کسی نعمتی به چنگ آرد دگر کس آید و بی سعی و رنج بردارد

۴۵- ابله اولوپ گوتی سققیز چئینیر: ابله شده کونش سقر می جود.

۴۶- ابله سن (ابوالحسن)! گورمه میشن نه بیله سن: ابوالحسن! چیزی را که ندیدی از کجا

می دانی چگونه است؟ / (سجع ترکی)

۴۷- ات آلمامیش آبگوشت هوسی ائله مه: گوشت نخریده هوس آبگوشت نکن.

۴۸- ات گئی مه میش ات داواسی ائله مه: گوشت نیاورده دعوی گوشت نکن.

۴۹- ات گئتی مه میش کوفته ایستیر: گوشت نیاورده کوفته می خواد.

۱- قودورماق = در لغت به معنای سرخوش بودن است. اما در اصطلاح به کسانی گفته می شود که از خوشی خود را کم

کرده باشند.

۲- مازار = مزار

۵۰- اته‌گین آت باشان گور هاران گورسه‌نیر: پایین دامت را بر سرت بکش بین کجایت دیده

می‌شود.

(آبروی نزدیکان خود را مبر زیرا آبروی آنها آبروی توست).

۵۱- اتی پیشیگه تاپشیریر: گوشت را به گربه می‌سپارد.

بی‌احتیاط است - کار را به نااهل می‌سپارد

۵۲- اتی دیرناخدان آیئرمق اولماز: گوشت را از ناخن نمی‌توان جدا کرد.

(گسستن پیوند میان مادر و فرزند امکان ندارد).

۵۳- اتی سنین سوموگی منیم: گوشتش مال تو استخوانش مال من.

(جمله‌ای بود که در قدیم به هنگام سپردن کودک به مکتب‌دار بیان می‌کردند).

۵۴- اتینا^۱ متینا، کولگه‌لرده یاتینا، آش اولاندا ایچینا، ایش اولاندا قاپچینا: این جمله به طنز در

بیان احوال افراد تنبل و مفتخور گفته می‌شود. یعنی این که در سایه بخواب اگر آش بود بخور اگر کار بود

فرار کن.

۵۵- اتی وئریب پیشیگه دوروپ قونشولارین ایتین آختاریر: گوشت را داده به گربه در میان

سگ‌های همسایه به دنبال گوشت می‌گردد.

۵۶- اجل یئتیشدی باش آغری بهانه‌دی: وقتی اجل سر برسد سر درد بهانه است.

۵۷- احمدین بلالی باشی- کولی قوی، تورپاغی داشی: سر پربلای احمد هنوز خاکستر را

نگذاشته باید خاک را حمل کند.

۵۸- احمد بی‌غم: احمد بدون غم

به افراد تنبل و بیکار گفته می‌شود.

۵۹- ار آتانی ائل آتار: زنی را که شوهرش طرد کرده باشد مردم نیز طرد می‌کنند.

۶۰- ار آرواد اللشدی ابله‌لر ایئانندی: زن و شوهر جنگ کردند ابله‌ها باور نمودند.

۱- اتینا = این لغت در اصل اعطینا است و به پولی گفته می‌شود که مردم به مطربان در عروسی‌ها می‌دادند. نه فکر دنیا می‌کنه نه فکر عقبی می‌کنه هر چه که پیدا می‌کنه خرج اتینا می‌کنه (نقل از ریشه‌های تاریخی امثال از پرتوی آملی ج ۱، ص ۲۳۲)

۱- اعرار آغاجی گول آغاجی: چوب شوهر گل است.

چوب شوهر گله هر کی نخوره خُله. / (ده هزار مثل فارسی)

۲- اعرار ایپک ساپیدی دویون دوشسه آچیلماز: شوهر مانند نخ ابریشمی است گره که خورد باز نمی شود.

۳- اعرار باب تازاگئیدی، دئیرلر مبارکدی. گدا تازاگئیدی، دئیرلر هاردان گئنتیمیشن: ارباب لباس نو پوشد می گویند مبارک است و اگر گدا لباس نو پوشد می گویند از کجا آوردی؟

۴- اعرار باب گوجلای اولسا نوکر دلی اولار: اگر ارباب زورمند باشد باعث دیوانگی نوکر می شود. وقتی ارباب زورگو باشد نوکر خود را به دیوانگی می زند.

۵- اعرار باب نوکره دیدی: آچار آتی سووار، دیدی: آغزیم یارادی: ارباب به نوکر گفت: برو اسب را آب بده، جواب داد: دهانم زخم است.

برای کسی گویند که بهانه‌ی نا معقول پیدا کند

دل نخواسته و عذر بسیار. / (ده هزار مثل فارسی)

۶- اربابین مالیننان اوتور نوکرین جانی چنخیر: به خاطر ثروت ارباب نوکر جانش در می رود.

کاسه‌ی داغتر از آتش و یا کاتولیکتر از پاپ. / (امثال و حکم)

۷- اعرار چالار، آرواد اوینار: مرد می زند و زن می رقصد.

۸- اعرار چولده اولسون، چوره‌گی اؤیونده: شوهر در بیابان باشد ناناش در خانه.

۹- اعرار چی چک سوونی آلاله یفتیر: توجوب را بکن آتش را خدا می رساند.

تو آخورت را بساز خدا خر را می رساند.

۷۰- اعرار چی سو گوتومه میش باغللار: قبل از اینکه جوی پر شود باید آبراست.

ای سلیم آب ز سرچشمه ببند که چو پر شد نتوان بستن جوی.

(سعدی)

۷۱- ارسیز آرواد یهرسیز آت: زن بی شوهر مانند اسب بی یراق است.

۷۲- ارکک آت کیمین شللاق آتیر: مثل اسب نر لگد می‌زند.

۷۳- ارکک آدمی آل باسار: افراد بد اخلاق و تلخ گوشت مورد نفرت مردمند.

(ارکک به معنای نر و در اصطلاح به افراد گوشت تلخ گفته می‌شود). احتمالاً مفهوم باید چنین باشد
آدم خام را شیطان فریب می‌دهد.

۷۴- ارکک! سنده دوغ، دیشی! سنده دوغ^۱: ترا تو هم بزا ماده! تو هم بزا.

۷۵- ار گرک تنز گرک: شوهر لازم است خیلی هم زود لازم است.

۷۶- ارلی آغلیر، ارسیز آغلیر، اویناشلی هامئدان بتر: شوهردار گریه می‌کند بی شوهر گریه
می‌کنند زن عاشق دار بیشتر از همه.

۷۷- ار منی کندی حمام بورقوسی؟^۲: ده‌ارمنی و بوق حمام؟

لزوم مالایلم / (ترکی دیلینده مثلر)

۷۸- ارمنی گورنمه‌دی مولتانی^۳ اونون سیدی دی: ارمنی ببین چیست که کافر سید او می‌باشد.

۷۹- ارمنی مسلمان ائلیرن؟: مگر داری ارمنی را مسلمان می‌کنی؟

(چرا زجرش می‌دهی)

۸۰- ارمنینین یوسقولی قوجانین کیفیری: ارمنی فقیر و پیر زشت. کیفر، کثیف: ناپاک

(هر دو ناخوشایند هستند).

۸۱- اره گئندنه بؤیوک قیزدی اویده قالاندا کیچیک قیز: موقع شوهر کردن دختر بزرگ خانه

است و موقع‌ای که در خانه است کوچک خانه.

به شتر مرغ گفتند: پرواز کن. گفت: شترم، گفتند: بار ببر گفت مرغ □ یا شتر باش بار ببر یا مرغ باش

و ببر. / (ده هزار مثل فارسی)

۸۲- اره گئدیرن یا کره یئیئر^۴: شوهر می‌خواهی یا کره می‌خوری.

۱- کنایه از تکلیف شاق دادن به کسی است که توانایی انجام آن کار را ندارد.

۲- در زمان قدیم مردم برای این که بتوانند از زمان باز شدن حمام قبل از آنان صبح آگاهی پیدا کنند. بوق حمام را به صدا درمی‌آوردند تا همه بتوانند به موقع غسل کنند. چون ارمنی‌ها چنین چیزی در دین خود ندارند می‌گویند....

۳- مولتانی = کافر، بی‌دین، شرخر و مزاحم. (فرهنگ بهزادی)

۴- جوانی از مادر پیرش پرسید دوست‌داری کره بخوری و یا شوهر کنی. مادرش جواب داد: پسر من دندان دارم تا کره

۸۳- اریسین ایتیرن غولیبانی اولور^۱: هر کس چنگک یا آتش هم زن خود را گم کند دیوانه

می شود.

(آنکه وسیله دفاعی خود را گم کند دیوانه میشود). غولیبانی = غول بیابانی

۸۴- اریم ار اولسا اویناشی من نینیرم: اگر شوهرم شوهر بود را می خواستم چه کنم.

اویناماق از مصدر اوینا باقی - بازی کردن - بیازی گرفتن .

۸۵- اریندئقینتان ارمنییه دایی دئیر: از زور تنبلی به ارمنی دایی می گوید.

۸۶- از مه سین از منیئم^۲: له نکند تا من هم له نکنم.

۸۷- از یلمه، بوشقابلارا دوزولمه: له نشو و توی بشقاب چیده نشو.

(خودت را لوس نکن). بال وس کردن خود، خودت را مطرح نکن .

۸۸- استخاره ائله مه: استخاره مکن. (معطل نکن)

۸۹- استخاره پیس گلدی: استخاره خوش نیامد. - استخاره راه نداد.

(از انجام کار پشیمان شدم).

۹۰- اصلانین ارکک دیشیسی یوخی ایکی سیده آدام یئیر: شیر تر و ماده ندارد هر دو آدم را

می خورد.

برای ظالم و شرور خوب و بد مفهومی ندارد به هیچ کس رحم نمی کند.

۹۱- اصلی اولان اوژ اصلینی ایتیرمز، بد اصیلر منزل باشا یئتیرمز، کودی تاغی

ترشاماما گئیرمز، گوئی سویوتدن حیوا اولماز نار اولماز^۳: انسانی که دارای اصل و نسب نیکوست

آنها گم نمی کند. مردم بدون اصل و نسب نمی توانند تا هدف نهایی پیش بروند. طاق کدو نمی تواند خربزه

ثمر دهد، از درخت پید هم به و انار به دست نمی آید.

اصل بد نیکو نگردد چونکه بنیادش بد است تربیت ناهل را چون گردکان بر کنبد است.

بخوردم؟

۱- در قدیم اعتقاد داشتند که دیو یا غول از چیزهای آمنی می ترسد.

۲- داستان این مثل در کتاب امثال و حکم استاد مجتهدی ص ۴۰ آمده است.

۳- ترشاماما = شممamah، نوعی خربزه قهوه ای رنگ با راه های زرد.

زمین شوره سنبل بر نیارد در او تخم عمل ضایع نگردان
(سعدی)

۹۲- اطلس‌دن جوراب اولماز: از اطلس جوراب نمی‌توان بافت.

هر کسی را بهر کاری ساختند. / (امثال و حکم)

ناز پرورده تنعم‌نبرد راه به دوست عاشقی شیوه‌ی رندان بلا کش باشد

(سعدی)

۹۳- اکدئغیم نخود دردئغیم نخود بازارا گلیب لب‌لبی نخود: آن چه که کاشتم نخود بود آنچه

که درو کردم نخود بود حالا که به بازار آمده نامش شده نخود لب لبی^۱.

(نتیجه کار به شکل دیگری درآمد). نظیر: ددن سواق، ن سارمساق، سن هاردان چیخدین نیشکر؟

۹۴- اکمه میش یئردن دریر: از جایی که نکاشته درو می‌کند.

کار ناکرده مزد می‌طلبد.

۹۵- اکیبیلر یئمیشیق، اکیریق یئیرلر: دیگران کاشتند ما خوردیم، ما هم می‌کاریم دیگران بخورند. /

(امثال و حکم).

داستان انوشیروان و پیرمردی که درخت گردو می‌کاشت

۹۶- اگر آدام باخماقینان اوستا اولایت گرک قصاب اول: اگر انسان با نگاه کردن اوستا شود سگ

باید تا حالا قصاب می‌شد.

سگ معمولاً تماشاگر کار قصاب است.

از یاهو گفتن کسی دانا نشود. / (ده هزار مثل فارسی)

۹۷- اگر الین اوشور قوی اوژ جبین: اگر دست‌هایت سرد است به جیب خودت بگذار.

رنج خود و راحت یاران طلب. مزاحم دیگران مباش

(متکی به خود باش).

۹۸- اگر امامزادا منیمده معجزه‌سین بیلیرم: اگر این امامزاده را من ساخته‌ام و یا مال من است از

۱- لب‌لبی نخود = به نخود بر داده می‌گویند.

معجزه آن هم خبر دارم.

در وصف اقوام و آشنایان بخیل و ممسک گویند.

از این دیگ چوبی کسی حلوا نخورده □ از این شِلَه گرد برنمی خیزد □ از این امامزاده کسی معجزه ندیده □ اگر خیر داشت اسمش را می گذاشتند خیرالله. / (ده هزار مثل فارسی)

۹۹- اگر بهانه دی بسدی^۱: اگر منظور بهانه است بس است.

به سرناچی گفتند: سرنا بزن، گفت: پایم می خارد. □ اگر سر آزاری داری بهانه بسیار داری □ حيله جو را بهانه بسیار است □ دل نخواست و عذر بسیار. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰۰- اگر سن لیلی اولسان من خیلیم: اگر تو لیلی باشی من خیلی هستم.

اگر تو چغندری، من هم دیگ زودپزم □ اگر تو دولی من بند دولم □ اگر تو دایی هستی من مادرم □ اگر تو نیم منی من یک منم □ اگر تو سیزده نوروزی من سیزده صفرم □ اگر تو یک نویسی من صد نویسم □ اگر تو کلاغی من بچه کلاغم. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰۱- اگر سن منی عاق ائله سن منده سنی عوق ائلرم: اگر تو مرا عاق کنی من هم ترا عوق

می کنم.

هر چه بر من پسندی من برایت آن پسندم

۱۰۲- اگر عومرون اولاهشتاد، دوقسان، یقین بیل اوغول، بیر گون یوخسان: اگر چه عمرت

به هشتاد و نود هم که برسد، یقین بدان پسرما که یک روز نیستی.

۱۰۳- اگر قاتنقیندا قیل یوخی نئییه قورخوران: اگر در ماست تو مویی نیست چرا می ترسی.

خائن خائف باشد.

اگر ریگی به کفشت نیست پس چرا می لنکی؟ / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰۴- اگر قبرستانان گچسه بیردنه اوئلوردن کم اولار: اگر از گورستان عبور کند یکی از

مرده ها کم می شود.

۱- روزی شخصی نزد ملانصرالدین آمد و گفت: که بند رختان را به امانت به من دهید. ملا گفت: که بر روی آن ارزن پهن کرده ام. مرد پرسید: چطور چنین چیزی ممکن است؟ ملا گفت: اگر

دزدی تردست و فرصت‌طلبی قهّار است .

اگر تخم‌مرغ دستش بدهی زرده ندارد. □ سرمه را از چشم می‌دزدد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰۵- اگر گلین کچل‌دی داماددا ییلاماده^۱: اگر عروس کچل است داماد هم طاس است.

۱۰۶- ال آت: دستی دراز کن. (کمک کن)

۱۰۷- ال اله سورتدی: دست به دست کرد. (وقت را تلف نمود).

۱۰۸- ال الی تانیر: دست، دست را می‌شناسد.

طلبکار بدهکار خود را می‌شناسد.

دست به دست سپرده است. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰۹- ال الی یووار ال‌ده دونر اوژی یووار: دست دست را می‌شوید و دست دیگر صورت را.

پاداش نیکی نیکی است

با هر دست که بدهی از همان دست پس می‌گیری. / (امثال و حکم)

۱۱۰- ال ایاقین اوراقا وئرمه: دست و پای خود را به داس مسپار.

عجله مکن، از ذوق حلیم به دیگ افتادن (مواظب خودت باش).

۱۱۱- ال ایاقی یئککلدی: دست و پایش بزرگ شد.

دست و پای خود را گم کرد.

۱۱۲- ال چاتمیان آمرودی، ده‌ده‌سینه خیرات وئریز: آمرودی را که در دسترس نیست برای

پدرش خیرات می‌دهد.

از چیزی که ندارد حاتم بخشی می‌کند. با بخشیدن نعمت مجهول خود را سخاوتمند جامی زند.

۱۱۳- الدن اله دوشوب: از دستی به دستی افتاده. (بی‌ارزش شده)

۱۱۴- الدن یاپیشیر ایاقدان سوپروودور: از دست می‌گیرد از پا سُر می‌دهد.

با دست می‌گیرد با پا پس می‌زند.

۱۱۵- ال‌ده بیر سرچه، آغاجداکی اون سرچه‌دن یاخچئدی: یک گنجشک دم دست بهتر از ده

۱- یالاما = پیسی، نوعی بیماری که مو دچار ریزش می‌شود.

گنجشک روی درخت است.

سرکه نقد به از حلوای نسیه. / (امثال و حکم)

در بیابان فقیر گرسنه را شَلْغَم پخته به ز نقره‌ی خام

۱۱۶- ال دیمه میش جانی چنخیر: دست نزده جانش در می‌رود.

خیلی ضعیف است - مردنی است

۱۱۷- الکی النیپ قلبیری گویده فئر یلانییر: الکش، بیخته شده، غربالش در هوا چرخ می‌زند.

کارش تمام است.

آردم بیخته و غربالم آویخته. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۱۸- اللر اوسته ال وار: دست بالای دست بسیار است. / (امثال و حکم)

۱۱۹- ال مرد اولار گوژ نامرد: دست مرد است و چشم نامرد.

چشم طمع اجازه‌ی بخشش به دست نمی‌دهد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۲۰- ال منیم اتک سنین: دست من و دامان تو.

۱۲۱- اله سالما: مرا دست مینداز.

هم فعل امر است و هم مصدر مرکب فریب دادن.

۱۲۴- الی آغزنا یئتیشیر: دستش به دهنش می‌رسد.

معاش مناسبی دارد - دخلش به خرجش کفاف می‌دهد. بضاعتی دارد در خور خود. نیازمند نیست.

۱۲۳- الی الینه دئیئر پوخ یئمه: این دست به دست دیگر می‌گوید که نخور.

دست و پا چلفتی است. کاری بلد نیست و مهارتی ندارد.

۱۲۴- الی ایاقیننان اوزون گلیر: دستش از پا درازتر می‌آید.

۱۲۵- الی بوشلوخدان، ایت قئر خئر یق: به خاطر بیکاری سگ اصلاح می‌کنیم.

آدم بیکار جوالدوز به فلان خود می‌زند □ کور بیکار مژه‌های خود را می‌کند. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۲۶- الی بویوکلر اتگینه یئتیشیب: دستش به دامان بزرگان رسیده.

صاحب منصبی شد.

۱۲۷- الی جنبینده چپیک چالیر: دستش در جیب، کف می‌زند.

بسیار خوشحال است و خوشحالی خود را پنهان می‌کند.

۱۲۸- الی داش آلتنان چنخدی: دستش از زیر سنگ بیرون آمد.

(مشکلش حل شد)

۱۲۹- الی دالینا دونمور: دستش به عقبش بر نمی‌گردد.

خود را به زحمت نمی‌اندازد. در را پشت سر خود نمی‌بندد.

۱۳۰- الیفی گولوف اوخور: الف را گولوف می‌خواند.

(همه چیز را عوضی می‌بیند).

۱۳۱- الیم خمیرده قارنیم آج: دستم لای خمیر است، شکم گرسنه.

بضاعتی دارم و امکان استفاده از آن را ندارم.

۱۳۲- الیمی چالیم دیزیمه، الان گلمیشم اوژومه: دستم را به زانو زدم، تازه به خود آمده‌ام.

تجربه‌ها کردم و خوشحال شدم.

۱۳۳- الیمی قئسسالا مییشم که دیلیم اوزون اولا: دستم را کوتاه کرده‌ام تا زبانم دراز شود.

(دست پیش کسی دراز نکرده‌ام تا غرور و عزت و شرف خود را حفظ کرده باشم). دست تمنایی

ندارم و از گفتن سخن حق هراسی

۱۳۴- الیمین دوزی یوخی: دستم نمک ندارد. / (امثال و حکم)

۱۳۵- الین آغدان قارایا وورمور: دست به سیاه و سفید نمی‌زند. / (امثال و حکم)

۱۳۶- الین اوسته یول گنتمه مییشن کی ایاقین قدرین بیلن: روی دستت راه نرفته‌ای که قدر

پایت را بدانی.

مدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید (سعدی)

رنج نکشیده‌ای که قدر راحتی را بدانی

۱۳۷- الین تورپاغا چالار قیزیل اولار: اگر دستش را به خاک بزند طلا می‌شود.

(خوش شانس است). - نظر کرده است

۱۳۸- الینده آلک بئیلینده بلک نمه وئرمیشن دالی قیته رک^۱: با این همه ادعا چه به ما داده ای

بگو که پس بفرستیم.

۱۳۹- الینده سووار قوی یئره: اگر در دست خود آب داری زمین بگذار.

(عجله کن) به سراغ فلان کار رفتن واجب تر از آشامیدن آب است.

۱۴۰- الینده قاللیپ: در دست او اسیر مانده.

۱۴۱- الینن آچیلان دویونی دیشن سالما: گره ای که با دست باز می شود به دندان باز نکن. / (امثال

و حکم)

۱۴۲- الینن گلنی چک بشقابا: هر چه به دستت می رسد بکش به بشقاب.

(هر کاری از دستت برمی آید رو کن).

۱۴۳- الین وئر بایراملاشاق قلبیمدکی قلبیمدده: دست بده برای دیدو بازدید عید، هر چه در قلبم

وجود دارد همانجا باشد.

(به ظاهر دوست باشیم در باطن دشمنی ها را نگاه داریم).

۱۴۴- الین یاغلیده چک اوزباشان: دستت چرب است بکش به سر خودت.

کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی □ کلاغ روده هایش درآمده بود می گفت من جراحم. اگر

لالایی می دانی چرا خوابت نمی آید. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۴۵- الینی من توتوم گوژونی آلاله: چشمش را خدا بیندد دستش را هم من.

۱۴۶- الی یئتیشمیر آغزینا اولی سینه خیرات وئریز: دستش به دهانش نمی رسد به مرده اش

خیرات می دهد.

برای شام شب نیازمند است ولی برای خودنمایی برای مرده ی خانواده احسان می کند.

۱۴۷- امام حسین قارداشیم اولونجا، شومور اریم اولیده: به جای این که امام حسین برادرم

باشد ای کاش شمر شوهرم می شد.

۱- الینده الک بلینده بلک = غریبال بندان دوره گرد (کولی ها) که برای فروش غریبال به شهر می آیند اغلب زنان چادر به کمر هستند که کودکان خود را بر پشت و کمر می بندند و غالباً برای فروش غریبال و گرفتن قیمت آن اصرار می کنند شاید منظور همین باشد.

ارزش شوهر بسیار بیش از برادر است. (البته مطابق این ضرب‌المثل)

۱۴۸- امام حسین آغلامیر، حلیمه آغلیر: برای امام حسین گریه نمی‌کند برای حلیم گریه می‌کند.

۱۴۹- امام حسین یوخی یوخسا شومور چوخی: امام حسین وجود ندارد ولیکن شمر فراوان است.

۱۵۰- امامزادا آچیل‌امیش کور قاپیسنی کسیر: قبل از این که در امامزاده باز شود کور منتظر نشسته.

۱۵۱- امامزادا شمع یاندیرانین تانیر: امامزاده روشن‌کننده‌ی شمع خود را می‌شناسد.

۱۵۲- امان ناصالح اولاددان آجیلیقدان اوتماق اولماز، شرینلیقدان آتماق اولماز: امان از دست اولاد ناصالح نه می‌شود نگهش داشت نه می‌توان دورش انداخت. تلخ است وقابل تحمل نیست شیرین است ونمی‌توان از خود راند

۱۵۳- امتحان اولموش قوروت امتحان اولمامیش قاتیقیدان یاخچئدی: کشک امتحان شده بهتر است از ماست امتحان نشده.

آشنای امتحان شده بهتر از دوست نشناخته باشد.

۱۵۴- امدیگیم سوت بورنومان گلدی: شیری که مکیده بودم از دماغم بیرون آمد.

(بسیار عذاب کشیدم)

۱۵۵- امک بیلمئین امگه گرفتار اولسون: کسی که قدر خوبی‌ها را نداند به انتقام ناحق‌شناسی گرفتار شود.

۱۵۶- انتق! را صحبت حرامدی: آنکه انتظار می‌کشد حال و حوصله‌ی صحبت کردن ندارد.

۱۵۷- انسانین شریکی گرگ قولونا قولای اولا: شریک انسان باید موافق او باشد.

۱۵۸- انسان هر نمئییه فخر ائله‌سه آنا بابایه فخر ائله‌مز: انسان به هر چیز افتخار کند به پدر و مادرش افتخار نمی‌کند.

(انسانیت به اصل و نسب نیست). بزرگی به عقل است و ادب نه به اصل و نسب.

۱۵۹- ان‌شاء!.. انه سن مینه بیلمئییه‌سن: امیدوارم که پیاده شوی و نتوانی سوار شوی.

در مقام نفرین گویند.

۱۶۰- ان شاء... پیشیکدی^۱: انشاء الله گربه است.

داوری با حسن نیت.

۱۶۱- انصاف دینین یاریسیدی: انصاف نیمی از دین است.

۱۶۲- انصاف سیز آقا یاغیشسیز هاوا: آقای بی انصاف مثل هوای بدون باران است.

هارت و پورت دارد برکت ندارد.

۱۶۳- انکه انکه لر قالیپلار تا یئتیشنه کردنکه له لر: بزرگان عاجز مانده اند چه برسد به کودکان ؟

۱۶۴- اننن کمدی یوواندا آغارمیر: عرضش کم است هرچه می شویی سفید نمی شود.

اگر بهانه است بس است.

۱۶۵- انیشین قانشاریندا یوقوشدی: در مقابل سرازیری سربالایی وجود دارد.

هر نشیبی را فرازی است و هر فرازی را نشیبی است .

(زندگی پستی و بلندی دارد).

۱۶۶- او آرشینا بئز وئرمز لر: کرباس با آن عرض وجود ندارد و به تو نمی دهند.

با آن ادعا به چیزی نمی رسی.

۱۶۷- او اوای که قوناق یئخار، آلا له یئخا بیلمز: خانه ای را که مهمان خراب می کند خدا نمی تواند

خراب بکند.

۱۶۸- او امامزادادی که با هم دوز تمئشیق^۲: همان امامزاده ای ایست که با هم ساخته ایم.

۱۶۹- او ائیندی، ائیند بیلیم، که بو گونکی ایشی سابیا قویا: آن جوان را جوان نمی ندانم که کار

امروز را به فردا بگذارد.

۱۷۰- او با^۳ بیر یانا، بانا^۴ بیر یانا: چادر در یک طرف و چوب سقفش در یک طرف.

۱- امام ده به مسجد می رفت جامه اش به سگی باران خورده سایید. امام برای این که مجبور نشود به خانه بازگشته جامه اش را عوض کند. چشم بر هم نهاد گفت: ان..... (امثال و حکم دهخدا ج ۱، ص ۳۰۰)

۲- داستان این مثل در کتاب ریشه های تاریخی امثال و حکم (پرتوی آملی) ج ۱، ص ۹۲ آمده است.

۳- او با = چادر

۴- بانا = سقف چوبی که اسب یا گاو و عرابه را به آن می بندند.

(بسیار شلوغ و بی‌نظم) در هم و برهم است.

۱۷۱- اوبا دوروپ کوچماقا گلین گندیپ....: ایل آماده‌کوچ شده عروس برای ریدن رفته است.

۱۷۲- او بیر دوندی هامی گئیجه‌جک او بیر آتدی هامی مینه‌جک: آن لباسی است که همه خواهند

پوشید و اسبی است که همه سوار خواهند شد. (کنایه از مردن)

شتری است که بر در خانه‌ی همه می‌خوابد. / (امثال و حکم)

۱۷۳- اوت آلماقا گلمیشن؟: برای گرفتن آتش آمده‌ای؟

(چرا این همه عجله می‌کنی؟)

۱۷۴- اوتاقا کئدیریز اوسکور مویون، حیاطه گئدیریز آسقیرمیون، مستراحا گئدیریز....،

خان اوغلونون باشی آغریز: به اطاق می‌روید سرفه نکنید به حیاط می‌روید عطسه نکنید به مستراح

می‌روید چون سر پسر خان درد می‌کند.

سگ اصحاب کهف را چخ نباید گفت □ گربه‌ی ابوهریره را پیش‌ت نباید کرد □ نجسید نکوزید احمد

خیار کاشته □ از آن کوچه نرو میربلوک جو کاشته □ نجسید نکوزید بی‌بی در خواب است. / (ده هزار

مثل فارسی)

۱۷۵- اوت اوزون یان‌دیرار: آتش خودش را می‌سوزاند.

آتش هر چه تندتر باشد از دور و برش بیشتر نمی‌تواند بسوزاند. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۷۶- اوت اولدی: آتش شد.

داغ دل شد. (درد سر و غصه بزرگی شد).

۱۷۷- اوت پارچاسی: پاره‌ی آتش - آتشپاره

(به کودکان شلوغ و شیطان گفته می‌شود).

۱۷۸- اوتدان سودان گوی آماندی مالاً دان سییئدن خان آماندی: از آب و آتش آسمان ایمن

است از ملا و سید خان.

در روزگاران قدیم تعدادی از ملّایان رعایت حال خانها و ارباب املاک را ملحوظ داشتند.

۱۷۹- اوتدان کول تورر کولدن اوت: از آتش خاکستر بوجود می‌آید و از خاکستر آتش.

در جایی گویند که (پدر و فرزند شخصیتی ضد هم دارند).

۱۸۰- اوت دوشدوقی یئری یانديرار: آتش در هر جا بیفتد همان جا را می سوزاند.
(حرف بجا اثر عمیق دارد).

۱۸۱- اوتدوق اوتدوق آجیخدیق^۱: نشستیم و نشستیم گرسنه شدیم.

سیر شدیم ما را بس، ما هم می خوریم تا هس، اشتهای ما هم آمد پس.

۱۸۲- اوتوروپ اوژون گوژوپ، دوروپ دیزین: نشسته خود را دیده بلند شده زانویش را دیده.
(تجربه ای در زندگی ندارد). و یا خودخواه است.

باکسی آمیزش نکرده. از خود به دیگری نپرداخته

۱۸۳- اوتوکدوقون، بویقیشدئرئپ: هر چه او ریخته این جمع کرده -

مقلد خوبی است. (اخلاق و رفتار او را آموخته و از او تقلید می کند).

۱۸۴- اوتومامیش هوره بیلیمیر: قبل از نشستن نمی تواند پارس کند.

به کنایه از افرادی گویند از تک و تو افتاده باشد.

۱۸۵- اوتون توتونی گندر قالیانین گوژونه: دود آتش به چشم برپاکندهی آتش می رود.

دودش به چشم خودش می رود. / (امثال و حکم)

۱۸۶- اوتوموشدوخ خودوکسوز دانا گلدی قویروقسوز: بدون غم و غصه نشسته بودیم گوساله آمد بدون دم.

فراغتی داشتیم بادلی آسوده غمی آمد ناخواسته و دردسری غیره منتظره

۱۸۷- اوتوموشدوخ سس سس سلام سسز قونشونون ائششگی گلدی باش سسز

قولاق سسز: بی سر و صدا نشسته بودیم که الاغ همسایه آمد بدون سر و گوش.

(هر دو مثال یعنی این که بدون غم و غصه بودیم غمی از راه رسید).

۱- شخصی به خانه مرد فقیری به مهمانی رفت. صاحبخانه خیلی زود دست از غذا کشید تا مهمان هم از او پیروی کرده در نتیجه غذایی برای فرزندان مرد فقیر باقی بماند. اما مهمان دست از غذا نکشید صاحبخانه وقتی چنین دید گفت: اوتدوق..... آنکاه دویاره بر سر سفره آمد و مشغول خوردن شد.

۱۸۸- اوتومویاجیدیم آدین خبر آلمادیم^۱: چون نمی‌خواستم با او زندگی کنم نامش را نپرسیدم.

(برای زن در مقابل مرد یک معنی اوتوماق ادامه‌ی زندگی است.)

۱۸۹- اوتونان پیلو اولمازو یاوردونان پیلو اولماز یاقینان دویی لازمدی: با آتش و یا با باد

کردن لپ پلو درست نمی‌شود روغن و برنج لازم است.

از روغن دانه حلوا درست نمی‌شود. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۹۰- اوتونان سو آراسیندا قالپ: بین آب و آتش مانده است.

(بر سر دو راهی مانده)

۱۹۱- اوتونان سو بیر یئرده اولماز: آب و آتش در یک جا قرار نمی‌گیرند.

آب و آتش با هم نیامیزد □ آب و آتش را چه آشنایی. □ آتش و پنبه □ آتش و اسپند □ پشه و باد □

سنگ و آبگینه □ شیشه و تبر / (ده هزار مثل فارسی)

۱۹۲- اوت یانار قازان آغلار: آتش روشن می‌شود دیگ گریه می‌کند.

(آتش دل باعث ریزش اشک است.)

۱۹۳- اوتی اوتونان گنچیرتمزلر، اوتی سؤونان گنچیر دللر: آتش را با آتش خاموش نمی‌کنند

بلکه با آب خاموش کنند.

(در برابر خشونت باید نرمی نشان داد). نظیر خون را به خون نشویند.

درشتی و نرمی به هم در به است چوفاصد که جراح و مرهم است

۱۹۴- اوجا آدامین عقلی توپپوقوندا اولار: عقل آدم بلند قد روی قوزک‌پایش قرار دارد.

بالای دراز را خرد کم باشد □ عقل طویل را نبود هیچ اعتبار. نظیر کل طویل احمق

کردن و ریش و پای دراز از حماقت حدیث گوید باز

(اوحدی)

عقل آدم قدبلند تا ظهر است □ آدم قدبلند عقلش گرد است □ قامت بلندنشانه حماقت است. / (ده هزار

مثل فارسی)

۱- زنی از شوهرش طلاق گرفت پرسیدند: نام شوهرش چه بود؟ گفت: اوتومویا...

۱۹۵- اوجا کوللوگون تورپاقین سووور باشان کولی گئنتسه قومی قالار: اگر خواستی خاکی به سر کنی خاک خرابه‌های بلند را بر سرت کن زیرا وقتی خاکسترش برود شنش باقی می‌ماند. کوللوک: تل خاکستر

با بزرگان معاشرت کن که بی نصیب نخواهی بود.

۱۹۶- اوجاقی گنجپر دیپ کولینن اوینور: اجاق را خاموش کرده با خاکسترش بازی می‌کند.

۱۹۷- اوجاقین یاراشنقی اودوندی اویون یاراشنقی آرواتدی: برانده‌ی اجاق هیزم است و رونق خانه کد بانو.

۱۹۸- اوجا یئره سویئتیشمنز: به مکان‌های بلند آب نمی‌رسد.

وقتی سیل می‌آید به ساختمان‌های بلند نمی‌رسد (ضرر هر مصیبت و آفتی در درجه اول به فقرا می‌رسد. بلند همتان را هر تند بادی به خاک نیفکند).

۱۹۹- اوجوز اتین شورباسی اولماز: از گوشت ارزان نمی‌توان آبگوشت درست کرد.

۲۰۰- اوجوزا وئره وئره باهانین قیمتی چئخار: چیزهای ارزان چون نامرغوب هستند باید زود بزود عوض شوند به این ترتیب جبران گرانی می‌شود.

۲۰۱- اوجوز دان باها هیچ ذات اولماز: از ارزان گرانتر وجود ندارد (نظیر مثل بالاست).

۲۰۲- اوجوزلوخدا آلاز، باهالیخدا ساتار: به هنگام ارزانی می‌خرد به هنگام گرانی می‌فروشد. محترک و فرصت طلب است.

۲۰۳- اوجومی اینسیله‌مه‌میشیم: کف دستم را بو نکرده بودم. (از کجا می‌دانستم).

۲۰۴- اوجوندا بیر توک یوخدی: در کف دستش یک مو وجود ندارد. دانی کف دست مو ندارد - خر برهنه را پالان نتوان کرد^۱.

۲۰۵- اوجونو آتیپ اوجورلوغا گئتمه: از سر مطلب تا انتهای مطلب را بیان مکن. بی مقدمه صحبت مکن. از سر تا پا □ از سیر تا پیان.

۲۰۶- اوچ آی من سنه گلنی اوچ آی سن منی آلانی رجب، شعبان، رمضان اولوردو ققوز
آی^۱: سه ماه است که تو با من ازدواج کردی سه ماه است که من با تو ازدواج کرده‌ام رجب و شعبان و
رمضان نه ماه می‌شود.

در مکر زنان گویند.

۲۰۷- اوچ تومنلیق ائششگین اون بئش قئر انلیق بالاسی اولار: خر سه تومانی کزه پانزده
ریالی خواهد داشت.

۲۰۸- او چیه داغ گورسه دللر، او گورسدمزلر: به شکارچی کوه نشان می‌دهند نه شکار .

۲۰۹- اوخومامیش ماللا اولما: نخوانده ملا نشو.

۲۱۰- او داغا قار یاغدی بودا قدا- خبر اولدی: در آن کوه برف بارید خبرش به این کوه رسید.

۲۱۱- او داغا یاغدیم خبر، بو داغا یاغدیم خبر، قاپویا یاغدیم بی خبر: به آن کوه باریدم خبردار

شدند، به این کوه باریدم خبردار شدند، جلوی در باریدم کسی خبردار نشد.

به بیگانه و آشنا خوبی کردم قدر دانستند به خودی نیکی کردم به روی خود نیاورد.

۲۱۲- اودا قوجالیق داندی^۲: آن هم از پیری است.

۲۱۳- اورا بیر یئردی آت مین جیدا^۳ گوتی: آنجا جایی است که باید اسب سوار شوی و نیزه

برداری.

مقصودی که داری خطرناک است باید آماده‌ی خطر باشی. در وصف مکان‌های وسیع نیز گفته

می‌شود.

۲۱۴- اوراق نه قدر ایری اولسا یاخچی دوغرا: داس هر قدر کجتر باشد بهتر می‌برد.

۲۱۵- اورتولی بازار دوستلوغی پوزار: بازار پوشیده دوستی را از بین می‌برد.

(خرید و فروش یا بده و بستان بدون حساب و کتاب دوستی را از بین می‌برد).

۱- زنی با مردی ازدواج کرد و پس از سه ماه صاحب فرزندی شد. مرد از زن پرسید: که چطور چنین چیزی ممکن است؟ زن گفت:
اوچ... از کتاب امثال و حکم استاد مجتهدی

۲- پیرزنی نزد طبیب رفت و شروع کرد به شمردن دردهای خود. بدنبال بیان هر دردی پزشک می‌گفت: که از پیری است. سرانجام
پیرزن عصبانی شد و به پزشک دهن کجی کرد. پزشک گفت: اودا....

۳- جیدا = نیزه

حساب حساب کاکا برادر □ برادریمان سرجایش بز یکی ده ریال است. / (امثال و حکم)

۲۱۶- اوردون دونبالدیپ، باغدان اریک گله جک: گونه هایش را باد داده که از باغ زردآلو خواهد رسید.

شکمش را صابون زده است. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۱۷- اوروج توتمویانین آدین قویالار اورجعلی: نام کسی را که روزه نمی گیرد اورجعلی

می گذارند.

نامش کلان و دهش ویران □ نام آباد و شهر ویران □ نام بلند و کلبه ی خراب. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۱۸- اوروج ینماقین گورموشم آما یالاننان نمهدئیم ناماز قیلماقین گورمه میشم: روزه

خوردنش را دیده ام، اما چرا دروغ بگویم نماز خواندنش را ندیده ام.

۲۱۹- اوره گیم قانا دونوپ: دلم خون شده.

۲۲۰- اوره گ یانماسا گوزدن یاش چنخماز: اگر دلی نسوزد اشک جاری نمی شود.

تا دل آتش نکیرد حرف جانسوزی نکوید.

۲۲۱- اوز آدیمی اوزگه دن سوروشورام: اسم خودم را از دیگران می پرسم.

پریشان خیالم.

۲۲۲- اوزاخدان^۱ آتان داش بودا دئیر و یا توپوقا دئیر: سنگی که از دور پرتاب شود به ران و یا

به قوزک پا می خورد.

(بعد از واقعه به فکر چاره افتادن نتیجه بخش نیست.) □ علاج واقعه را قبل از وقوع باید کرد. / (ده

هزار مثل فارسی)

۲۲۳- اوزاخدان باخانا دویوش آسان گلیر: برای کسی که از دور نگاه می کند زد و خورد آسان

است.

آواز دهل شنیدن از دور خوش است.

۲۲۴- اوزاخدان قاش گوز آتیر: از دور با چشم و ابرو اشاره می کند.

۲۲۵- اوزاخ یئرین هولاسئین خورسونان دویللر: خرمن اراضی دور دست را با خروس

۱- اوزاخ = در اصل اوزاق است که در تلفظ به شکل خ درمی آید.

می‌گویند.

(کنایه از شایعه‌پراکنی کردن است). به ماجراهای ندیده و نشناخته هزار شایعه است

۲۲۶- اوزاخلیقا دوزه بیلیمیرم یوخونلوقی گؤره بیلیمیرم: دوری او را نمی‌توانم تحمل کنم و

نزدیکی او را نمی‌توانم ببینم.

۲۲۷- اوزادین که عوضی وار گله‌سی یوخ: چیزی که عوض دارد گله ندارد. / (امثال و حکم)

۲۲۸- اوز،الی دئیسین، اوز گوزی چئخسین: امیدوارم که با دست خودش کور شود و یا چشمش

درآید.

به مکافات عمل خود گرفتار آید.

۲۲۹- اوز، اوزدن اوتانار: رو در رو شدن باعث شرمندگی طرفین است.

دو چشم که بهم افتد یکی را شرم آید. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۳۰- اوز اویوموزده یئمهمیشیق، قونشوداکه گؤرموشوق: در خانه‌ی خودمان نخورده‌ایم

دست همسایه که دیده‌ام.

نخوردیم نان گندم دیدیم دست مردم. / (امثال و حکم)

۲۳۱- اوز اویوموزده، اوز سوزوموز: خانه‌ی خودمان است و حرف خودمان.

(نباید سخنانی که اینجا گفته می‌شود به بیرون درز کند).

۲۳۲- اوز اویونده اوتوروپ اوزگه سوزون دانیشما: در خانه خود نشسته درباره دیگران سخن

مگو.

(نان خودت را می‌خوری حرف دیگران را می‌زنی و غیبت مردم را می‌کنی).

۲۳۳- اوز اویونده اوماج ائلیه بیلیمیر اوزگه اویونده اریشته کسیر: در خانه خودش بلغور

نمی‌تواند درست کند در خانه‌ی مردم رشته درست می‌کند یا می‌برد.

عروس سر خودش را نمی‌تواند ببندد سر همسایه را می‌بندد. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۳۴- اوز اویونون تولکیسی اوزگه اویونون اصلانی: روباه خانه خود و شیر خانه دیگری.

۲۳۵- اوز اویونون خوروسی اوزگه اویونون توویوغی: خروس خانه خود و مرغ خانه دیگری

است.

بر در خانه هر سگی شیر است. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۳۶- اوز باشینا اولوپ: خودسر شده است.

۲۳۷- اوز بورکون قاضی ائله: کلاه خود را قاضی کن. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۳۸- اوز بورنوننان قاباقی گؤرمور: جلوتر از دماغ خود را نمی بیند.

(تنها خودش را و منافع خود را در نظر دارد).

۲۳۹- اوز چولومی سودان چنخاردیم: گلیم خود را از آب بکشم. / (امثال و حکم)

۲۴۰- اوز حمامیندا تپیکده وورا بیللن: در حمام خودت لگد هم می توانی بزنی.

در خانه خودت آزادی کامل داری □ چهار دیواری اختیاری. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۴۱- اوزدن ایراق: دور از روی شما. (گلاب به رویتان)

۲۴۲- اوز دوزتدیقنمیز امامزادا، اؤزوموزه قنیم^۱ چنخدی: امامزاده ای که خودمان ساخته بودیم

دشمن خودمان شد.

۲۴۳- اوز، دو یور، ایاق داشیدده: روی که نیست سنگ پاست.

رو که نیست سنگ پای قزوین است. / (امثال و حکم)

۲۴۴- اوزده خالا، دالدا چالا: در ظاهر خاله در باطن چاله.

(در ظاهر دوست در باطن دشمن).

۲۴۵- اؤز سوزون هاردا انشیددین اؤزگه سوزون یانیندا: سخن خود را کجا شنیدی در کنار

سخن دیگران. آنچه را باید برایت بگویند در قالب خطاب به دیگران گفتند.

۲۴۶- اؤز سوزون هاردا تاپدین اؤزگه سوزونده: سخن خود را کجا یافتی در میان سخن

دیگران. همان ضرب المثل

۲۴۷- اؤز شیرینلیقیزئنان ایچین: با شیرینی خودتان بخورید. وقتی برای کسی چایی آورند و قند

فراموش شود.

۲۴۸- اۆز عیبینه کور اولوپ اوتوروپ: برای دیدن عیب‌های خودش کور است و آسوده نشسته.

آب صدای شرشر خود را نمی‌شنود □ کور خود است و بینای مردم. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۴۹- اوز قیزارماخ بهترده قارین آغریماخدان: شرمندۀ شدن از گدایی بهتر است از گرسنگی.

تحمل اندک منت بهتر از گرسنگی است

۲۵۰- اوز قئنئننان چئخب: از غلاف خودش خارج شده.

(خودش را کم کرده).

۲۵۱- اۆز کولگه‌سیننن قورخور: از سایه‌ی خودش می‌ترسد.

۲۵۲- اوز گۆزونده تیری گۆرمور اوزگه گۆزونده چوپی گۆرور: در چشم خود تیر را نمی‌بیند

در چشم دیگران گاه را می‌بیند.

عیب بزرگ خود را نمی‌بیند به عیب‌های دیگران می‌پردازد.

۲۵۳- اوزگه آتئنا مینن تنز دوشن: کسی که به اسب دیگران سوار شود زود می‌افتد.

به اغوای دیگران خود را بی‌چاره می‌کند.

۲۵۴- اوزگه آروادین گوزی- یئککه گۆرسه‌نر: چشم زن دیگران بزرگ به نظر می‌آید.

مرغ همسایه غاز است. / (امثال و حکم)

۲۵۵- اوزگه الینن بالیخ (بالیق) توتور: با دست دیگران ماهی می‌گیرد.

(متکی به دیگران است).

۲۵۶- اوزگه الی یاخچندی ایلان توتماقا: دست دیگران خوبست برای مار گرفتن.

سر مار به دست دشمن بکوب.

۲۵۷- اوزگه اوز گنین ایتگنین گۆرنده آختارار: ییگانه گمشده‌ی ییگانه را در آسمانها می‌جوید

(غریبه‌ها نسبت به هم دل نمی‌سوزاند).

۲۵۸- اوزگه اوزگنین نامازین دسته‌مازسیز قئلار: ییگانه نماز ییگانه را بدون وضو می‌خواند.

۲۵۹- اوزگه اوغلوننان اوغول اولماز یورقانی یئرتار گئندر: پسر دیگران برای تو پسر

نمی‌شود، لحاف را پاره می‌کند و می‌رود.

۲۶۰- اوزگه اؤیون آوادان (آبادان) گورن اوز اویونه ایشاماقی گلر: کسیکه خانه دیگران را آباد

بیند به خانه‌ی خود ریدنش می‌آید.

۲۶۱- اوزگه طنابینن قوییا گئتمه: با طناب دیگران به چاه مرو.

به اغوای دیگران خود را در بلا نینداز

۲۶۲- اوزگه کُوتینان بی چئخیر: باکت دیگران داماد می‌شود.

به جامه و اشیای امانتش پز می‌دهد.

با مردی دیگران نمی‌توان داماد شد. □ با احلیل^۱ دیگران نمی‌توان عروسی کرد. / (ده هزار مثل

فارسی)

۲۶۳- اوزگه کیسه سینن شاه انداز لیق ائلمه: از کیسه‌ی دیگران شاهانه بخشش نکن.

از خزانه‌ی خلیفه نبخش. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۶۴- اوزگه گلیر گئدر اولور فامیل، فامیل گلمز گئتمز اولوریاد: غریبه رفت و آمد می‌کند

خویشاوند انسان می‌شود. خویشاوند رفت و آمد نمی‌کند غریبه می‌شود.

گرگی که مرا شیر دهد میش منست □ دوستان وفادار بهتر از خویشند □ بیگانه وفا کند به از خویش

است. / (ده هزار مثل فارسی)

برادر که در بند خویش است نه برادر نه خویش است

۲۶۵- اوزگه نین آتین مینن همیشه پیاده اولار: کسی که اسب دیگران را سوار شود همیشه پیاده

می‌ماند.

(به امید دیگران نباید بود).

۲۶۶- اوزگه نین اوزگئیه نمه خیری چوره گین یئیر سوونی بولاندئیر: دیگران چه نفعی به

حال انسان دارند نانش را می‌خورند و آبش را گل‌آلود می‌کنند.

۲۶۷- اوزگه نین ایپینن قوییا گیرسن آرادا گوررن قئلی میش: اگر با طناب دیگران به چاه بروی

در بین راه می‌بینی که مو است.

(به هیچکس اعتماد نکن.)

کس نخار پشت من، جز ناخن انگشت من □ اگر می‌خواهی کاری انجام شود خودت آنرا انجام بده. /
(انگلیسی)

به غمخوارگی چون سرانگشت من نخارد کس اندر جهان پشت من

(سعدی)

۲۶۸- اوزگه‌یه یا لاغدی^۱ فامیله چولاق: کار مردم را راه می‌اندازد و سر بار خویشان است.
بنده‌ی دیگران است سر بار خانواده.

۲۶۹- اوزلری قویون ایشلری اویون: خودشان گوسفندند کارهایشان هم بازی است.

۲۷۰- اوزن بیراینه باتیر اوزگه‌یه بیر چوالدوز: یک سوزن به خودت بزن یک جوالدوز به
دیگران. / (امثال و حکم)

۲۷۱- اوز وئردیق آستاردا ایستیر: رو دادیم آستر هم می‌خواهد.

رو که دادی به لر، خانه‌ات را می‌بندد به کُر! □ گدا را که رو بدهی ادعای قوم و خویشی می‌کند. / (ده
هزار مثل فارسی)

۲۷۲- اوزوم باغدا باغ داغدا: انگور در باغ است و باغ در کوه.

(برای به دست آوردن هر چیزی باید زحمت بکشی).

۲۷۳- اوزوم چئخدی سیچ خیارا: وقتی انگور آمد برین بر خیار.

در میان میوه‌های خوشمزه شاه، انگور است و سلطان خربزه.

(ده هزار مثل فارسی)

۲۷۴- اوزوم دویموشام گؤزوم دویمویوپ: خودم سیر شده‌ام چشمم سیر نشده.

کوزه‌ی چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد.

(مولوی)

۲۷۵- اؤزوموز گئدیریک ایرانا- کره‌نی وئیریک اوزگه‌یه: خودمان برای گرفتن دوغ می‌رویم و

۱- یالاق = دله، شکمو، مرزه، چاپلوسی کردن، تعلق گفتن.

کره را می دهیم به دیگران.

۲۷۶- اوزومون یاخچئسین چاققال یئیر: انگور خوشمزه را شغال می خورد.

سیب سرخ نصیب دست چلاق می شود. / (امثال و حکم)

۲۷۷- اوزومه باخ حالیمی سوروش: به صورتم نگاه کن حالم را پرس.

رنگ رخساره خبر می دهد از سرّ ضمیر.

۲۷۸- اوزومه گولور ده ده می یاندئیر: به رویم می خندد و پدوم را در می آورد.

۲۷۹- اوزومی اوننی گوروپ آدیمی دگرمانچی چاغیرما: صورتم را آردی دیده، مرا آسیابان

صدا زن.

۲۸۰- اؤزون ایشی باشلاما: هیچ کاری را خودت شروع نکن و یا اووزون ایشی باشلاما، پایان

کاری را ندانی آغاز نکن.

۲۸۱- اؤزون باخئران گوزگه یه،^۱ آدین قویوران اوزگه یه: به آینه نگاه می کنی و نامت را بر

دیگران می گذاری.

(عیبهای خود را به دیگران نسبت می دهی).

۲۸۲- اؤزون تولکی اولومونه ووروپ: روباه صفتانه خود را به مردن زده است.

(خود را به موش مردگی زده). / (امثال و حکم)

۲۸۳- اوزونده دوغراماج ایچمئیه جئیوق: روی صورتش آبدوغ نخواهم خورد.

(ظاهرش مهم نیست).

۲۸۴- اؤزون قویوپ اوجا تاقچئیه: تاقچه بالا گذاشته. خود را بالاتر از دیگران می داند.

۲۸۵- اوزون کئسسؤال یاندیرماز: میزم (آتش هم زن) بلند دست را نمی سوزاند.

آدم خود ستا توانایی آزار هم ندارد.

۲۸۶- اوزون گئدیر قسساکلیز: بلند می رود کوتاه برمی گردد.

(ادعایش فراوان است اما کاری از او ساخته نیست).

۲۸۷- اۆزونن قولی چومماقا توش کلیپ: با ضرورت و ظالم‌تر از خود روپرو شده.

قول چوماخ: بزنی بهادر - زورمند.

۲۸۸- اۆزونن گول توتوموشوق بالاسیننان گولاب توتاق؟! از خودش گل چیدیم که از

فرزندش گلاب به دست آوریم!

از خودش خیری ندیدیم از فرزندش چه خیری خواهیم دید.

۲۸۹- اوزونن یوخارییا باخما: به بالاتر از خود نگاه نکن.

(خود را با ثروتمندان مقایسه نکن).

۲۹۰- اوزونون قاماشئقی یوخدی: حیا ندارد.

۲۹۱- اۆزونه اینه ساییلیا بیلمیر خالخا پالان تیکیر: برای خودش سوزن نمی‌تواند نخ کند برای

دیگران پالان می‌دوزد.

۲۹۲- اۆزونه اوزی قارالیقی چکیب: به صورتش روسیاهی کشیده.

(برای خود بدنامی کسب کرده است).

۲۹۳- اۆزونه باخماق کفاره ایستیر: دیدارش کفاره می‌خواهد.

(غیر قابل تحمل است).

۲۹۴- اۆزونه گولنده بئله بیلیر نه‌خبردی: وقتی به روی او می‌خندی از خود راضی می‌شود.

۲۹۵- اۆزونی اوتا سووا چالیر: خودش را به آب و آتش می‌زند.

۲۹۶- اۆزونی اویه قویمولار قوناق آپاریر: خودش را به خانه راه نمی‌دهند مهمان با خود

می‌برد.

یکی را به ده راه نمی‌دادند سراغ خانه کدخدا را می‌گرفت. / (امثال و حکم)

۲۹۷- اۆزونی بوقدا بازاریندا گورور: خودش را در بازار گندم فروش‌ها می‌بیند.

(توقعش بالاست و از خود راضی است).

۲۹۸- اوزونی بیر یووان گؤرسون بیرده گؤتورن: صورتش را فقط مرده‌شور و مرده‌بردار

بینند.

- ۲۹۹- اؤزون یرتیب توکمه: خودت را تیکه پاره مکن.
- ۳۰۰- اؤزونی ووروپ بوروخ کوچیه: خودش را به کوچی علی چپ زده. / (امثال و حکم)
- ۳۰۱- اؤزونی ووروپ ساری قولاغلقا: خودش را به حماقت زده است.
- ۳۰۲- اؤزونی ووروپ کورلوغا: خودش را به کوری زده است.
- ۳۰۳- اؤزونی ووروپ گوتی بوشلوقا: خودش را به کونگشادی زده.
- ۳۰۴- اؤزونی یئمیشلندیریر^۱: خودش را لوس می کند.
- ۳۰۵- اؤزونی یوورقویور یارپیز^۲ اوسته: خودش را می شوید و می گذارد روی پونه. (خودش را بی گناه نشان می دهد). به خود می نازد، از خود راضی است.
- ۳۰۶- اؤزی اوتوروپ هورهبیلمیر کویکلری باشاسالیر: خودش نمی تواند پارس کند سگ ها را تحریک می کند.
- ۳۰۷- اؤزی اوخجا سوزی پوخجا: خودش قد تیر و حرفش قد گه است. (به کوچک فضول خطاب می شود).
- ۳۰۸- اؤزی بیچیر اوزی تیکیر: خودش می برد و خودش هم می دوزد.
- ۳۰۹- اؤزی بوردا دویور آلاهی که بوردا: خودش اینجا نیست خدایش که اینجا است.
- ۳۱۰- اؤزی بیردا دویور گوتونی یئمئین: خودش اینجا نیست کونش را نخورید. (غیبتش را نکنید).
- ۳۱۱- اؤزی قئرمیزی: رو سرخ (بی حیا)
- ۳۱۲- اؤزی کتدیدی توکلری مخمل چالیر: خودش دهاتی است موهایش مثل مخمل است.
- ۳۱۳- اؤزی گولن عاشیقین ایچریسی قان اولار: مطربی که لبخند به لب دارد دلش خون است. با لب خونین لب خندان بیاور همچو جام.
- ۳۱۴- اؤزی یئخیلان آغلاماز: هر کس که خودش به زمین بخورد گریه نمی کند.

۱- یئمیش = کشمش

۲- یارپیز = نوعی گیاه خوشبو- پونه

خود کرده را چاره نیست. / (امثال و حکم)

۳۱۵- اۆزی یورقاندا دیبی فرماندا: خودش زیر لحاف است و کونش به فرمان.

چشم خود را می‌بندد و تن به پستی می‌دهد.

۳۱۶- اۆزیولون قویوپ اوزگه یولونا گئدیر: راه خود را رها کرده و به راه دیگران می‌رود.

خلق را تقلیدشان بر باد داد ای دو صد لعنت بر این تقلید باد.

(مولوی)

۳۱۷- اوستا سیفته ائله‌ممیش شاگرد دخیله گئردی: قبل از این که اوستا پولی به دست آورد

(دشت کند) شاگرد وارد دخل شد.

(دخیل) صندوق و کشو و میزهای پول در مغازه‌ها

۳۱۸- اوسوز که اورکن چنخار قلبه یاپئیشار: سخن کز دل برآید لاجرم بر دل نشیند.

سخن کز دل آید بود دلپذیر. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۱۹- او سوزلر قارین کوپی آلمادی: این حرف‌ها باد شکم را خالی می‌کند.

(سخنان احمقانه‌ای است). این حرف‌ها عقده‌گشایی است.

۳۲۰- اوشاقا اوشاق دئیلر بویوکه بویوک: به بچه بچه می‌گویند به بزرگ بزرگ.

(هر کسی باید موقعیتش مشخص باشد).

۳۲۱- اوشاقا ایش بویور اوزونده دالیجا یؤیور: کاری را به بچه واگذار کن خودت به دنبالش

برو.

۳۲۲- اوشاق اولان یئرده غیبت اولماز: جایی که بچه وجود داشته باشد غیبت وجود ندارد.

۳۲۳- اوشاق ایشیر بیر یئره گلین یاخیر مین یئره: بچه به یک جا می‌شاشد، عروس به هزار جا

می‌مالد.

عروسی که بچه داری بلد نباشد.

۳۲۴- اوشاق چوخ اولسا چوره‌کده چوخ اولار: اگر بچه زیاد باشد نان هم زیاد می‌شود.

هر آن کس که دندان دهد نان دهد. / (سعدی)

۳۲۵- اوشاقی آغزان داداندیرما: مطیع فرزند خود مباش.

(هر چیزی که خواست در اختیارش مگذار).

۳۲۶- اوشاق یئخیلا یئخیلا بویور: بچه به همراه افتادن بزرگ می‌شود.

۳۲۷- اوشاقینان اوشاقدی بویوگونن بویوک: با بچه بچه می‌شود با بزرگ بزرگ.

(همرنگ جماعت)

۳۲۸- اوشاقین تربیتی بلکه گلینین تربیتی گردکده: تربیت کودک از قنداق و تربیت عروس از

حجله آغاز می‌شود.

۳۲۹- اوشدی اوشدی قوندی پوخ اوستونه: پرواز کرد و پرواز کرد روی گه نشست.

(پس از مدتی تلاش و تقلا و بلند پروازی به چیز بی‌ارزشی دست یافت).

۳۳۰- او شیرین دیلینن که سن ایران ایستیرن بیر لو مبادا کره قویارام اوستونه: با آن

زبان شیرینی که تو دوغ می‌خواهی حتماً یک تکه بزرگ کره هم رویش می‌گذارم!

به آن زبان خوش، به راه نزدیکی یا به پول زیادت؟ / (ده هزار مثل فارسی)

۳۳۱- اوغرودان اوغورریبان حلال‌دی: اگر از دزد بدزدی حلال است.

(البته نه در شرع)

۳۳۲- اوغرودان قالانی یارمال آپارار یا فالگیر: پس مانده‌ی دزد را یا رمال می‌برد یا فالگیر.

معمولاً برای پیدا کردن دزد به رمال و فالگیر مراجعه می‌کردند.

۳۳۳- اوغری اوکس دی که گیره دوشه: دزد کسی است که دستگیر شود.

دزد ماهر دم به تله نمی‌دهد.

۳۳۴- اوغری پیشیک اوزون بیلیندیر: گربه‌ی دزد خودش را لو می‌دهد.

۳۳۵- اوغری پیشیک هامئنی اوز گوزینن گور: گربه‌ی دزد همه را به چشم خود می‌بیند.

کافر همه را به کیش خود پندارد. □ کور خیال می‌کند هر چه بر تو بره‌اش هست در تویره‌ی دیگران

هم هست. □ بنگی همه را بنگی داند. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۳۶- اوغری یادینا داش سالدی: دزد را به یاد سنگ انداخت.

۳۳۷- اوغلان آدین نمه‌دی؟! مازان.^۱ گئت بوگون اوزن چوره‌ک قازان: پسر نامت چیست؟! مازان برو برای خودت نان به دست آور.

۳۳۸- اوغلان اوی یی یالوارار آلینجا، قنژ اوی یی یالوارار اولونجه: خانواده داماد التماس می‌کند تا روز عروسی و خانواده‌ی عروس التماس می‌کند تا روز مرگ.

۳۳۹- اوغلان دوغدوم، دوییدی منی قنژ دوغدوم سوییدی منی: پسر زاییدم مرا زد دختر زاییدم فحش داد.

۳۴۰- اوغلان قره یاخچی‌ده بوغدا دره یاخچی‌ده: پسر گندمگون باشد بهتر است اگر گندم هم درو کند خوب است.

پسر گندمگون بسیار خوب است به ویژه اگر کشاورز خوبی هم باشد

۳۴۱- اوغلان ننه‌سی اویله‌نه‌چن، قنژ ننه‌سی اوله‌نه‌چن: مادر داماد تا لحظه عروسی و مادر عروس تا دم مرگ باید مواظب بچه خود باشند.

۳۴۲- اوغلان نوه‌سی چایدان گنچیردر قنژ نوه‌سی چوب گنچیردر: نوه‌ی پسری از رودخانه رد می‌کند، نوه‌ی دختری چوب به سوارخ می‌کند.

نوه‌ی پسری مشکل خانواده را حل می‌کند و نوه‌ی دختری مشکل تراش خانواده.

۳۴۳- اوغلون اولسا آدین قوی نظرعلی خیری اولماسا نه ضرری: وقتی صاحب پسر شدی نامش را نظرعلی بگذار، خیر نداشته باشد ضرر هم ندارد.

۳۴۴- اوغورلوق مالی مال اولماز اوی صاحبی زندگانلیقدان دوشر: مال دزدی برای دزد مال نمی‌شود صاحب مال را هم از زندگانی می‌اندازد.

۳۴۵- اوغورلوقی آی ایشیقینا دوشوپ: دزدیش فاش شده.

۳۴۶- اوغول اودی تویدا اوینویا درده‌هامی اوینار: مرد آن است که در عروسی بر قصد در درّه همه می‌رقصند.

۳۴۷- اوقاتینا قارانقولوق چوکوب: سیاهی بر احوالش نشسته.

(عصبانی و ناراحت است).

۳۴۸- او قدر باخما که دوشه سن ایاق آلتئنا: آن قدر نگاه مکن که به زیر دست و پا افتی. آن قدر سر

به زیر نباش که خوارت شمارند

۳۴۹- او قدر دانیشدیم دیلیمنن چوی چئخدی: آن قدر حرف زدم که از زبانم چوب درآمد.

آنقدر گفتم که زبانم مو درآورد. / (امثال و حکم)

او قدر آقلا دیم ایلدیم التماس دلیم توک بتردی، گوزوم اولدی کاس

(هیدجی)

۳۵۰- او قدر صنم وار که یاسمن یادا دوشمور: آنقدر بُت (معشوق) وجود دارد که گل به یاد انسان

نمی آید.

(گاهی به جای صنم سمن نیز گفته می شود).

۳۵۱- او کوز او زونه کوروشنه اکنده باشی آغریز: گاو وقتی برای خودش گاو دانه می کارد

سرش درد می کند.

در حق کسی گویند که خادم دیگران باشد و از خود غفلت کند.

۳۵۲- او کوز دمه چئکر، گامیش سولویا: گاو نر برای دیم خوب است و گاو میش برای آبی.

گاو میش برای شیر دهی نیازمند آب است.

۳۵۳- او کوز دینگیله ماقدان، گاری جنریلیر: بجای این که گاو سر و صدا کند گاری سر و صدا راه

انداخته است.

عوض کارگر تماشاچی گله می کند. وقتی گاری یا ارابه را به گاو می بندند.

۳۵۴- او کوزون اولسون فلک، هامئیا بئل وئردین بیزه پاراکورک: گاوتم بمیرد ای فلک، به

همه بیل دادی به ما هم پاروی شکسته.

۳۵۵- او کوزون بیر طرفی حلال بیر طرفی حرام اولماز: گاو یک جانبش حرام و یک جانبش

حلال نمی شود.

یک بام و دو هوا.

۳۵۶- اولاد بادامدی نوه بادامئن مغزی: فرزند بادام و نوه مثل مغز بادام است.

۳۵۷- اولاد ترش آلچادی یئنین دیشی گئچئشر یئمئنین آغزی سولانار: اولاد مثل آلوئی ترش است هر که می‌خورد دندان‌ش کال می‌شود و هر که نمی‌خورد دهانش آب می‌افتد.

۳۵۸- اولاددان تاپیلار دده‌نه‌نه‌دن تاپیلماز: از اولاد پیدا می‌شود از پدر و مادر پیدا نمی‌شود.

۳۵۹- اولاددان، نوه شیرینده، دولت‌دن دوه: از فرزندان نوه و از میان مال شتر بهتر است.

۳۶۰- اول اوتان، گئنه‌ده اوتار: برنده نخست، باز هم برنده می‌شود.

۳۶۱- اول اوی، آننان مسجد: اول خانه، سپس مسجد.

چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است □ اول خویش بعد درویش □ هیچ وصله‌ای بهتر از وصله‌ی شکم خود آدم نیست.

اگر دانی که نان دادن ثواب است تو خود می‌خوری که بغدادت خراب است.

بغداد: کنایه از شکم باشد (برهان قاطع) / (ده هزار مثل فارسی)

۳۶۲- اول تامسین آننان دانیش: اول فکر کن سپس حرف بزن.

اول اندیشه وانگهی گفتار / (سعدی). □ بیندیش و آنکه بر آور نفس. / (سعدی)

۳۶۳- اول دانئشیق آخیر اللشماقدان یاخچئدی: صحبت اول از دعوای آخر بهتر است.

جنگ اول به از صلح آخر. □ دعوای سر شیار بهتر از صلح سر خرمن است. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۶۴- اولدی شاهین شور آشی: مثل آش شور شاه شد.

اشاره به آش نذری ناصرالدین شاه

۳۶۵- اول دوغدوقون بویوت آننان^۱: اینرا که زایدی بزرگ کن بعد.

تو کاری که داری نبردی به سر چرا دست یازی به کار دگر.

(ده هزار مثل فارسی)

۳۶۶- اولدی گئئدی حق دنیایه بیز قالدیق ناحق دنیادا: مرد و رفت به دنیای حق و ما ماندیم در

۱- در شب عروسی عروس بادی رها کرد، عمه‌اش برای اینکه او شرم‌نده نشود گفت: ان‌شاء... شکم اول پسر می‌زایی. عروس گفت: پس اجازه ده دو طفل زایم. عمه گفت: اول... (امثال و حکم دهخدا ج ۱، ص ۳۳۴)

دنیای ناهق.

۳۶۷- اولدی وار دوندی یوخ: مرگ هست برگشت نیست.

مرگ را بر تسلیم ترجیح می دهیم.

۳۶۸- اولر اولمه میشلر قالار قالمامیشلار: آن که باید بمیرد زنده می ماند، آن که شایسته مرگ

نیست می میرد.

۳۶۹- اول سلام سورا کلام: اول سلام کن سپس حرف یزن.

۳۷۰- اول طعام آننان کلام: اول خوردن بعد سخن گفتن.

اول وجود آنگاه سجود. / (امثال و حکم)

۳۷۱- اول قارداشلقین ثابت ائله سورا ارث و میراث ایسته: اول برادری را ثابت کن سپس

توقع ارث و میراث داشته باش.

اول مردیت را بیازمای آنکه زن کن. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۷۲- اولماق اولماقدی، خئرللاماسی نمه دی: مردن مردن است دیگر خرخر ندارد.

مردن مردن است، جان کندنش چیست؟

(وقتی کاری به بن بست می رسد دیگر شکوه و شکایت نتیجه بخش نیست باید تسلیم شد).

۳۷۳- اولمامیش اوغلانا دون بیچیر: برای پسری که هنوز به دنیا نیامده لباس می دوزد.

نظیر به دشت آهوی ناگرفته نبخش.

۳۷۴- اول مسجدین ایچی سورا ایشیگی: اول داخل مسجد سپس بیرون آن.

آبی که می رود به رودخانه خودی بخورد به از بیگانه.

(ده هزار مثل فارسی)

۳۷۵- اولمه ریق قاللیق اونی دا گورروق: نمی میریم می مانیم آن را هم می بینیم.

برای وعده های سر خرمن گویند.

۳۷۶- اولمه سین اوپسی که یئرینه یاخچی گله جاق: نمیرد آن بدی که به جایش بهتری می آید.

۳۷۷- اولمینه اولوم یوخ: مرگ به سراخ کسی که زمان مرگش فرا نرسیده نمی آید.

۳۷۸- اولین اوله‌جک - قالان گۆره‌جک: کسانی که قسمتشان مرگ است می‌میرند و آنهایی که می‌مانند حقیقت را خواهند فهمید.

۳۷۹- اولوسونی اوخشئیا بیلیمیر اونی گوربا گورسالییر: برای مرده‌ی خود نمی‌تواند مرثیه‌سرای کند او را گور به گور می‌کند

۳۸۰- اولولر خیالئنا دئرلر حلوا یئیر: به خیال مرده‌ها زنده‌ها حلوا می‌خورند.

وارثان در انتظار مرگ صاحب نعمتان دل خوش می‌کنند.

۳۸۱- اولوم ایستیرن گئت گیلانا: اگر مرگ می‌خواهی برو به گیلان^۱.

احتمالاً به جهت مالاریا خیز بودن گیلان بوده است.

۳۸۲- اولوم یاشا گلمئپ یاشا گلیپ: مرگ به سن و سال نیست به سرنوشت وابسته است.

۳۸۳- اولونی اوز باشینا قویسان سنچار کفنین باتیرار: اگر مرده را به حال خود بگذاری و کفن خود را آلوده می‌کند.

۳۸۴- اولی آت یئین اولار: اسب مرده خوش اشتهای می‌شود.

آدم بیکار پر مدعاست.

۳۸۵- اولی ائششگ آختاریر، نالین چئکه: دنبال خر مرده می‌گردد که نعلش را بکند.

آدم بی هنر پر مدعاست بسیار طمعکار و فرصت‌طلب است.

به دنبال گوز بی‌صاحب می‌گردد. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۸۶- اول یاماق آننان داماق: اول وصله سپس لذت.

زحمت اول راحت بعدی.

۳۸۷- اولی بئله اولیدی که عزرائیلده حالینا آغلیر: مرده چنان مرده‌ای است که عزرائیل هم به حالش گریه می‌کند.

۳۸۸- اولی بیئتین قابئقی: مثل پوست شپش مرده است.

لاغر و نحیف را گویند.

۳۸۹- اولی داوار سوتدی اولار: گوسفند مرده پرشیر می شود.

(از آنچه گذشت و رفت به نیکی یاد می کنند).

۳۹۰- اولی دالیجا اولماق اولماز: به دنبال مرده نمی شود مرد.

۳۹۱- اولی دوروپ، مرده شور یووور: مرده بلند شده مرده شوی را می شوید.

(کارها برعکس شده)

۳۹۲- اولی قبرستاننان قئیئتمز: مرده از گورستان باز نمی گردد.

(آنچه از دست رفت باز نمی گردد).

۳۹۳- اولی کفن سیز قالماز: مرده بدون کفن نمی ماند.

۳۹۴- اولی گوتی دادلی اولار، اولی داوار اتدی اولار: کون مرده خوشمزه می شود گوسفند مرده

گوشت آلود و چاق.

هر چه و هر که از دست رفت به نیکی یاد کنند.

۳۹۵- اولی گوزی بئری بوزارئپ: مثل چشم مرده رنگ باخته.

۳۹۶- اولیلر بئله بئلیلر بو دنیا دا کیلار حلوا یئلیلر: مرده ها گمان می کنند که زنده ها حلوا

می خورند.

۳۹۷- اولی یوخدی گؤروناسنچان اولا: مرده ای وجود ندارد تا کسی بخواهد به گورش بریند.

۳۹۸- اولی یوانین الی حقینده، جهنمه گئدر گئتسین، بهشته گئدر گئتسین: مرده شور مزد

خود را می گیرد کاری ندارد که مرده به بهشت می رود یا جهنم.

مرده شوی مرده را پاک می شوید اما ضامن بهشت و دوزخش نیست. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۹۹- اون ایکی امام او غلوم اولونجا بیر شومور، اریم اولیدی: کاش به جای آن که دوازه امام

پسرم شود یک شمر شوهرم می شد.

۴۰۰- اون ایکی اماما یالوار یینجا بیر آلاها یالوار: به جای این که از دوازه امام خواهش کنی به

یک خدا التماس کن.

حاجت زکه خواهی جاییکه خدا باشد. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۰۱- اون دانیشان اولر. مین داننشدی اولمه‌دی: کسی که ده کلمه صحبت کند می‌میرد هزار کلمه گفت و نمرد.

۴۰۲- اوندا گرک اوزی توکه اوزی ایچه^۱: آنوقت خودش باید بریزد و خودش نیز بخورد.
«آن وقت علی (ع) می‌ماند و حوضش».

۴۰۳- اون شاه‌ی وئردیم دیندیردیم، بیر قئران وئردیم ال چک: ده شاه‌ی دادم حالت را پرسیدم یک ریال می‌دهم دست از سرم بردار.

۴۰۴- اونون آدی بیر ائششگین یوکودی: نام او بار یک خر است.

۴۰۵- اونون پیشیگینین آدی گل بنفشه‌دی: نام گربه او گل بنفشه است.
کسی جرأت ندارد به اطرافیان‌اش هم ایرادی گیرد.

۴۰۶- اوننی قات اولولره، آغلا: او را در ردیف مرده‌ها کن و به حالش گریه کن.

۴۰۷- اوننی گورنده ائله‌بیل توربادا ایلان گؤرورم: وقتی او را می‌بینم مثل اینست که در توبره مار می‌بینم.

۴۰۸- اوننی گورنده دئین قاپی قاپی دیلنیرم وئریرم او یئیر: وقتی او را می‌بینم پنداری که در به در گدایی می‌کنم می‌دهم او می‌خورد.

۴۰۹- اوننی وورما، آلاسه اوننی ووروپ: او را مزین خدایش زده است.

کس نیاید به جنگ افتاده □ مروت نباشد برافتاده زور □ ما خود شکسته‌ایم چه باشد شکست ما (سعدی) □ مردی نبود فتاده را پای زدن (پوریای ولی) □ مردی نبود ستیزه با دلشده‌ای. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۱۰- او هله دوزا^۲ گئدیر: او فعلاً دارد به دور خود می‌چرخد.

(نمی‌داند چه خبر است و چه خواهد شد).

۱- آخوندی بر سر منبر می‌گفت: که علی ساقی کوثر است. در بهشت آبی است از شیر مفیدتر و از عسل شیرین‌تر و از برف خنک‌تر. هر کس وارد بهشت شود حضرت علی با دست مبارک از آن آب برایش خواهد ریخت. به شرطی که هرگز دروغ نگفته باشد. مردی از پایین منبر گفت: اوندا ... یعنی پیدا کردن کسی که دروغ نگفته باشد امکان ندارد.

۲- دوزا گتتماق = در قدیم کودکان به هنگام بازی فرفره‌ای را می‌چرخاندند وقتی فرفره به دور خودش می‌چرخید. می‌گفتند: دوزا...

- ۴۱۱- اوی اوغروسون توتماق اولماز: دزد خانگی را نمی توان گیر انداخت.
- ۴۱۲- اوویدن قارداش اولماز - آریا اوننان آتش: ناتنی برای انسان برادر نمی شود از آرد جو آش درست نمی شود.
- ۴۱۳- اویده ازو باشینی باقلئیا بیلیمیر- تویدا گلین باشی باقلیر: در خانه سر خودش را نمی تواند بیند در عروسی سرعروس را می بندد.
- به کار و بار خود نمی رسد در کارهای دیگران فضولی می کند.
- ۴۱۴- اویده تویوخ اولئیا بیلیمیر چولده جیران اولور: در خانه مرغ نمی تواند شکار کند در صحرا گوزن شکار می کند.
- ۴۱۵- اویده چورک تاپبیر بازاردا خان اولوپ: در خانه نان پیدا نمی کند در بازار خان شده.
- ۴۱۶- اویده قالمیش قیزین، تویوندا طوفان اولار: در عروسی دختر ترشیده طوفان به پا می شود.
- ۴۱۷- اویده یئل اسیر: در خانه باد می وزد.
- (چیزی برای خوردن یافت نمی شود).
- ۴۱۸- اوی ساتان بیر ایل دولندی اولار، اوی آلان بیر ایل یوسقول: فروشنده ی خانه یک سال پولدار می شود، خریدار خانه یک سال فقیر.
- ۴۱۹- اوی سوپوروم یئر سالیم، کیمین قنزینان قالیم: جارو کنم جا بیندازم با چه کسی در اتاق بمانم.
- ۴۲۰- اوی سوزسوز، گور عذاب سیز اولماز: خانه بدون مجادله و گور بدون عذاب وجود ندارد.
- ۴۲۱- اوی کئمینی؟ اتورانین، سوز کئمینی؟ گوتورنن: خانه مال کیست؟ آن که داخلش می نشیند، حرف مال کیست؟ آن که برش می دارد. آن که درک می کند.
- ۴۲۲- اویناشا اومید اولان ارسیز قالار، قونشویا اومید اولان شامسیز: کسیکه به معشوق امیدوار باشد بدون شوهر می ماند کسیکه به همسایه امیدوار باشد بدون شام. دهر که به امید همسایه بماند گرسنه می ماند.
- ۴۲۳- اویناقان اوینییه بیلیمیر، دئیر اتاق ایریدی: رقاص نمی تواند بر قصد می گوید اطاق کج است.

به شل گفتند چرا نمی‌رقصی گفت اطاق کج است. □ غلامی را گفتند چرا کار نمی‌کنی گفت دندانم درد می‌کند. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۲۴- اویون ایتی اولان، کیچیک اوشاقی اولمویان: سگ خانه باشی فرزند کوچک خانه نباشی.

سگ باش برادر خُرد مباش. □ میمون بلاگردان طویله است. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۲۵- اویون پاک ساخلا غافل قوناقدان اوتور، اوزون پاک ساخلا غافیل اولومنز اوتور:

خانه‌ات را تمیز نگه دار برای مهمان ناخوانده، خودت را هم تمیز نگه دار برای مرگ ناگهانی

۴۲۶- اویون تیکیلسین: خانه‌ات آباد.

۴۲۷- اویون یئخیلماسینا باخما ایشین آشارینا باخ: به خانه خرابی خود نگاه نکن به کاری که

درست شده نگاه کن.

«نیمه‌ی پر لیوان را ببین».

سر به تنت نباشد جونت سلامت باشد. به طنز به کسی گویند به مهمی دست زده ولی نتیجه‌ی بد

گرفته.

۴۲۸- ایاق آلتنا دوشماق: به زیر پا افتادن - بی‌ارزش شدن.

۴۲۹- ایاقا دیدیلر هارا گندیرن دیدی اورا که ایتین یئریده: به پا گفتند کجا می‌روی گفت به

جایی که جای سگ است.

(یتیم را برای چه می‌خواهند برای آب و آتش).

۴۳۰- ایاقداشی ایتیپ: سنگ‌پا گمشده.

(بسیار شلوغ است). غالباً اشاره به حمام‌های زنانه‌ی قدیم است.

۴۳۱- ایاق قاپلاری بیر سینه وورور، بیر نوحه اوخور: یک لنگه از کفش‌هایش سینه

می‌زند دیگری نوحه می‌خواند.

(بسیار کهنه است).

۴۳۲- ایاق قاپلارین گوتوروم: کاش کفش‌هایت را برمی‌داشتم.

(حال که تو به مهمانی می‌روی کاش منم چون نوکری همراه تو بودم).

۴۳۳- ایاقی کافرده باشی مسلمان: پایش کافر است سرش مسلمان.
(هَر هُری مذهب)

۴۳۴- ایاق یالین گزمئین، ایاق قاپئنین قدرین بیلمز: کسی که پابرهنه نگشته باشد قدر کفش را نخواهد دانست.

۴۳۵- ایاقئنین آلتینا صابون چکدی: به زیر پایش صابون کشیده.
(زیر پایش شل شده).

۴۳۶- ایاقی یانمیش تولا کیمین، ائله اورابورانی گئزیر: مثل توله‌ای که پایش سوخته به این طرف و آن طرف می‌رود.

۴۳۷- ایپ قئریلدی دانا قاچدی: طناب پاره شد و گوساله فرار کرد.
(پنداری که اتفاق وحشتناکی افتاده)

پراکندگی جمع نیازمند یک حادثه بود. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۳۸- ایپ نه قدر اوزون اولسا گلر توقاناخدان^۱ گئچر: طناب هر قدر بلند باشد از سوراخ عبور می‌کند.

دنیا بی مکافات نیست.

۴۳۹- ایت آقا بویور اوتاقا: آقا سگ بفرماید تو.

(به طنز به افرادی گفته می‌شود که خود را وارد هر معرکه‌ای می‌کنند).

۴۴۰- ایت آغزینن دریا میندار اولماز: با دهان سگ دریا نجس نمی‌شود.

نشود دریا به پوز سگ نجس. / (امثال و حکم)

۴۴۱- ایت اوتوروپ، کوچوک هورور: سگ نشسته توله سگ پارس می‌کند.

(بزرگتر نشسته کوچکتر حرف می‌زند).

۴۴۲- ایت هور دوقچا یالان دئیر: با هر بانگ سگ یک دروغ می‌گوید.

۴۴۳- ایت ایتدئقئنانن ال چکسه سومسوکلو قوننانن ال چئکمز: سگ اگر سگ بودنش را ترک

کند هرزگیش را ترک نمی‌کند.

۴۴۵- ایت ایتی تاپار سو چوققوری: سگ سگ را پیدا می‌کند آب چاله را.

۴۴۶- ایت ایتین ساواشدی یولچونون ایشی آشدی: سگ با سگ دعو کرد کار راهزن راحت و آسان شد.

وقتی دو مزاحم به همدیگر مشغول باشند فرد سوم راحت است. (تفرقه بیانداز و حکومت کن).

۴۴۷- ایت ایلینده: در سال سگ (عهد دقیانوس) زمان نامشخص.

۴۴۸- ایت، تولادان مینداردی: سگ از توله نجس‌تر است.

این از آن بدجنس‌تر است.

۴۴۹- ایتدن آلدی ایتیه وئردی: از سگ گرفت و به سگ داد.

(هر چه فحش می‌دانست به او گفت).

۴۵۰- ایتدن اوتانموران، ایتین یئییه‌سیننن اوتان: اگر از سگ شرمند نیستی از صاحب سگ

خجالت بکش.

حرمت کوچک‌تر را نگه نمی‌داری حرمت بزرگ‌ترش را بدان.

۴۵۱- ایتدن خبر آلدنلار گونده نیچه داش یئیرن؟- دیدی قالیب اوشاخلارین انصافنا: از

سگ پرسیدند روزی چند سنگ می‌خوری؟ گفت: مانده به انصاف بچه‌ها.

۴۵۲- ایت دیشی دونقوز اتی: دندان سگ و گوشت خوک.

سر خر و دندان سگ □ افسار خر لایق خر. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۵۳- ایت سلّاخ خانادان بیر سوموک آپارار اوز ایاقین کسر: سگ از سلّاخ خانه یک استخوان

می‌دزد پای خود را می‌برد.

بار دگر به سلّاخ خانه راهش ندهند.

(یک طمع ورزی کوچک مانع رسیدن به نعمت است).

۴۵۴- ایت عولیه عولیه، باشینا بلا گنتیرر: سگ با زوزه کشیدن بر سر خودش بلا می‌آورد.

۴۵۵- ایت، قورخان یئرده هورر: سگ در جایی که می‌ترسد پارس می‌کند.

۴۵۶- ایت قورخوسوننان، سققیز چینه ماق اولمور: از ترس سگ سقز هم نمی توان جوید.

۴۵۷- ایت قورساقی، ساری یاغ گو تومز^۱: دل و جگر سگ نیازی به روغن حیوانی ندارد.

۴۵۸- ایت قیشدا دئیر: یایا چنخسام اوزومه بیر چول تیکهرم: سگ هر زمستان می گوید: اگر تا

تابستان زنده ماندم برای خودم یک جُل می دوزم.

۴۵۹- ایت کیمین یئددی جانی وار: مثل سگ هفت تا جان دارد. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۶۰- ایت گوتونده، ال اوزادیر: به کون سگ هم دست درازی می کند.

(به هر ناپاکی دست می زنند تا به خواست خود برسند).

۴۶۱- ایت موتالدان^۲ ال چکدی موتال ایتدن ال چکمیر: سگ از خیک دست برداشته خیک از سگ

دست بر نمی دارد.

گفت دست از پوست بر داشته ام پوست از من همی ندارد دست

۴۶۲- ایتن قارداشیمی تاپدیم: برادر گمشده ی خود را یافته ام.

(در مواقعی که کسی بیش از حد ابراز شادی کند می گویند).

۴۶۳- ایت نه قدر چاریق او غوراسا آخیردا ایاق یالین قالار: سگ هر قدر کفش بدزد سرانجام

پایرهنه است.

دزدی چارق به وسیله سگ به مناسبت تصوّر چرم خوردنی است.

طمع ورز بی سرانجام است. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۶۴- ایت هورور، خوروس باننیر، دئیلر آبادانلیق دی: سگ پارس می کند و خروس بانگ

می زند می گویند آبادانی است.

۴۶۵- ایت هورور کاروان گنچیر: سگ پارس می کند کاروان می گذرد.

مه فشاند نور و سگ عوعو کند. □ آسیا کار خودش را می کند. جغجغه سر خودش را درد می آورد.

□ از عرعر خر کسی نترسد. □ ابر را بانگ سگ زیان نکند. □ آواز سگان کم نکند رزق گدا را / (ده هزار

۱- قورساق = امعاء و احشاء

۲- موتال = خیک

(مثل فارسی)

گر سگی بانگی کند بر بام کهدان غم مخور. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۶۶- ایته کوت^۱ وئرن آدامی قاپماز: اگر به سگ خمیرنان بدهی انسان را گاز نمی‌گیرد.

(پاداش نیکی حفظ حرمت است).

۴۶۷- ایت یاتار تایا کولگه‌سینده بئله بیلر اوز کولگه‌سئدی: سگ در سایه‌ی کپه می‌خواهد فکر

می‌کند سایه‌ی خودش است.

(زحمتی را که دیگران می‌کشند به حساب خود می‌گذارد).

۴۶۸- ایتی اوزوزنن حیالیدی: سگش از خودش با حیا تر است.

۴۶۹- ایتی اولدورن، اوزوده سوروتدر: کسی که سگی را می‌کشد باید خود هم آن را کشان کشان

ببرد.

هر که خربزه بخورد پای لرزش هم می‌نشیند. (مکافات عمل) / (امثال و حکم)

۴۷۰- ایت یئیه‌سین قانئمیر: سگ صاحبش را نمی‌شناسد.

(بسیار شلوغ است).

۴۷۱- ایتین ابلهی کوچوگونن اوینار: سگ ابله با توله بازی می‌کند.

(آدم ابله به چیزهای کوچک خود را راضی می‌کند).

۴۷۲- ایتین دریسین اوزومه چکمیشم قورت قورخوسوننان: از ترس گرگ به صورتم پوست

سگ کشیده‌ام.

از ترس عقرب جراره به مار غاشیه پناه برد.^۲ □ از بیم مار به دهان اژدها رفته □ از نیش عقرب به

دهان افعی پناه برده. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۷۳- ایتین سوچویا، نه خیری: سگ برای میراب سودی ندارد.

سگ می‌تواند نگهبان گله باشد، اما برای میراب سودی ندارد).

۱- کوت = خمیرنان که در تنور افتد و بسوزد.

۲- داستان در ریشه‌های تاریخی امثال (آملی) ج ۱، ص ۴۳

- ۴۷۴- ایتین میرائی گوردایتیشیر: میراث سگ در گور می رسد.
انسانهای سگ صفت تا وقتی زنده اند به کسی خیری نمی رسانند.
- ۴۷۵- ایتینن پیشیگی سالیپ بیر یئر: از سگ و گربه در یک مکان نگهداری می کند.
(دوست و دشمن را در یک محفل نشانده).
- ۴۷۶- ایتینن پیشگین داعواسی قوتولان دویور: جنگ سگ و گربه پایان ناپذیر است.
- ۴۷۸- ایتینن دوغراماج ائله میثیق: با سگ آبدوغ خیار درست کرده ایم.
(با نااهل دوستی کردن).
- ۴۷۹- ایتینن کله پاچایا، شریک اولموشوق: با سگ در خوردن کله پاچه شریک شده ایم.
(هم کاسه ی سگ شده ایم). با نامردان همنشین گشته ایم.
- ۴۸۰- ایتی ووروران، لوواسئننان چنخمیر: سگ را می زنی، از لانه اش خارج نمی شود.
(کنایه از سردی هوا) سگ به تحمل سرما مشهور است در زنجان در هوای خیلی سرد گویند
- ۴۸۱- ایچه ری اولموران اقلأ اشیک اول: خانه نمی شوی لاقل بیرون خانه باش.
(در مواقعی گفته می شود که باران ببارد و سقف خانه چکه کند. زمانیکه باران در بیرون از خانه قطع می شود سقف اتاق همچنان چکه می کند در نتیجه می گویند اگر برایمان خانه نیستی لاقل بیرون خانه باش).
- ۴۸۲- ایچه رئمیز، اوزوموزی یاندئریر، اشیگیمیز، اوزگه نی: درونمان خودمان را می سوزاند
بیرونمان دیگران را.
- با سیلی صورت خود را سرخ نگه می داریم. / (امثال و حکم)
- ۴۸۳- ایچه رئیه گلرم پری ده، اشیگه چنخارام قریدی: خانه می آیم پرست بیرون می روم پیر
فروت. لطف و محبتی که در خانواده می بینم در خارج از خانه عکس آن است.
(در میان خودی خوب در میان دیگران بد).
- ۴۸۴- ایده ده وار، جره ده ده وار: هم دوک مقصر است و هم چرخ ریسندگی.
- ۴۸۵- ایران آشی! ننه ن قراننان چنخدی: آتش دوزخ مادر قرآن را تمام کرد.

(به طنز به مردم لوس و از خود راضی می‌گویند).

۴۸۶- ایران تاپبیر آشننا، ریحانی سانجیر باشینا: برای آتش خود دوغ پیدا نمی‌کند موهایش را آرایش می‌کند.

(به مردم اسرافکار و ظاهرسان گفته می‌شود).

۴۸۷- ایران تاپمیر ایچماقا، کورکونن گئدیر سیچماقا: دوغ پیدا نمی‌کند بخورد با پوستین می‌رود برای دیدن.

(نظیر مثال بالاست).

۴۸۸- ایران دوری، چورک قوری: دوغ رقیق و نان خشک است.

(کنایه از فقر فراوان)

۴۸۹- ایربئله یایئلئمئشان، پس هانی قویروغون: این همه چریدی پس کو دُست. / (امثال و حکم)

۴۹۰- ایری اوتوراق دوزدانئشاق: کج بشینیم حرف راست بزنیم.

۴۹۱- ایری گوزون ایشیقی اولماز: چشم کج روشنایی ندارد.

۴۹۲- ایرین وئرن الیمه، گئجه گورسه‌دیم اریمه: برسید، بدهید به دستم تا شب به شوهرم نشان بدهم.

(کار از شما نام از من)

همسایه‌ها یاری کنید تا من شوهرداری کنم. / (امثال و حکم)

۴۹۳- ایری یوک، منزله یئتیشمز: بار کج به منزل نمی‌رسد. / (امثال و حکم)

۴۹۴- ایری یول ایری یوللارا گئدر: راه کج به راه‌های کج‌تری منتهی می‌شود.

۴۹۵- ایز ائششگیندی فعل گلینین^۱: رد پا مال خر است اما کار کار عروس است.

۴۹۶- ایستده دی قاشین دوزلده ووردی گوزونده چئخارتدی: خواست‌ابرویش را درست کند،

چشمش را درآورد. / (امثال و حکم)

۴۹۷- ایستدی ثواب ائلئیه کباب اولدو: خواست که ثواب بکند کباب شد.

خواستم خضر را ببینم به خرس دچار شدم. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۹۸- ایستدی قرانقولوقا داش آتا ائشیکا چئخا: خواست تیری در تاریکی رها کند به روشنایی

برسد. (امید بیهوده بستن)

۴۹۹- ایسترن بال چورک، آل الیوه- بئل کورک: اگر نان و عسل می خواهی بیل و پارو به دست

بگیر.

انگبین ایستین گرگ ایتسون اوزونه نوش نیش زنبوری

(هیدجی)

تا رنج تحمل نکنی گنج نبینی تا شب نرو دصبح پدیدار نباشد.

(سعدی)

۵۰۰- ایسته قونشوین آلاله سنه وئرسین: به همسایه ات دعا کن تا خدا به تو بدهد.

۵۰۱- ایستی آشیمیزا سوووخ سوقاتدی: آب سرد در آش داغمان ریخت.

(شادیمان را برهم زد).

۵۰۲- ایستیر بیزیم دریمیزی سویا: می خواهد پوستمان را بکند.

می خواهد از هستی ما را ساقط کند.

۵۰۳- ایستی کورسونون باشی، دالئندا دگرمان داشی قاباقئندا یارما آشی کیف ائله

قوناق کیف ائله: بر سر کرسی گرم، پشت او سنگ آسیاب، و پرویش آش بلغور، کیف کن مهمان کیف

کن.

۵۰۴- ایستئین یئره ارینمه ایسته مئین یئره گؤرونمه: اگر به جایی دعوت کردند برو وگرنه

خود را نشان مده.

۵۰۵- ایش آدام باشینا گلر: بشر در معرض حوادث قرار دارد.

۵۰۶- ایش اودی حق وورا جهد چاریق یئرتار^۱: کار واقعی آنست که با تلاش و کوشش توام باشد

کار جدی کفش را پاره می‌کند.

۵۰۷- ایش باشاران باشینا گلر: بلا بر سر کسانی می‌آید که در کارها نخبه هستند.

اسب لاغر میان به کار آید روز میدان نه گاو پرواری

۵۰۸- ایش بئله قارئشپ کر کورون کاغاذین اوخومور: کاری طوری بهم ریخته که کر نامه‌ی

کور را نمی‌خواند.

۵۰۹- ایش بدنین جوهری‌دی: کار جوهر بدن است.

۵۱۰- ایش مسمار بدنده: کار مانند میخ و یا ستونی برای بدن است.

۵۱۱- ایش ترسه گلنده بورون سووی گوزی کور ائلر: وقتی کارها ناجور و عوضی شود آب

دماغ چشم را کور می‌کند.

(اگر مقدر نباشد از هر کاری انسان زیان بیند).

۵۱۲- ایش جوان باشینا گلر: جوان در معرض حوادث قرار دارد.

(حوادث بزرگ برای مردان بزرگ پیش آید).

۵۱۳- ایش خسته‌سی، دیش اوستاسی: خسته کار، استاد دندان .

(برای کار احساس خستگی می‌کند، برای خوردن آماده است).

۵۱۴- ایش دوز گلمئینده گلمز: وقتی کاری از اول ناجور شد تا آخر ناجور می‌شود.

۵۱۵- ایشلماقین دا، یئماقین تکین اولسا آداما درد ائله‌مز: اگر کار کردنت هم مثل خوردنت

باشد انسان ناراحت نمی‌شود.

۵۱۶- ایشلماقین در دیننن یئماقا حسرت جانیم: به خاطر این که کار نمی‌کنیم حسرت خوردن

داریم.

۵۱۷- ایشلمه‌سن دیشله‌مرن: تا کار نکنی نمی‌خوری

۵۱۸- ایشلئینده بزو آخوروندا، یئینده اوکوز آخوروندا: موقع خوردن در آخور گاو است

موقع کار کردن در آخور گوساله.

موقع کار کردن ناتوان است هنگام خوردن پهلوان.

۵۱۹- ایشنه بئل وئرمیر: تن به کار نمی دهد.

۵۲۰- ایشنه دین یاش ائله دین، سئچدین اوننان بتر ائله دین^۱: شاشیدی خیس کردی، ریدی

بدتر کردی.

۵۲۱- ایشنه ماقینان ایش دالا قالار: باریدن کار عقب می ماند.

هر لحظه تنبلی در کار موجب تأخیر در پایان کار است.

۵۲۲- ایشی چارما دولاشئقا دوشوب: گره در کارش افتاده است.

۵۲۳- ایشین اولین نه- دوست گؤرسون نه دشمن: اول کار را نه دوست ببیند نه دشمن.

(آغاز هر کاری دشوار است).

۵۲۴- ایشین چئتئنن دوداگی جئرئقا دئیلر^۲: کار دشوار را به لب شگری می گویند.

۵۲۵- ایشین دوشدی آروادا، اولن گونون سال یادا: وقتی محتاج زنی شدی روز مرگت را به

خاطر آور.

۵۲۶- ایشین دوشدی دارلئقا اؤزون ووربی عارلئقا: وقتی کارت به دشواری کشید خود را به بی

عاری بز.

بزن بر طبل بی عاری. / (امثال و حکم)

۵۲۷- ایشین دوشر، آشین پیشر: وقتی کارت به من افتاد آشت پخته خواهد شد.

(وقتی محتاج من شدی گرفتار در دسر خواهی شد).

۵۲۸- ای عمامه! گؤر قیش نه چئکیر: ای عمامه بین که پا، چه دردی می کشد.

(بالانشین از درد پائین نشین خبر ندارد).

۵۲۹- ایشئئئپ یئرینه، شیرین جای دا ایستیر: سرجایش شاشیده جای شیرین هم می خواهد.

۱- مردی هر شب جای خود را خیس می کرد و بهانه می آورد که شیطان موجب این کار است. همسرش به او گفت: این بار وقتی شیطان را دیدی از او بخواه تا محل گنجی را به تو نشان دهد. شب شیطان به خواب مرد آمد و او را به جای برد که صاحبخانه دارای مال بیشماری بود. مرد خواست از روزن چیزی بردارد صاحب مال نگذاشت. شیطان گفت: حالا که چنین است برین بر سرش. صبح که از خواب بیدار شدند. زنش گفت: ایشه دین.... (امثال و حکم)

۲- به شخصی که لب شگری بود گفتند: برو چراغ را فوت کن. او چند بار سعی کرد. اما چون نتوانست گفت: ایشین.... (از زبان مردم).

خیلی خوش بوست دم باد هم می نشیند. □ خیلی خوش صداست سر خزینه آواز هم می خواند. □
عرعرش بس نیست جو هم می خواهد. □ اتاقش درهم است رقص قجری هم می کند. / (ده هزار مثل فارسی)

۵۳۰- ایفاده دن جنریلیر: از افاده دارد می ترکد.

افاده ها طبق طبق سگ ها به دورش وق وق. / (ده هزار مثل فارسی)

۵۳۱- ایکی آروادلی اوی زیبیلی اولار: خانه ای که دو زن دارد پر از زیاله می شود.

جایی که دو کدبانو است خاک تا زانو است. / (امثال و حکم)

۵۳۲- ایکی آدام آراسی: واسطه ی بین دو انسان.

(واسطه دچار دردسر می شود).

۵۳۳- ایکی ائششگین آریاسین بیر یئرده بوله بیلیمیر: جوی دو الاغ را نمی تواند بین آنها

تقسیم کند.

(به افراد کم هوش گفته می شود).

از دو بُرد قبایی نداند کرد. / (ده هزار مثل فارسی)

۵۳۴- ایکی الیم اولدی بیر تیم: یک سرم شد و دو دستم. هنگامی شد که با دو دست بر سرم بخویم

۵۳۵- ایکی او جاق داشی بیر بیر ینه دئیر: دو سنگ اجاق ناچار به همدیگر می خورند.

(دو نفری که در جوار هم زندگی می کنند باهم برخورد خواهند داشت).

۵۳۶- ایکی اوزلی دایرادی: دایره ی دو رویه است.

(آدم دورویی است).

۵۳۷- ایکی ایاقین تیپپ بیر باشماقا: دو پا را در یک کفش کرده.

(اصرار بیش از حد)

۵۳۸- ایکی ایکی فانوس دورت دورت آدام گلمنئشیز بوسوزی سوروشاز^۱: چهار نفر آدم با

۱- دو نفر با هم گفتگو می کردند. یکی به دیگری گفت: آدم لوچ دوبین می شود. کار به مجادله کشید، قرار شد از دوستی که لوچ بود
چگونگی امر را سؤال کنند. پس یک فانوس برداشته و دو نفری به سراغ مرد لوچ رفتند. مرد پس از اینکه از جریان اطلاع پیدا
کرد، گفت: ایکی ایکی.....

دو فانوس آمده‌اید که چنین سؤال بکنید؟

۵۳۹- ایکی باشلی قووم اولدوق: فامیل دو سره

(فامیل دو طرفه) دو خانواده که به هم عروس دهند و عروس بگیرند.

۵۴۰- ایکی خوروس بیر کوللوکده اوخوماز: دو خروس در یک خرابه بانگ نمی‌زنند.

دو شمشیر در نیامی ننگند. □ یک کشتی و دو کشتیان □ غوغا بود دو پادشاه‌اندر ولایتی. / (ده هزار

مثل فارسی) □ دو پادشاه در اقلیمی ننگند. / (سعدی)

۵۴۱- ایکی دفه اشتباه ائله‌ماق بیر دفعه پوخ یئماقینان برابر ده: دو اشتباه برابر است با یکبار

گه خوردن.

۵۴۲- ایکی ساعتی قلیان چئکیلر تازا دئیر اولن کیمده: دو ساعت است که قلیان می‌کشند

تازه می‌پرسد کی مرده.

(به کسی گویند که از بحث و گفتگو نتیجه‌ای نگیرد). و یا خود را به نفهمی بزند.

۵۴۳- ایکی ساعتی قلیان چئکیلر تازا دئیر قول قول سسی هاردان گلیر: دو ساعت است

که دارند قلیان می‌کشند تازه می‌گوید صدای قل قل از کجا می‌آید.

به آدم‌های بی خیال و سهل انکار گویند.

۵۴۴- ایکی سو بیر چورک یئری وئرر: دو لیوان آب جای یک گرده نان را می‌گیرد.

۵۴۵- ایکی سیده بیر بئزین قیر اققدی: هر دو، سر و ته یک کرباسند.

۵۴۶- ایکی سیده بیر پوخده: هر دو یک جور گه هستند.

(هر دو ناکس و بیکاره‌اند).

۵۴۷- ایکی شایلیق بلبل انا اعطینا اوخوماز: بلبلی که دو شاهی قیمت داشته باشد دیگر انا اعطینا

نمی‌خواند.

می‌خواهد ارزان باشد غلتان هم باشد. □ ارزان خری ابنان خری. / (ده هزار مثل فارسی)

۵۴۸- ایکی قیرانلیقی ایریده: دوریالیش کج است.

(دیر فهم است). این ضرب‌المثل از زمانی رایج شد که تلفن‌های عمومی با سکه‌های ۲ ریالی کار

می‌کردند.

۵۴۹- ایکی گوز ایستیر تاماشا ائلیین: دو چشم برای تماشا لازم دارد.

(در تعریف و جاهت کسی گویند).

۵۵۰- ایکی گوزل بیر یاستیقا باش قویمازلار: دو زیبا رو در یک رختخواب نمی‌خوابند.

حسادت مانع رفاقت دو زیباروست.

۵۵۱- ایکی گوزی واریدی بیرینی ده ساتین آلیپ: دو چشم داشت یکی را هم قرض کرد. که در

وجنات دیگری دقت کند.

۵۵۲- ایکی گونونون پالتاری بیر صاندیقدا یئر اولار، ایکی قین خاتونونکه اولماز: لباس

دو هوو در یک صندوق جا می‌گیرد اما لباس دو جاری جا نمی‌گیرد.

(دو جاری بیشتر از دو هوو به هم حسادت می‌کنند).

رخت دو جاری را در یک تشت نمی‌توان شست. / (ده هزار مثل فارسی)

۵۵۳- ایکی وارلی اللشدی، آرادا کاسیبیین باشی سیفده: دو ثروتمند دعوا کردند در این میان

سر فقیر شکست.

دو اسب جنگیدند پای خر شکست. / (امثال و حکم)

۵۵۴- ایکی وارلئینئن سووی بیر ارخه گئتمز: آب دو نفر ثروتمند به یک جوی نمی‌رود.

۵۵۵- ای گئچن ایام اولاسان ایندیلر، ایندی اوشاقلار دئییه سن جین دیلر، جین کیمی

انسانلاریدا میندی لر: ای ایام گذشته کاش الان بودی، بچه‌های امروزی مانند جن هستند و مانند اجنه

انسانها را هم فریب دادند.

۵۵۶- ایلان ووران آلا ایپدن قورخار: مار گزیده از ریسمان سیاه و سفید می‌ترسد. / (امثال و حکم)

۵۵۷- ایلان ووران یاتدی: مار گزیده خوابید.

(اما من نتوانستم بخوابم).

۵۵۸- ایلانی خوش دیلینن لووادلان چئخارتماق اولور: با زبان خوش مار از لانه خارج می‌شود.

۵۵۹- ایلانین آقئنادا لعنت قاراسئنادا لعنت: بر مار سفید و مار سیاه هر دو لعنت.

۵۶۰- ایلانین گوزونه داری سالیر: به چشم مار اوزن می اندازد.

(به آدم های بدجنس گفته می شود).

۵۶۱- ایلانین لوواسینا چوب اوزاتما: به لانه ی مار چوب دراز نکن.

بهبانه به دست افراد مزاحم مده.

۵۶۲- ایلانین ماتئننن، آدامین یئره باخانئننن: مار خوابیده و آدم موذی هر دو خطرناکند.

۵۶۳- ایلانین یارپیزدان آجیغی گلر لوواسئنین قاباقیندا چئخار: مار از پونه بدش می آید

جلوی لانه اش سبز می شود. / (امثال و حکم)

۵۶۴- ایلانی یارالاسان گلر دایانار قاپوندا: مار را اگر زخم زنی در خانه ات منتظر تو خواهد بود.

(اگر با آدم شرور در بیفتی از شرش ایمن نخواهی شد).

۵۶۵- ایلان یئیپ اژدها اولوپ: مار خورده اژدها شده.

مار خورده افعی شده. / (امثال و حکم)

۵۶۶- ایلجه بیلن: پاندازه ی یک ایل می داند.

برای آدم های باهوش و زیرک گویند.

۵۶۷- ایلچی سی گولوم اولانین باشینا کولوم اولار: کسی که خواستگارش خندان باشد خاک بر

سرش می شود.

خواستگار زیرک سر خانواده ی عروس کلاه می گذارد.

۵۶۸- ایلچی لر! یالانچیلار بیزده نمه گوردوز گلمه دیز: خواستگاران! ای دروغگوها! از ما چه

بدی دیدید که باز نگشتید.

۵۶۹- ایل، دلپسین چوله آتماز: ایل دیوانه ی خود را دور نمی اندازد.

(خودی را از خاندان نمی رانند).

۵۷۰- ایل دن قالان اللی گون قالار: کسی که از ایل جدا شود پنجاه روز زنده می ماند. آن که از خاندان

خویش می بُرد عمر کوتاهی دارد.

۵۷۱- ایل گؤجی سیل گؤجی: قدرت ایل مثل قدرت سیل است.

۵۷۲- ایلن میش سولارینان یولا گئدیر: با آب‌های گندیده راه می‌رود.

(با هر کس و ناکس می‌سازد).

۵۷۳- ایل یایلاقا دایانپ قیرقی تازا او یانپ: ایل برای ییلاق ایستاده قرقی تازه از خواب بیدار

شده.

(کار از کار گذشته و او تازه تصمیم می‌گیرد).

۵۷۴- ایلینن الله اکبر: با ایل الله اکبر: هر کاری را دسته‌جمعی انجام بدهی بهتر است.

۵۷۵- اینگ آلامامیش بیزوون آخوون ایشلیر: قبل از خرید گاو آخور برای گوساله می‌سازد.

(کار اصلی را انجام نداده به تبعات آن می‌اندیشد).

۵۷۶- ایننگی اولدورور بیزووا دعا یازیر: گاو را می‌کشد برای گوساله دعا می‌نویسد.

۵۷۷- ایننگین بویونوزی چخماز اوزونی قودوق سایار: گاو شاخش در نمی‌آید خودش را کودک

به حساب می‌آورد.

(کاری از دستش ساخته نیست بهانه پیدا می‌کند).

۵۷۸- ایندی قوشا بنزه ده^۱: حالا شبیه گنجشک شد.

۵۷۹- ایندی من میو^۲: حالا من میو.

۵۸۰- اینه دلیگیننن گنجیر آما گولوفدن گنجمیر: از سوراخ سوزن رد می‌شود اما از سوراخ

آب نمی‌گذرد.

میل و مناره را نمی‌بیند اما ذره را در هوا می‌بیند. / (ده هزار مثل فارسی)

۵۸۱- اینه سالماقا یئر یوخدی: جای سوزن انداختن نیست.

۵۸۲- اینه نه قدر دوز اولسا یاخچی ایشلر: سوزن هر قدر صاف باشد خوب کار می‌کند.

(صداقت ویژه درستکاران است).

۱- چند نفر در راهی می‌رفتند پرنده‌ای یافتند آنکه بیشتر از همه می‌دانست. گفت: این گنجشک است. دیگری پرسید: اگر این گنجشک است چرا تاج دارد. پس تاجش را بردند. دومی گفت: اگر این گنجشک است چرا پاهایش دراز است. پس پاهایش را نیز بردند و خلاصه پس از آنکه قسمتهایی از بدن حیوان را قطع کردند گفتند: ایندی....

۲- داستان در کاوشی از امثال (برقی) ص ۲۰۸

- ۵۸۳- اینه نی ساپلادین اوجون دویوننه: وقتی سوزن را نخ کردی نوکش را گزه بزن.
کار از محکم کاری عیب نمی‌کند. / (امثال و حکم)
- ۵۸۴- اینه یئین چوالدوز دوقار: خورنده سوزن چوالدوز می‌زاید. / (امثال و حکم)
- ۵۸۵- اینینن قویی قازیر: با سوزن چاه می‌کند.
کاری بس سخت انجام می‌دهد.
- ۵۸۶- اینییه دوشوب: سوزنش گیر کرده.
در گرامافون های قدیمی معمول بود.
- ۵۸۷- ایندیم ایند اولسون کؤل دیبی اویوم اولسون: فرزندم اهل باشد خانه ام کنار بوته ای.

« ب »

۱- بابا دورور، پارا کۆرک ده دورور: بابا زنده است و پاروی کهنه هم هنوز هست.

بزرگ خانواده زنده است، سنتها بجاست.

۲- بابلی بابین تاپماسا، گونی آخ وایئنان گئچر: اگر انسان همزبان و همدم خود را نیابد، روزش

با آه و ناله سپری می شود.

۳- بابلی بابینن: کبوتر با کبوتر باز با باز . (مولوی)

۴- باجاناق باجاناقی گورنده قاشینار: باجناق وقتی باجناق خود را می بیند به خارش می افتد.

باجناق دو مرد که با دو خواهر ازدواج کنند.

۵- باجاناقدان فامیل اولماز، ژیاننان ماشین: باجناق برای انسان فامیل نمی شود از ژیان هم

اتومیل .

۶- باجی باجی اولماق: مثل دو خواهر شدن. صمیمی شدن.

۷- باجی قارداشی گونجه ایستر، قارداش باجینی آيجا: خواهر برادر را به اندازه ی خورشید

دوست دارد برادر خواهر را به اندازه ی ماه.

۸- باجی ننه اولماز، قارداش ده ده: خواهر، مادر نمی شود، برادر، پدر.

۹- بارلی آغاجین باشینا دولانالار: دور سر درختی که میوه بدهد می گردند.

(اشخاص خیر معبود دیگرانند).

۱۰- بارماقتمیزی یا شلامئشیق، تازادان باشلامئشیق: انگشت خود را خیس کرده از نو شروع

کرده ایم .

سرپیری معرکه گیری. / (امثال و حکم)

۱۱- بازارین بازار اولسون، متاعین متاع اولماسین: مهم این است که مشتری داشته باشی اگر

جنست خوب نباشد اهمیتی ندارد.

۱۲- بازارین گۆزون چئخاردیپ: چشم بازار را کور کرده.

به طنز به کسی گویند که: (خیلی گشته اما چیز به درد بخوری پیدا نکرده).

۱۳- باش بدنده اولماسین، جانین ساق اولسون: سر به تنت نباشد جانت سالم باشد؟

۱۴- باشدا دولاندئیر: سر می دواند.

۱۵- باشندان ایاقا آخ وای ورمدی: از سر تا پا غم و غصه است.

۱۶- باشندان ایاقا اوت اولسا هارانی یاندئیراجاق: اگر سر تا پا آتش باشد کجا را می تواند

بسوزاند.

۱۷- باشندان دوشدوم: حواسم پرت شد.

۱۸- باش قاشیماقا وقتیم یوخ: برای خاراندن سر هم فرصتی ندارم.

۱۹- باش کوتینن اوینور: با سر و کونش بازی می کند.

(جز به خود به چیزی توجه ندارد).

۲۰- باشی بویوندا آغیرلیق ائلیر: سرش به تنش سنگینی می کند. / (امثال و حکم)

(حرفهای خطرناک می زند).

۲۱- باشی داشدان داشا دیدی: سرش به سنگ خورده. / (امثال و حکم)

۲۲- باشی شاه باشینا اوخشور: سرش شبیه سر شاه است.

۲۳- باشی قوورما سبزی اینسیسی وئریر: سرش بوی قورمه سبزی می دهد. / (امثال و حکم)

۲۴- باشی کسلیپ قانی گئدیر ایچرییه: سرش بریده شده خونش به درون می رود.

(در خفا خون دل می خورد).

۲۵- باشی کسک تو یوخ تکین اولوب: مثل مرغ سرکنده شده. / (امثال و حکم)

بی چاره و درمانده. □ مانند مرغ پرکنده شده.

۲۶- باشیما دوشن داش بیر اولیدی: سنگی که بر سرم خورد ای کاش سنگ مهمی بود لا اقل

ارزش خوردن را داشت.

۲۷- باشیمین آغلیقننا باخما اوره گیمین قارالیقینا باخ: به سفیدی موهایم نگاه مکن به سیاهی

قلبم توجه کن.

- ۲۸- باشیمی یاریر اته گیمه قوز دولدورور: سرم را می‌شکنند به دامانم گردو می‌ریزد.
نه شهد عسل نه نیش زنبور □ سرم را می‌شکنند نخودچی در جیبم می‌ریزد. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۲۹- باشینا بورک گنجیب^۱: سرش کلاه رفته.
- ۳۰- باشینا، قیزیل تشت آلیپ: بر سرش طشت طلا گرفته.
(آنقدر امنیت شهر تأمین است که می‌توان طشت طلا را بر سر گرفت و بدون مزاحمت راه رفت).
- ۳۱- باشینا گلن باشماقچی اولار: حوادث انسان را مجرب می‌کند.
- ۳۲- باشین بویوگی نشانه‌ی دولندی ایاقین بویوگی نشانه نکبت: و بزرگی سر نشانه ثروت است و بزرگی پا نشانه‌ی نکبت.
- ۳۳- باشیندا بیر توک یوخدی قره‌چینین یولداش اولما: وقتی مویی در سر نداری با کولی دوست مشو.
- نظیر: یا مکن با پیل‌بانان دوستی یا بنا کن خانه‌ای در خورد پیل
(چیزی در کف نداری با توانگران معاشرت مکن).
- ۳۴- باشین قاتیپ باشلارا: سر خود را قاطی سرها کرده.
(خودش را قاطی آدم‌ها کرده).
- ۳۵- باشین قاتیقلئیئپ قویوبایت قاباقئنا: سرش را ماست مالیده گذاشته جلوی سگ‌ها.
به آدم‌های ابله گویند.
- ۳۶- باشین کئچل ائله‌مه هر کئچل بیر اولماز: سرت را کچل مکن همه کچل‌ها مثل هم نیستند.
هر کردی کردو نیست. / (امثال و حکم) هر کچل عیار نمی‌شود.
- ۳۷- باشین کسن خبری اولماز: سرش را بیری خبردار نمی‌شود.
- ۳۸- باشینان گئرن ایاقینان چئیخان گئنه بیلمز: سرتا پایش را نوازش کنی درک نمی‌کند.
نمک‌شناس است. □ حق ناشناس و ناسپاس است.
- ۳۹- باشی یاستیق گؤرمز: سرش بالش نمی‌بیند.

(همیشه در حال کوشش است).

۴۰- باشی بیئکه اولانین عقلی چوخ اولار: کسی که سرش بزرگ باشد عقلش زیاد می شود.

۴۱- باغا باخسان باغ اولار باخماسان داغ اولار: اگر به باغ توجه (رسیدگی) کنی باغ می شود، اگر

نکنی به کوه تبدیل می شود.

۴۲- باغبان پخیل اولماسا باغ دوواری نینیر: اگر باغبان خسیس نباشد باغ به دیوار نیازی ندارد.

۴۳- باغچادا گوللر باجی، اوخور بولبوللر باجی، دبیین گوموش یاندئریر، گئچر بوگونلر

باجی^۱: در باغچه گل ها هستند خواهر! بلبلان آواز می خوانند خواهر! شیر مال کونت را می سوزاند. این روزها هم می گذرد. به روزگار خوش مناز این روزها هم می گذرد.

۴۴- باغچی باغینا قیدی باغبان سالخیمای: صاحب باغ از باغش می گذرد اما باغبان از

یک خوشه انگور نمی گذرد.

شاه می بخشد شیخعلی خان نمی بخشد. / (امثال و حکم).

۴۵- باغدا اریک واریدی، سلام علیک واریدی، باغدان اریک قوتولدی، سلام علیک

قوتولدی: تا وقتی که در باغ زرد آلو وجود داشت سلام علیک هم وجود داشت در باغ زرد آلود تمام شد سلام علیک هم تمام شد.

تا نعمت داری ارادت دوستان باقی است.

این دغل دوستان که می بینی مگسانند گرد شیرینی .

(سعدی)

۴۶- باغدا سنه قالدی شیدایی! داغدا سنه قالدی شیدایی!: ای شیدایی! باغ هم برای تو ماند کوه

هم برای تو ماند.

به آدمهای خوشبین و خوش گذران گویند، «همه چیز به مراد توست».

۴۷- باغدا گوله باخاللار: در باغ به گل نگاه می کنند.

۱- دو خواهر بودند. یکی فقیر و دیگری ثروتمند، روزی خواهر فقیر به دیدن خواهر ثروتمند رفت. خواهر ثروتمند مشغول پختن شیرمال بود وقتی خواهرش را دید فوراً آن را در زیر خود مخفی کرد تا مجبور نشود به او تعارف کند. خواهر فقیر گفت: باغچادا....

(زیبایی مورد توجه همه قرار می‌گیرد).

ناچار هرکه صاحب روی نکو بود هر جا که بگذرد همه چشمی بر او بود

(سعدی)

۴۸- باغیش بویو کدن اولار: بخشش از بزرگان است.

۴۹- باغیش خروارئینان حساب دینارینان: حساب به دینار بخشش به خروار. / (امثال و حکم)

۵۰- باققال داشدان کسر شیطان یئمیشدن: بقال از سنگ کم می‌کند شیطان از کشمش.
کم فروش برکت ندارد.

۵۱- باقیرساقی قارئیلیر، خارا^۱ تومانی پارئیلیر: روده‌هایش از گرسنگی سر و صدا می‌کنند

اما لباس ابریشمیش برق می‌زند.

(پز دادن - تفاخر بیهوده)

۵۲- بالاجا آدام ایلانلیق ادعاسی ائلر: آدم کوچک ادعای مار بودن می‌کند.

۵۳- بالاجا آدام چوخ بیلیمیش اولار: آدم کوچک زیرک است.

(کوتاه فتنه است). / (امثال و حکم)

۵۴- بالاخاناسین اجاره وئرپ: بالاخانه را اجاره داده است. مغزش کار نمی‌کند.

(عقلش را از دست داده).

۵۵- بالادندیق جان دشمنی: فرزند مگو، دشمن جان بگو.

برای فرزندان ناخلف و تربیت‌ناپذیر گویند.

هر که او مار پرورد به کنار بگزد پرورنده را ناچار.

(ده هزار مثل فارسی)

یکی بچه‌ی گرگ می‌پرورید چو پرورده شد خواجه را بر درید.

(سعدی)

۵۶- بال بارداغی: تنگ عمل.

(به طعنه به افراد گوشت تلخ گفته می شود).

۵۷- بالتا یئمه میش آغاچ یوخدی: چوبی وجود ندارد که تبر نخورده باشد.

(آسودگی و خوشبختی مطلق وجود ندارد).

۵۸- بال کره یئین اوغلان، پنیر چورک یئینئر: پسری که کره و عسل می خورد حالا نان و پنیر

می خورد.

۵۹- بال دیماغینان آغیز شیرین اولماز: با عسل گفتن دهان شیرین نمی شود.

با حلوا حلوا گفتن دهان شیرین نمی شود. / (امثال و حکم)

۶۰- باللی بال یئمز: عسل فروش عسل نمی خورد.

کوزه گر در کوزه شکسته آب می خورد. / (امثال و حکم)

۶۱- بالیق ایستئین اؤزونی سووخ سووا وئر: کسی که ماهی می خواهد باید خودش را به آب

سرد بسپارد.

نظیر: هر که را طاووس باید جور هندوستان کشد.

۶۲- بالیقدان بویوک خالیق وار: از ماهی بزرگتر خالق ماهی وجود دارد.

۶۳- بالیقی هر وقت سودان توتسان تازادی: ماهی را هر وقت از آب بگیرد تازه است. / (امثال و

حکم)

۶۴- بال یئدیم اوغلان دوغام، قئز دو قما دندا اولدوم: عسل خوردم پسر بزرگم از زاییدن دختر نیز

باز ماندم.

۶۵- بال یئمه میش بلاسین چئکیریق: عسل نخورده بلای آن را می کشیم.

نظیر: کرک دهن آلوده و یوسف ندیده.

۶۶- باننیان خوروسون دیبین یاغلار: خروسی که بانگ میزند کونش را روغن مالی می کنند.

۶۷- باهارین هاواسی، ار آروادین داعواسی: هوای بهاری و دعوای زن و شوهر.

(هر دو مثل هم هستند).

۶۸- باهالیق بیر ایل اولور قاخئنچئسی مین ایل: گرانی یکسال می شود منت گذاشتن و گفتگو

برای آن هزار سال.

۶۹- بایدئریپ: پته را به آب داده. گیج شده، خل شده.

گیج شده □ حساب از دستش در رفته.

۷۰- بایراما ال- وئر مئین پالتار مینار باشی چین یاخچیئدی: لباسی که تا عید حاضر نشود برای

گل منار خویست.

۷۱- بئز بئله یوقونده که تنذیر قئراقینئاندا یوقونده؟: کرباس بقدری کلفت است که از

ضخامت لبه‌ی تنور نیز کلفت تر است؟

(ادعای بیجا داشتن در موردی).

۷۲- بئش بارماقین بال ائله سوخ آغزینا دئییر واه واه زهر کسده: پنج انگشت خود را عسل

کن و به دهانش فرو کن می‌گوید وای وای زهر مرا کشت.

(نمک‌شناس و حق‌ناشناس است).

۷۳- بئش بارماقین بئشیده بیر اولماز: پنج انگشت پنج تایشان یکی نمی‌شوند.

نه هر زن زن است و نه هر مرد مرد □ خدا پنج انگشت یکسان نکرد. / (ده هزار مثل فارسی)

۷۴- بئش عاشیقین بیر سققیزی اولار: پنج عاشیق (نوازنده و مطرب) یک سفر دارند.

(انسان‌های متفق یک هدف دارند).

۷۵- بئش قیرانا گوره یئددی دره‌دن آشیر: به خاطر پنج ریال از هفت دره سرازیر می‌شود.

بسیار طمعکار و دله است.

(برای پشیری خود را آماده هر بلا می‌کند).

۷۶- بئش قئران وئر میشم قمیه‌نمیه؟: پنج ریال دادم قمه خریدم، برای چه خریدم؟

(این قمه را بیهوده نخریده‌ایم خریده‌ایم که به کار آید).

۷۷- بئشیگین یورقانی یوخدی: گهواره لحاف ندارد.

(نظیر: هیچکدام از چاقوهایی که می‌سازد دسته ندارد).

۷۸- بئشین اولدورسن اونی دئرلیر: اگر پنج تا را بکشی ده تا زنده می‌شوند.

برای حشرات مزاحم گویند.

۷۹- بئلم‌کی داماغی ایسلانماده: به گمانم که کامش تر نشد.

(راضی نشد)

۸۰- بئله آتش پیشیریم دادی قالسین داماغیندا: چنان آشی بپزم که مزه‌اش را هیچوقت فراموش

نکنی.

□ چنان آشی بپزم که رویش یک وجب روغن داشته باشد. / (امثال و حکم)

۸۱- بئله بیل دولایدا ایت چونملیپ: انگار سرگردنه سگ چمباتمه زده.

۸۲- بئله بیلیر چورک آراسئندا حلوا وار: به گمانش لای نان حلوا گذاشته‌اند.

به گمانش پشت تل خیارزاری است. □ به خیالش پشت تپه خارستان است. / (ده هزار مثل فارسی)

۸۳- بئله بیلیر خرسده بیر کدخداده: فکر می‌کند که خرس هم یک کدخداست.

□ به گمانش علی‌آباد هم شهری است.^۱

□ در حوضی که ماهی نباشد قورباغه سپهسالار است. □ خرس در بیشه کدخدای ده است. / (ده

هزار مثل فارسی)

۸۴- بئله بیلیرن سققلیمی دگرماندا آغارتمئشام: فکر می‌کنی ریشم را در آسیاب سفید کرده‌ام.

(آدم‌های با تجربه گوید)

۸۵- بئله جنر، یاماق ساخالسین: طوری پاره‌کن که وصله نگهدارد.

□ کاری کن راه علاجی داشته باشد.

۸۶- بئله دیگ چغندر: چنین دیگ چنین چغندر.

□ آن چنان مادر و این چنین دختر. □ از چنان مادر، چنین دختر. □ چنان دیگ لایق این کمچه. / (ده

هزار مثل فارسی)

۸۷- بئله سنچپ باتئریپ که هیچ پاک لاماغا گلمیر: چنان ریده و کثیف کرده که به هیچ طریق

نمی‌شود پاکش کرد.

۸۸- بئله شور دی که خاندان دئیر: چنان شور است که خان هم می‌گوید.

۸۹- بئله قورخور، جین دمیردن قورخان کیمین: چنان می‌ترسد که جن از آهن.

۹۰- بئله قیشقیردی یددی اویلی قوننشی خبر اولدی: چنان جینی زد که هفت همسایه خبردار

شد.

۹۱- بئله گنت گل که آلتان قالی سالسئننار: طوری برو و بیا که به زیرت قالی پهن کنند.

(کنایه از مناعت طبع و وقار است)

□ به جایی برو که استقبال کنند.

۹۲- بئله گنت گل تانئیاق: طوری رفت و آمد کن که شناسیمت.

۹۳- بئله گنداق، بئله گلاق، آرامیزدا سوز اولماسین: چنان رفت و آمد کنیم که کوچکترین

مسأله‌ای ایجاد نشود.

۹۴- بيله نه بیرتیکه، بيلمئینه داغلاری: برای کسیکه نمک‌شناس است یک لقمه کافست،

اما برای کسی که نمی‌فهمد اگر کوه‌ها را هم بدهی کافی نیست.

۹۵- بئله وورام که الذینه‌نی^۱ از بردن او خوران: طوری می‌زنمت که الذین را از بر بخوانی.

۹۶- بئله وورام گلدنقین یوللاری آزاران: چنان می‌زنم تا راهی را که آمده‌ای گم کنی.

۹۷- بئله یاپیشده، داش ایته یاپئشان کیمین: چنان چسبید، مثل چسبیدن سنگ به سنگ.

۹۸- بئله یاتیپ یوسقولون بختی یاتان کیمین: چنان خوابیده مثل شانس و اقبال یک فقیر.

۹۹- بئله یئرده یاتماز آلتئننان سوگنده: جایی نمی‌خواهد که از زیرش آب عبور کند.

(آدم زیرکی است و کلاه سرش نمی‌رود).

۱۰۰- بئله یوک گوتی آلتئننان دورابیلن: چنان باری بردار که بتوانی آنرا حمل کنی.

۱۰۱- بئله یئی همیشه یئیله سن: چنان بخور که همیشه بتوانی بخوری.

□ کم بخور همیشه بخور. / (امثال و حکم)

۱- اشاره به آیه یکم از سوره محمداین سوره برای یک نوآموز که هنوز در مرحله یادگیری سوره‌های کوتاه و آهنگین است نسبتاً سخت و طولانی است مربی او را به محکوم شدن به عملی شاق تهدید می‌کند. تا از ترس حواسش را جمع کند و درسش را خوب حاضر کند.

۱۰۲- بئلی سیئنده: کمرش شکست.

مصیبت بزرگی را تحمل کرد - روزگارش تباه شد.

۱۰۳- بئیه ایاقین آلتیئنا شش انداز سالمنیشئیق: مگر به زیرپایش شش انداز انداخته ایم.

نظیر: مگر سیب سرخ به دنبال فرستاده ایم. / (امثال و حکم)

۱۰۴- بخت دویور مرمر شاهيئده: شانس که نیست مرمرشاهی است. بخت سفید است.

(در مقام تمسخر از بخت خود گویند).

۱۰۵- بخت که اولماده باشد، نه قورودا بیتر نه یاشدا: وقتی انسان شانس نداشته باشد نه از

خشک چیزی به دست می آید نه از خیس.

بخت اگر یار نباشد نه از دیم حاصلی برگیرد نه از کشت آبی.

۱۰۶- بختیمیز گتئریپ: شانس آورده ایم.

(به تمسخر زمانی که انسان دچار گرفتاری و بلایی می شود می گویند شانس...).

۱۰۷- بد رفیقین جوابین وئر آمما یولونا گئتمه: جواب رفیق بد را بده اما به راه او مرو.

(سخن او را بشنو اما به راه او مرو).

۱۰۸- بدقئلیق اوزوده بیر قئلیقه: بدقلی نوعی قلی است.

۱۰۹- بزرک یاغئیننان پیلو پیشر آمما یئئلمز: از روغن کنجد پلو پخته می شود اما خورده

نمی شود.

۱۱۰- برق دوشوپ ال چئراغی دالیجا: برق به دنبال چراغ نفتی افتاده است.

(انسان فهمیده و دانا دنباله رو نادان شده است).

۱۱۱- برکدن ایکی چئخار بوشدان بیر: از سفت دو تا در می آید از شل یکی.

آدم خسیس گاهی مجبور می شود دو بار برای یک چیز پول بدهد. □ آدم بدحساب دوبار می دهد. /

(ده هزار مثل فارسی)

۱۱۲- برک یئرده ایشه مئئپ اوستونه آتئئلا: جای سفت نشاییده که به رویش بپرد.

(کار سخت انجام نداده تا از مشکلات آن آگاه باشد).

۱۱۳- بزاز آلا، بنزیم اولا. باغچی آلا. قوزوم اولا: بزاز بگیرد، صاحب کریاس می‌شوم یاغبان بگیرد، صاحب گردو می‌شوم.

از زبان دختران دم بخت گویند.

۱۱۴- بستک^۱ یوممالاناننپ قاپاغین تاپنپ: دیزی قل خورده درش را پیدا کرده.

زن و شوهر یا دو رفیق که مناسب همدیگر بودند.

۱۱۵- بعضی گوُلماغلار آغلاماغلان پیسیدی: برخی از خنده‌ها از گریه بدتر است.

خنده‌ی تلخ من از گریه غم‌انگیزتر است کارم از گریه گذشته است به آن می‌خندم.

۱۱۶- بلالین بلالی باشی اودونی آشمامیش کره‌نی داشی: سر پریلای بلال، هیزم را باز نکرده باید تپاله حمل کند.

۱۱۷- بلبل جمال آباددان هارا گئدر دنی یانیندا سووی یانیندا: بلبل از جمال‌آباد به کجا خواهد رفت آب و ناناش در کنارش است.

۱۱۸- بلبل که گل پرست اولار اودا محتاج خار اولار: بلبل که عاشق گل است او نیز محتاج خار است.

۱۱۹- بلکه‌نی اکدیم چخمادی: «بلکه» را کاشتیم سبز نشد.

اگر را کاشتیم تپلق درآمد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۲۰- بو آت او قاطری قئیترمز: این اسب آن قاطر را بر نمی‌گرداند.

(این شخص حریف فلانی نیست و یا از پس او بر نمی‌آید).

۱۲۱- بوال، او اله، دئیئر پوخ یئمه: این دست به آن دست می‌گوید گُه نخور.

۱۲۲- بو الدن وئرن، او الدن آلا: کسی که با این دست می‌دهد با دست دیگرش پس می‌گیرد.

وقتی کرامت می‌کنی، کرامت خواهی دید.

۱۲۳- بو الی وئرنی او الی بیلمز: از بخشش این دستش دست دیگرش خبر ندارد.

(پنهان بخشش می‌کند).

۱۲۴- بواونون- قارنیئنا اون دنه‌تپیک ووروپ: این به شکم آن یکی ده تا لگد زده است.

(این رو دست آن یکی بلند شده.)

۱۲۵- بو ایکی میزه‌ده بسدی^۱: این برای هر دو تایمان کافی است.

۱۲۶- بو ایل بیر میزی اوئلندئرین گلن ایل قارداشیئمی: امسال برای یکی از ما زن بگیرد

سال دیگر برای برادرم.

۱۲۷- بو ایلین جوجه‌سی بیلدیرین خوروسونا بانناماق اورگه‌دیر: جوجه امسالی به خروس

پارسالی بانگ زدن می‌آموزد.

۱۲۸- بو بئزدن فاطیه تومان اولماز: از این کرباس برای فاطی تنبان دوخته نمی‌شود.

۱۲۹- بو پولون یوخلوقی، بودا خانئیمین شوخلوقی: این از بی‌پولی ما این هم از شوخی خانم.

۱۳۰- بو تولوغون بتر کره‌سی اولار؟! این مشک کره‌ی حسابی خواهد داد؟!۱

(به طنز: این کار بس سودمند است.)

۱۳۱- بوجان که مننن چیئخاجاق تئز چیئخسا یاخچئیدی: این روح من از جسم خارج

خواهد شد هر چه زودتر بهتر.

دست که کوتاه شد از دنیا، آستین چه بلند چه کوتاه. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۳۲- بوجور انئششگه اصلاً پالان تاپیلمان: برای چنین خری اصلاً پالان پیدا نمی‌شود. یعنی

خیلی نفهم است.

۱۳۳- بوخنا او خاندان دؤیور: این حنا از آن حناها نیست.

این تو بمیری از آن تو بمیری‌ها نیست. / (امثال و حکم)

۱۳۴- بوخاریئننن توتونی دوز چیئخسین لوله‌سی ایری اولسادا اولوپ: دود بخاری

درست دریاید اگر لوله‌اش کج شد مهم نیست.

۱- جوانی از والدینش خواست برای او دو زن بگیرند، هر دو را هم در یک شب. هر چه پدر و مادرش منع می‌کردند ثمری نداشت سرانجام موافقت شد که به فاصله‌ی یک هفته زن دوم را هم برای او بگیرند. ازدواج اول صورت گرفت. پدر و مادر منتظر درخواست پسر بودند. چند هفته‌ای گذشت اما خبری نشد. روزی پدر پرسید: پسر! برای گرفتن زن دوم آماده‌ای پسرک گفت: پدر جان مادرم را هم طلاق بده این برای هر دویمان کافی است.

۱۳۵- بو دوستلوغلار آیی دوستلوغیده: این دوستی‌ها دوستی خاله خرسه است. / (امثال و حکم)

۱۳۶- بو- دونیا فائنده فانی، بو دونیادا قالان هانی؟ سالدی تختن سلیمانی: این دنیا فانی است چه کسی در این دنیا باقی می‌ماند؟ حتی سلیمان را از تخت سرنگون کرد.

۱۳۷- بو دونیایه گلمیشدیم اوروج توتام گئدم: به این دنیا آمده بودم که روزه بگیرم و بروم.

(برای کرسنگی و فقر و سختی کشیدن به این دنیا آمده بودم؟!)

۱۳۸- بو دیرکدن او دیرکه فرج‌دی^۱: از این ستون تا به آن ستون فرج است. / (امثال و حکم)

۱۳۹- بورا گیلان عاشیقین یئری دویور: اینجا جای مطرب گیلانی نیست.

اینجا اردستان نیست که باج به شغال دهند □ اینجا کاشان نیست که کپه^۲ با فعله باشد. □ اینجا

سیمرغ پر می‌اندازد پهلوان سپر □ اینجا شتر را با نمداغ می‌کنند. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۴۰- بورج قالدیقجا اوزانار: قرض هر چه بماند کش می‌آید.

۱۴۱- بوردا منم بغداددا خلیفه: اینجا منم در بغداد خلیفه.

(در مقام خود بزرگ‌بینی گویند).

۱۴۲- بورک فقط ایستی سویوقا دویور: کلاه را فقط برای گرمی و سردی نمی‌گذارند.

(بلکه علامت مردانگی باید باشد).

کلاه را برای مردی می‌گذارند نه برای گرما و سرما. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۴۳- بورکون دیک قوی: کلامت را بالاتر بگذار

(به طنز: با افتخار زندگی کن؟!)

۱۴۴- بورکون قوی باشان اوزون دیوان ایله: کلامت را بگذار به سرت و داوری کن.

کلامت را قاضی کن. / (امثال و حکم)

۱۴۵- بورکی باشا قویان گرک بیر یاراشئقی اولا: کلامی که به سر می‌گذاری باید تناسبی داشته

باشد.

بورک باشا قویان گرگ بورکونه ده بیر یاراشا. / (شهریار)

۱۴۶- بورنون توتوران جانی چئخیر: دماغش را که می گیری جانش در می آید.

(ضعیف است).

۱۴۷- بورنون قورتتالاسان هامی بیلر: اگر انگشت در دماغ کنی همه می فهمند.

مردم کوچکترین حرکات همدیگر را زیر نظر دارند.

۱۴۸- بورون، یومموروقدان قورخار: دماغ از مشت می ترسد.

(آدم ضعیف از نیرومند می ترسد).

۱۴۹- بوزدان سویروشن دانا کیمین مَرَه مَرَه باخیر: مثل گوساله ای که روی یخ سر می خورد

حیرت زده نگاه می کند.

۱۵۰- بوساچلاری دگرماندا آغار تمامیشنام: گیس ها را در آسیاب سفید نکرده ام. / (امثال و حکم)

۱۵۱- بوسستانی ورساخلار آروادی ار: بوستان را کُرت^۱ نگه می دارد. زن را شوهر / (ترکی دلینده

مثلر)

۱۵۲- بوستوننان اوستونا قَرجدی: از این ستون تا به آن ستون فرج است.

۱۵۳- بو سخاوتده نئچه قارداشئز؟! در این بذل و بخششی که دارید چند برادرید؟!۱

۱۵۴- بو سن بودا داینئین خرابه سی^۲: این تو، این هم خرابه ی دایت.

۱۵۵- بو سننن خلعتین اللی تومن ده سبابا گئئتیررم^۳: این خلعت تو پنجاه تومان هم فردا

می آورم.

۱۵۶- بو سوزلر فقط چراغ یا قی قوتار ماده: این حرف ها فقط روغن چراغ را تمام می کند.

۱- کُرت = قطعه زمین کوچک مرز بندی شده که چیزی در آن کاشته شود.

۲- مردی ادعا می کرد که خواهرزاده خداست و از اهالی ده می خواست که هر چه مایل است در اختیار او بگذارند. مردم ده از خواسته های او به ستوه آمدند و به فکر چاره افتادند. ملانصرالدین در آن جمع بود دست مرد را گرفت و به مسجد ده برد و گفت: بوسن....

۳- مردی به خیاطی رفت و پارچه ای برای دوخت برد. خیاط گفت: پدر خدا بیامرز شما یک خلعت با پنجاه تومان پول بعنوان مستمزد به من می داد. مرد پارچه را به خیاط داده و گفت: بوسنین....

(در بحث‌های بیمورد گفته می‌شود).

۱۵۷- بو شجاعته نیه توپچی یازیلما میثشان؟ با این همه شجاعت چرا توپچی نشدی؟

۱۵۸- بوش جیبینن باغ-بستان اکیر: با جیب خالی باغ و بوستان می‌کارد.

با این فقر و نداری وعده و وعید هم می‌دهد.

۱۵۹- بوش سفرئییه نمه دعاسی؟: سفره‌ی خالی دعا را می‌خواهد چه کار؟

۱۶۰- بو شکر ائله‌ماق سو یوشدن پیسیدی^۱: این شکر کردن از فحش بدتر است.

۱۶۱- بوشلی بوشلونون سلامت لثقین ایستر: قرضدار سلامتی مقروض را از خدا می‌خواهد.
طلبکار طول عمر بدهکار آرزو می‌کند.

۱۶۲- بوش مجمه‌دن گول چئکیر^۲: از سینی خالی گل را بیرون می‌کشد.

۱۶۳- بو شوران بس نئییه سوز قوشوران: طلاق می‌دهی پس چرا برایمان حرف درست می‌کنی.

۱۶۴- بوغاز باشا بلادی: شکم چرانی بلای جان است.

۱۶۵- بوغازی بیچیلیپ: اشتهايش کور شده.

۱۶۶- بوغدا اکمه‌میش خرمن سووورور: قبل از اینکه گندم بکارد خرمن می‌افشانند.

۱۶۷- بوغدا چوره‌گین یوخ بوغدا دیلین اولسون: اگر نان گندم نداری زبانی به اندازه‌ی گندم داشته باش.

نان چرب نداری زبان چرب داشته باش

دانم که به دل دوست نداری ما را قربان محبت زبانت شوم

(ده هزار مثل فارسی)

گرت نیکی از روی کردار نیست نگو گوی‌باری که دشوار نیست.

(اسدی)

۱- مردی بر سر سفره نشسته با دست‌های خون آلود نان خشک بر آب می‌زد و می‌خورد و شکر خدا را به جای می‌آورد. شخصی

پرسید: با این سفره‌ی خشک و خالی چه جای شکر است. کرد گفت: بوشکر....

۲- گل کشیدن = نوعی بازی است به نام گل یا پوچ که از داخل سینی که چند ظرف کوچک به طور وارونه در داخل آن قرار دارند گل را پیدا می‌کنند. در زنجان اوزوک، اوزوک کویند.

اگر گویی نکو گوی ای برادر. / (ناصر خسرو)

۱۶۸- بوغدانی ساتدیق وئردیق روزییه: گندم را فروختیم دادیم به روزی.

گندم را که برای کشت نگه داشته بودیم از ناچاری فروختیم و خرج کردیم.

۱۶۹- بوغدایئیئپ بهشتدن چئخیئب: ^۱گندم خورده از بهشت رانده شده.

۱۷۰- بو قدر اللرینین اوستونده یئرئیئپ ایاقلارئنین قدرین بیلیر: آنقدر بر روی دستهایش

راه رفته قدر پایش را می داند.

قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید. / (سعدی)

(آن قدر رنج کشیده نعمت امروز را قدر می نهد).

۱۷۱- بو قدر گل بیتیب ریحان آرادا ایتیپ: آنقدر گل روئیده که ریحان در میان آنها گم شده.

۱۷۲- بو قیریلسا اوننان بتر قاچار: ^۲اگر این یکی بندش را پاره کند تندتر از آن یکی فرار خواهد

کرد.

۱۷۳- بو گوژزون او گوژه خیره یوخدی: این چشم به آن چشم خیری ندارد.

۱۷۴- بو گون تنیریللین سابا زیئرلار: هر کس امروز بخند فردا گریه میکند.

^۱تر پس هر خنده دو صد گریه مهیاست. □ یک روز که خندید که سالی نگریست؟ □ هر که خندید بیش،

بیش گریست. □ اگر یکی دو روز شاد کند آخر می گریاند. (سمک عیار) □ هر که به عروسی رفت به عزّا

هم می رود. / (ده هزار مثل فارسی)

کدام باد بهاری وزید در آفاق که باز در عقبش نکبت خزانی نیست.

(سعدی)

۱۷۵- بوگون دنیا دا سابا آخرتده: امروز در دنیا فردا در آخرت.

(مجازات خواهی دید).

(هم در نیکی گویند هم در بدی).

۱- داستان در ریشه های تاریخی امثال (آملی) ج ۲، ص ۸۸۹

۲- ملانصرالدین دو بز داشت روزی یکی از بزها فرار کرد. ملا شروع کرد به زدن دیگری. پرسیدند: او را چرا می زنی؟ گفت بو....

۱۷۶- بوگون قاشیق سسی گلر، سابا اوراق سسی: امروز صدای قاشق می آید، فردا صدای داس.

امروز مجال راحت فردا زمان کوشش.

۱۷۷- بو گونکی قوش دوننکی، قوشا جیک جیک اورگه دیر: گنجشک امروزی به گنجشک دیروزی جیک جیک می آموزد.

۱۷۸- بولاغ باشندان خرابدی^۱: چشمه از بالا گل آلوده است.

خانه از پایبست ویران است. □ آب از سرچشمه گل آلود است. / (امثال و حکم)

۱۷۹- بولاغا سو توکماقئینان بولاغ، بولاغ اولماز بولاغ گرک اوزوننن بولاغ اول: آب چشمه باید از درون بجوشد با آب ریختن به چشمه، چشمه ساخته نمی شود.

خوش آن چاهی که آبش خود بجوشد. □ شتر از زانوی خود بلند می شود. / (ده هزار مثل فارسی)

چون شیر به خود سپه شکن باش فرزند خصال خویشتن باش.

(نظامی)

دست به زانوی خود بگیر و برخیز □ چشمه آنست که از خود بجوشد. □ تربیت نااهل را چون کردگان برگنبد است. (سعدی)

شمشیر نیک ز آهن بد چون کند کسی ناکس به تربیت نشود ای حکیم کس.

(سعدی)

۱۸۰- بولاغ بئله اوزاقتدی، دهم الاندا کلمئییپ؟: چشمه آنقدر دور است که پدرم هنوز نیامده است؟

۱۸۱- بولاغ گرک باشندان دورالا: آب باید از سرچشمه پاک باشد.

۱۸۲- بولاماج^۲ کیمین یققیلاما: مانند آغوز یغ یغ نکن.

۱۸۳- بولانماسا دورالماز: اگر اوضاع در هم نریزد، درست نمی شود.

اگر خراب نشود آباد نمی شود. / (امثال و حکم)

۱- داستان در ریشه های تاریخی امثال (آملی) ج ۱، ص ۱

۲- بولاماج = آغوز، نوعی سوپ که با کره و آرد ساخته می شود.

۱۸۴- بو لَخْدَه دوروپ او لَخْنی سیلکه لمه: روی این شاخه ایستاده شاخه دیگر را تکان مده.

(بکار خودت مشغول باش، کاری را تمام نکرده بکاری نپرداز).

۱۸۵- بو منیم بو منبرین بونودا یارا گوندیریم: این مال من، این مال منبر، این را هم برای معشوق

بفرستم.

این مال من، این مال منبر، این هم مال ننه قنبر □ یامفت یامفت یامفت . / (ده هزار مثل فارسی)

۱۸۶- بو همان دوهودیکه هامئنئن قاپئسیئندا یاتاچاق^۱: این همان شتری است که در خانه همه

خواهد خوابید.

«کنایه از مرگ». / (امثال و حکم)

۱۸۷- بو یاقچی کوپی دؤیور که سالان چیئخاردان: خم رنگریزی نیست که فرو کنی و درآوری. /

(امثال و حکم)

(کاری نیست که بشود به راحتی انجام داد).

۱۸۸- بویینوز چئخارتدیم: شاخ درآوردم.

(بسیار تعجب کردم).

۱۸۹- بویینوزون چاتان یئری قاشی: جایی را که شاخ می رسد بخاران.

چو جنگ آوری با کسی بر ستیز که از وی گزیرت بود یا گریز

(سعدی)

۱۹۰- بویینونا دیری ایلان سالسان: اگر به گردنش مار زنده هم بیاندازی

(باز هم کار خود را می کند).

(در مورد آدمهای سمج گفته میشود).

۱۹۱- بویینی دئین کل بویینی دی: گردنش مثل گردن گاو است.

۱۹۲- بویورون-قاباقندنا ساق اول وار: در مقابل «بفرمایید»، «سلامت باشید» وجود دارد.

(هر تعارفی تشکری دارد).

۱۹۳- بویوک آخماسا کیچیک سیریلماز: اگر بزرگتر نلغزد کوچتر سُر نمی خورد.

(کوچکتران از بزرگان پیروی کنند).

۱۹۴- بویوک آدام هر یئرده اوتوسا اورا یوخاری باشدی: آدم‌های بزرگ هر کجا بنشینند

همانجا صدر خانه است.

شرف‌المکان بالمکین.

۱۹۵- بویوک سؤزونه باخان خیر گؤرر: کسی که به حرف بزرگترها گوش بدهد خیر می‌بیند.

۱۹۶- بویوک سؤزونه باخمنیان بوره بوره قالار: کسی که به حرف بزرگترها گوش ندهد، در ناله

وفغان می‌ماند.

۱۹۷- بویوک صابئن چکمه‌سه کیچیک سویروشمنز: بزرگترها اگر صابون نکشند کوچترها

نمی‌لغزند.

(بزرگترها جاده صاف‌کن خطاهای کوچترانند).

۱۹۸- بویوک‌لری یوخ آنغئیا خوروسلاری یوخ بانغئیا: فهمیده‌ای ندارند که بفهمد خروسی

ندارند که بانگ بزند.

۱۹۹- بویون سابا ائلیر: امروز و فردا می‌کند.

۲۰۰- بهشته گنتماقیمیز اولمادی: نشد که به بهشت برویم.

۲۰۱- بهشتین قاپئسین طاق باطاق ائله‌دین منیده طاماها سالدین: در بهشت را کاملاً باز

کردی مرا هم به طمع انداختی.

۲۰۲- بی بسم‌الله دان تا تی تمته چان: از بی بسم‌الله تا تی تمت.

از سیر تا پیاز.

۲۰۳- بیچنین اوزونی تیکچی آقاردار: روی بُرنده را دوزنده سفید می‌کند.

کار را که کرد آنکه تمام کرد.

۲۰۴- بی حیانی دیندیر چکیل: به بی‌حیا سلامی کن و برو.

۲۰۵- بی خود جهد باشماق یئرتار: جهد بی‌فایده کفش پاره کردن است.

کوشش بی‌فایده است و سمه بر ابروی کور.

۲۰۶- بیر آز واریدی ایریندن، بیر آزدا قاریشیدی بیریندن^۱: کمی چرک و کثافت وجود داشت کمی هم از جای دیگر به آن اضافه شد.

زحمت این یکی کم بود زحمت دیگری هم اضافه شد.

(کمی چرک و کثافت وجود داشت کمی هم به آن اضافه شد.)

۲۰۷- بیر آغاجین سایه‌سینده مین آدام اوتوران: در سایه یک درخت هزار نفر می‌نشینند.

(از یک آدم خیر هزار نفر بهره می‌برند). روشن شود هزار چراغ از فتیله‌ای.

۲۰۸- بیر آیی نی قویموشوق بوردا گنتمیشیق جنگله دالیجا دولانئریق: یک خرس را اینجا ول کرده‌ایم رفته‌ایم در جنگل به دنبالش می‌گردیم.

در وصف افراد چلپاق و بی‌ملاحظه گویند.

۲۰۹- بیر ائل باسماغئینان بیر نفر چکماغئینان ده‌وه باتماغدان چئیمان: اگر یک ایل فشار دهند و یک نفر بکشد شتر از فرو رفتن نجات پیدا نمی‌کند.

مشکل کار آن چنان است که با کمک یک نفر و با ممانعت یک گروه حل نمی‌شود.

۲۱۰- بیر ائلین آدین بیر نفر خراب ائلر: نام یک ایل را یک نفر خراب می‌کند.

۲۱۱- بیر ارخه بیر یول سو گلسه اولورکه بیرده گله: اگر به یک جو یک بار آب بیاید بعید نیست که باز هم بیاید.

۲۱۲- بیر الی دالیندا بیر الی قاباقئیندا: یکی از دست‌هایش در جلو و دیگری در عقب است.

تهی دست است. □ آهی در بساط ندارد.

۲۱۳- بیر الینن ایکی قارپیز گوتوماق اولماز: با یک دست دو هندوانه نمی‌شود برداشت. / (امثال

و حکم)

۲۱۴- بیر اوزی آننامزلیق باشلئینپ که قورتولاجاقی یوخ: چنان پرویی می‌کند که پایان‌ناپذیر است.

۱- ایرین = چرک خون آلود که از زخم جاری شود.

۲۱۵- بیر اویده ایکی هوا: یک بام و دو هوا. / (امثال و حکم)

داستان مادر داماد و عروستش

۲۱۶- بیر ایشه گئتمیین جانیم گئدیر مین ایشه: بیچاره من که به یک کار نمی‌رفتم حالا به هزار

کار می‌روم.

(یک کار نمی‌کردم حالا هزار کار می‌کنم.) سر بی خیال داشتم و حالا هزار فکر مزاحم.

۲۱۷- بیر ایل که یاخچندی باهاریننان معلومدی: سالی که نکوست از بهارش پیداست. / (امثال و

حکم)

۲۱۸- بیر اینه باتیر اؤزن بیر جوالدوز اوزگییه: یک سوزن به خودت بزن یک جوالدوز به

دیگران

هر چه به خود نمی‌پسندی به دیگران می‌پسند. / (امثال و حکم) □ با کسان آن کن که با خود می‌کنی

(عطار) آن روا دار که اگر بر تو رود بیسندی. / (سعدی)

۲۱۹- بیر باتمان بالیننان اوتماق اولمور: با یک من غسل نمی‌شود خوردش.

سخنی که بس ناگوار باشد.

۲۲۰- بیر باتمان توتون تنباکی ایشله‌نیپ تازا دئیئر اولن کیمده: یک من توتون و تنباکو

مصرف شده تازه می‌گوید کی مرده.

شیخ‌علی خان زنگنه وزیر شاه سلیمان صفوی بود یا وزیر کریمخان زند؟ □ لیلی مرد بود یا زن؟

۲۲۱- بیر باخان دئیر بیرده باخیئم: هر که یک بار نگاه می‌کند می‌گوید یک بار دیگر نگاه کنم.

از بس زیبا و دلرباست.

۲۲۲- بیر باشیئدی بیر ایاق گلین آشیرتدی بئیاق: یک سر بود و یک پا عروس چند لحظه پیش

آنها سرنگون کرد.

برای نوعروسان دست و پا چلفتی گویند.

۲۲۳- بیر باشی وار قیرخ اویناشی: یک سر دارد و هزار معشوق.

یک سر دارد و هزار سودا. / (امثال و حکم)

۲۲۴- بیر بئله دارغا گۆرموشدوق دارغادان یورغا گۆرمه میشدیق: این همه داروغه دیده ایم از داروغه یورتمه رونده ندیده ایم.

داروغه دیده بودیم داروغه ی همه کاره ندیده بودیم.

۲۲۵- بیر بورک بیر دانا، یاراشماز اصغرخانا؟: یک کلاه و یک گوساله آیا براژنده ی اصغرخان نیست؟

۲۲۶- بیر بوش تفنگدن ایکی نفر قورخار: از یک تفنگ خالی دو نفر می ترسند.

آنکه تفنگ دارد می داند که خالی است، آن که تهدید می شود نمی داند تفنگ خالی است.

از یک کمان شکسته دو تن می ترسند. / (ویس و رامین)

۲۲۷- بیر بهتان مین زیان: یک بهتان و هزار زیان.

۲۲۸- بیر بیرینن اتینن دیرناخیلار: با هم مثل گوشت و ناخن هستند.

(به همدیگر وابسته و علاقمندند).

۲۲۹- بیر بئرینن قاننی پیچاقدئیلار: با هم مثل چاقوی خونالوده هستند.

کارد و خیارند(کنایه از دشمنی سخت).

۲۳۰- بیر پای وئر یا اوزن لایق یا قونشان لایق: هدیه ای بده که یا لایق خودت باشد یا لایق

همسایه ات.

۲۳۱- بیر تاس هلله نسین نه کی جینگیلله سین: اگر طاس قل بخورد بهتر از آن است که صدا

کند.

۲۳۲- بیر تاس سینسین نه کی جینگیلله سین: اگر طاس بشکند بهتر از آن است که صدا کند.

(مرگ بهتر است از رسوایی). به جای آن که نامت به بدنامی درآید بهتر آنکه جانت درآید.

۲۳۳- بیر تپه یخیلماسا بیر دره دولماز: اگر تپه ای فرو نریزد دره ای پر نمی شود.

۲۳۴- بیر تیکه نی - بیلمنین داغلاری بیلمز: کسی که قدر لقمه ی کوچک را نداند اگر باندازه ی

کوه ها نیز به او بدهی نخواهد دانست.

۲۳۵- بیر تیکه داغ آشیردار: یک لقمه کوه را سرنگون می کند.

با بذل نعمتی کسی را چنان به خود مرید می‌گردانی که می‌تواند بزرگترین خدمت را در حق تو انجام دهد.

۲۳۶- بیرتیکه قاتیقدان اوتور تولوغی دلمه: به خاطر یک کمی ماست مشک را سوراخ مکن.

از برای خوشه‌ای خرمنی را لگد کوب ننما. برای یک دستمال قیصریه را به آتش نکش.

۲۳۷- بیر جان منده وار بیر جان سنده: روحی من دارم و روحی تو داری.

نظیر: من بیر کیشی سنده بیر کیشی من و تو انسانیم و آفریده‌ی یک خدا.

۲۳۸- بیر چئراغ که حقدن یانا یاقینان پیلته‌نی نینیر: چراغی که خدا آترا روشن کند به فیه و روغن نیازی ندارد.

نظیر: چراغی را که ایزد برفروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

۲۳۹- بیر چوبان بیر دره‌دن بیر گئچی تاپدی، هر وقت اوردان گئچدی دیدی بچی‌بچی:

چوبانی از یک دره یک بز پیدا، کرد تا آخر عمر هر وقت از آنجا می‌گذشت می‌گفت بچی بچی.

۲۴۰- بیر چورک یی بیرینی باشان تصدق ائله: یک نان بخور یکی را صدقه بده.

۲۴۱- بیر داش که گویه آتدین یئره گلنه مین دنه چرخ وورار: سنگی که به هوا می‌رود تا برگردد هزار چرخ می‌زند.^۱

هزار نقش بر آرد زمانه و نبود یکی چنان که در آیین‌های تصوّر ماست

۲۴۲- بیر دانا بیر نئخیرین آدین باتیرار: یک گوساله یک گله را بدنام می‌کند.

یکی کرده بی آبرویی بسی چه غم دارد از آبروی کسی

(سعدی)

۲۴۳- بیردا وورام قئلینجی بغداددا اوینار اوجی: اینجا شمشیر را می‌زنم نوکش در بغداد

می‌رصد.

در رجز خوانی بی مورد گویند.

۲۴۴- بیر دفعه سوء توکده الینه: یکباره آب پاکی بر دستش ریخت.^۱

۲۴۵- بیر دلی بیر داش سالار قوییا مین عقیللی چیخاردا بیلمز: یک دیوانه سنگی به چاه می‌اندازد هزار عاقل نمی‌تواند از چاه بیرون کند.

۲۴۶- بیردنه آتش پیشیریم بیر قاریج یاق اوستونده اولسون: آشی برایت بپزم که یک وجب روغن داشته باشد. / (امثال و حکم)

۲۴۷- بیردنه آتش پیشیریم هر نخودی بیر داد وئرسین: آشی برایت بپزم که هر نخودش طعم خاصی داشته باشد.

۲۴۸- بیردنه تختده ایکی ده نه شاه اولماز: در یک تخت دو شاه نمی‌توانند بنشینند.

دو پادشاه در اقلیمی نگنجد. / (سعدی)

۲۴۹- بیردنه توک آیدان چکسن غنیمتده: یک مو هم از خرس کردن غنیمت است. / (امثال و حکم)

۲۵۰- بیردنه دستمالا گؤره قیصره‌نی اوتا چکمه: به خاطر یک دستمال قیصره را به آتش مکش.

به خاطر یک شپش پوستین را آتش مزین. □ برای یک بی‌نماز در مسجد را نمی‌بندند. □ برای خری لنگ کاروان بار نیفکند. □ لحاف را برای خاطر یک شپش دور نمی‌اندازند. □ بهر ککی گلیم نتوان سوخت. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۵۱- بیردنه زادینان کوکلمئییه جیین نئییه آریخلیران: با یک چیز چاق نمی‌شوی چرا لاغر می‌شوی.

برای از دست دادن چیزی زیان نخواهی دید چرا غصه می‌خوری.

۲۵۲- بیردنه سوز دئدیم قویروقون قیسیدی گئتدی: حرفی زد که دُمش را روی کولش گذاشت و رفت.

۲۵۳- بیردنه قصر اوچسا دیوارینتان بیلینر: اگر قصری خراب شود از دیوارهایش معلوم

می‌شود.

۲۵۴- بیر دونووار باغ علی گاه من گئیهرم گاه علی: یک لباس مشترک داریم گاهی من می‌پوشم گاهی علی.

۲۵۵- بیر دویون که بارماقینان آچیلار دیشه سالما: گره‌ای که با دست باز می‌شود با دندان باز مکن. / (امثال و حکم)

۲۵۶- بیرده باغا گلنن قودوق چاقالانی دررن قودوق:^۱ باز هم به باغ می‌آیی کره خرا و باز هم چاقاله می‌کنی. کره خرا

۲۵۷- بیرده قئیئدر جوانلیق ارخه قئیئده اگر سو: بار دیگر جوانی باز می‌گردد اگر آب رفته به جوی باز گردد.

۲۵۸- بیر زمان دئیردیلر پالتوون وئر بی بئزئیاق ایندی دئیلر کورکون وئر اویون چیخارداق: یک روز می‌گفتند پالتویت را بده برای تازه داماد ببریم حالا می‌گویند بالاپوشت را بده ادا درآوریم. یعنی در تئاتر و نمایش استفاده کنیم.
(علامت پیری است برای مردان).

۲۵۹- بیر ساختمان که پئی کیچ اولدی کهکشانا چکسن اونون کچلیقی دوز اولماز: ساختمانی که بنیادش کیچ باشد تا کهکشان کیچ می‌شود و کجی آن راست نمی‌گردد.

خشت اول گر نهد معمار کج تاثریا می‌رود دیوار کج.

(مولوی)

چون گذارد خشت اول بر زمین معمار کج گر رساند بر فلک باشد همان دیوار کج

(صائب)

۲۶۰- بیر سوز اولمامیش مینین ده قویولار اوستونه: یک حرف نشده هزار تا هم رویش می‌گذارند.

۱- (در مقامی گویند که کسی از پیش‌آمدی عبرت نگیرد). برای نوجوانانی می‌گفتند که به باغهای مردم می‌رفتند و میوه‌های نارس را می‌چیدند. وقتی آنها را دستگیر می‌کرده و کتکشان می‌زدند می‌گفتند بیرده...

۲۶۱- بیر سولی نامازدی اودا چای قئیراقیندا میسرده: یک نماز آبدار است آنهم در کنار رودخانه میسر است.

۲۶۲- بیر عباسئلیق جئیغیر بیئیغیر سفره‌ی قلمکار ایسته‌میر: یک عباسی دل و جگر سفره‌ی قلمکار لازم ندارد.

(غذای کم بها نیازمند تشریفات نیست.)

۲۶۳- بیر غازان آشدان بیر چمچه یئتیشیر: از یک دیگ آتش یک ملاقه نصیب ما می‌شود دنیا به این بزرگی کوره نصیب ما شد، باغ به این بزرگی غوره نصیب ما شد. / (ده هزار مثل فارسی) نصیب همه بخت و روز، نصیب من سرفه و گوز / (ده هزار مثل فارسی)

۲۶۴- بیرقئراناسادی. به یک ریال فروخت
(آسان از دست داد)

۲۶۵- بیرقئران وئربیلله‌گین کس: یک ریال بده مجلس را قطع کن.
(کنایه از آدم خسیس باشد)

۲۶۶- بیرقئرانی گویده وئریر. یک ریالی را در هوا شکار می‌کند.
(کنایه از آدم مال دوست و خسیس باشد.)

۲۶۷- بیرقئلدی بیله سویلور وای اوگونه که طناب اولا: به اندازه‌ی یک مو است چنین زبانی دارد، وای به روزی که به ضخامت یک طناب شود.

بچه یک وجبی چنین بلبل زبانی می‌کند وای به روزی که بزرگ شود.

۲۶۸- بیرقورت بیر سورویه بسدی: یک گرگ برای یک گله کافی است.

۲۶۹- بیرقولاغین در ائله، بیرین دروازا: یک گوشت را در کن یکی را دروازه.

۲۷۰- بیر کله قند بیر... بوشلویدوق وئردیق گلدیق. یک کله قند و یک... بدهکار بودیم، دادیم

و آمدم.

خر داده و زر داده و سر هم داده. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۷۱- بیرکورپی تاپمیرگنجه بیر سو تاپمیر ایچه: پلی پیدا نمی‌کند که بگذرد، آبی پیدا نمی‌کند

که بخورد.

(از همه طرف درها به رویش بسته است).

۲۷۲- بیر کوللوکده ایکی خوروس بانناماز: در یک خرابه دو خروس بانگ نمی‌زند.

دو پادشاه در اقلیمی نگنجد. (سعدی)

۲۷۳- بیر کیشی بیردنه داوار کسپ، بو عره‌گین بویوگون وئریپ اوزاوغلونا، کئچیگین وئریپ قارداشی اوغلونا: مردی گوسفند ذبح کرده قلوه‌ی بزرگ را به پسر خود داده و کوچک را به پسر برادرش.

۲۷۴- بیر کیلو اؤزونه داری توکسن بیر دنه یئره دوشمن: اگر یک کیلو ارزن به صورتش بریزی یکی پایین نمی‌ریزد.

□ هر چه در قرآن قاف است در لباس او شکاف است. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۷۵- بیر گنجه‌نین اوغروسی بیلنی مین ایلین ماللاسی بیلمز: تجربه‌ای که یک دزد در یک شب به دست می‌آورد یک ملاً در هزار سال به دست نمی‌آورد.

۲۷۶- بیر گندیرمنن قورخ-بیرده یئمیرمنن: از سیرم و میرم باید ترسید □ از نمی‌خواهم و نمی‌آیم و نمی‌خورم باید ترسید. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۷۷- بیر دالیمدی مین آغاج: یک پشت دارم و هزار چوب.

یک سردارم و هزار سودا. / (امثال و حکم)

۲۷۸- بیر گوزی آیا باخیر، بیری چایا: یکی از چشم‌هایش به ماه نگاه می‌کند، دیگری به رود. حواسش جمع نیست توجهی به کسی ندارد.

۲۷۹- بیر گوزی گولور، بیری آغلیر: یکی از چشم‌هایش می‌خندد دیگری گریه می‌کند. از وجناتش سخن دلش پیدا نیست.

۲۸۰- بیر گولونن بهار اولماز: با یک گل بهار نمی‌شود. / (امثال و حکم)

۲۸۱- بیر گون آغزی بوش قالیر، بیر گون دولی داداولور: یک روز دهانش خالی است یک روز

پُر از مزه است.

(یک روز شادی یک روز غم). یک روز درمانده است، روزی مرقّه

۲۸۲- بیر گون درتدی، بیر گون اولوم: یک روز بیماری است، یک روز مرگ.

۲۸۳- بیر لیک هاردادی دثریلیک اوردا: اتحاد و اتفاق هر جا باشد زندگی آنجاست.

۲۸۴- بیر مئقال دیلی قویوپ بیر باتمان باشینان دانئشیر: یک مثقال زبان را گذاشته با یک من

سر صحبت می‌کند.

۲۸۵- بیره بئش دئیر بئشه داش: در جواب یکی پنج تا می‌گوید در جواب ۵ تا سنگ می‌زند.

(آدمی است پرمدها و زورگو)

۲۸۶- بیر یالان مین قان: یک دروغ و هزار خون.

عالمی را یک سخن ویران کند.

۲۸۷- بیر یاندا سوقان اک بیر یاندا ساریمساق: یک طرف پیاز بکار و طرف دیگر سیر.

۲۸۸- بیری اوت اولاندا بیری گرک سو اول: اگر یکی آتش باشد دیگری باید آب باشد.

(در مقام نرمش گویند)

۲۸۹- بیری اولمه‌سه بیری دثریلمز: اگر یکی نمیرد یکی زنده نمی‌شود.

تا خانه‌ای ویران نشود خانه دیگری آباد نمی‌گردد.

تا نمیرد یکی به ناکامی دگری شادکام کی گردد.

(سعدی)

۲۹۰- بیری اولور ناکام بیری دیریلیر شادکام: یکی می‌میرد ناکام، دیگری زنده می‌شود شادکام.

زیان کسان سود دیگر کس است. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۹۱- بیری ایشلر اون بیری دیشلر: یکی کار می‌کند یازده نفر گاز می‌گیرند.

۲۹۲- بیری بئزاردی بیری انتظار: یکی بیزار است و دیگری در انتظار.

در مورد ازدواج گفته می‌شود آن که ازدواج کرده بیزار است و آن که نکرده در انتظار.

۲۹۳- بیری بیرینه دیدی قولاغین توتارام داغی دولاندیرام، دئدی دولاندیر، سنده منن

دولانا جئییان: یکی به یکی گفت گوشت را می‌گیرم و کوه را می‌چرخانم، دیگری گفت: بچرخان خودت

هم با من خواهی چرخید.

۲۹۴- بیرینی بیرینی اویه قویمور بیرینی دئیئر تاققیلتی سسی هاردان گلیر: یکی را به خانه راه نمی‌دهند می‌گوید صدا از کدام سمت می‌آید.

۲۹۵- بیرینی اویه قویموللدر دئیئر یای توخماغنیی هارا قویوم: یکی را به خانه راه نمی‌دادند می‌گفت وسیله پنهانی را کجا بگذارم.

۲۹۶- بیرینی بیلیرن، بیرینی بیلیمئرن: یکی را می‌دانی و یکی را نمی‌دانی.

۲۹۷- بیرینه وئیریر قات قات بیرینه دئیئر آج یات: به یکی خروار خروار می‌دهد به دیگری می‌گوید گرسنه بخواب.

۲۹۸- بیرینی دویمویوبدور، نان جودان، بیرینی چیرگیپ یاغلی پلو دان: یکی از نان جوین سیر نشده، یکی هم پلو پرچرب دلش را زده است. / (حکیم هیدجی)
یکی را داده‌ای صد ناز و نعمت، یکی را قرص جو آغشته در خون

۲۹۹- بیرینه دئیلر فلانی یئمه دی اولدی دیدی واریدی یئمه‌دی: به یکی گفتند فلانی نخورد و مُرد گفت داشت و نخورد؟

۳۰۰- بیرینی کنده قویموللار دئیئر کدخدانین اویی هارادی: یکی را به ده راه نمی‌دادند می‌گفت خانه کدخدا کجاست.

یکی را به ده راه نمی‌دادند سراغ خانه‌ی کدخدا را می‌گرفت. / (امثال و حکم)

۳۰۱- بیرینی گوردون دوشور پالچئقا بیر تپیک وور استوننن: وقتی دیدی یکی در گِل افتاده یک لگد هم رویش بزن.

درماندگی و گرفتاری وی نتیجه‌ی بی‌خردی و سهل‌انگاری خود وی است

۳۰۲- بیز چاقیر مامیش کلمه‌مئشیق: ما دعوت نشده نیامده‌ایم

۳۰۳- بیزدن چک، هر کسه.....: از ما بکش به هر که خواستی..... □

از ما دست بکش به هر

کسی خواستی پيله کن.

۳۰۴- بیزده یئنیئر قنبره دایی دئیئر: در خانه ما می خورد به قنبر دایی می گوید.

□ رقصش مال ماست و عرقچینش مال دیگران. □ مرغش را دیگری بخورد چماقش را ما بخوریم. □
کی کاشت کی درو کرد. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۰۵- بیزراضی اولدوق دازا، دازدا قویدی نازا: ما به کچل راضی شدیم، کچل هم شروع کرد به نازکردن.

۳۰۶- بیزکی ده دئییه اوغول اولمادیق: ما که برای پدرمان پسر لایقی نشدیم.

۳۰۷- بیزکی یئمئریق پس قوی یاغلی اولسون: ما که نمی خوریم پس بگذار پرچرب باشد.

□ حالا که خیال پلوسست بگذار پرچرب باشد. (داستانهای امثال، امیرقلی امینی ص ۱۷۸)

۳۰۸- بیز گئدیریگ گلین گؤرماقا، گلین گئدیر بیچین درماقا: ما رفتیم برای دیدن عروس، عروس رفته برای دروکردن.

۳۰۹- بیزه گلن بیزه بنزر: کسی که به خانه ی ما می آید شبیه خودمان است.

□ خانه به خداوند ماند. (سمک عیار) □ اسباب خانه به صاحبخانه می رود. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۱۰- بیزه گلن یاریر بیزدن گئدن قاریر: کسی که به خانه ما می آید خوشبخت می شود و آنکه از خانه ما می رود بدبخت.

□ کسی که به خانه ی ما می آید جوان شود، آنکه از خانه به ما خانه دیگری رود پیر. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۱۱- بیزیم آرانین یئملیگی بازارا کلیپ اولوب شنگ: یملیک منطقه ی ما به بازار آمده و شنگ نام گرفته است.

۳۱۲- بیزیم آقانین چوستی^۱ وار آلتی یوخد یوستی وار: آقای ما دمپایی دارد، دمپایش رو دارد و زیر ندارد.

۳۱۳- بیزیم پولوموزون سگه سی یوخد یوستی وار: پول ما سکه ندارد.

پول ما سکه عَمَر دارد. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۱۴- بیزیم پیشیگین آدی بنفشه خانمده: نام گربه ما بنفشه خانم است.

تافتۀ جدا بافته. / (امثال و حکم)

۳۱۵- بیزیم چاریق سیزین شوربا ایچینه، سیزین تویوق بیزیم توربا ایچینه: چاروق

ما توی آبگوشت شماست مرغ شما توی توپره ماست. چیزی که عوض دارد گله ندارد.

۳۱۶- بیزیم دایرامیز جئریخدی: دف ما پاره است.

(کنایه از بخت بد است.)

۳۱۷- بیزیم دیوار ئمیزدان آلچاق دووار یوخدی: از دیوار ما کوتا‌تر دیواری نیست. / (امثال و

حکم)

۳۱۸- بیزیمکی وئریلدی بیزه یان دورون مؤخلار دئیر سیزه^۱: ما از خود بیخود شدیم. کنار

بایستید میخ‌ها به شما نخورند.

۳۱۹- بیزیم کلین بیزدن قاجار اؤزونی توتار گوتونی آچار: عروس ما از ما خجالت می‌کشد

صورتش را می‌گیرد کونش را باز می‌کند.

۳۲۰- بیزیم گوزوموز شورده؟: چشم ما شور است؟

۳۲۱- بیشعور آدامین ایاق قاپئسنی قویسان دئیر منه گویلی‌وار: اگر کفش آدم بی شعور را

مرتب کنی می‌گوید به من علاقمند است.

۳۲۲- بی شعور اولاد، ده‌ده‌نین یوردوندا قالماماکی قالماقئننان یاخچنده:

اولاد بی شعور اگر در سرزمین پدری نماند بهتر است از ماندنش. فرزند بی شعور برای پدرش وزر و

وبال باشد.

۳۲۳- بیغئنان سققل آراسیندا قالمئشیق: ما بین ریش و سیل مانده‌ایم.

(در مخمصه گرفتاریم.)

۳۲۴- بیلدیر شیللاق آئردین بوایل دیشلئرن: پارسال لگد می‌زدی، امسال گاز می‌گیری.

۱- ملایی به عروسی می‌رفت. به اطرافیان سفارش کرد چون ساز نواخته شد ممکن است نتوانم از رقص خودداری کنم. بنابراین عبا‌ی مرا با میخ به زمین بکوبید. اطرافیان همین کار را انجام دادند. چون صدای ساز بلند شد ملا متوجه شد که نمی‌تواند خویشتن داری کند. پس از جا برخاسته میخ‌ها کنده شد. ملا ضمن رقص گفت: بیزیم....

۳۲۵- بیلدیگین جه چئکه سن: امیدوارم به اندازه ی داناییت رنج بکشی.

۳۲۶- بیلجی تولکی قویرو غوندا ایلَه شَر: روباه دانا روی دُمش می نشیند

آدم با دقت می داند چگونه از خود مراقبت نماید.

« پ »

- ۱- پاجادان باخاننن گوزون چنخاردالار: چشم کسی را که از روزن نگاه می‌کند درمی‌آورند.
مزاحم جزای عملش را می‌بیند.
- ۲- پاچننین آت دالان گور گوروکور هاران: پیرامنت را به پشتت پیانداز ببین کجایت دیده می‌شود.
- ۳- پاشا قاپئسی پوخلوده: در پاشا آلوده به گه است.
(خدمت شاهان نکبت آورد.) با توجه به لفظ «پاشا» احتمالاً این ضرب‌المثل از ترکیه آمده
- ۴- پالاسا بورون ائللینن سورون: خود را به پلاس بیچ و با ایل حرکت کن.
- ۵- پالان پالان هامئسی یالان: پالان پالان، همه چیز دروغ.
- ۶- پالانی ایریدی: پالانش کج است.^۱ / (امثال و حکم)
- ۷- پالچنقا باتئپ: در گل مانده است.
- ۸- پامیغئنن باش کسیر: با پنبه سر می‌برد.
- ۹- پامیغی آتئلپ: پنبه‌اش حلّاجی شده است.^۲
- ۱۰- پایدان پای اولماز: هدیه را هدیه نمی‌دهند.
- ۱۱- پای گئتئریپ، دئین صغیر اوشاقین حناسئده: نذری آورده مثل حنای کودک صغیر است.
- ۱۲- پای وئرئیرن کاسامی نئییه سفندئرئران: اگر غذا نمی‌دهی ظرّم را چرا می‌شکنی.
- ۱۳- پاییز گونون ایشیقی بئله چوخدی کلافا لارا چاتئیر؟! آفتاب پاییزی آنقدر زیاد است که به
سوراخها هم می‌رسد!؟
- ۱۴- پاییزین سووی، قربانین اتی، بایرامین پلویی: آب پاییزی، گوشت قربانی. پلوی عید.
(از اینها لذیذتر وجود ندارد.)
- ۱۵- پایییئننن کوسه‌نین پایییئنی یئئرلر: کسی که از سهمش قهر کند سهمش را می‌خورند.

۱- داستان در ریشه‌های تاریخی امثال (آملی) ج ۱، ص ۲۹۳

۲- داستان در ریشه‌های تاریخی امثال (آملی) ج ۱، ص ۲۶۵

در مورد خوردنی گویند.

۱۶- پخیر قابلار کیمین، «وار» عیبی اورتیر: مانند ظروف زنگ زده ثروت عیبهای انسان را می پوشاند.

معمولاً زنگ زدگی فلزات مانع مشاهده ی پوسیدگی آنهاست.

۱۷- پخیل ایستر اوزونون بیرگوزی اولماسین اوزگنین ایکی گوزی: آدم بخیل میل دارد خودش یک چشم نداشته باشد دیگران دو چشم.

۱۸- پس بیلمئریز ایکی دفعه ده مککنیه گنتمیشم^۱: پس نمی دانی که دو بار هم مکه رفته ام.

۱۹- پوخ بولماق الینن گلمز: گه نمی تواند تقسیم کند.

جوی دو خر را نمی تواند تقسیم کند.

۲۰- پوخونی یودوق: گه اش را شستیم.

□ نجاتش دادیم. □ خلاصش کردیم. □ گرفتاریش را پایان بخشیدیم.

۲۱- پوخ یئدیم آرواد آلدیم باشیمی بلایه سالدئم: گه خوردم زن گرفتم خودم را گرفتار بلا کردم.

۲۲- پوخ یئیه نین قاشقی جیبینه اولور: کسی که گه می خورد باید قاشقش در جیبش باشد.

۲۳- پوز عالی جیب خالی: این مثل به همین شکل در بین ترکها رایج است.

شکم خالی و باد فندقی. / (ده هزار مثال فارسی)

۲۴- پول ال چیرکندی یوواران گئدر: پول مثل چرک کف دست است بشویی می رود. / (امثال و

حکم)

۲۵- پول پول قاز انار: پول برای انسان پول می آورد.

۲۶- پول چنخارتما آساندی ساخلماقی چئتینده: پول به دست آوردن آسان است و نگهداریش

مشکل.

۲۷- پول سوزاییئده دلی دئیللر: جوان بی پول را دیوانه خطاب می کنند.

۱- مردی مشغول خواندن نماز بود دوستش برای دیگری تعریف می کرد که فلانی بسیار مؤمن و پرهیزگار است. همیشه نماز شب می خواند و مردک نماز ظهر را قطع کرده و گفت: پس بیلمئریز....

- ۲۸- پول سوزلیقدان ایت قنرخرئریق: از بی‌پولی سگ قیچی می‌کنیم.
(پست‌ترین کارها را انجام می‌دهیم تا شاید پول بدست آوریم.)
- ۲۹- پول وئرسن مالالانی مسچئددن چئخاردالار: اگر پول بدهی ملا را از مسجد بیرون می‌کنند.
با پول روی سبیل شاه نقاره می‌زند. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۳۰- پول وئرمه‌سن، آتش ایچمن: پول ندهی آتش نمی‌خوری
بی‌مایه فطیر است. □ پول که دادی بالای سبیل نقاره می‌زنند. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۳۱- پولومی آتارام کولگه‌سینده یاتارام: پولم را می‌اندازم و در سایه‌اش می‌خوابم.
(پولم را خرج می‌کنم در عوض رفاه بدست می‌آورم.)
- ۳۲- پولون اولدی اون، اؤزن تیک دون: اگر ده تومان پول داشتی برای خودت پیراهن بدوز.
- ۳۳- پولون اولدی یوز، گیر ایچینده اوز: اگر صد تومان پول داشتی برو تویش شناکن.
دو مثل بالا نشانگر ارزش ده تومان و صد تومان در روزگاران نه چندان دور بوده است.
- ۳۴- پولون اولدی مین، کهر آتی مین: اگر هزار تومان پول داشتی اسب کهر را زین کن.
- ۳۵- پولون وئر پول: با پولت پول بخر.
چیزی بخر که بعدها بازهم بتوان تبدیل به پول کرد.
- ۳۶- پیاده آتئییه گولمه‌سه گونی گئچمز: اگر پیاده به سواره نخندد روزش سپری نمی‌شود.
- ۳۷- پیپیگیمیزی^۱ قاناتدی: متقارمان را آلوده به خون کرد.
□ آنقدر حرف زد که ما را خسته کرد.
- ۳۸- پیچاق اوز دسته‌سننی کسمز: چاقو دسته‌ی خود را نمی‌برد.
خویشان و اقوام به هر حال هوای همدیگر را دارند
- ۳۹- پیچاق دایانپ سوموگه: کارد به استخوان رسیده. / (امثال و حکم)
- ۴۰- پیچاق ووران قانی چیخمیر: چاقو می‌زنی خونس در نمی‌آید.
(از شدت عصبانیت و ناراحتی)

- ۴۱- پیر منیمده کرامتینی بیلیرم: پیر مال منست از کرامت او نیز آگاهم.^۱
- ۴۲- پیس آداما، سلام وئر گئچ: به آدم بد سلام بده و بگذر.
- ۴۳- پیس اوشاقی آخودان سووا اوزیوخاریدا آختاراسان: فرزند بد را بسپاری به آب روان و در سر بالایی دنبالش بگردی.
- فرزند ناخلف را به خود وا گذار هنگام سختی به سراغت خواهد آمد.
- ۴۴- پیس اولاد مسجد قاپئسیده نه یارماق اولارنه یاندیرماق: اولاد بد مثل در مسجد است نه می شود سوزاند و نه می شود شکست.
- ۴۵- پیس اودی که اولمویا: بد آنست که نباشد.
- که هر چیزی به جای خویش نیکوست. / (مولوی)
- ۴۶- پیس خبر تنز یئنئتشر: خبر بد زود می رسد.
- خبر بد تیزرو باشد. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۴۷- پیشکش آتین دیشین سایمازلار: دندان اسب پیشکش را نمی شمردند. / (امثال حکم)
- ۴۸- پیشمیش تو یوقون گولماقی گلیر: مرغ پخته خنده اش می آید. خیلی بعید و باور نکردنی است.
- ۴۹- پیشنماز اشتباه ائله سه پس نماز دوزلدن: اگر پیشنماز اشتباه کند پشت سری اصلاح می کند.
- ۵۰- پیشیگ آسقئردی رأیی دوندی: گربه عطسه کرد رأیش برگشت.
- (دمدمی مزاج است.)
- ۵۱- پیشیگ اوزونه سنچان توتور گوؤزونی منه برلدر: گربه برای خودش موش می گیرد اخمش را به من می کند.
- فلانی برای کار و زندگی خود تلاش می کند، منتش را سر من می گذارد.
- ۵۲- پیشیگ اویدن چئخیپ سنچاننار مرجان گول اوینور: گربه از خانه رفته موش ها مشغول بازی شده اند.

چون بیشه از شیر خالی باشد، سیاه گوش هر چه خواهد کند. / (سمک عیار) □ مرد چون میرد، نامرد پا می‌گیرد. / (ده هزار مثل فارسی)

۵۳- پیشیگ بالاسئن چوخ ایسته‌دئقننان یئیر: گربه از شدت محبت بچه‌اش را می‌خورد.

۵۴- پیشیگ پوخی امه یارادی: گه گربه هم به درد خورد.

وقتی فردی بیکار و بی هنر از خود لیاقتی نشان دهد.

۵۵- پیشیگ تولامادان الیم اولمور: مشغول چرخاندن گربه هستم، دستم خالی نیست.^۱

۵۶- پیشیگ ده‌ده‌مین خیرینه سنجان توت‌مور: گربه برای خیرات پدر من موش نمی‌گیرد.

هیچ چوپانی محض رضای خدا گوسفندی نمی‌چراند. □ صیاد بی‌روزی در دجله ماهی نگیرد. / (ده هزار مثل فارسی)

۵۷- پیشیگه دئدیلر پوخون داوادی سنجدی اوستون کوررادی: به گربه گفتند گه تو دارو است رید و رویش را پوشاند.

۵۸- پیشیگ دئیر، یئیه‌مین یئددی قئزی اولسون هره سننن بیرتیکه آلسام دویارام: گربه می‌گوید: کاش، صاحبم هفت دختر داشته باشد از هر کدام یک لقمه بگیرم سیر خواهم شد.

۵۹- پیشیگی دئدیردئقجا اوزه گلیر: با گربه اگر سر به سر بگذاری پرو می‌شود.

۶۰- پیشیگی دووارا چالیر گلین گوزون قورخودور: گربه را به دیوار می‌کوبد تا چشم عروس را بترساند.

□ سگ را پیش یوز ادب می‌کند. □ سگ را می‌زند که شیر هوای خود را داشته باشد.

□ بچه خود را می‌زند که چشم همسایه بترسد. / (ده هزار مثل فارسی)

۶۱- پیشیگی‌میز دوغوب: گربه‌مان زاییده است. □ گاومان زایید.

(مشکل تازه‌ای پیش آمده)

۶۲- پیشیگین الی اته چاتماز دئیر اینسی وئریر: دست گربه به گوشت نمی‌رسد، می‌گوید بو

۱- ایلپی دم کربه مرده را گرفته بر بالای سر خود می‌چرخانید در حالی که شلوارش تا زانو پائین افتاده بود گفتندش: چرا تنبان خود را بالا نمی‌کنی؟ گفت:...

می دهد.

پیر زن دستش به آلو نمی رسد می گوید ترش است. □ اگر لوطی نگوید دنیا به «گندم» دلش می گتدد. □ به کچل گفتند چرا زلف نمی گذاری؟ گفت من از این قرتی بازی ها خوشم نمی آید. / (ده هزار مثل فارسی)

۳- پیشیگین قویروقون اولچدوم یارئم آشننده: دم گربه را اندازه گرفتم نیم متر شد.^۱

تنبل نرو تو سایه، سایه خودش می آیه.

۴- پیشیگین میرو لنگنده: وقت میرو کردن گربه است.

(هنگام جفت گیری است.)

۵- پیشیگی ووران ووران دونر آدمی جئرماعلار: اگر گربه را بطور مرتب بزنی برمی گردد

انسان را چنگ می زند.

۶- پیغمبرر ایچینه جرجسی^۲ انتخاب ائله دی: از بین پیغمبران جرجیس را انتخاب کرد.

۷- پیغمبررده تکبر اولماز^۳: پیغمبران متکبر نمی شوند.

۸- پوله سن یئخیلار: اگر فوتش کنی به زمین می خورد. زار و نحیف است

۱- زنی تنبل گربه ای داشت روزی شوهرش به او گفت: وزنه یک کیلویی را بیاور تا این جنس را وزن کنم. زن گفت: گربه را وزن کرده ام، یک کیلو است. مرد گفت: پس ۷۱۱ متر را بیاور تا این پارچه را اندازه کنم. زن گفت: پیشیگین.....

۲- داستان در ریشه های تاریخی امثال (آملی) ج ۲، ص ۱۰۰۱

۳- مردی ادعای پیغمبری کرد. گفتند: معجزه ات کو؟ درختی در آن نزدیکی قرار داشت گفت: ای درخت بیا اینجا. درخت حرکتی نکرد. مرد گفت: پیغمبران متکبر نمی شوند. حال که تو نمی آیی من می آیم.

«ت»

۱- تابوت قوره زنگنسی: زنگوله پای تابوت.

به فرزندی گفته می‌شود که در اواخر عمر پدرش به دنیا بیاید.

۲- تاپان تاپاننان اولسا چولده چوبان خان اولار: اگر یابنده با یابنده باشد در بیابان چوپان خان شود.

۳- تات ۱ آتا مننده تارنسنن تانئماز: وقتی تات سوار اسب می‌شود. خدای خود را هم نمی‌شناسد.

۴- تاتن گلیشی تورکون گئدیشی: آمدن تات و رفتن ترک (خوب است)

۵- تاجر یانیندا مس دمیر چی یانیندا هیس: پیش تاجر مس، پیش آهنگر دوده.

اگر پیش تاجر بروی حداقل چیزی که به دست می‌آوری مس است. اما پیش آهنگر فقط دوده نصیب تو می‌شود. □ از کوزه همان برون تراود که در اوست. / (امثال و حکم)

۶- تاخمامیش تاققیلادیر: قبل از اینکه (وسائل زیتی را) بر خود بپاویزد صدایش را بلند کرده.

(کاری را که شروع نکرده هوو جنجال راه انداخته.)

۷- تاراباخماقیئنن تار چالان اولمان: با نگاه کردن به تار تار زدن یاد نمی‌گیری.

۸- تارئدان قورخان غولدان قورخماز: کسی که از خدا می‌ترسد از شیطان و دیو نمی‌ترسد.

۹- تازادان انزلئده ۲: از نو شروع کرده‌ایم.

ملاً ملاً از سرنو بسم‌الله. □ تازادان بسم‌الله. □ از سرنو دام دام. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰- تازا کوزه سوووق سو: کوزه‌ی تاره آب خنک.

(در اوایل خواستگاری و ازدواج معمولاً دو خانواده عروس و داماد با هم بسیار صمیمی می‌شوند.

این ضرب‌المثل در چنین مواقعی استعمال می‌شود. یعنی اینکه فعلاً اول کار است که چنین صمیمی و

۱- تات = جماعتی که به لهجه ویژه فارسی صحبت می‌کنند و در مناطقی از ایران و آذربایجان شوروی سکونت دارند.

۲- انزلی = نوعی آهنگ رقص آذربایجانی و همچنین نوعی بازی گروهی است.

خوبند.

۱۱- تازا گلدی بازاردان کهنه دوشدی نظردن: نو که اومد به بازار کهنه می‌شه دل آزار. / (امثال و حکم)

۱۲- تازی ایتدن ده مینداری: سگ تازی از سگ معمولی نیز نجس‌تر است.
در مقایسه دو فرد بد گویند.

۱۳- تازیئننن هیز لئگیننن دوشان توپله‌ده بالا قویار: از هیزی تازی است که خرگوش در
طوبله بچه می‌زاید.

۱۴- طاس سنسنئن نه که جینگیلله‌سین^۱: طاس بشکند نه اینکه صدایش بلند شود.
آبروریزی بدتر از مردن است. □ تشت رسوایی.

۱۵- تامارزندان آل وئر دادانانا: از ندید بدید بگیر بده به آنکه عادت کرده.
از خورده بگیر بده به خورده که خورده خورده دانش درد می‌کند. / (ده هزار مثل فارسی)
۱۶- تاماشا گوزده قالماز: نگاه کردن و تماشا فقط به تماشا ختم نمی‌شود.
لذت درک زیبایی‌ها فقط خاص چشم نیست.

۱۷- تاماه کار اوژون آللادار: انسان طمعکار خود را فریب می‌دهد.

۱۸- تنزدوران اوکوزسنچار گئج دوران اوکوزون باشئنا: گاوی که زودتر بیدار شده باشد بر
سرگاو خوابیده می‌ریند.

۱۹- تنزکلمدین که گورن جاه و حشمتیمی، بیر وقت گل‌میشن که باتیپ قانا پیکریم. زود
نیامدی که جاه چشمت را ببینی، زمانی آمده‌ای که غرقه به خون هستم. نظیر:

نوشدارویی وبعد مرگ سهراب آمدی بی وفا این زودتر می‌آمدی حالا چرا

(شهریار)

۲۰- تپه‌سینه وور چوره‌گین آل: بزن بر سرش نانش را بگیر.

۲۱- ترازئئننن دوز چکسن مین ایل آسنلی قالار: اگر ترازو را درست بکشی هزار سال آویزان

می‌ماند.

صداقت در فروش موجب رونق دائم است... کاسب و فروشنده درستکار با ارزش همواره رواج دارد.

۲۲- ترازئنفنن آغیر نایی آپارار: کفه سنگین ترازو پرنده است.

آدم با وقار مورد احترام است.

۲۳- ترازئیننن اوتایی اولماسین بوتایی اولسون: این طرف ترازو نباشد آن طرف ترازو باشد.

۲۴- ترپنسه یومورتالاری سووور: اگر تکان بخورد تخم مرغهایش سرد خواهد شد.

(به افراد تنبل گفته می‌شود) تشبیه به مرغی که روی تخم‌هایش نشست است.

۲۵- تسبیح سووا چکمه: تسبیح آب نکش.

□ جانماز آب نکش. □ مقدس نمایی نکن / (امثال و حکم)

۲۶- تعارف ائله دئم، بادامجا، نه کی آدامجا: تعارف کردم قد بادام نه قد آدم.

۲۷- تعارف باشی آغیراولار: تعارف باعث می‌شود که حق به حقدار نرسد و یا حسابها دقیق نباشد.

۲۸- تعارفین دو شر دوشمزی وار: تعارف اومد نیومد داره.

۲۹- تقصیر همیشه اولنده اولار نه اولدورنده: مقصر همیشه مقتول است نه قاتل.

۳۰- تقیه دئدیلر اوروجون نئییه یئیئیرن دئدی نقی نین گوزی آغیریر: به تقی گفتند چرا روزه

خود را می‌خوری گفت چون چشم نقی درد می‌کند.

□ به دهاتی گفتند اسب را آب بده گفت دهانم درد می‌کند. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۱- تک اصلانی تولکوده یئییر: شیر تنها را روباه هم می‌تواند بخورد.

بی یار و یاور همیشه آماج بلا باشد.

۳۲- تک الدن سس چیخمار: یک دست صدا ندارد.

۳۳- تک لبق آلاها، یار اشار: یکی بودن شایسته‌ی خداست.

۳۴- تکینه بیر اوردویه برابر دی: به تنهایی با یک اردو برابر است.

۳۵- تکینه بیرتویله مالدی: به تنهایی یک طویله حیوان است.

۳۷- تله سن ترسه سنئیچار: عجله کار شیطان است. / (امثال و حکم)

۳۸- تنبیل آدام فکریلی اولار: آدم تنبل فکرش خوب کار می کند.

□ آدام تنبل عقل وزیر را دارد. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۹- تنبیل آدام یامنجم اولار یا ستاره شناس: آدم تنبل یا منجم می شود یا ستاره شناس.

شاید از این نظر که این هر دو تماشاگرند نه تلاشگر.

۴۰- تنبیلیقدان ارمنئیه دایی دئیئر: از تنبلی به ارمنی دایی می گوید.

۴۱- تنبله دئدیلر قاپینی اورت دیدی یل اسر اوژ تولر: به تنبل گفتند در را ببند گفت باد می وزد

خودش بسته می شود.

تنبیل نرو تو سایه سایه خودش می آیه.

۴۲- تنبلیک بیلمه ریک: تنبلیم نمی دانیم.

نمی دانم راحت جان است.

۴۳- تندیر ایستی ایستی چوره ک چئیخارد: تنور تا وقتی گرم است نان درآور.

□ تا تنور داغ است نان را بچسبان. / (امثال و حکم)

۴۴- تندیره باسان توتونی چئیخماز: اگر وارد تنور هم بکنی دودش بلند نمی شود.

به آدمهای بیکار و بی اثر می گویند.

۴۵- توبه توخلوقدان اولار اوغورلوق یوخلوقدان: توبه از سیری می شود دزدی از نداری.

۴۶- تو پودا سننن توپالا قئدا: توپش هم مال تو آوردنگیش هم.

□ نفعش هم مال تو ضررش هم.

۴۷- توپورجک اوژونده یئر ائلئئیپ: تف در صورت او جا کرده است.

□ به سرزنش و شماتت عادت کرده.

۴۸- توپورجکی پاکلارام ایشیمی گؤررم: تف صورتم را پاک کرده کارم را می کنم.

شماتت دیگران را می پذیرم ولی کارم را ادامه می دهم.

۴۹- توت آغاجی توت وئرر: درخت توت توت می دهد.

کندم از گندم بروید، جو زجو / (امثال و حکم)

۵۰- توت قاچان تنز یورولار: کسی که تند می‌دود زود خسته می‌شود.

۵۱- توتون سیز پیلو: پلوی بدون دود.

(موفقیت بدون درد سر)

۵۲- توتون کوتوگدن چنخار: دود از کنده بلند می‌شود. / (امثال الحکم)

۵۳- توتونی اوژگوزن گئدر: دودش به چشم خودت می‌رود. / (امثال و حکم)

۵۴- توتونی دوز چیخسین: دودش راست در بیاید.

معمولاً سیگارکش‌ها در هنگام تعارف سیگار غیراز مصرفی خود بیان می‌کنند.

۵۵- توخون آجدان نه خبری: سیر از گرسنه چه خبر دارد؟

□ ننه‌ام خودش شوهرداره، کی از حال من خبرداره. □ تن آسوده چه داند که دل خسته چه باشد. □

تندرستان را نباشد درد ریش. / (ده هزار مثل فارسی)

۵۶- تورپاق او آدامین باشینا که بیرکسه اخلاصینان قوللوق ائیلئییه: خاک بر سر آن آدمی

باشد. که با اخلاص به کسی خدمت کند.

۵۷- تورپاق یئین، تورپاقی ترک ائله‌مز: کسیکه خاک می‌خورد خاک خوردن را ترک نمی‌کند.

ترک عادت موجب مرض است. / (امثال و حکم)

۵۸- تورش آش ایشملیده، بیرگون سیزده بیرگون بیزده: آش ترش خوردنی است، یک روز

در خانه شما یک روز در خانه ما.

مهمانی خوب است یک روز خانه شما یک روز خانه ما

۵۹- تورک هارا کر بلا هارا: ترک کجا و کر بلا کجا.

در بیشتر ضرب‌المثله‌ها مراد از کلمه «ترک» مردم عامی و بی‌سواد و بی‌فرهنگ است.

۶۰- توسباغا چایدان گنچه بیلیمیردی بالاسئنی دا دالینا آلیردی: لاک‌پشت از رودخانه

نمی‌توانست عبور کند بچه‌اش را هم به پشت بسته بود.

موش به سوراخ نمی‌رفت جارو به دمش می‌بست. / (امثال و حکم)

کارش به اتمام رسیده. □ حناش رنگ ندارد. □ بازارش کساد است.

۶۳- تو کولن یار پاخ اولسون لخ بوداگی ساغ اولسون: آنچه می‌ریزد برگ‌ها باشند اما شاخه‌ها سالم باشند.

در آمدن بلاهای کوچک گویند

۶۴- تو کونی اوتدائیلا: موش را آتش زدند.

موی آجی خانم را آتش زدند. □ یک دم نشد که بی سر خر زندگی کنیم. / (ده هزار مثل فارسی)

۵۶. تو لکونون شاهیدی قوبر و غودی: شاهد رویاه دمشق است.

به رویاه گفتند شاهدت کیست؟ گفت دُم / (ده هزار مثل فارسی)

۶۶- تولکې اولسان درېن اون منش قنران- دئتر: اگر روباه باشی بوست پانزده ریاال می ارزد.

٦٧- تولکی تولکئیہ بویورده تولکئده قویروقونا: روباه به روباه دستور داد، روباه هم به دُش.

۶۸- تولکی سواخلی باغا گنتمز: روباه به باغ کاهگلی وارد نمی شود.

۶۹-تولکی عریضه سین نشان وئرنه درسی بوغاز ئینان چنخار: تارویاه عریضه خودش را

نشان بدهد پوستش کنده شده .

تا شود جسم فربه‌ای لاغر لاغری مرده باشد از سختی

تاتریاق از عراق برسد، مار گزیده مرده بود. / (سعدی)

۷۰-تولکی قویروقی بُز اولار دول آرواد حَقّه یاز اولار: دم روباه خاکستری می شود. زن بیوه حقه

باز می شود.

۷۱- تولکی کئمین بولوو ادا ن اولوویا سوخولور: مثل روباه از این سوراخ به آن سوراخ وارد

میں شود۔

۷۲- تولکې، لږ وړاندي گڼتمز قوړو غونا سويورگه باغلار: روبا به لانه اش نيمې رفت جاري به

دمش می‌بست.

۷۳- نولکی وار باش کسیر، قوردون آدی بد نامدی: برخی از روباهان سر می‌برند نام گرگ بد در رفته است.

۷۴- تولکییه دئیئر قاچ، تازئییه دئیئرتوت: به روباه می‌گوید بدو به تازی می‌گوید بگیر.

شریک دزد و رفیق قافله. / (ده هزار مثل فارسی)

۷۵- تومان باغئسی قئریخدی: بند تنبانش پاره است.

شیله پیله‌ای در کار است. قول و قرارش اعتباری ندارد.

۷۶- تومان باغین بئرک باغلا، قونشون اوغری توتما: بند تنبانت را محکم ببند و همسایه‌ات را دزد بگیر.

۷۷- تومان تومان دیماقئنان آداما تومان وئرمزله، آبرودا گئدر: با گفتن تنبان تنبان به انسان تنبان نمی‌دهند.

آبروی آدم هم می‌رود.

با حلوا حلوا! گفتن دهان شیرین نمی‌شود. / (امثال و حکم)

۷۸- تویدان سورا توینا وئرن چوخ اولار: بعد از عروسی خیلی‌ها شایاش می‌دهند.

نوشداروی بعد از مرگ سهراب. / (ده هزار مثل فارسی)

۷۹- تویدان سورا حنانی گوته یاخاللار: بعد از عروسی حنا را به کون می‌مالند.

پیراهن بعد از عروسی برای گل منار خوب است. □ قبای بعد از عروسی برای گل منار خوب است. □

چون عروسی گذشت صد کاسه به نانی. / (ده هزار مثل فارسی)

۸۰- تویدان سورا ناقارا؟ خوش گلدین بایرام آقا: پس از عروسی نقاره؟ خوش آمدی آقا بایرام.

نوشدارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی. / (شهریار)

۸۱- تویدان گلن من اولام، خبر وئرن سن اولان: کسی که از عروس می‌آید من باشم خبر دهنده تو

باشی.

۸۲- تویدان گله‌نین اری اولان، سفردن گله‌نین آروادی: شوهر زنی باشی که از عروسی آمده و

زن مردی باشی که از سفر آمده.

۸۳- توی دئیئپلر توی صابئنین باغری چاتتامئیا: عروسی گفته‌اند تا صاحب عروسی زهره ترک نشود.

۸۴- تویوقا دیدیلر، دنین یوخدی دیدی جوجه‌لریم ساغ اولسون: به مرغ گفتند: دانه نداری گفت: جوجه‌هایم سلامت باشند.

۸۵- تویوق ایستر غاز یئریشتگین یئرییه یئخلار قئچی سننار: مرغ می‌آید راه رفتن غاز را یاد بگیرد می‌افتد و پایش می‌شکند.

□ کلاغ آمد. راه رفتن کبک را بیاموزد راه رفتن خودش نیز از یادش رفت. / (امثال و حکم)

۸۶- تویوق بئری دومدوگی یئرده: مانند مرغ نوکش روی زمین است. همیشه سرش به کارش گرم است.

۸۷- تویوق بیر قئچلئدی: مرغ یک پا دارد.

حرف مرد یکی است. درباره کسی که به سخن غلط اصرار ورزد گفته می‌شود.

۸۸- تویوق دئیر: او غلوم اریم اولدو قئزئم گونوم: مرغ می‌گوید: پسر، شوهرم شد، دخترم، هوویم شد.

۸۹- تویوق کیمین آخشامنان کئریر لووویا: مثل مرغ از غروب به لانه‌اش می‌رود.

۹۰- تویوق لارئناکیش دئمیشیق؟: به مرغ‌هایشان کیش گفته‌ایم؟

به کی گفته‌ایم بالای چشم‌ت ابروست؟ / (امثال و حکم)

۹۱- تویوق نئنیه یئری وار: به اندازه‌ی لانه‌ی مرغ جا دارد. خانه‌ی محقری دارد.

۹۲- تویوقون پیسی برک یومورتدار: مرغ بدجنس به سختی تخم می‌گذارد یا پوست تخم‌هایش محکم و سفت می‌شود. آدم‌های لجوج و یک دنده را گویند.

۹۳- تویوقون جوجه‌سی اولماسا قارقینان اللشمز: اگر مرغ جوجه نداشته باشد با کلاغ جنگ نمی‌کند.

۹۴- تویوق یومورتا سننا گوره قاققیلار: مرغ در خور تخم خود قُند می‌کند.

- ۹۵- تویونان یاس قاریشیدی: عروسی و عزا در هم آمیخته شد.
- ۹۶- تویون بئییه کوللوکده چالئنینر: مگر در خرابه عروسی توست
- ۹۷- تویون گوروکی اویناماقدی: چیز قابل توجه در عروسی رقص است.
- ۹۸- تیتیرتمئییه توتدوم، قیز دئر مئیا راضی اولده: به لرزه گرفتم تا به تب راضی شد.
- به مرگ گرفتم به تب راضی شد. / (امثال و حکم)
- ۹۹- تیکه، آدام دویورتماز، محبت آرتئرار: لقمه انسان را سیر نمی‌کند، محبت را می‌افزاید.
- (هدیه‌ای که کسی به کسی می‌دهد محبت را افزایش می‌دهد).
- ۱۰۰- تیکه‌نین شوقی اوزده اولار، قدرتی دیزده: شوق لقمه در ظاهر است اما قدرتش در زانو.
- (معمولاً درباره‌ی هدیه گفته می‌شود).
- ۱۰۱- تیگی‌نن دوست اولان، همیشه کوسولی اولار: هر کسی که به خاطر لقمه‌ای با تو دوست شود همیشه در حال قهر به سر می‌برد.
- دوستان در زندان به کار آیند که بر سر سفره دشمنان دوست نمایند. / (سعدی)
- دوست شمار آن که در نعمت زند لاف یاری و برادر خواندگی
- (سعدی)
- مرا در روز محنت یار باید و گرنه روز شادی یار بسیار

«ث»

۱- ثواب توکولوپ یثقان یوخدی: ثواب ریخته کسی نیست که جمع کند.

« ج »

- ۱- جاننا گلمیئشیم: به جان آمده‌ام. □ به ستوه آمده‌ام.
- ۲- جاننان تیکان چئخار داندی: خار از بدن خارج می‌کند.
انسان نوع دوست و مهربانی است.
- ۳- جان بورنومایئتیشب: جانم به لبم رسیده است.
- ۴- جان بیر قالپ: یک روح در دو بدن. / (امثال و حکم)
- ۵- جان دئیئن جان انئشئدین: جان بگویند و جان بشناید.
(مهربان و صمیمی باشید.)
- ۶- جان سنین جهنم آلاهاین: جان مال توست و جهنم مال خداست.
- ۷- جالانان سووی یئقماق اولماز: آب ریخته را نمی‌توان جمع کرد.
آب رفته به جوی باز نمی‌گردد. □ آب ریخته به کوزه نیاید. □ پول عاشقی به کیسه بر نمی‌گردد. □
روغن ریخته جمع نمی‌گردد. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۸- جالانان یاغی وقف امام رضا ائلییر: روغن ریخته را وقف اما رضا می‌کند.
ملک از دست رفته را وقف می‌کند.
- ۹- جالانان یئغئلماز: ریخته شده جمع نمی‌شود.
- ۱۰- جاناماز سالتپ: جانماز انداخته.
(وقتی در صفی برای کسی جا نگهدارند می‌گویند جا...)
- ۱۱- جاناماز سووا چئکیر: جانماز آب می‌کشد. / (امثال حکم)
در ریا و تزویر کسی گویند.
- ۱۲- جان وار غم وار بی غم کیم وار: تا جان هست غم هست، آدم بی غم وجود ندارد.
- ۱۳- جندا او غور، لئیان یئئیرینی بیلیر: کسی که نیزه را دزدیده جایش را هم می‌داند.

- ۱۴- جعفر طیار نامازی قئلیر: نماز جمفر طیار می خواند.^۱
- ۱۵- جمعه گونی بازار، او نیئدایئلر پوزار: روز جمعه بازار، آنرا هم باد خراب می کند.
- ۱۶- جوانا گلمئین قئز قوجایا یالواریر: دختری که با مرد جوان عروسی نمی کرد به پیران التماس می کند.
- ۱۷- جوان مست اولار قوجا سست اولار، آمان آلاغورادان^۲: جوان مست می شود پیر مست امان از میانسالان.
- ۱۸- جوانلیقدا ائله مه دیم حیف لر منه، قوجالیقدا ائلرم عیب لر منه:
در جوانی کاری نکردم حیف بر من، اگر در پیری بکنم عیب بر من می گیرند.
- ۱۹- جوانلیقدا ایشله، قوجالیقدا دیشله: در جوانی کار کن در پیری بخور.
- ۲۰- جوتونه بیر سققه: برای هر جفت یک قاب زد.
- ۲۱- جوتنه گئتمئین او کوزوم اولسون، ایشه گئتمئین او غلوم اولسون: گاوی که به شخم زدن نمی رود بهتر است بمیرد و آن پسری که برای کار کردن نمی رود.
گاوی به درد شخم زدن نیاید و پسری که کار نکند نبودش بهتر است.
- ۲۲- جوجه لی تو یوق ائشیکه چئخماز: مرضی که جوجه دارد از خانه خارج نمی شود.
- ۲۳- جوجه لی تو یوق دن یئمز: مرغ جوجه دار دانه نمی خورد.
تا جوجه ها سیر شوند، در مورد محبت مادری گویند.
- ۲۴- جوجه نی آخئر پائیز سایالار:- جوجه را آخر پاییز می شمارند. / (امثال و حکم)
- ۲۵- جوجه نین شانسی اولسیدی ننه سئئنن امجگی اولاردی: اگر جوجه شانس داشت مادرش صاحب پستان می شد.
- ۲۶- جوجه یومورتادان چئخاننان سورا اونون قابئقین یئمز: وقتی جوجه از تخم درآمد دیگر پوستش را نمی خورد.

۱- داستان در ریشه های تاریخی امثال (آملی) ج ۲، ص ۱۰۳۱

۲- آلاغورا = انگور نرسیده و غوره آب دار

۲۷- جورمدن قاباق قصاص ائلمه: قبل از جرم قصاص نکن.

۲۸- جویوت قان گؤروپ: جهود خون دیده.

۲۹- جهنمه گئدیر اوزونه یولداش آختارئیر: به جهنم می‌رود برای خودش دنبال دوست می‌گردد.

۳۰- جین آزیدی جیننیکده بیریدی چئخد ی کوللوکدن: جن کم بود در جن‌خانه یکی هم از خرابه پیدا شد.

قوزی روی قوزم آمده، ببین چه به روزم آمد / (ده هزار مثل فارسی).

۳۱- جین بیزیم کولبه میزده‌نمه ائلیردی ال ایاقی یانا: جن در کوره‌ی ما چه می‌کرد که دست و پایش بسوزد.

۳۲- جیننری یئخئشیئب: جن‌ها به دورش جمع شده‌اند.

حال و هوای دیگری دارد - بی آرام است.

۳۳- جینه پاپیش تیکیر: برای جن پاپوش می‌دوزد.

درباره آدم‌های بسیار زیرک و حيله گر گویند.

« چ »

۱- چارشنبه بیری پول تاپار، بیری ایتیرر: روز چهار شنبه یکی پول را گم می‌کند، یکی پیدا می‌کند.

۲- چاروا دارین اویی اولماز قونشولاری دیقلادار: ساریان بی‌خانه همسایه‌ها را دق مرگ می‌کند.

۳- چاغیئرآن گلمز قوواران گنتمز: دعوت می‌کنی قبول نمی‌کند می‌زنی نمی‌رود.

۴- چاغیئرآن یئرہ ارینمه چاغیئر میان یئرہ گؤرونمه: آنجا رو که بخوانند نه آنجا که برانند. / (ده هزار مثل فارسی)

۵- چاغیئر یلما میش قوناق سووق شوربا یئیر: مهمان دعوت نشده آبگوشت سرد می‌خورد.

ناخوانده به خانه هم نتوان رفت. / (ده هزار مثل فارسی)

۶- چالادان چئخد ی چوققورا دوشدی: از چاله درآمدیم و در چاه شدیم.

از دام چو آزاد شد اندر قفس افتاد. / (ده هزار مثل فارسی) □ آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد. / (حافظ)

از چنگ دزد گریخت گیر رمال افتاد. / (ده هزار مثل فارسی)

۷- چالاغان گویده دولانیر جوجه‌نین حالی بولانیر: مرغ شکاری در آسمان می‌چرخد حال جوجه خراب می‌شود.

۸- چال اویناسی: الکی خوش.

۹- چالنجی قوش دومدوگونن بئلینر: مرغ شکاری از متفارش مشخص می‌شود.

۱۰- چالیدی داشا چئخد باشا: به سنگ زد و بالا رفت.

(با عجله کارش را به پایان رساند) و نیز در مورد افرادی گویند که ارث پدری را به هرزه از کف دهد.

۱۱- چالما تخته قاپئنی چالالار تادمیر قاپئنی: در آهنی را مزن تا در چوبی تو را نزنند.

انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس تا کس نکند رنجه به در کوفتن مشت.

(ناصر خسرو)

۱۲- چالما میش اویناما: قبل از زدن نرقص.

بی‌دنگ می‌رقصد. □ بی‌می‌مست است. □ بی‌دف و نی می‌رقصد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۳- چالئن بوسیرتیق اویناسین، تومانی یئرتیق اویناسین: بزید که این پرو برقصد، آنکه تنبانش پاره است برقصد.

۱۴- چای چینی بشقاب چینی: چای چینی است و بشقاب هم چینی است. (همه چیز روپراه است).

۱۵- چایدا بالیق یان گنچر^۱: ماهی در رودخانه خودش را می‌گیرد.

(هر کس در وطن و خانه‌ی خود، خود را مهم می‌شمارد).

۱۶- چایدان گنچنده آغ گوتونن قره گوت بئلینر: وقتی از رودخانه می‌گذری کون سفید از سیاه

مشخص می‌شود.

فردا که بر من و تو وزد باد مهرگان آنکه شود پدید که نامرد و مرد کیست؟

۱۷- چایدان گئدن سو بیرده قیئتمز: آب رفته به رود باز نمی‌گردد.

آب رفته به جوی باز نمی‌گردد. / (امثال و حکم)

۱۸- چایی گؤرمه میش قیشلارین چئمئراما: قبل از اینکه رودخانه را ببینی ساق شلوارت را بالا

زن.

۱۹- چای همیشه کوتوک گئترمز: رود همیشه با خودش کنده نمی‌آورد.

۲۰- چتین گونون عمری آزاوار: روزهای سخت عمرشان کم می‌شود.

۲۱- چراغ اوز دوره‌سینه ایشیق وئرمز: چراغ به دور خود روشنایی نمی‌دهد.

□ پای شمع تاریک است. / (امثال و حکم)

۲۲- چراغ ایشئقئنا گلیر: ^۲به خاطر روشنایی چراغ می‌آید.

۱- یان گنچماق = کنایه از بی‌لطفی و بی‌توجهی به دیگران است.

۲- نیمه‌های شب ماما پشت سر هم خبر می‌آورد که زن، یکی زایید، دومی را هم زایید، سومی را هم زایید، شوهر با عصبانیت

گفت: چراغ را خاموش کنید به خاطر روشنایی چراغ می‌آیند.

در محل‌های تاریک معمولاً با روشن شدن چراغ حشرات به طرف روشنایی می‌آیند.

۲۳- چراغ که اویه لازم دی ایشیگه حرامدی: چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. / (امثال و حکم).

۲۴- چرا غیمیز پولندی: چراغان خاموش شد. (خوشبختی ما از بین رفت).

۲۵- چرچی داغار جیغدان سقیز چئخاردیر: پله‌ور از خوجین سقز در می‌آورد. چرچی - دست فروشان دوره‌گرد را گویند.

۲۶- چرخیمی پنچر ائله‌دی: چرخم را پنچر کرد. (زله‌ام کرد)

۲۷- چکن زحمت یاغار نعمت: اگر زحمت بکشی نعمت برسرت می‌بارد.

۲۸- چکیل گوزومون اویونتن قوجا یوسقوللوق، هامنی منن یامان ائله‌دین: از جلوی چشم دور شو ای فقر پیر که همه را با من بدکردی. تنگ دستی دایمی همه را دشمن جانم کرد.

۲۹- چمچه قازاننان ایسدی اولوپ: ملاقه از دیگ گرمتر شده.

کاسه داغتر از آش. ^۱ / (امثال و حکم)

۳۰- چمچینن داقندیپ قاشئیقئنان یئقیر: با ملاقه پخش کرده با قاشق جمع می‌کند. خرمن خرمن بخشیده خوشه خوشه جمع می‌کند.

۳۱- چمچینن سواچن بوشلی اولور: کسی که با ملاقه آب بخورد مقروض می‌شود. (اسراف در زندگانی موجب فقر می‌شود).

درخت اندر بهاران گل فشاند زمستان لاجرم بی برگ ماند.

(سعدی)

۳۲- چوبان سیز، داواری قورت یئیر: گوسفند بی چوپان را گرگ می‌خورد.

آدم بی یار ویاور در بلا افتد.

۳۳- چوبان سیز داوار یائیلماز: گوسفند بی چوپان نمی‌چرد.

۳۴- چوبانین سفرسینه بیردنه چورک قویسان توخدی بیردنه گوتوسن آجدی: اگر بر سر سفره چوپان یک نان بگذاری سیر است و یک نان برداری گرسنه.

چوپان با یک گرده نان روز را به شب می‌رساند.

۳۵- چوبانین گویلی اولسا، ارکک انششگدن یاغ توتار: اگر چوپان علاقمند باشد از الاغ هم می‌تواند روغن بگیرد.

۳۶- چوبانین گویلی اولسا قره سودان قیماق توتار: اگر چوپان مایل باشد می‌تواند از آب سیاه هم سرشیر بگیرد.

□ اگر خدا بخواهد از نر هم می‌دهد. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۷- چوبان یایدا گئدر داوارا، قیشدا قالار آوارا: چوپان در تابستان می‌رود برای گوسفند چرانی در زمستان آواره می‌ماند.

۳۷- چوخ آغلییان تزا اولر: کسی که زیاد گریه کند زود می‌میرد.

۳۸- چوخ آغلییان تزا گؤلر: کسی که زیاد گریه کند زود می‌خندد.

۳۹- چوخ اوجادان گلمه: خیلی دست بالا را بگیر.

۴۰- چوخ ایستکلیقین آخری آیریلیق اولار: محبت زیاد به دوری می‌کشد.

۴۱- چوخ بارماق دیبه سالما: بیش از حد موضوع را بزرگ نکن.

مته روی خشخاش نگذار.

۴۲- چوخ بیلماقدان شیطانا درس وئریر: از دانایی زیاد به شیطان درس می‌دهد.

معلم شیطان است

۴۳- چوخ بیلن چوخ چئکر: کسی که زیاد بفهمد زیاد رنج می‌کشد.

۴۴- چوخ- بیلن چوخ عمر ائلر: کسی که زیاد بفهمد زیاد عمر می‌کند.

۴۵- چوخ بیئلنه آنباردان باسما: اینهمه دروغ مگو،

خالی بندی نکن.

۴۶- چوخ دامنن چوخ قاری اولار: هر که بامش بیش برفش بیشتر. / (امثال و حکم)

۴۷- چوخ زیرنگلیق جَنَنَمَر لیک گنتیرر: زیرکی زیاد باعث جوانمرگ شدن می شود.

۴۸- چوخ قاچان تز، یورولار: کسی که زیاد بدود زود خسته می شود.

۴۹- چوخ قاقما ایاققایی بیئرتار: دوندگی زیاد کفش پاره می کند.

۵۰- چوخ قورتدا لاسان، قورت چنْخار: اگر زیاد انگولک کنی اشکالش هم زیاد می شود.

(قورت = کرم).

۵۱- چوخ کوپلرین یانیندا کوپچه لرسئنپ: در مقابل بسیاری از خمره های بزرگ، خمره های

کوچک شکسته.

(جوان ها می میرند و پیرها زنده می مانند).

۵۲- چوخ گزن چوخ بیلر. چوخ یاشییان چوخ بیلمز: کسی که زیاد بگردد و مسافرت کند درکش

بیشتر می شود نه کسی که عمر زیادی کرده.

جهان دیده بسیار گوید دروغ / (سعدی)^۱.

۵۳- چوخ گولن آغلار: آن که زیاد بخندد گریه می کند.

۵۴- چوخ گویچکلر چیرکیندلرین قاپوسیندا دایانپلار: چه بسا افراد زیبا که در مقابل در

افراد زشت ایستاده اند.

زیبایی صورت و جمال ظاهری موجب خوشبختی نیست.

۵۵- چوخ لارینی قورت داغیتدی اما منیم تکین بودار بودار ائله مهدی: خیلی ها را گرگ درید

اما مانند من کسی را تکه پاره نکرد.

۵۶- چوخلوق پوخلوق اولار: زیاد داشتن گند کاری می آورد.

اندازه نگه دار که اندازه نکوست

۵۷- چوخ وئر آزا یالوار: زیاد بده کم خواهش کن.

بهای هر چیز و مزد هر کس به اندازه بده و التماس مکن.

۵۸- چوخ یئقان آن یئیر: کسی که زیاد جمع کند کم می خورد.

۵۹- چوخ یئماقلیق آزیئماقلیق‌دان قویار: پرخوری باعث می‌شود که از کم خوری نیز بازمانی.

۶۰- چوره‌ک آتدی اولسون سن پیاده: نان سواره باشد و تو پیاده.

الهی آب بدود تو هم دنبالش باشی. □ الهی نانت بار آهو شود. □ آبت کوه به کوه بگردد. / (ده هزار

مثل فارسی)

۶۱- چوره‌ک آچان قاپیئنی قئلینج آچماز: دری را که نان باز می‌کند شمشیر باز نمی‌کند.

کرم و بخشندگی حلال مشکلات است.

۶۲- چوره‌ک اودی سفره ده اول: نان آنست که در سفره باشد.

نعمت آن است که بی خون دل آید به کنار

۶۳- چوره‌کچی چوره‌گین کوتونی یئیر: نانوا خمیر نان را می‌خورد.

□ کوزه گر در کوزه‌ی شکسته آب می‌خورد. / (امثال و حکم)

۶۴- چوره‌ک داشدان چئخیر: نان از سنگ به دست می‌آید.

کار بسیار مشکل است - روزی ما به عرق جبین ماست .

۶۵- چوره‌کدن قاباق کوت دوشمه قبل از نان کوله شو.

قبل از ماتم گریه مکن.

۶۶- چوره‌ک قوری ایران دوری: نان خشک و دوغ رقیق.

۶۷- چوره‌گی آت دریایه بالیق بیلمه‌سه خالیق بیلر: ^۱ نان را به دریا بینداز اگر ماهی نفهمد خدا می‌فهمد.

مرا به کشتی باده درافکن ای ساقی که گفته‌اند نکویی کن و در آب انداز

(حافظ)

بکن نیکی و در دریاش انداز که روزی در کنارت آورد باز

(ویس و رامین)

تو نیکی می‌کن و در دجله انداز که ایزد در بیابانت دهد باز

(سعدی)

با هر دست دادی از آن دست می گیری. / (ده هزار مثل فارسی)

۶۸- چوره گی وئر چوره کچئیه بیرین ده اوسته وئر: نان را به نانوا بده یکی هم بیشتر.

(کار را به کاردان باید سپرد). در قدیم رسم بوده شاطر به خانه ها می رفت و در تنور خانگی نان می پخت و مزدش نیز از همان نان بود

۶۹- چوره گین وار ایشئین ایشدی، یوخ، چوره ک سنه ایشدی: اگر نان داری کارت درست است و اگر نداری نان کار توست.

همواره در تلاش معاش باشی.

۷۰- چوره گی یئیئب سفره اوجون کسمه: نان خوردی گوشه ی سفره را نبر جایی که نمک خوری نمکدان را مشکن. (امثال الحکم).

۷۱- چوره گی یاقدادی: نونش توی روغن است. / (امثال و حکم)

۷۲- چوره کی یوخ یئییه. سوغان یئیئر اشتهاسی آچیل: نان ندارد بخورد پیاز می خورد اشتهاش باز شود.

۷۳- چوغوندوردا اؤزون قاتیپ میوه له ره: چغندر هم خودش را قاطی میوه ها کرده.

پیاز هم خودش را قاطی میوه ها کرده. □ پشکل هم داخل مویز شده. □ اسب های طویله ی سلطان را نعل می کردند. سرگین سرگردان هم پایش را بلند کرد. □ زر دوزها را خواستند، پالان دوزها هم راه افتادند و گفتند ما هم اهل بخیه هستیم. / (ده هزار مثل فارسی)

۷۴- چوله قالمامئشان کی: در بیابان که نماده ای

(چرا ببقارای می کنی)

۷۵- چولمک^۱ هئللئئیپ قاپاقین تاپئیپ: دیزی قل خورده درش را پیدا کرده.

دو هم فکر و هم عقیده به هم رسیده اند.

۷۶- چویور اوجاقا باس بوجاقا: برگردان روی اوجاق، در گوشه ای پنهان کن،

به افراد بی سلیقه و بی نظم گفته می شود.

۷۷- چیخماز بوشلودان بیر یومورتا آل چال دووارا: از مقروضی که قرض بده نیست یک تخم مرغ بگیر بکوب به دیوار.

۷۸- چیرکینلری آخشام بل لللر؟ زشت رویان را شب مورد لطف قرار می‌دهند؟

۷۹- چیرکین لر بورونور گویچکلر گؤرونور: زیباییان خود را به جلوه می‌آورند و زشتها روی خود را می‌پوشانند.

۸۰- گؤنگی دورت قاتدی بیرقاتی نازیکدی بیر قاتی یوقون: پیراهنش چهار لاست یکی نازک است یکی کلفت.

□ افاده‌ها طبق طبق سگ‌ها به دورش وق و وق. / (امثال و حکم)

۸۱- چیلپاق جانیم سنه قربان اولسون: تن لختم فدای تو باشد.

□ بدون مایه قربانت شوم.

۸۲- چیلپاق دئیر ترپنمئین سویالار: لخت می‌گوید تکان نخورید لختمان می‌کنند.

نظیر: کور از چشمش می‌ترسد، کر از گوشش.

۸۳- چیلتیک ووروران قانی دامیر: ناخن می‌زنی خوش جاری می‌شود.

۸۴- چیلله چئخپ، اوغری نفس گلده یئر: چله گذشته نفس پنهان زمین آشکار شد.

در اسفند ماه گویند: نفس بهاری در عمق زمین دمیده.

۸۵- چینه دن باخانین چینه سننن باخالار: کسی که از دیوار کوتاه دیگران نگاه کند از دیوار

کوتاهش نگاه می‌کنند.

چو کردی باکلوخ انداز پیکار

سر خود را به نادانی شکستی

چو تیر انداختی بر روی دشمن

چنین دان کاندرا آماجش نشستی

« ح »

- ۱- حاتم قاپئسیننان گئچیپ: از در حاتم عبور کرده.
(دست و دل باز است). به کنایه به کسی گویند که بسیار ممسک و بخیل باشد.
- ۲- حاجاگندن گلدی ساجا گندن گلمه‌دی: آنکه به مکه رفته بود آمد. آنکه برای گرفتن ساج رفته بود نیامد.
- ۳- حاجی حاجینی مکه‌ده گورر: حاجی، حاجی را در مکه می‌بیند.
- ۴- حاجی لک‌لک حیواناتن عاجزنده ایلانی دیری دیری اوتار: حاجی لک‌لک بین حیوانات از همه عاجزتر است مار زنده زنده قورت می‌دهد.
- ۵- حاضر آش دیک قاشیق: آش حاضری، قاشق آماده
(همه چیز مرتب و منظم است).
- ۶- حاضر اولده پیشمیشیم گلده گوزدن دوشموشوم: غذایم حاضر شد آنکه از چشمم افتاده بود آمد.
- ۷- حاماما سو آپاراق: آب به حمام ببریم.
زیره به کرمان بردن. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۸- حاماما گئیرن تررر: کسی که وارد حمام شود عرق می‌کند.
هر که خربزه می‌خورد پای لرزش هم می‌نشیند / (امثال و حکم)
- ۹- حامام اوستی بلبل اوستی: زمانی که کاری را بدون فکر و اندیشه و سریع انجام دهند می‌گویند حمام....
- ۱۰- حامام چئنین حیاسی اولماز: حمامی حیا ندارد.

۱۱- حمام سووینن دوست توتور^۱: با آب حمام دوست می‌گیرد.

همان منی به آب آنهم لب جوی / (ده هزار مثل فارسی)

۱۲- حرام مالین دوشتر دوشمه‌سی وار: مال حرام اومد نیومد داره.

مال حرام برکت ندارد. □ حرام از همان راهی که آمده است می‌رود. □ مال حرام بود به راه حرام

رفت. □ پول حرام یا خرج شراب‌شور می‌شود یا شاهد کور. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۳- حربه گوجون یاریسیدی: اسلحه نیمی از زور است. یا: هیا هو نصف زور است.

۱۴- حس آنناماز حوس آنناماز قولاغلارین کس آنناماز: نه حس می‌فهمد نه حس اگر

گوش‌هایش را هم بیری نمی‌فهمد.

(به افراد احمق و نادان گفته می‌شود)

۱۵- حساب دینارینان باغیش خروارینان: حساب به دینار بخشش به خروار. / (امثال و حکم)

۱۶- حسابی دوز آدام هامئنین مالینا شریکده: آدم خوش حساب شریک مال مردم است. / (امثال

و حکم)

۱۷- حسنلئقی نمهدی حسینلئقی نمه‌اولا: حسن بودنش چه بود که حسین بودنش چه باشد.

جوانیش چه بود میانسالیش چه باشد.

۱۸- حصیر چالیر محمد نصیر اوینور: همه چیز در هم است.

(حصیر می‌زند و محمد نصیر می‌رقصد).

و گاهی گویند حصیر می‌زند لولئین می‌رقصد خانه‌ای که در آن نعمتی نباشد.

۱۹- حق دانیشانین بورکی یرتقی اولار: کسیکه حرف حق می‌زند کلاهش سوراخ می‌شود.

آنهايي که حرف حق می‌زنند معمولاً مورد خشم و غضب قرار می‌گیرد و زندگیشان توأم با سختی

و بدبختی است. - معمولاً به سرش می‌زنند.

۲۰- حقدی یوخدی: اگر چه حقت است اما ندارم.

۲۱- حق وئرمئنین آدین قویالار حقوئردی: نام کسی را که حق را به حقدار نمی‌دهد. حقدهنده

(حق و ثردی) می گذارند.

□ نام کچل زلفعلی می شود.

۲۲- حق یاندران چیراغ یاغ ایسته مز: چراغی که حق آنرا روشن می کند نیاز به روغن ندارد.

۲۳- حقین قویدی اوجانا: حقش را کف دستش گذاشت.

۲۴- حکم ائله داغلارا قار یاقسین: دستور بده به کوه ها برف بیارد

(به افراد از خود راضی و مستبد گفته می شود).

۲۵- حکم اولماسا خللاقدان، خطا چنخماز جلاددان: اگر خدا دستور ندهد جلاد خطایی نمی کند.

تا اراده ی خداوندی نباشد اجل نیاید

۲۶- حکیم باشئنی اوزادین: حکیم باشی را دراز کنید.^۱

۲۷- حلال خوشون اولسون آپار: حلال باشد بپر.

۲۸- حاللزاده اوشاق دایئسننا چئکر: بچه حاللزاده به دایی خود می رود یا شبیه دایی خود می شود.

۲۹- حلال مالا زوال یوخدی: مال حلال نابود نمی شود.

۳۰- حلوا پیش آغزیم دوش: حلوا بپز به دهانم بیفت.

(به افراد تنبل و مفتخور گفته می شود).

۳۱- حلوا دیئماقینان آغیز شیرین اولماز: با حلوا حلوا گفتن دهن شیرین نمی شود.

آن را که دهن بود چو حنظل شیرین نشود به گفت شکر. یا، به حرف شکر.

(ده هزار مثل فارسی)

(از گفتن آتش زبان نمی سوزد).

۳۲- حلوادان شیرین بالدی: از حلوا شیرین تر عسل است.

دست بالای دست بسیار است. / (امثال و حکم)

۱- داستان در ریشه های تاریخی امثال (آملی) ج ۱، ص ۴۱۱

۲- پیرزنی به هنگام مرگ به پسر دزدش گفت: فرزندم! این دم آخر لاقل یک کفن حلال برای من بیاور. پسرش رفت و پس از مدتی بایک کفن بازگشت و به مادرش گفت: بگیر مادر این هم کفن حلال. مادرش گفت: چگونه آن را به دست آوردی؟ پسر جواب داد: چنان چوبی بر سر صاحب مال زدم که گفت: حلال

۳۳- حلوانی باشیندا دولاندئریر: حلوا را دور سر می‌چرخاند.

نعمت خوبی دارد قدرش را نمی‌داند .

۳۴- حنالی ال جیبه قویولماز: دستی که حنا دارد به جیب نمی‌گذارند.

کسی که هنری دارد هنرش از مردم پنهان نمی‌ماند .

۳۵- حیاط آلان بیرگون آجدی، حیاط ساتان بیرگون توخ: کسی که خانه می‌خرد یک روز

گرسنه است و کسیکه خانه می‌فروشد یک روز سیر.

آنکه خانه‌ای می‌خرد نقد خود را از دست داده آنکه خانه‌اش را می‌فروشد نقدی دارد فقط یک روز

۳۶- حیانی اوتوپ آبرونی چئینئیپ: حیا را قورت داده و آبرو را جویده.

بی شرم و روست .

«خ»

۱- خارا دایوخ بئز؟ کیشی دی خریلات، کیشی دی خریلات^۱: نه ابریشم هم نه کرباس؟ هول بده مرد هول بده.

۲- خاریلا گورولله آمما یاغما: رعد بکن برق بزن اما نبار. (عصبانیت خود را کنترل کن).

۳- خالادان ننه اولماز، عمیدن دده: خاله برای آدم مادر نمی‌شود. عمو هم پدر.

۴- خالخالیت هورر بیزه ده چاققال: به مردم سگ پارس می‌کند به ما شغال.

۵- خالخال گندر بوکوم بوکوم حلوا بیزه گلر یا درویش یا گدا: به در خانه مردم لابه‌لا حلوا می‌رود به در خانه‌ی ما یا درویش می‌آید یا گدا.

۶- خالخال گلر قئیرمیزی تومان قلم قاش بیزه گلر دابانی جئریق بورنی یاش ویا شلواری یاش: خواستگار مردم لباس قرمزی و کمان ابروست خواستگار ما پاشنه پاره و دماغ آلوده و یا شلواری آلوده است.

۸- خالخی ایلان ووئرار بیزی ده شه قورداغی: مردم را مار نیش می‌زند ما را هم کرم خاکی.

همه را مار نیش می‌زند ما را هم خر چسونه. / (ده هزار مثل فارسی)

۹- خالخی برق توتار بیزیده ال چراغی: مردم را برق می‌گیرد ما را هم چراغ دستی یا چراغ نفتی.

۱۰- خالخی بنز باسار بیزیده ژیان: مردم را بتز زیر می‌کند ما را هم ژیان.

۱۱- خالخی گئجه قارا باسار بیزیده گونوز: مردم شب گرفتار کابوس می‌شوند. ما هم روز.

۱۲- خالخی ماشین باسار بیزیده هلله‌کان: مردم را ماشین زیر می‌کند ما را هم چرخ لاستیکی.

هر شئی دایره که کودکان آن را می‌چرخانند.

۱- مرد فقیری همسر خود را داخل خمره‌ای گذاشته و روی زمین هل می‌داد. زیرا زن چادر نداشت تا به سر کند. در راه به دوستی رسید و گفت: اگر کار و بارم بهتر شود برای زنم چادری از کرباس تهیه خواهم کرد. زن از داخل خمره گفت: خارا دادا....

۱۳- خالخن آغزئینا قفل ویرماق اولماز: به دهان مردم قفل نمی‌توان بست.^۱

۱۴- خالخن تولکی چپیشی اوینار بیزیمده دوبور موز: برای مردم بز دوساله‌شان می‌رقصد برای ما هم نره خرمان.

۱۵- خالخن دالیجا صفحه قویما: پشت سر مردم صفحه نگذار،
(غیبت مکن).

۱۶- خان اویونفن بیرکوت گلدی دالیجا بیر سوری ایت: از منزل خان یک نان سوخته به ما رسید پشت‌سرش یک گله سگ.

از خانه قاضی یک نان درآمد سگش هم دنبالش بود. □ مال داروغه کیسه را پاره می‌کند. / (ده هزار
مثل فارسی)

هر گه که دهیش یک نواله در حال دو گربه بر گماری.

(عماری شهریار)

۱۷- خان‌وار پاشاوار بیرایش گور باشاوار: خان هست و پاشا هم هست کاری کن که مناسبت
باشد.

۱۸- خانیم سیندیران تاسین سسی اولماز: تاسی را که خانم بشکند صدا ندارد.

گوز کدبانو صدا ندارد. / (هندی)

۱۹- خائین خوفلی اولار گو..... گمانلی: خائن ترسو می‌شود. ک..... مشکوک.

هر که خیانت ورزد پشتش از حساب بلرزد. / (سعدی) □ الخائن الخائف / (ده هزار مثل فارسی)

۲۰- خراب قالان امین آوا بیراویدی ایکی‌ها^۲وا: خراب شوی امین آباد در یک خانه دو هوا.

قربون برم خدا را یک بام و دو هوا را این سر بام گرما را آن سر بام سرما را.

(امثال و حکم)

۱- به عذر توبه توان رستن از عذاب خدای ولیک می‌نشان از دهان مردم رست

۲- زنی شبانگاه به بام بر بالین داماد و دختر شد و گفت: هوا سرد است کمی مهربانتر خفتن به سلامت نزدیکتر است. سپس به

دیگر سوی بام بر سر بستر پسر و عروس رفت و گفت: هوا گرم است اندکی دوری تندرستی را سزاوارتر است. عروس که هر

دو گفته را شنیده بود. گفت: قربون برم کاووشی در امثال و حکم (برقمی) ص ۵۵۵

۲۱- خر دجال کوچوپ: خرد دجال کوچ کرده.

(بسیار شلوغ است)

۲۲- خرمن دؤیمه هر کشینین ایشی دویور، دوره دیده آدام ایستیر، ارکک اوکوز: خرمن

کوبی کار هر مردی نیست، مرد مجرب می خواهد و گاونر.

به کارهای گران مرد کار دیده فرست که شیر شرزه برآرد به زیر خم کند

کار هر بز نیست خرمن کوفتن، گاونر می خواهد و مرد کهن. / (امثال و حکم)

۲۳- خرمن یئردن چیخسین هر یئرده یئقیشسا، یئقیشسین: خرمن از زمین بیرون بیاید هر جا

که خواست جمع شود.

رویین و درو کردن مهم است هر طور باشد خرمن را از زمین بر می دارند.

۲۴- خسیس بيله کفن موفته دی، دوشراولر: اگر خسیس بداند کفن مفت است می افتد و می میرد.

۲۵- خلیفه خزانه سیننن باغیشلیر: از خزانه خلیفه می بخشد.

(از کیسه ی خلیفه شاه اندازی می کند).

خرج که از کیسه ی مهمان بود خاتم طایی شدن آسان بود.

(ده هزار مثل فارسی)

۲۶- خمیر چوخ سو آپارار: خمیر آب زیادی لازم دارد.

این رشته سر دراز دارد. / (امثال و حکم)

۲۷- خمیر طبقده تورشو یوپ چئخپ پاجالاردان توتون آختاریر: خمیر در طبق ترشیده در

بام به دنبال دود می گردد.

مقدمات کار فراهم شده ولی هنوز پی بهانه می گردد.

۲۸- خوروس بانناماسا سحر آچیلماز؟: اگر خروس بانگ نرزد سحر نمی شود؟

بلال که مُرد اذان گو قحط نمی شود. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۹- خوروس نیندن چئخسیئن، هریانا آشاجاق آشسین: خروس از لانه خارج شود به هر جا

که خواست پیرد.

نظیر کرک از من دور شود خوراکش دنبه باشد.

۳۰- خوروسون- قاقاچی کوللوکه چندی: خروس فراری تا خرابه بیشتر نمی‌تواند برود.

رجز خوانی خود ستایان تا دیدن حریف است

۳۱- خوروسی یوخ باننیا قریسی یوخ آننیا: خروس ندارد بانگ زند. پیری ندارد که بفهمد.

۳۲- خوش آیشید میئنلرین حالینا: خوش به حال کسانی که نمی‌شنوند.

زیبم در گوش کن تا نشنوم / (سعدی).

۳۳- خوش اولنلرین حالینا: خوش به حال مرده‌ها.

(که چنین روزهایی را نمی‌بینند).

۳۴- خوش دیلن یوخون یولان یا وئر دیقین یولان^۱: به زبان چرب و نرمت به راه نزدیک و یا به

پول زیادی که دادی.

راست برو ماست بخور سُرنا بزن. □ به عشق شیطان برو توی چاه چهل ذَرعی مار درآور. / (ده

هزار مثل فارسی)

۳۵- خوش دیلینن ایلان لووادان چنخار: با زیان خوش مار از سوراخ بیرون می‌آید.

۳۶- خوش گونلری قاپلاردا گنچیر: لحظات خوش زندگیش در بیرون از خانه و یا در خانه‌های

مردم می‌گذرد.

۳۷- خوناخا^۲ گوئلون قالماسین: آشنا میل و علاقه‌ات نماند.

(وقتی کسی چیز اندکی را به دیگری تعارف می‌کند، می‌گویند: خوناخا..)

۳۸- خیارین شیرین باشنده: قسمت شیرین خیار سر آن است.

۳۹- خیرات قازانی آسلاناندا ایتین یوخوسی گلر: وقتی دیگ خیرات بار می‌شود سگ خوابش

می‌آید.

آن جا که نعمت باشد، ابله در غفلت باشد.

۱- مردی بد اخلاق از باربر خواست تا بار سنگینی را به بالای تپه ببرد و با غیظ پشیزی به او داد. مرد گفت: خوش....

۲- خوناخا = صاحبخانه و آشنا

- ۴۰- خیرایشده ایستیخاره یوخدی: در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست. / (امثال و حکم)
- ۴۱- خیر شررین قارداشیدی: خیر برادر شر است.
- هر جا گل است خار است و بر سر هر گنج مار؟ در تلاقی عروسی و سوگواری می گویند.
- ۴۲- خیری اولسایدی منه دیمزدیلر: اگر این کار خیری داشت به من واگذار نمی کردند.
- به هنگام خوشی سراغ ما نیابند.
- ۴۳- خیری اولمویانین آدین قویالار خیرالله: کسی که خیری نداشته باشد نامش را خیرالله می گذارند.
- ۴۴- خیرینه داش آتیر: سنگ به بدبخت خود می اندازد.
- (به ضرر خودش کار می کند).
- پشت پا به بخت و اقبال خود می زند. / (امثال و حکم)
- ۴۵- خنا خنا اویناماق: با هم یک دل و یک زبان شدن
- ۴۶- خنجر ووران قانی چیخماز: اگر خنجر زنی خورش درنیاید (خشمگین است)
- ۴۷- خدیق لاماق: قلقلک دادن
- ۴۸- خدیق لا قوی گولاق: قلقلک بده شاید بخندیم
- به کسی گویند که سخن بی مزه و پرت بگوید.
- ۴۹- خدیر نابی دور: خضر نبی است.
- هنگام درست کردن «قاووت» (قوتو) گفته می شود که خضر نبی می آید.
- ۵۰- خدئین چکوب یا توب: ساکت شده و خود را به خواب زده
- ۵۱- خیش خیشنان ئیله معلوم: از خیش خیش وی چنان معلوم است که...

« ۵ »

- ۱- دابان باسما داليجا گلماق: بلافاصله به دنبال کسی به راه افتادن .
- ۲- دادانان نان، قودورانی ساخلاماق اولماز: معتاد و بلهوس را نمی تواند کنترل کرد.
- ۳- دادانمیئشان دولمئیا بلکه بیرگون اولمئیا: عادت کردی به دولمه خوردن، شاید روزی پیدا نکنی .
- ۴- دادلی سوز جان آرتیسی دادسیز سوز، باش آغریسی:
سخن شیوا جان فزاست. سخن تلخ جانگزا است.
- ۵- داردان قیئر یلمیش: از چوبه دار فرار کرده.
رند به تمام معنی را گویند .
- ۶- داردان کسیب نمئیه باغلیران: از دار بریدی به کجا می خواهی ببندی.
در صنعت فرش باقی معمول است .
- ۷- داری نمه اولور؟ نزدیکی نمه اولا؟: ارزن چیست که نان شب چه باشد؟
نزدیک: نان روغنی: شیر مال
- مورچه چیست که کله پاچه اش چه باشد. / (امثال و حکم)
- ۸- دازیمایا زیمایا باخ: به طاسی سرم نگاه نکن به شانس نگاه کن.
- ۹- داش آت، قوللارین آچیلسین: سنگ بیانداز که بازوهایت باز شوند.
بنشین و سماع بمک. / (امثال و حکم)
- ۱۰- داشدان سس چیخدی اوننان سس چیخمادی: از سنگ صدا درآمد از او درنیامد.
- ۱۱- داش دوشدوقی یئرده آغیراولار: سنگ در جایی که افتاده سنگین است.
هر کس در وطن خود پادشاه است. □ پیاز آدمی هر جا کونه نمی بندد. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۱۲- داش دئیدی ائله بیل سامان چووالینا دئیدی: سنگ خورد پنداری به گونی کاه خورد.

(این ضربه هیچ اثری نداشت).

۱۳- داش دئینه بللی ده، یول گئدنه بللی ده: سنگ برای کسی که سنگ خورده آشناست راه هم برای روندهی راه آشناست.

درد سنگ را سنگ خورده درک می کند و نا همواری راه را سالک

۱۴- داش کسسکدن آغیردی: سنگ از کلوخ سنگین تر است.

۱۵- داش کسن، باش کسن، یاش کسنین عمری آز اولار: سه کس را عمر کوتاه باشد: کوهکن - جلّاد - کسی که آب به روی مردم بیندد. همچنین یاش کسن: کسی که درختان و نهال ها را بی آن که خشک شده باشد قطع می کند.

۱۶- داشماز داشماز داشاندادا سوزه باخماز: سر نمی رود وقتی هم که سر رفت دیگر نمی توان جلویش را گرفت.

سخن نمی گوید وقتی هم شروع کند کس را مجال سخن ندهد.

۱۷- داش وار قئزیلدان قیمتدیده: برخی از سنگ ها از طلا با ارزش ترند.

۱۸- داشی یوخ قومی یوخ: نه سنگ دارد نه شن.

در اجناس تمیز گویند

به طنز در مورد افرادی گفته می شود که شيله - پيله ای در کارشان باشد.

۱۹- داعواچی ال چئکیب آراچی ال چئکمیر: دعا کننده دست کشیده اما واسطه دست نمی کشد.

۲۰- داعوادا حلوا پایلامازلار: در میان دعا حلوا پخش نمی کنند.

جنگ است و ضربه زدن و ضربه خوردن.

۲۱- داغارچئغی چینینده زیارتین فکرینده: خورجینش روی شانه در فکر زیارت است. آماده ای اقدام است.

۲۲- داغ باشیننا قیش گلر، آدام باشیننا ایش گلر: برف و زمستان بر کوه نازل می شود، بلا هم بر سر انسان.

۲۳- داغ یئتیشمز آدام آداما یئتیشمز: کوه به کوه نمی رسد. آدم به آدم می رسد. / (امثال و

(حکم)

۲۴- داغدان داش داشییان، آما اوشاق ساخلامئیان: اگر از کوه سنگ حمل کنی آسان‌تر است از نگهداری بچه.

۲۵- داغداکی گلیپ باغداکین قورور: آنکه از کوه آمده ساکنان باغ را کوک می‌کند.

(جوجه‌ی امسال به خروس سال پیش بانگ زدن می‌آموزد).

۲۶- داغ قوشی داغدا باغ قوشی باغدا: پرندۀ کوهی در کوه باید باشد و پرندۀ باغ در باغ. هر کس جای خویش، هر چیز به جای خویش نیکوست

۲۷- داغی داغ اوستونه قویور: کوه را به روی کوه می‌گذارد.

زبر و زرنگ است.

۲۸- دال دالا دایاق اولور: پشت تکیه‌گاه پشت است.

(در مقام اتحاد و اتفاق گویند).

۲۹- دالدان آتان داش توپیوگا دئیر: سنگی که از پشت پرتاب شود به میج پا می‌خورد.

(اقدام بعد از فرصت نتیجه‌ی مطلوب نمی‌دهد).

۳۰- دالدان باخانین باشی ساه قالار: کسی که از دور نگاه می‌کند،

(وارد معرکه نمی‌شود) سرش سالم می‌ماند.

۳۱- دال قاباقینان گنچماق اولمور: از جلو و پشتش نمی‌توان رد شد. دور و برش نمی‌توان پلکید

(بسیار عصبانی است).

۳۲- دالیا فالانی ایت یئیر: کسی که عقب بماند او را سگ می‌خورد. آدم تنبل گرفتار می‌شود

۳۳- دالیا قالسان دئیلر گجیدی قاباقا گنچسن دئیلر بیجیدی: اگر عقب بمانی می‌گویند گج

است اگر جلو یفتدی می‌گویند ولدالزنا است.

۳۴- دالیزجا قفرمنز آما یوللامامئشیق: سبب سرخ برایتان نفرستاده‌ایم.

یعنی خودتان آمدید و می‌توانید بروید.

۳۵- دالین داغا وئرنن سورا اوقدر داش- ووران اولار: آنکه پشتش به قدرتی محکم است

می تواند آماده ی مبارزه باشد.

۳۶- دالیننان یئل گئچیپ: پشتش باد خورده است.

به تنبلی عادت کرده است

۳۷- داماما گؤل اولور، دادا دادا قوتولور: قطره قطره جمع می شود برکه دریاچه می شود با مززه

کردن تمام می شود.

□ قطره قطره جمع گردد وانگهی دریا شود.

اندک اندک به هم شود بسیار دانه دانه است غله در انبار.

(سعدی)

۳۸- دامارا گؤره قان آلالار: در خور رگ خون گرفته می شود.

به اندازه ی بود باید نمود.

(از تو می خواهند که به میزان قدرت و توانایی خود عمل کنی)

۳۹- دامار توپی کیمین یئره چالمامیش قالخیر: مثل توپ لاستیکی به زمین نکوبیده بالا می پرد.

۴۰- داماغی ایسلانماده: سقش خیس نشد.

(از مزدی که گرفت راضی نبود، به خاطرش شاد نشد.)

۴۱- دامچیللما: بیخودی حرف زن.

در میان بزرگترها حرف زن. دامچیللماق: چکه کردن سقف اتاق را گویند.

۴۲- دام دوروپ، بنانی سووور:

دیوار مانده به روی بنا کاهگل می کشد. (کارها عوضی شده)

۴۳- دامالار او دامالار هانی او آدامالار: کجا هستند آن آدم های قدیمی و چیزهای قدیمی.

بامهای قدیمی مثل آدمهای قدیمی پر توان هستند.

۴۴- دامانان داما آتتئلیر: از بامی به بامی می پرد.

از این شاخ به آن شاخ می پرد. / (امثال و حکم)

۴۵- دامی اوچورتدوق قار کوره مئیاق: سقف را خراب کردیم از زحمت پارو کردن آسوده شدیم.

۴۶- دامی چوخ اولانین قاری چوخ اولار: هر که بامش بیش برفش بیشتر.

سر بزرگ بلای بزرگ دارد. □ هر که دخلش بیش خرجش بیشتر □ خدا برف را به قدر بام می‌دهد. /
(ده هزار مثل فارسی)

۴۷- دانیشماز دانیشماز، دانیشاندادا آین اون اوچونی^۱ دئیر: حرفی نمی‌زند وقتی هم که می‌زند در مورد سیزدهم ماه است.

(سخن نمی‌گوید وقتی هم می‌گوید حرفش بی‌مورد و نابجاست).

۴۸- دانیشماق گوموشدی قولاق آسماق قنزیل: حرف زدن نقره است و گوش دادن طلا.

۴۹- دایان دولدوروم^۲: بایست تا پُرکنم.

(وقتی کسی برای کاری که باید بسیار عجله کند سهل‌انگاری نماید می‌گویند. دایان...)

۵۰- دایانیپ قورخما قورخما دئیر: ایستاده و ترس ترس می‌گوید.

(فقط تماشاگر مشکلات است).

۵۱- دای بوجور مینجیقلی پالان اولماز: دیگر چنین پالان منجوقدار پیدا نمی‌شود.

برای افراد پر افاده گویند.

(بهتر از این نمی‌شود کسی را خر کرد).

۵۲- دای بیزیم هورره‌دن دوری آشیمیز یوخدی: ما دیگر آشی رقیتر از کاجی نداریم.

(کاری از این با ارزش‌تر نداریم).

۵۳- دایی میئن دایاناسیئده: این هم سهم داییم می‌باشد.

۵۴- دئیرمان (دگرمان) ایشلیر جغغه- دئیئر منده منده: آسیاب کار می‌کند جغغه هم

می‌گوید ما هم هستیم.

(بزرگان کارهای بزرگ کنند و اشخاص پست هم خودی نشان دهند).

۵۵- دئیرمانا گیرمه میش دنن اوغوراما: قبل از ورود به آسیاب دانه‌ها را ندزد.

۱- برخی سیزده را نحس می‌دانند علی‌الخصوص سیزده صفر را.

۲- در مورد تلفک‌های قدیمی به کار می‌رفت که مدتی برای پرکردن آن وقت لازم بود.

(کاری را شروع نکرده خرابش نکن).

۵۶- دئیرمانین پرینه باخ پرینه، ایکی آروادین ارینه باخ ارینه: به پرآسیاب نگاه کن و به مردی که دو زن دارد.

مرد دو زنه همچون پرّهای آسیاب همواره باید در تلاش باشد.

۵۷- دئییه سن اول اولر، قال قالان: اگر بگویی بمیر می‌میرد و اگر بگویی بمان می‌ماند. (آدم مطیعی است)

۵۸- درد خروارینان گلر مثقالینان چنّار: درد خروار خروار می‌آید مثقال مثقال خارج می‌شود.

۵۹- درد داغیندا اریدر: رنج کوه را هم ذوب می‌کند.

(در مواقع بیماری می‌گویند).

۶۰- درد دلینی دیندیرمه، درد اوزی دیندیرر: از دردمند سؤالی نکن خود درد او را وادار به صحبت خواهد کرد.

۶۱- درد دوار گلر گنچر، درد وار دیر گنچر: برخی دردها می‌آیند و می‌گذرند و برخی دیگر سوراخ می‌کنند و می‌گذرند.

برخی از دردها گذری هستند اما برخی انسان را بیچاره می‌کنند.

۶۲- درد دین دی درد بیلنه، ایش باشیننا گله‌نه: دردت را به کسی بگو که درد آشنا باشد. و درد را تجربه کرده باشد.

امید عافیت آنکه بود موافق عقل که درد را به طبیعت شناس بنمایی. (سعدی)

۶۳- دروازنین قاپئسین باغلاماق اولور، خلخین آغزین باغلاماق اولماز^۱: در دروازه را می‌توان بست اما دهان مردم را نمی‌شود بست. / (ده هزار مثل فارسی)

۶۴- دریادا بالیق، گویده قوش سائیلماقا گلمز: ماهی را در دریا و پرندۀ را در هوا نمی‌توان شمرد.

۶۵- دریادان سو باغیشلیربا آب حمام برای خود دوست پیدا می‌کند.

از خزانه‌ی خلیفه می‌بخشد.

۶۶- دریادان گوتوسن آزالار سوزدن گوتوسن چوخالار: اگر از آب دریا برداری کم می‌شود اما اگر از روی حرف برداری زیاد می‌شود.

قسمتی از کلام را حذف کن نیازمند توضیح بیشتری خواهد بود

۶۷- دریانین سووی خانیمین خویی: آب دریا و خوی خانم، شبیه هم هستند. در یک حال نیستند.

۶۸- دریانین قنیراقینندا دا اوتوسان سووی آزایشلت: اگر کنار دریا هم نشستی در مصرف آب صرفه‌جویی کن.

(در مقام قناعت گویند).

۶۹- دریایه گنّسه بیر آفتابا سوگوتورور: اگر به دریا برود یک آفتابه آب برمی‌دارد. (به شخص محتاط و آینده‌نگر می‌گویند).

۷۰- درین قازما، دیاز قاز اوزون دوشرن حقه‌باز: چاهی را که می‌کنی عمیق مکن چون خودت در آن می‌افتی ای حقه‌باز.

۷۱- درین قویی قازان اوزی دوشر: کسی که چاه ژرف می‌کند خود در ته چاه است. / (امثال و حکم)

۷۲- دسته‌ماز آلمامیش قبله خبر آلمان: قبل از وضو از قبله مه‌رس. (کاری را شروع نکرده منتظر نتیجه باش).

۷۳- دسته گول سووا وئریپ: دسته گل به آب داده. / (امثال و حکم)

۷۴- دشمنین عمری قارجا اولسون: کاش که عمر دشمن به اندازه عمر برف بود.

۷۵- دعا ائله اوزن گون قازان: برای خودت دعا کن که زندگی و خوشبختی به دست آوری.

۷۶- دعا ائله موهور ایتینجه ناماز ایتسین: دعا کن به جای این که مهر گم شود. نماز گم بشود. دعا کن الفبا بمیرد و گرنه استاد بسیار است. / (ده هزار مثل فارسی)

دعا کن بابات بمیرد و گرنه معلم بسیار است. / (ده هزار مثل فارسی)

۷۷- دعانی بیژانله دیق یاغیش یاغدی قره داغا: ما دعا کردیم باران بارید به سیاه کوه.

رنج از آن ما شد نعمت از آن دیگران.

۷۸- دقیانوس عهدینن قالپ: از عهد دقیانوس باقی مانده.

خیلی قدیمی است.

۷۹- دلالکلرین الی بوش اولاندا اوزباشلارین قیر خالالار: وقتی سلمانی ها بی کار شوند سر

یکدیگر را می تراشند.

بقال بی کار شد سنگ های ترازوی خودش را وزن می کند. □ بقال بی کار پله وزن می کند. □ آدم

بیکار مرهم به فلان فاخته می گذارد. □ آدم بی کار مکس های خایه ی خر را می شمارد. / (ده هزار مثل

فارسی)

۸۰- دلالکلنقی منیم باشیمدا اؤرگنیر: آرایشگری را سر من می آموزد.

موی سر مرا خراب می کند.

۸۱- دلی باخار گوز گویه آدین قویار اوزگویه: دیوانه به آینه نگاه می کند و نامش را به روی

دیگری می گذارد.

۸۲- دلی دلینی تاپار سو چوققوری: دیوانه دیوانه را پیدا می کند، آب گودال را.

(آب به آبادانی می رود).

□ دیوانه چو دیوانه ببیند خوشش آید. / (ده هزار مثل فارسی)

۸۳- دلی دلینی گورنده چماقین گیزله در: دیوانه وقتی دیوانه را ببیند چوب و چماقش را مخفی

می کند.

حمامی به حمام که می رسد صندوق می بوسد. □ دزد به دزد که می رسد چماق خود را می دزدد. / (ده

هزار مثل فارسی)

۸۴- دلی شیطان دئیر: شیطان دیوانه می گوید... (هوس کرده ام)

۸۵- دلی قیرمیز سویر گیج ساری: دیوانه رنگ قرمز را دوست دارد و گیج رنگ زرد را.

۸۶- دلیک آختاریر بارماق سوخا: دنبال سوراخ می گردد تا انگشت در آن کند.

پی بهانه می‌گردد تا ماجرای بی وجود آورد.

۸۷- دلیکلی منجیق یئرده قالماز: منجوق سوراخ روی زمین نمی‌ماند.

سنگ قیمتی به زمین نمی‌ماند. □ مروارید بی‌خریدار نیست. / (امثال و حکم)

۸۸- دلینی توتاران توتولماز ویلله‌رن قاچماز: دیوانه را بخواهی بگیری فرار می‌کند و اگر ول

کنی فرار نمی‌کند.

□ کارهای آدم بی‌عقل وارونه است.

۸۹- دلییم، گوجلیم: دیوانه‌ام زورمندم.

۹۰- دلییه حلوا گیجه بال: برای دیوانه حلوا و برای گیج عسل.

(به انسانهای ابله و نادان اگر خوبی کنی نمی‌فهمند و قدر نمی‌دانند).

۹۱- دلیه دیدیلر نئیله دلیلیق ایلیرین دیدی آغزیم ووران یوخدی:

به دیوانه گفتند چرا دیوانگی می‌کنی گفت کسی نیست که به دهانم بزند.

۹۲- دلییه هر گون بایرامدی: برای دیوانه هر روزی عید است.

۹۳- دمبک چالانین دمبکی الینده اولار: دمبک دمبک زن باید در دستش باشد.

استاد کار وسیله‌اش باید دم دستش باشد.

۹۴- دملی دملینی تاپار غملی غملینی: افراد خوشحال به دنبال افراد خوشحال هستند و افراد

غمگین به دنبال افراد غمگین.

کبوتر با کبوتر، باز با باز □ هلیله با هلیله قند با قند □ پول پیش پولدار می‌رود. □ آب به آبادانی

می‌رود □ دولت روی دولت می‌رود نکبت به روی نکبت. / (ده هزار مثل فارسی)

۹۵- دمیر قاپئنین تخته قاپئیا ایشی دوشر: در آهنی نیازمند در چوبی می‌شود.

روزگار آینه را محتاج خاکستر کند.

۹۶- دمیری دمیر کوره‌دن چئخاردار: آهن را آهن از کوره خارج می‌کند.

الحدید بالحدید. □ سوار اسب شو تا اسب را بگیری. □ نادان از پس نادان برآید. □ قلدر جواب قلدر را

می‌دهد. □ شغال بیشه‌ی مازندران را نکیرد جز سگ مازندران. □ سنگ سنگ را می‌شکند دزد را شاه

دزد. / (ده هزار مثل فارسی)

۹۷- دنیا اوچدی من قالدئم آلتئندا: دنیا خراب شد و من ماندم زیر آن.

(بدبخت و بیچاره شدم).

۹۸- دنیا دار مکافاتدی: دنیا دار مکافات است. / (امثال و حکم)

۹۹- دنیادان الیم سوویوپ: از دنیا و از زندگی بیزارم.

□ از زندگی دلسردم.

۱۰۰- دنیا مالی ال چیرکنده یوسان گئدر: مال دنیا چرک کف دست است. بشویی می رود. / (امثال

و حکم)

۱۰۱- دنیا مؤمنین زندانیده کافرین میدان: دنیا زندان مؤمن و میدان کافر است.

دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است.

الدنيا سجن المؤمن وجنة الكافر / (حدیث نبوی)

۱۰۲- دنیانی ائشک کوتوروب بیز قالمئشیق پیاده: دنیا پر از خر است و ما مانده ایم بدون خر.

□ این همه مردم آماده اطاعت و فرمانبرداری هستند ما غفلت کرده ایم.

۱۰۳- دنیانی سیل آپاردی بیزی ده آل آپاردی: دنیا را سیل ببرد ما را هم غول.

۱۰۴- دنیانین ایشی عوض بدلدی: کارهای دنیا عوضی و برعکس است.

۱۰۵- دنیانین ایشی عوضده: همه کارهای دنیا عوض دارد.

۱۰۶- دنیانین قویروقی اوزونده: دم دنیا دراز است.

این رشته سر دراز دارد.

۱۰۷- دنیانین گله جاقی گنده جاقیننان چوخی: آینده ی جهان طولانی تر از گذشته آن است.

۱۰۸- دنیانی هر جور توتسان گئچر: دنیا را هر شکلی که بگیری می گذرد.

۱۰۹- دنیایه باخ هر گون نوبت بئرینده. چوخ لار گلیپ گندیپ منبر یئرینده: دنیا را بین هر

روز نوبت یکی است. خیلی ها می آیند و می روند اما منبر در جای خود باقی مانده است.

هر کسی این دو روزه نوبت اوست.....

۱۱۰- دورمه نین بویوگی آدمی بوغار: لقمه‌ی بزرگ انسان را خفه می‌کند.

نظیر: کار بیش از توان ناکامی می‌آورد.

۱۱۱- دوز آغاچ ائیلمز: چوب راست خمیده نمی‌شود.

انسان پاک آلوده نمی‌شود.

۱۱۲- دوزایمانا داش دیمز: به ایمان واقعی صدمه‌ای نمی‌رسد.

۱۱۳- دوزت وئر الیمه آپاریم گورسه دیم اریمه: درست کن بده به دستم بیرم نشان بدهم به

شوهرم.

همسایه‌ها یاری کنید تا من شوهرداری کنم. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۱۴- دوز چورهک ایتیرن ذلیل اولار: آن که حق نان و نمک نگه ندارد ذلیل می‌شود.

۱۱۵- دوز حق و حساب قمار خانادا اولار: حق و حساب درست در قمارخانه پیدا می‌شود.

(پاکبختگان بی‌ریات‌ترند).

۱۱۶- دوز دانیشانا زوال یوخدی: کسی که حرف راست می‌زند نابود نمی‌شود.

النّجاة فی الصّدق (حدیث).

راستی بالاترین سیاست هاست. / (انگلیسی)

۱۱۷- دوزدانیشانا ظفر تاپماق اولماز: بر شخص راستگو نمی‌توان غلبه پیدا کرد.

۱۱۸- دوزدانیشانین باشین یاراللار: سر کسی را که سخن راست بگوید می‌شکنند.

۱۱۹- دوز دئیلر اوغری قحبه‌نین دیلی اوزون اولور: راست می‌گویند که دزد و فاحشه زبان

دراز می‌شوند.

۱۲۰- دوز سوزه هئچ زات یئتیشمز: هیچ فضیلتی بهتر از راستی نیست.

۱۲۱- دوز وقته دولار تخته طبق ادوئینن، اوندا که بیرى سانجیلانار زنجفیل اولماز:

در مواقع معمولی طبق چوبی پر می‌شود از ادویه زمانی که کسی دل درد می‌گیرد زنجبیل پیدا نمی‌شود.

۱۲۲- دوزّه نیم اته قئیرخ نفر آدام یئین یئین پارتئیاق: دوسیر و نیم گوشت چهل نفر آدم

بخورید بخورید تا بترکیم.

۱۲۳- دوزئیرده یئرییمیر شوخوملو قدا شیللاق آتیر: جای صاف نمی تواند راه برود در محل شخم لگد می اندازد.

۱۲۴- دوزینپ دوزداغیناسیچما: وقتی نمک خوردی به کوه نمک نرین.

و یا دوز ینپ دوزدانی سیندیرما: جایی که نمک خوری نمکدان مشکن. / (امثال و حکم)

۱۲۵- دوست باشاباخار دشمن ایاقا: دوست به سر نگاه می کند دشمن به پا.

۱۲۶- دوست تاپماق آساندی ساخلاماقی چتینده: دوست پیدا کردن آسان است اما نگهداریش مشکل است.

۱۲۷- دوست گلر سقیز وئر دشمن گلر توخوم وئرر: دوست می آید سقز می دهد دشمن می آید تخمه می دهد.

جویدن سقز ریخت وپاش ندارد پوسته تخمه موجب دردسر است و خانه را کثیف می کند.

۱۲۸- دوستلوقی آیی دوستلوقودی: دوستیش دوستی خاله خر سه است. / (امثال و حکم)

۱۲۹- دوست منی بئلله سین بیر قوزونان اودا پوک اولسون: دوست مرا یاد کند با یک گردو آنهم پوک باشد.

دوست مرا یاد بکند به یک هل پوچ □ هر چه از دوست رسد نیکوست. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۳۰- دوشاب آلدیم مربا چنخدی: شیره خریدم مربا از آب درآمد. شانس آوردیم

۱۳۱- دوشابین دوشاب دؤیور دیمه کرداوغلی آغزینین دادین بیلیمیر:

دوشابت دوشاب نیست مگو که پسر کرد طعم دهانش را نمی فهمد.

۱۳۲- دوشانا چماق توش گلن کیمین: مثل خرگوشی است که با چماق روپرو شده است. ناخواسته گرفتار شده

۱۳۳- دوشانا دئیر قاچ تازیا دئیر توت: به خرگوش می گوید بدو به تازی می گوید بگیر.

۱۳۴- دوشان نه قدریاتسا اثریله ده قاچار: خرگوش هر چقدر بخواهد همانقدر هم می دود.

۱۳۵- دوشانی قاچاق گوردوم زهلم ایتدن گئئدی: وقتی خرگوش را فراری دیدم از سگ متنفر

شدم.

۱۳۶- دوشونونه ایشارت دوشونموینه داش آت: به آن که می‌فهمد یک اشارت بس است و به آنکه نمی‌فهمد سنگ هم کافی نیست.

۱۳۷- دوغان آین دوغوشوننان معلومدی: پابماه از قیافه‌اش پیداست.
سالی که نکوست از بهارش پیداست.

۱۳۸- دوغمادی، فالاسیندا، یئدی: تخم نکرد فالش^۱ را هم خورد.
سودی نکرد سرمایه‌اش را هم از دست داد.

۱۳۹- دوققوز آی نه‌نه قارنیندا نه جورقالمیشان: نه ماه در شکم مادر چگونه ماندی.

۱۴۰- دول آروادین دوواری آلچاق اولار: دیوار زن بیوه کوتاه می‌شود.
(بیوه زن در معرض بدگویی دیگران قرار دارد).

۱۴۱- دولانانین ایاغینداش دئیر: به پای کسی که زیاد راه می‌رود سنگ می‌خورد.

۱۴۲- دولندی قارین کورر یوسقولون دامینا: ثروتمند برفش را برپام فقیر پارو می‌کند.

۱۴۳- دولت گئدر دولت اوستونه نکبت گئدر نکبت اوستونه: دولت به سراخ دولت می‌رود و نکبت به سراخ نکبت.

۱۴۴- دولتدئلیقاتله سن یوسقوللوغا دوشر: کسی که برای ثروتمند شدن عجله کند گرفتار فقر می‌شود.

۱۴۵- دولتدینین ایتی یاتماز یوسقولون بییتی: سگ ثروتمند و شپش فقیر همیشه بیدارند.

۱۴۶- دولتدینین تویوگی قئزیل یومورتا دوغار: مرغ آدم ثروتمند تخم طلا می‌گذارد.

۱۴۷- دولتدیه سخسی لازم اولسا کاسب کوزه‌سین سیندیرار: وقتی شخص ثروتمند تکه سفال لازم داشته باشد فقیر کوزه‌اش را می‌شکند.

۱۴۸- دون صاحبی دونون تویدا تانیر: صاحب پیراهن، پیراهن خود را در عروسی می‌شناسد.
(کسی که پیراهنش را دزدیده باشند).

۱۴۹- دونقوزدان بیرتوک غنیمتدی: یک مو از خرس کشیدن غنیمت است. / (امثال و حکم)

۱- فال = تخم‌مرغی است که در لانه مرغ می‌گذارند تا محل تخم‌گذاری را تعیین کنند.

۱۵۰- دونن دوست بوگون آشنا: پارسال دوست امثال آشنا.

۱۵۱- دوننین اولوسون دونن قوی لالار: مرده ی دیروز را دیروز دفن می کنند.

(روزی که برفت هیچ از او یاد مکن) / (عمر خیام)

۱۵۲- دووار که آیری باشلانده آخیراتش ایری گئدر: دیواری که کج باشد تا آخر کج می رود.

خشت اول چون نهد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج.

(مولوی)

۱۵۳- دوواری نم یئخار آدامی غم: نم دیوار را خراب می کند غم انسان را.

۱۵۴- دوی قورباغییا عاشق اولوپ: دیو عاشق قورباغه شده.

در مقام عاشق و معشوق ناهمگون و نامتناسب گویند.

۱۵۵- دویمه آغاج قاپئنی دویلر دمیر قاپئین: در چوبی را مکوب تا در آهنی ترا نکوبند.

انگشت مکن رنجه به در کوفتن کس تا کس نکند رنجه به در کوفتن مشت.

(ناصر خسرو)

اگر بد کنی چشم نیکی مدار که هرگز نیارد گز انگور بار

(ابن یمین)

از مکافات عمل غافل مشو. / (امثال و حکم)

۱۵۶- دویوب سوون اریم یوخ، یل آپاران اویوم یوخ: شوهر بزنی ندارم و خانه ای که باد بتواند

آنها ببرد.

□ نه مال دارم که دیوان ببرد نه ایمان که شیطان بخرد. / (امثال و حکم)

۱۵۷- دده اول دده قدری بیل، ننه اول ننه قدری بیل: پدر باش قدر پدر را بدان مادر باش و

قدر مادر را.

۱۵۸- دده اویونده تاپازدین آریا چورک تورش ایران، بیزه گلیپ اولموشان خانم

جیران: در خانه پدری نان جو و دوغ ترش پیدا نمی کردی آمدی خانه ی ما شدی جیران خانم.

۱۵۹- دده بالییا باغ وئردی، بالاده دییه، بیرسالخئم اوزوم وئرمه دی:

پدر به فرزند یک باغ داد اما فرزند به پدر یک خوشه ی انگور هم نداد.

۱۶۰- دده چئخان آغاجی بالا لخ به لخ- چئخار: درختی را که پدر بالا می رود فرزند شاخه به شاخه می گردد.

۱۶۱- دده سی اولن پخیل اولار: پدر مرده بخیل می شود.

۱۶۲- دده سی گزن کتدری، بالاسی گؤلوفرین گزر: دمی را که پدر می گردد فرزند از سوراخ سنبه هایش می گذرد.

۱۶۳- دده سین گؤرمه سیدیم خانلیق ادعاسی ائلردی ننه سین گؤرمه سیدیم خانملیق: اگر پدرش را ندیده بودم ادعای خانی می کرد و اگر مادرش را ندیده بودم ادعای خانمی.
۱۶۴- دده سین گؤرمه سیدیم شاهلیق ادعاسی ائلردی: اگر پدرش را ندیده بودم ادعای شاهی می کرد.

□ اگر پدرش را ندیده بودم ادعای جُل و افسار ترکمنی می کرد.

۱۶۵- دده سینن آزان نه نه سیننن کوسن گلربیزی تاپار و یا سوری سیننن کسن ننه سینن کوسن گلربیزی تاپار: هر که از پدر و مادرش می برد می آید ما را پیدا می کند.
(از اینجا رانده و از آنجا مانده به سراغ ما می آیند).

۱۶۶- دده سینن گول توتدوم بالاسننن گلاب توتام؟: از پدرش گل به دست آوردم تا از فرزندش گلاب به دست آورم؟

مادر در حق فرزند ناباب می گوید.

۱۶۷- دده سیننن قانین قویوپ اوستونه: خون پدرش را به قیمت افزوده
(به گرانفروشان اطلاق می شود).

۱۶۸- ددهم اولدی منه لایق من آغلارام ددهمه لایق: پدرم مرد لایق من، من هم گریه می کنم لایق پدرم.

۱۶۹- ددهم او یونده آریا چورهک ار او یونده ده آریا چورهک؟: خانه ی پدرم نان جو خانه شوهرم هم نان جو؟

۱۷۰- ددهم اویونده بالیق باشی ار اویونده بالیق باشی؟: خانه پدرم کله ماهی، خانه شوهرم هم کله ماهی؟

۱۷۱- ددهم دانانی ساندی: پدرم گوساله را فروخت.

درختانی را که دیده بودی برای درست کردن پارو بریدند.

۱۷۲- ددهم دیدی: بیر قنزیل قازماتاپدیم هانی؟ ایتیردیم: پدرم گفت: یک کلنگ طلایی یافتم، پس کو؟ گم کردم.

۱۷۳- ددهم منه کوردئیپ گلیپ گئدنی وور دئیپ: پدرم مرا کور خوانده، گفته هر کس که می آید و می رود بزن.

۱۷۴- ددهمین اؤلماقیننان قورخمورام، قورخورام عزرائیل قاپئمی تانییا: از مرگ پدرم نمی ترسم، می ترسم عزرائیل در خانه ام را بشناسد.

۱۷۵- ددهم یوخودی ننه کیمینن یاتاردی: وقتی پدرم نبود مادرم با کی می خواهید. (در بی اثر بودن وجود کسی گویند).

۱۷۶- ددهن الله رحمت ائله سین اگر سوجاسلی قویسا^۱: خدا پدرت را رحمت کند اگر اهالی سچاس بگذارند.

۱۷۷- ددهن سوغان ننه ساریمساق سن هاردان اولدون بیله نیشکر: پدرت پیاز بود و مادرت سیر تو چگونه نیشکر از آب درآمدی؟

۱۷۸- ددهن گورمه سیدیم ننه دردینن اؤلر دیم: اگر پدرت را نمی دیدیم از عشق مادرت می مردم.

۱۷۹- ددهن نه دردینن اولدی ننه دردینن اولدی^۲: پدرت با چه دردی مُرد مادرت با چه دردی مُرد.

۱۸۰- ددهه اوستونده قووت یئمزله: بر روی شتر قاووت نمی خورند.

۱- سوجاس نام بخشی است از شهرستان خدابندهی زنجان

۲- داستان در امثال و حکم استاد مجتهدی ص ۱۷۱-۱۷۰ در پاورقی

۱۸۱- دهوه بویونونان آسلانان تئز یورولار: کسیکه از گردن شتر آویزان شود، زود خسته می‌شود.

۱۸۲- دهوه چینن دوست اولان گرک قاپئسینی بویوک توتا: کسیکه با شتریان دوست می‌شود باید برای خانه‌اش در بزرگی انتخاب کند.

یا مکن با پیلبانان دوستی یابنا کن خانه‌ای در خورد پیل

۱۸۳- دهوه داما چیخسا قاریاغار: اگر شتر به بام برود برف می‌بارد.

وقتی آدم بزرگسال کار بچه گانه‌ای انجام دهد گویند.

۱۸۴- دهوه دن یئککه فیلده وار: بزرگتر از شتر فیل هم وجود دارد.

۱۸۵- دهوه قددی بویون اولونجا ذره عقلین اولسون: به جای اینکه قَدّت به اندازه شتر باشد ذره‌ای عقل داشته باش.

۱۸۶- دهوه کینه‌سی^۱: کینه شتری. / (امثال و حکم)

۱۸۷- دهوه گوردون گورمه‌دین^۲: شتر دیدی ندیدی. / (امثال و حکم)

۱۸۸- دهوه گئریر پامبیک آراسینا دئیر منی هیچکس گؤرمور: شتر خود را لای پنه پنهان می‌کند فکر می‌کند که کسی او را نمی‌بیند.

کبک سر خودش را لای برف پنهان می‌کند فکر می‌کند که کسی او را نمی‌بیند. / (امثال و حکم)

۱۸۹- دهوه نالبد خانیا باخان تکین باخیر: نگاهش مثل نگاه شتر به دکان نعل‌بندی است. کنایه از تعجب است.

۱۹۰- دهوه‌نی کویانینن یئیر: شتر را باکوهانش می‌خورد.

۱۹۱- دهوه‌نین اولوسی بیر ائششک یوکودی: مرده‌ی شتر بار یک خر است.

شتر خوابیده از خر ایستاده بلندتر است. □ پوست شتر بار خر است. □ شیر مرده به که سگ زنده. □

شیر اگر مفلوج باشد همچنان از خر به است. / (ده هزار مثل فارسی)

۱- داستان در ریشه‌های تاریخی امثال (آملی) ج ۲، ص ۸۴۹

۲- همان، ص ۶۶۹

۱۹۲- دهوه نین بوینوزی اولسیده دنیانی خراب ائلردی: اگر شتر شاخ داشت دنیا را خراب

می کرد.

خدا خر را شناخت که شاخش نداد. □

گربه ی مسکین اگر برداشتی نسل گنجشک از جهان برداشتی

۱۹۳- دهوه نین یوکون چوخ ائله سن یورولار: اگر بار شتر را زیاد کنی زود خسته می شود.

کار هر کسی باید به اندازه ی توانیش باشد. □ لقمه به اندازه ی دهانت بردار. □ پای خود را به

اندازه ی گلیمت دراز کن.

۱۹۴- دهوه نی یاتاندا مینلر: شتر را وقتی که خوابیده سوار می شوند.

(کار را باید به موقع مناسب انجام داد).

۱۹۵- دهوه ووروپ دیزیمه ایندی گلیمیشم اوزومه: شتر زده به زانویم حالا به خودم آمده ام.

۱۹۶- دهوه همیشه خورما سیچماز: شتر همیشه خرما نمی ریند.

۱۹۷- دهوه یوخودا یوکونی پامبیق گؤرر: شتر در خواب بارش را پنبه می بیند.

شتر در خواب ببیند پنبه دانه. / (امثال و حکم)

۱۹۸- دهوه یوکونین بوردا ایتسه تاپیلماز: اگر شتر با بارش گم شود پیدا نمی شود.

(آنجا که همه چیز درهم و برهم باشد گویند).

۱۹۹- دهوییه چیمدیک نمه ائلر: شتر با یک نیشگون آسیبی نمی بیند.

۲۰۰- دهوییه دیدیلر بوینون ایریدی دیدی هارام دوزدی که بوینوم دوز اولار: به شتر گفتند

چرا گردنت کج است گفت کجایم راست است که گردنم راست باشد.

□ به شتر گفتند: چرا شاشت پس است گفت: چه چیزم مثل همه کس است. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۰۱- دهوییه دئدیلر تیکان گلیر دیدی داغلار گلوسین: به شتر گفتند خار می آید گفت کوه ها

بیایند.

۲۰۲- دهوییه دئدیلر نمه الینن گلیر دیدی خیاط لیق، دیدیلر اولال، ایاق که سنده وار

باشاران؟! به شتر گفتند: چه کاری از تو برمی آید؟ گفت: خیاطی کردن. گفتند: با آن دست و پای که تو

داری می‌توانی.

۲۰۳- ده‌وییه دیدیلر: گئت سووی آچ، گئتدی دریانی دوندردی: به شتر گفتند برو آب را بازکن
رفت دریا را برگرداند.

گفتند برو چشم بیار رفت سرآورد.

۲۰۴- ده‌وییه دیدیلر: نمه الینن گلیر دیدی ساعت سازلیق: به شتر گفتند چه کاری از تو
برمی‌آید، گفت ساعت سازی.

به شتر گفتند: چکاره‌ای؟ گفت علاقه‌بندم. گفتند: از دست و پای نازکت پیداست. / (ده‌هزارمئل
فارسی)

۲۰۵- ده‌وییه دیدیلر: هاردان گلیرن؟ دیدی: حمامنان دیدیلر ال‌ایاقئننان معلومدی: به شتر
گفتند از کجا می‌آیی گفت از حمام، گفتند: از دست و پایت مشخص است.

آن یکی پرسید اشتر را که هی از کجا می‌آیی ای فرخنده پی
گفت از حمام گرم کوی تو گفت خود پیداست از زانوی تو

(مثنوی)

۲۰۶- ده‌وییه دیدیلر هاردان گلیرن دیدی چین و ماچیننن دیدیلر معلومه پروپا چیننن:
به شتر گفتند: از کجا می‌آیی؟ گفت از چین و ماچین، گفتند از پر و پاچه‌ات مشخص است.

۲۰۷- ده‌وییه مینیر یار غانیندا گیزله‌نیر: سوار شتر می‌شود و در پهلوی او مخفی می‌شود.
شتر سواری دولّا دولّا نمی‌شود. / (امثال و حکم)

۲۰۸- دئییلر گل، گئت، نه اینکه گئت گئت: رفت و آمد گفته‌اند، رفت و رفت نگفته‌اند.
در حق کسی گویند که برود و دیگر نیاید.

۲۰۹- دئدیق گئت ساچ گتی، گئنده باش گتدی: گفتیم برو گیسو بیاور رفت و سرآورد.

۲۱۰- دیدیلر خانم آغیران دیدی بوداش بوترازو: گفتند خانم سنگینی گفت این سنگ و این

ترازو.

۲۱۱- دیدیلر کیمین دده سین، دیدی ننه لی لرین دده سی^۱: گفتند پدر کیستی گفت پدر کسانی که مادر دارند.

۲۱۲- دیدیلر گنت گوز گئندی، گئندی باش گئندی: گفتند برو چشم بیاور رفت سر آورد.

۲۱۳- دیدیلر لعنت او بدکردار ا گلسین که حلوا یئمه میش فاتحه امواته وئرسین:

گفتند لعنت بر آن بدکردار باشد که بدون خوردن حلوا فاتحه به اموات بفرستند.

یعنی دیگران را بد عمل و پر توقع بکند.

۲۱۴- دیدیم ائشیده سن دیمه دیم اور گنه سن: گفتم که بشنوی نگفتم که بیاموزی.

۲۱۵- دیدیم خالا، دیدی گل آلا: گفتم: خاله گفت: بیابگیر.

(کنایه از سهل الوصول بودن است.)

۲۱۶- دیدین اینان دیم، اصرار ائله دین شک ائله دیم، آند ایچدین بیلدیم یالاندی: گفتی باور

کردم، اصرار کردی شک کردم، قسم خوردی فهمیدم دروغ می گویی.

۲۱۷- دیری زندگانلیق ائلر وای اوله نین حالینا: زنده زندگیش را می کند وای به حال مرده.

۲۱۸- دیش وئرن روزیدا وئر: هر آنکسی که دندان دهد نان دهد. / (سعدی)

۲۱۹- دیشی دوشوب نی چالابیلیمیر^۲: دنداناش افتاده نی نمی تواند بزند.

خانه نشینی بی بی از بی تنبانی است. □ آب نیست وگر نه شناگر قابلی است. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۲۰- دیشین آغریر چک قوتول آروادین پیسیدی بوشا قوتول قونشون پیسیدی کوچ

قوتول: اگر دندان درد می کند بکش و خلاص شو، اگر زنت بد است طلاق بده و خلاص شو، اگر

همسایهات بد است کوچ کن و خلاص شو.

۲۲۱- دیل آغزی یوخدی: دهان و زبان ندارد.

(کم رو و خجالتی و یا بی دست و پا است.)

۱- وقتی مردی همسر جدیدی اختیار کند فرزندان همسر جدید را بیش از قدیمی دوست خواهد داشت. به این دلیل گویند: کیمین...

۲- گویند مردی پیش پیغمبری رفت و گفت: یا پیغمبر من تصمیم دارم نی زن را ترک کنم دعایی در حق من بکن تا خدا گذشته های مرا ببخشد. پیغمبر گفت: من دعا کردم. ندا آمد. که گناهان تو بخشیده خواهد شد و تو می توانی به نی زن ادامه دهی. مرد گفت: دندانم افتاده دیگر نمی توانم نی بزنم.

۲۲۲- دیل باشا بلادی: زبان بلای سراست.

زبان سرخ سرسبز می‌دهد بر باد. / (امثال و حکم)

۲۲۳- دیل دوداق آراسیندا دیدی: بین لب و زبان چیزی گفت.

(با گوشه و کنایه چیزی گفت. و یا به طور مبهم مطلب را بیان کرد).

۲۲۴- دیل دویور زهردی: زبان که نیست زهر است.

۲۲۵- دیلنچی دن آل وئر یولچییه: از گدا بگیر و بده به راهنم.

۲۲۶- دیلن چینین اوزی قارا اولار تورباسی دولی: گدا رویش سیاه است و توپره‌اش پُر.

۲۲۷- دیلی آجئدی: زبانش تلخ است.

۲۲۸- دیلی دئیر گوتی یئیر: زبانش می‌گوید و کونش می‌خورد.

□ زبان سرخ سرسبز می‌دهد بر باد.

(فحش می‌دهد کتک می‌خورد).

۲۲۹- دیلی شکر اوزی زهر: زبانش شیرین اما خودش تلخ است.

۲۳۰- دیلیم باشیمی سنه تاپشیر مئشام: ای زبان سرم را به تو سپرده‌ام.

۲۳۱- دیلیم ده اولماسیده قارقالار گؤزومی اویار دیلار: اگر این زبان را هم نداشتم کلاغ‌ها

چشمم را کور می‌کردند.

۲۳۲- دیلیم، دیلیم اولاسان سن اولماسیدین من دینجئدیم: ای زبان قاج قاج شوی اگر

تو نبودی من آسوده بودم.

۲۳۳- دیلیم قویسا باشیم سلامتدی: اگر زبانم بگذارد سرم سلامت است.

۲۳۴- دیلیمئن چوی^۱ چیخدی: نظیر زبانم مو درآورد.

۲۳۵- دیلی یاغلئننن دورمه‌سی یاوان اولار: کسیکه زبانش چرب باشد لقمه‌اش خالی می‌شود.

سهم خوراک خود را به دیگران تعارف می‌کند

۲۳۶- دیلیننن اوستونده دیل بیتیب: روی زبانش زبان سبز شده. پر حرف است.

۱- چوی = چوب یا میله‌ای آهنی که در وسط آسیاب قرار می‌دهند.

۲۳۷- دیلینین سوموگی یوخی آما سوموگ سیندنرر: زبانش استخوان ندارد اما استخوان

می شکند.

بد زبان و فحاش است

۲۳۸- دیماق اولمور آلاله دهدهن رحمت ائله سین دئیر، قبریینه نشان وئر: نمی توان گفت

خدا پدرت را بیمارزد می گوید قبرش را هم نشانم بده.

(با یک محبت و خوبی دست بردار نیست).

۲۳۹- دیماق اولمور یئرین ایریده دوز اوتی: نمی شود گفت: جای کج است راست بنشین.

(زود رنج و مغرور است).

نمی توان گفت بالای چشمت ابروست. / (امثال و حکم)

۲۴۰- دیمه دوشردی: خیلی حساس و زود رنج است.

(قابل اعتماد نیست).

۲۴۱- دیمه سین منه دیمئیئم سنه: به من تنه نزدیک تا به تو تنه نزنم.

(با من کاری نداشته باشد تا با او کاری نداشته باشم).

۲۴۲- دینسیزین عهده سیننن ایمانسیز گلر: از عهدهی شخص بی دین، بی ایمان برمی آید.

۲۴۳- دینگیلیه دبه دگیلیه ساج، الیم طبقده قارنیم آج: همه چیز آماده است دستم نیز در

طبق است اما خودم گرسنه هستم.

۲۴۴- دینینن، بئله یه لیک اول، که سون سوز مالیننن یه لیک اولار: از دین خود طوری

محافظت کن که شخص اجاق کور از مالش نگهداری می کند.

۲۴۵- دیوار ئمیز آلچاقدی: دیواری کوتاهتر از دیوار ما وجود ندارد.

۲۴۵- دیوارین او اوزی غربتدی: آنطرف دیوار غربت است.

۲۴۷- دیوارین بیر اوزون یخسان بیر اوزون ساخلا: اگر یک طرف دیوار را خراب کردی طرف

دیگر را نگهدار.

چراغ را بهر تاریکی نگهدار. / (ده هزار مثل فارسی)

- ۲۴۸- دیین آتدی گلیر داليجا: گوی، سواری تعقیب می‌کند.
(عجول و شتابزده است.)
- ۲۴۹- دیین ائشیشک بولاغدان سو ایچیر: پنداری خر از چشمه آب می‌خورد.
(آدم مفتخور و بی‌ادبی است.)
- ۲۵۰- دیین اتینی کسیلر: پنداری گوشت تنش را می‌برند.
(به اشخاص خسیس به هنگامی که پولی می‌دهند می‌گویند.)
- ۲۵۱- دیین اوت آماقا گلیپ: پنداری برای گرفتن آتش آمده است.
(عجله دارد.)
- ۲۵۲- دیین اودا بیر شهرتدی: پنداری آنهم معروفیتی دارد.
(به کارهای کوچک افتخار می‌کند.)
- ۲۵۳- دیین ایاقداشی ایتپ: پنداری سنگ پا گمشده.
□ حمام زنانه (به جای شلوغی گفته می‌شود)
- ۲۵۴- دیین ایتین پیشیکدیلر: پنداری سگ و گربه هستند.
(با هم نمی‌سازند)
- ۲۵۵- دیین باش خبری گئتیرپ: پنداری خبر مرگ آورده است.
- ۲۵۶- دیین باققال پیشیگیدی گوزلری ماکیلیر: پنداری گربه بقال است چشمانش دو دو می‌زند.
- ۲۵۷- دیین بیرآلمادی آرادان بولوپلر: پنداری یک سیب است که از وسط نصف کرده‌اند.
دو شخص بسیار شبیه هم هستند.
- ۲۵۸- دیین بایقوش باننیر: پنداری جغد آواز می‌خواند.
- ۲۵۹- دیین تبریزده قارا پاپاق آختاریر: پنداری در تبریز به دنبال کلاه سیاه می‌گردد.
- ۲۶۰- دیین حاج آراش علمی‌ده: پنداری علم حاج آراش است.
- ۲۶۱- دیین خوروس بی‌بانگده: پنداری خروس بی‌بانگ است.
- ۲۶۲- دیین داش قهوه داندی: مثل قهوه‌دان سنگی است.

(به آدم‌های سرسخت گویند).

۲۶۳- دیین داغدا بویوپ: پنداری بالای کوه بزرگ شده.

(به تربیت، نیافتگان گویند).

۲۶۴- دیین دیشسیز ایلاندی: پنداری مار بی دندان است.

۲۶۵- دیین سامرا گداسئیدی: پنداری گدای سامره است.

(گدایان سامره در سماجت ضرب‌المثلند).

۲۶۶- دیین دنیانین باج خراجین ایستیر: پنداری باج و خراج دنیا را از انسان می‌خواهد.

(به اشخاص مغموم و افسرده گویند).

۲۶۷- دیین قورت دریسی اوْلوپ گئچیپ بوغازیما: مثل پوست گرگ شده و تا گلویم فرو رفته

(برای افرادی گویند که مزاحم همیشگی باشند).

۲۶۸- دیین قوش دومدوگونه گتیریپ: پنداری گنجشک روی منقارش آورده است.

(ناب و تازه و دست نخورده است). به میوه‌های تازه و ترد گویند.

۲۶۹- دیین کهر آتدی کیشنیر: پنداری اسب کهر است که شیهه می‌کشد.

(صدای ناهنجار دارد).

۲۷۰- دیین ننه‌سی جیبینه داش سالیپ: پنداری مادرش به جیب او سنگ انداخته.

(به آدمی گویند که حرف نزنند و خود را با وقار نشان دهد).

۲۷۱- دیین یاوان آش ایچیپ: پنداری آتش بی‌چاشنی خورده.

(به کسی گویند که قدرت بدنی نداشته باشد).

۲۷۲- دیین یزید آتدئسئدی: پنداری از سواران یزید است.

(به آدم‌های خشن و بی‌ملاحظه گفته می‌شود).

۲۷۳- دبییه سن اوت اوستونه سوتوکدولر: پنداری روی آتش آب ریختند. (فرو بردن خشم)

۲۷۴- دبییه سن ایتینن قول بویون اولموشوق: پنداری با سگ هم آغوش شده‌ایم.

(همنشین نا اهل)

۲۷۵- دییه‌سن اینینن قوئی قازیر: پنداری با سوزن چاه می‌کند.

□ با امکانات کم کار بزرگی انجام می‌دهد.

۲۷۶- دییه‌سن دامار توپودی: مثل توپ لاستیکی است.

(پرتلاش است)

۲۷۷- دییه‌سن ده‌ده‌سینی اولدور موشم: پنداری پدرش را من کشته‌ام.

۲۷۸- دییه‌سن ده‌ده‌سینین باشینی بوردا قویلو یوپ: پنداری سر پدرش را اینجا چال کرده.

۲۷۹- دییه‌سن زنانه حمامادی: پنداری حمام زنانه است.

۲۸۰- دییه‌سن شوورنده: پنداری خاکشیر است. با هر مزاجی و خلق و خویی می‌سازد.

۲۸۱- دییه‌سن عربین آریق ده‌ده سیدی: پنداری شتر لاغر عرب است.

۲۸۲- دییه‌سن فیل خرطومونان دوشوب: پنداری از دماغ فیل افتاده است.

(برای اشخاص پرافاده گویند).

۲۸۳- دییه‌سن قارنیندا یئینجی وار: پنداری در شکمش خوره وجود دارد.

۲۸۴- دییه‌سن قیریق تومان باغندی: پنداری بند تنبان پاره است.

(یک جا بند نمی‌شود، ساکت و آرام نیست).

۲۸۵- دییه‌سن قندهار سفرینه گئدیر: گویا به سفر قندهار می‌رود.

برای سفر کوچک زاد و راحله فراوان تهیه می‌بیند.

۲۸۶- دییه‌سن کال کودودی: مثل کدوی کال است.

بی بو و خاصیت است

۲۸۷- دییه‌سن کورت تو یوقدی: مثل مرغ کورچ است.

تنبل و تن آساست

۲۸۸- دییه‌سن کیرمان قالدیسندی: مثل فرش کرمان است.

هر چه پیرتر می‌شود زیباتر می‌شود.

۲۸۹- دییه‌سن مرند اولوسودی: مثل مرده‌ی مرند است.

(هر چیز بلند و دراز را به مرده‌ی مرند تشبیه می‌کنند گویا در مرند برای مردگان عزاداری و مراسم طولانی مدت برگزار می‌کنند.

۲۹۰- دییه‌سن نوشادور قویوپلار: مثل این که نوشادور بر او استعمال کرده‌اند.

آرام و قرار ندارد.

۲۹۱- دییه‌سن یوسقول اویون نردبانندی: پنداری نردبان خانه‌ی فقیران است.

(بلند ببقواره)

۲۹۲- دییه‌سن یوولمامیش قاشیقدی: پنداری قاشق نشسته است.

(به کسی گویند که خود را در هر جمع جا بزند).

۲۹۳- دییه‌سن اون دورت گئجه لیق آیده: گویی ماه شب چهارده است.

زیبا و نورانی است.

۲۹۴- دییه‌سن آدام گورمویوب: گویی آدمیزاد ندیده

« ر »

۱- راجئی چوخ اوجاوالار، باری یوخدی نینئیئم: قد درخت سپیدار خیلی بلند است، اما چون

میوه نمی‌دهد پس فایده‌ای ندارد

به خویشان بی‌علاقه و بی‌خبر گویند

۲- راجئار باشئن ائیر، سویوتدرده دئیرمنده منده: سپیدارها سر خم می‌کنند، بیدها هم

می‌گویند ما هم هستیم.

□ زر دوزها را خواستند پالان دوزها هم به راه افتادند و گفتند ما هم اهل بخیه‌ایم. / (ده هزار مثل

فارسی)

۳- رازبین^۱ ائششگی یهر اسباب ایستمه‌مر: الاغ رازبین نیازی به زین و ساز و برگ ندارد.

□ جهود یراق بند نمی‌خواهد. / (ده هزار مثل فارسی) □ شخص فرومایه لایق داشتن خدمتکار و

چاکر یا حامی و طرفدار نیست. □ ارباب کچل، نوکر مودار نمی‌خواهد. / (ده هزار مثل فارسی)

۴- رحم ائلئین، رحیمله‌ره قالار: رحم کننده، مورد رحم قرار می‌گیرد.

۵- رُب وار، نه او غلیط لئقا که سن ایستئن: شخصی به بقالی مراجعه کرد و گفت: ربع دارید؟

فروشنده گفت داریم اما نه به آن غلطی که تو می‌گویی.

۶- رشید ایگیت دایی سننا بنزر: جوان رشید شبیه داییش می‌شود

۷- رمضاننان چوخ راضئوق ششه سین ده ساخلئیاق^۲: از رمضان خیلی راضی هستیم ششه

هم برایش نگه داریم

۸- رنگ وئردی، رنگ آلدی: حالش دگرگون شد، خود را باخت

۹- رنگیمه باخ، حالئمی دوشون: به رنگ و رخسارم نگاه کن و حالم را دریاب

□ رنگ و رخسار خبر می‌دهد از سیر درون. / (امثال و حکم)

۱- رازبین = روستایی در نزدیکی زنجان

۲- آخوندی در منبر می‌گفت: هر کس شش روز پس از عید فطر را روزه بگیرد ثواب فراوانی عایدش می‌شود. مردی از آن میان

گفت: رمضاننان

۱۰- رۇحه وئره وئره چنخار مئسنن باهاسى: اگر ظرف رویی بخری چون زود خراب می شود،

مجبوری مکرر این کار را بکنی در نتیجه ظرف رویی به قیمت ظرف مسی خواهد شد.

یک مثل انگلیسی گوید آن قدر ثروتمند نیستم جنس ارزان بخرم!

۱۱- روزئدان چوخ یئماق اولماز:

آنچه نصیب است نه کم می دهند ورنه نستانی به ستم می دهند.

(ده هزار مثل فارسی)

۱۲- روزگارئن ستمی دلکی بلایه سالتپ، با شئنا ووروپ اولگوجون الثننن آلیپ:

ستم روزگار سلمانی را به بلا گرفتار کرده، بر سرش کوبیده و ابزار کار را از او گرفته است.

۱۳- ریختین اودی- یا منی قورخودوران: قیافهات همین است یا مرا می ترسانی .

۱۴- روزی آلاله الفده: روزی هر کس دست خداست .

۱۵- روزی رسان خالیقده: روزی رسان خداوند است .

۱۶- روزی بیه آلالاها شکر ایله: روزی خود را بخور و شکر خدا کن .

«ز»

۱- زاهده بیر لقمه بیر خیرقه: برای زاهد یک لقمه و یک خرّقه کافی است.

۲- زاهدمنی آلاّتما جهنّمده اوت اولمان، اوللار که یا ناللار اوتی بوردان آپاراللار:

ای زاهد مرا فریب مده در جهنّم آتشی نیست. کسانیکه می‌سوزند از این دنیا به آن دنیا آتش را با خود می‌برند.

۳- زر زرسوخدی بیر پول یوخدی^۱: سپوزیدند اما هیچ پولی هم در کار نیست.

۴- زر قدرین زرگر بئلر: قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری. / (امثال و حکم)

□ جگر فروش چه داند قدر و بهای لعل درخشان را. / (قآنی) □ شبه فروش چه داند بهای دُرّ ثمن را. / (سعدی)

۵- زمستان گۆرموین بلبل، بهارئن قدرئنی بیلمز: بلبلی که گرفتار سرمای زمستان نباشد قدر بهار را نخواهد دانست.

۶- زنانا حمامی اولوب^۲: حمام زنانه شده.

۷- زنجاندا آلا قارقا بالا قویماز: در شهر زنجان کلاغ ابلق جوجه نمی‌گذارد.

(زنجان ترقی نمی‌کند و یا هیچ کار خیری برای این شهر انجام نمی‌دهند.)

۸- زنجفیلدن مراد صحبتدی^۳: مراد از زنجبیل صحبت است.

۹- زندگانلیق بیر قرنقولوق گنجه‌دی، گورن بیلیر نئجه دی:

۱- نوازندگانی در محفل شاهانه به نواختن پرداختن شاه سر حال بود. گفت: که آلت موسیقی آنها را پر از زر کنند. نی‌زن بیچاره به خاطر کوچک بودن نوازش مبلغ ناچیزی به دست آورد و طبل زن به خاطر بزرگی طبل صاحب ثروت عظیمی شد. بار دیگر در مجلس شاهانه نوازندگان برنامه اجرا کردند این بار شاه بی‌حوصله بود گفت: که آلت موسیقی افراد را به خودشان استعمال کنند. در مورد هیچ کدام از آنها این مسأله امکان پذیر نبود تنها نی‌زن بود که گرفتار این مکافات شد و گفت: زرزر....

۲- داستان در ریشه‌های تاریخی امثال (آملی) ج ۱، ص ۴۱۵

۳- در شب عروسی عروس و داماد هیچ کدام جرأت نمی‌کردند که صحبت کنند سرانجام داماد سکوت را شکسته و گفت: زنجبیل دارید؟ عروس پرسید: مگر دل درد داری؟ داماد گفت: زنجفیلدن.....

زندگانی همچون شب تاریک است، کسیکه آنرا دیده می داند چه چیزی است.

۱۰- زورنا چئننن اوز تویودی:- عروسی نوازنده است.

□ خیاط در کوزه افتاد. / (امثال و حکم)

۱۱- زورنانی گئن باشئننان چالئر: سورنا را از قسمت گشادش می زند.

۱۲- زهر بار داقئی ده: خمره ی زهر است. بارداق= خمره، کوزه.

۱۳- زیرنگ اوغول دایی سننا چئکر: کودک زیرک به داییش می رود.

۱۴- زیر کلئقدا نئچه قارداشنز: در زیرکی چند برادرید

۱۵- زیررلاماقتان ئوزونه قدير آلیر: با مظلوم نشان دادن خود برای خود منزلت می طلبد.

« س »

۱- ساخلا سامانی گلر زمانی: کاه را نگهدار زمان استفاده از آن فرا می‌رسد.

۲- ساخلا منی ساخلارام سنی: مرا نگهدار تا ترا نگهدارم.

(مرا یاری کن تا ترا یاری کنم.)

۳- سارالا سارالا یاشاماقدان، قنزارا قنزارا اولماق یاخچندی: مرگ بهتر از زندگی توام با رنج و مصیبت است.

□ مرگ با عزت بهتر است از زندگی با ذلت. (امام حسین (ع))

۴- ساری اینک سنده ساری یاق منده: گاو زرد پیش تو است روغن حیوانی پیش من. آنچه خود داری از من می‌خواهی.

۵- ساری پوتون دیک دابان آخشاما قالدئق یاوان: چکمه زرد و پاشنه بلند، برای شام غذا نداریم.

(آرایش و زیور و زینتی که تو خود را به آن مشغول کرده‌ای باعث می‌شود شکم گرسنه بماند.)

۶- ساریمساق سوغانا دئیر پیف: سیر به پیاز می‌گوید پیف.

□ سیریک روز طعنه زد به پیاز که تو مسکین چقدر بد بویی

(پروین اعتصامی)

۷- ساریمساق یئمه‌گی بس دؤیور گل عطری آختاریئر: سیر خوردنش بس نیست انتظار دارد بوی عطر بدهد.

۸- ساریمساغیم سوغانیم، یاد قنزننن اولانیم، یارئسی بالام بالاسی یارئسی ایلان بالاسی: فرزندی که از دختر غریبه به دنیا می‌آید نیمی از وجودش به فرزند خودم تعلق دارد نیمی دیگر فرزند مار است.

(از زبان مادر شوهرها نسبت به عروس بیان می‌شود.) در مورد نوه‌ها گویند

۹- ساریمساق یئمه میشن آغزین نئییه قوخور: تو که سیر نخورده‌ای چرا دهانت بوی بد

می‌دهد؟

۱۰- ساری یاغمنان یاغلئر ساریمساقئنان داغلئر: با روغن حیوانی روغن مالی می‌کند و با سیر می‌سوزاند. / (امثال و حکم)

(با دست پیش می‌کشد با پا عقب می‌زند).

۱۱- سازا باخماقئنان چالنجی اولمان: با نگاه کرده به ساز نوازنده نمی‌شوی.

□ اگر به نگاه کردن چیزی می‌شد یاد گرفت سگ قصاب می‌شد. □ از یا هو گفتن کسی دانا نشود. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۲- ساعت پاندولی کیمین گندیپ گلمه: مانند پاندول ساعت هی تکان مخور.

۱۳- ساغ الین باشئما اولسون: دست راست بر سرم باشد.

(سعادت که نصیب تو شده‌ای کاش نصیب من هم بشود).

۱۴- ساغ الفئن وئرن سول الینن آلاز: کسی که با دست راست می‌دهد با دست چپ باز می‌گیرد.

۱۵- سامان اوزون کی دوعیور سامانلیق که اوزونکودی: کاه از تو نیست کاهدان که از تو است.

خری افتاده در کاهدان ناگاه نگویم وای بر خر وای بر کاه

بسیار مخور که نان هراسان از توست بر خویشنت ترحمی که این جان از تست

(ده هزار مثل فارسی)

□ سرو جان فدای شکم / (ده هزار مثل فارسی)

۱۶- سامانا قاتسان آت یئمن، سوموگه قاتسان ایت یئمن: اگر با کاه مخلوط کنی اسب نمی‌خورد

و اگر با استخوان مخلوط کنی سگ نمی‌خورد.

(نفرت انگیز است)

۱۷- سامره گدائی^۱: گدای سامره.

(گدایان سامره در سماجت مشهورند)

۱۸- ساواشان بارئشار، یا مانلیق قالار آراچئییه: نزاع کننده آشتی می‌کند و بدی برای واسطه

می‌ماند.

۱۹- ساوالاندا قارکم اولماز: در ساوالان برف کم نمی‌شود. جایی که نعمت در آن زیاد باشد قحطی وجود ندارد.

۲۰- ساه باشان دستمال باغلاما: سری را که درد نمی‌کند دستمال نمی‌بندند.

۲۱- ساه باشان سققیز یاپیشدیرما: نظیر مثال بالاست.

۲۲- ساه باش گورا آپارماز: سر سالم به گور نمی‌برد.

به آدم‌های فتنه‌جو و فتنه‌انگیز گویند.

۲۳- ساه باش یاسدیق گوتومز: سر سالم به متکا نیازی ندارد.

(آدم سالم در رختخواب نمی‌خوابد.)

۲۴- ساه یئریم قولتوقومون آلتئدی: تنها جای سالم بدنم زیر بغلم می‌باشد.

۲۵- ساییلی قوز الله اکبر: گردوی شمرده شده. بفرماید.

(از طرفی شمرده که کم نشود از طرفی می‌گوید بفرمایید.) □ خانه‌ی قاضی گردو بسیار است اما

شماره دارد. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۶- ساین چک قوی گون یاندرسین بیزی: سایه است را از سر ما کم کن بگذار آفتاب ما را

بسوزاند.

۲۷- سیچن سیچملئقا دوشر: آنقدر در انتخاب وسواس به خرج داد تا آشغال گیرش آمد.

افتادی توی انبار تپاله / (ترکی دلینده مثلر)

۲۸- سیننامنش ایران: سننا مامنش قاتیقدان یاخچی اولار: دوا امتحان شده بهتر از ماست

امتحان نشده است.

□ (ده آزموده به از مردم ناآزموده) آزموده را به ناآزموده بفروش. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۹- سنئنق اویون دیرکندی: ستون خانه خراب است.

□ آدم خوبی است. □ پشتیبان خانه است.

۳۰- سنئنق قول بویونا یوکدی: بازوی شکسته و بال گردن است.

۳۱- سننئق کوزه سو ساخلاماز: کوزه‌ی شکسته آب نگه نمی‌دارد.

۳۲- سبزیچی ائششگی گئدنده زور داشئر گلنده سبزی: خر سبزی فروش وقتی می‌رود کود حیوانی می‌برد وقتی می‌آید سبزی می‌آورد. الاغ‌های کوره پز خانه به شهر آجر می‌آوردند و موقع برگشتن بارشان خاکستر حمام بود.

(به کسی گویند که همیشه در زحمت و مشقت باشد.) خر کوره‌پزی است، از شنبه تا پنج شنبه گچ می‌کشد روز جمعه از کوه سنگ می‌آورد. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۳- سخسنیه وئر وئر چئخار میسین بهاسی: ظروف سفالی چون بطور مرتب می‌شکنند پس از مدتی قیمتش با قیمت مس برابر می‌شود.

(خرید چیز ارزان به صرفه نیست.) □ صد تا ظرف سفالی برابر یک ظرف مسی است. / (امثال و حکم)

۳۴- سرباز نه بیلیر، هیوا کالدی: سرباز از کجا می‌داند که به کال است.

(سرباز هر چه به دستش برسد می‌خورد و با بدی و خویش نیز کاری ندارد.)

۳۵- سرچه اوزی نمده، کله پاچاسی نمه اول: گنجشک چیست که کله پاچه‌اش چه باشد. / (امثال و حکم)

۳۶- سرچه‌دن قورخان، داری اکمز: کسیکه از گنجشک بترسد ارزن نمی‌کارد.

۳۷- سرچه نی رنگلئیپ، قناری آدینا ساتیپ: گنجشک را رنگ می‌کند و به اسم قناری می‌فروشد. (حیله گراست) / (امثال و حکم)

۳۸- سرچییه دئدی: منار به....، دئده: بیرزات دیگینن یاراشئقی اولسون: به گنجشک گفتند: منار به....، گفت: حرفی بزنی که متناسب باشد.

۳۹- سسی ایستی یئردن چئخیر: صدایش از جای گرمی در می‌آید

«خیلی امیدوار است» / (امثال و حکم)

۴۰- سسی سورادان چئخار: صدایش بعداً در می‌آید.

□ صدای این کمانچه صبح بلند می‌شود. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۱- سسی قویونون دئبینن گلیر: صدایش از ته چاه درمی‌آید.

ناتوان است - حال و روزگارش بد است.

۴۲- سفارئشننن، حج قبول اولماز: با سفارش حج قبول نمی‌شود. / (امثال و حکم)

۴۳- سفیه آدامئن چه باشننا چه ایاقننا: به آدام احمق هرچه نیکی کنی درک نمی‌کند.

۴۴- سققنز کیمین یاپئشیر آداما: مثل سقز به انسان می‌چسبد.

۴۵- سققنز ئنی اوغورویوب: عقلش را دزدیده.

□ فریبش داده.

۴۶- سققلیم یوخ سوزومه باخمئر: چون ریش ندارم به حرفم گوش نمی‌دهد.

۴۷- سققلین آغارئپ کاش گوزون آغاریدی: ریش سفید شده، ای کاش چشمت سفید می‌شد.

(ای کاش کور می‌شدی)

۴۸- سققلین آغلئقننا باخما، اؤره‌گین قارالئقننا باخ: به سفیدی ریش نظری نداشته باش به

سیاهی قلب توجه کن.

۴۹- سکه‌دن چئخدی: از سکه درآمد.

(بی‌پول است)

۵۰- سکنه بزگلی قالدی، اللری تزکلی قالدی: سکنه آرایش کرده ماند، دستهایش آلوده به پشکل

ماند.

(خودش را آماده کاری کرده بود اما نشد.) قرار بود عروس شود نشد فعلاً تپاله می‌زند

۵۱- سگئزی دوققوزوندا گروده: هشتش گرو نه است / (امثال و حکم)

۵۲- سن آغامن آغا، پس اینگری کیم ساغا: تو آقایی منم آقا پس کی باید گاوها را بدوشد.

من آقا تو آقا، خر را کی ببره به صحرا / (ده هزار مثل فارسی)

۵۳- سلام صلواتینان آپاردئیلار^۱: با سلام و صلوات بردند.

۵۴- سن آتدا، من پیادا: تو سوار بر اسب من پیاده.

(من به تو هرگز نخواهم رسید.)

۵۵- سن آلاهننان اول آلاه سننن اولار: تو با خدا باش خدا با تو است.

۵۶- سن اوخیانی من تو خوموشام: چیزی را که تو می خوانی من قبلاً بافته ام.

(معمولاً نقشه فرش را یکی می خواند و دیگران می بافند. منظور اینست که من بیشتر از تو می دانم و

یا تجربه ام بیشتر است. □ آنچه را که تو از رو می خوانی من از بر می خوانم.)

۵۷- سن اوز هوررنی بیزده اوز بولاماجیمیزی: تو کاجی خود را بخور ماهم آغوز خود را

می خوریم.

(تو به کار خود، ما بکار خود.)

۵۸- سن اوقدر گوزلی من کورا وئرمزله: زیبایی چون ترا به من کور نمی دهند.

۵۹- سن بیر کیشی، من بیر کیشی: تو یک مرد من هم یک مرد.

(بین ما تفاوتی نیست). قول ما هر دو قول مردانه است

۶۰- سن بیر یئیپ ایچمیش، من بیر اوره گی کئچمیش: تو سیر و من گرسنه.

ای اسیر تو را نان جوین خوش ننماید معشوق من است آن که به نزدیک تو زشت است

(سعدی)

۶۱- سن بئییه منیم قویروغومان: تو مگر دُم من هستی؟

۶۲- سن تارئیه نه جور باخاران، تاری سنه اوجور باخان: تو هر جور به خدا نگاه کنی خدا با

همان جور به تو نگاه می کند.

۶۳- سن جین اولموشان، من بسم الله: تو جن شده ای و من بسم الله .

(همدیگر را پیدا نمی کنیم، از هم فراری هستیم.)

۶۴- سنجیدیم 'سنجه بئلر دیم، پس بؤیودوقوم هارا گئتدی: به اندازه ی تو بودم، درحد تو

می فهمیدم. آن مقدار که بزرگ شده ام کجا رفته؟

۶۵- سن چوخ بیلیرن یا پیغمبر^۱: تو بیشتر می‌دانی یا پیغمبر؟

۶۶- سن ایت ایلینده سوموگون دلیگی میشن: در زمانهای بسیار دور سوراخ استخوان بودی.

(در سالهای گذشته نیز چیزی نبوده‌ای).

۶۷- سنده وزاریات اوخوما: تو هم برای من سورة والذاریات را نخوان.

برای من آیه‌ی یأس مخوان. (بیشتر سخن مگو - در دسر ایجاد نکن).

۶۸- سن دنمه‌سیدین، قتللی قتللی یئیردیم: اگر تو خبر نداده بودی با مویی که داخل غذایم بود

می‌خوردم.

(بیخود در کار همه دخالت مکن).

فضولی موقوف: من بهتر از تو می‌دانم - داستان مردی که گله‌ی گوسفندی به دوستش بخشید و

دستور پختن و خوردن می‌داد.

۶۹- سن سایدئغئن قوی کنارا، گور فلک سنه نه ساینر: حساب و کتابهای خودت را کنار بگذار

بین روزگار چه سرنوشتی برایت معین کرده.

تدبیر دگر باشد و تقدیر دگر □ تقدیر آرزوی دل را تغییر می‌دهد. □ هر چه دلم خواست نه آن

می‌شود هر چه خدا خواست همان می‌شود. □ العبد یدبر واللّه یقدر □ تدبیر کند بنده، تقدیر کند خنده □

وقتی تقدیر برسد چشم کور می‌شود. / (ده هزار مثل فارسی)

۷۰- سن سینده خانلق باغئندا آغاج یوخدی: به سن تو در باغ خان درختی وجود ندارد.

(خانلق باغی) باغ مرحوم سردار اسعد

(به شوخی به کسی که کهنسال باشد می‌گویند).

۷۱- سن که پولان چاتدین، سن گولمئیه جئین من گولم^۲: تو که به پولت رسیدی تو نختدی پس

۱- مردی مادر پیر خود را در سبزی گذاشته پیش حضرت موسی رفت و گفت: که مادرم هر شب تا صبح خواب ندارد حکمتی فرما. موسی فرمود: برو وی را شوهر بده. مرد گفت: یا پیغمبر او خیلی پیر است. پیرزن دستش را از زنبیل بیرون کرد و محکم بر فرق پسر خود کوفت و گفت: ای بی‌شرم! تمرد قول موسی را می‌کنی؟ سن چوخ

۲- مردی از شخصی طلبکار بود به سراغ آن مرد رفت. مرد مقروض گفت: که در فکر پرداخت طلب تو هستم. در محل گذر گوسفندان خارهایی کشیده‌ام که گوسفندان وقتی می‌گذرند پشمهایشان به خار بچسبد سپس من آن پشم‌ها را جمع کرده به ریسنده بسپارم و پس از نخ ریسی آنها را به رنگریزی بدهم سپس از آنها فرش ببافم و آنگاه قرض تو را بپردازم. مرد طلبکار

من بخندم.

۷۲- سن که لای لای بئلرن نئییه یوخون گلمیر: تو که لالایی می دانی چرا خوابت نمی آید. /

(امثال و حکم)

۷۳- سن کیم من کیم؟ تو کی هستی من کی هستم؟

(آشنایی نداریم.)

۷۴- سن گئت نئین چال^۱: تو برو نیات را بز.

۷۵- سن گئنده، من گلیردیم: تو وقتی می رفتی، من برمی گشتم.

(تجربه ی من از تو بیشتر است.)

۷۶- سن گلمه سن قارقالار قارا گئییه جاق؟: اگر تو نیایی کلاغ ها سیاه پوش خواهند شد؟! /

(بودن یا نبودن تفاوتی ندارد.)

۷۷- سن گورن آغا جلاری کوره کلئقا کسدیلر: درختانی را که تو دیده بودی برای ساختن پارو

بریدند.

آن سبب شکست و آن پیمان ریخت. / (امثال و حکم)

۷۸- سن گورن کورپولری سو آپاردی: پلهایی را که تو دیده بودی آب برد.

۷۹- سن مال قازان قونشی حسابئن بئلیر: تو ثروتی به دست آور همسایه حسابش را می داند.

بد همسایه را همسایه داند. □ همسایه به حال همسایه آگاه است. / (ده هزار مثل فارسی)

۸۰- سن مننن جان ایسته: تو از من جانم را بخواه.

۸۱- سن منیم یولداشئمان یا شیرین یولداشی؟^۲: تو دوست منی یا دوست شیر.

از سخن او به خنده افتاد بدهکار گفت: سن که....

۱- مردی عازم اردبیل بود رفقا از او خواستند که برای هر کدام یک نی بیاورد و از بین چهار نفر یک نفر پول نی را پرداخت. مرد

گفت: سن گفت.... (ترکی دیلینده مظلر ص ۱۸۴)

۲- مردی به شکار شیر می رفت. دوستش پرسید: با چه شکار خواهی کرد؟ گفت: با تفنگ. پرسید: اگر گلوله گیر کند چه می کنی؟

گفت: گلن کردن می کشم. گفت: اگر کشیدی و تیر هم زدی اما به او نخورد چه؟ مرد شکارچی گفت: دوباره شلیک می کنم. گفت:

اگر دوباره شلیک کردی و نشد چه؟ گفت: باز هم شلیک می کنم. گفت: اگر گلوله هایت تمام شد چه؟ شکارچی عصبانی شد و

گفت: سن منیم ...

۸۲- سن میندیرمه منی آتئن ترکئنه، منده سنی میندیرمم ایتیمین ترکئنه: تو مرا سوار ترک اسبت نکن. من هم ترا سوار ترک سگم نمی‌کنم.

(تو به من احترام نمی‌کنی من هم به تو احترام نخواهم کرد).

۸۳- سننن حرکت، الله‌دان برکت: از تو حرکت، از خدا برکت.

روزی به قدم است. □ اسب دونده جو خودش را زیاد می‌کند. □ خر خفته جو نمی‌خورد. / (ده هزار مثل فارسی)

۸۴- سننن ظفر مننن خطر: از تو پیروزی از من خطر کردن.

۸۵- سننن کیم خبر آلدی کئچل بایرام هاچاندی: کی از تو سؤال کرد کچل عید چه زمانی فرا می‌رسد.

(در مورد کسی گفته می‌شود که همه جا و بدون اینکه سؤالی شود اظهار نظر نماید).

۸۶- سن وورمادین منده یئخلمادیم: تو نزدی، منم نیفتادم.

(شتر دیدی ندیدی). / (امثال و حکم)

۸۷- سن هارا بورا هارا قوش گله قانات سالا: تو کجا اینجا کجا گنجشک بیاید بال بیاندازد.

(تعجب و خوشحالی از آمدن کسی به خانه کسی).

۸۸- سنه کیم دئیپ قلاج^۱ اولان، خلق توخ اولانداسن آج اولان: چه کسی به تو گفته مفت خور و بیکاره باشی وقتی دیگران سیر هستند تو گرسنه باشی.

۸۹- سن یئمئشن من سنندیرمئشام: تو خورده‌ای من شکسته‌ام.

۹۰- سننن اوزونن بیر جوت باشماقئم اولسیدی هیچوقت داقئلمازدی: اگر به کلفتی پوست تو یک جفت کفش داشتم هیچوقت پاره نمی‌شد.

(بسیار پررو هستی).

۹۱- سننن ایپیننن قوییا گیتمم: با طناب تو وارد چاه نمی‌شوم.

(فریب دسیسه‌های ترا نمی‌خورم).

۹۲- سنن باشان بیر اویون وئریم که چاققال چارئقنن باشینا ویرمه میش اولا: بلایی بر

سرت می آورم که شغال ها بر سر چارق نیاورده باشند.

۹۳- سنن تکین دوستی اولان هیچ دشمنه احتیاجی یوخدی: کسیکه دوستی مثل تو داشته

باشد به هیچ دشمنی نیاز ندارد.

(تو بدتر از هر دشمنی هستی).

دشمن دانا که غم جان بود بهتر از آن دوست که نادان بود

۹۴- سنن تکیننری سوسوز آپارار سوسوز گئتیرر: افرادی چون ترا تشنه می برد و تشنه

می آورد.

(حیله گر و مکار است).

۹۵- سنن دار تیلمامئش یارمان وار: تو گندم آسیاب نشده داری.

(حرفهایی برای گفتن داری).

۹۶- سنن قانئن خلخین قانئننان قفرمئز دویوز: خون تو از خون مردم رنگین تر نیست. / (امثال

و حکم)

۹۷- سنن کین یئیاق منیم کین اویناداق: مال ترا بخوریم با مال من بازی کنیم.

(برای حیف و میل کردن مال دیگری خوب است).

۹۸- سنن گلماقئن شاه گلمه سیننن گئچدی: آمدن تو دیرتر از آمدن شاه بود.

با ناز و ادا می آیی. □ با طمأنینه می آیی.

۹۹- سنن گوزون اوللارئن گوزوننن قارادی؟ چشم تو از چشم دیگران سیاه تر است؟

(چه امتیازی بر دیگران داری؟)

۱۰۰- سنی یئین گون آجدی: یک لقمه ی دهان وی هستی.

(از عهده تو بخوبی برمی آید و یا زورمندتر از توست).

۱۰۱- سو آیدین لیقده سپ اوز قاپان: اگر آب روشنایی است بیاش به در خودت.

اگر بابابیل زنی، باغچه خودت را بیل بزن. □ اگر جراحی بلدی اول روده ی خودت را جا بگذار. □ تو

که نی زن بودی چرا آقا بیت از حصبه مرد. □ اگر رختشویی دستار خودت را بشوی.

۱۰۲- سواوزنه گوله‌سن: به روی آب بخندی .

(مرده‌شوی بشویدت و بمیری).

۱۰۳- سو اوسته ایلان دینمز: به هنگام آشامیدن آب مار هم مزاحم آدم نمی‌شود.

۱۰۴- سوباشدان آشدی چه بیر قاریج چه مین قاریج: آب که از سرگذشت چه یک وجب چه

هزار وجب / (امثال و حکم)

ما که غرقیم چه یک کله چه صد کله □ ما که در جهنم هستیم یک پله پایین‌تر. □ غرقه در بحر چه

اندیشه کند طوفان را

(سعدی)

آدم خیس از آب نمی‌ترسد. / (ده هزار مثل فارسی)

آب کز سرگذشت در جیحون چه به دستی چه نیزه‌ای چه هزار.

(سعدی)

آنکه او غرق شود کی غم کالا دارد بالاتر از سیاهی رنگی دگر نباشد.

(ده هزار مثل فارسی)

۱۰۵- سوباشدان بولانلیق‌دی^۱: آب از چشمه گل‌آلود است.

آب از بُنه تیره است.

۱۰۶- سوبایلئق شاهلیقه: مجرد بودن پادشاهی کردن است.

۱۰۷- سو بیر یئرده قالسا اینسی وئر: آب که در یک جا بماند می‌گندد. / (امثال و حکم)

۱۰۸- سو تاپبئرئق ایچماقا سوتونن گندئرئق سئچماقا: آب برای خوردن پیدا نمی‌کنیم با شیر

طهارت می‌کنیم.

(به گدای کردن شق گویند).

۱۰۹- سوت بیر قاشئق دا، مایا ایستیر: شیر هم مقداری خمیرمایه نیاز دارد.

۱۱۰- سوتدی قویون سورودن آیریلماز: گوسفند شیردار از گله جدا نمی‌شود.

- ۱۱۱- سوتون قدرین اینگین بالاسی بیلر: قدر شیر را بچه گاه می داند.
قدر زر را زرگر شناسد قدر گوهر را گوهرشناس. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۱۱۲- سوتونن گلن سوموگونن چنخار نظیر ماما گتیره نی مرده شور آپارار: با شیر اندرون شده با جان به در می رود. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۱۱۳- سودا اوزن سووا گئدر: شناگر در جستجوی آب است.
- ۱۱۴- سودا بوغولان سامان چوپونه ال آتار نظیر الغریق یَتَشَبَّثُ بِكُلِّ حَشِيشٍ: غریق به هر ترکه چوبی دست می زند شاید نجات پیدا کند.
- ۱۱۵- سو دوشوب یزید الینه: آب به دست یزید افتاده است.
روزی افتاده دست قوزی □ قلم در دست دشمن افتاده است. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۱۱۶- سودان قیماق توتور: از آب سرشیر می گیرد.
(به آدم فرصت طلب گویند).
- ۱۱۷- سور دره باش اشنقاقی: از کنارم دور شو. برو گمشو.
- ۱۱۸- سورادان گورموش یئریننن چنخار: کسی که ندید بدید باشد خود را گم می کند.
- ۱۱۹- سوراکی، آرواد یاماق اولار: زن دوم وصله است.
- ۱۲۰- سوروشان کیشی داغلاری آشار سوروشمئیان کیشی چوللرده سرگردان قالار:
مردی که راه را می پرسد از کوهها می گذرد و آنکه نمی پرسد در بیابان سرگردان می ماند.
(در فایده ی مشورت می گویند).
- ۱۲۱- سورولمامیش آلچا دویور: آلودی نلیسیده نیست. آش دهن سوز نیست.
- ۱۲۲- سولاری بیر ارخه گئت میر: آبشان به یک جو نمی رود.
- ۱۲۳- سوز آراسئنا بیرداهش هلفندی: در میان حرف سنگی رها شد.
(در بحث جدی سخن بیهود گفتن).
- ۱۲۴- سوز آراسئنا سوز قاتیر: بحث را به سفسطه می کشاند. تا غرض اصلی در این میان گم شود.
- ۱۲۵- سوز آغئزدان، تیر کماننان، قوش قفسدن چئخسا، دای قئیت مز: حرف از دهان، تیر از

کمان، پرنده از قفس وقتی خارج شد باز نمی‌گردد.

۱۲۶- سوز دیلیمین اوجوندادی: حرف نوک زبانم قرار دارد.

(دارم به خاطرش می‌آورم).

۱۲۷- سوز سوز گئتیریر: حرف حرف می‌آورد.

الكلامُ يَجْزُّ الكلامَ

۱۲۸- سوز وقتئنه چئکر: در مورد هر اتفاقی زمانی صحبت می‌شود. که در آن زمان بوقوع پیوسته

است.

۱۲۹- سوزلری چپله‌شیب: میانه‌شان شکر آب شده. / (امثال و حکم)

۱۳۰- سوز وار خلق ایچینه سوز وار خولق ایچینه: حرفی است میان مردم و حرفی است که

در میان خلق و خوی مردم است.

۱۳۱- سوزون پیشیر آننان دانیش: سخن را پخته گردان سپس حرف بزن.

اول اندیشه وانگهی گفتار (سعدی) □ مزن بی تأمل به گفتار دم (سعدی) □ آدم باید شتر گلو

باشد. □ نباید سخن گفت ناساخته □ بیندیش و آنگه برآور نفس (سعدی) □ حرف را باید هفت دفعه

قورت داد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۳۲- سوزون دوزونی اوشاقدان سوروش: سخن راست را از بچه پرس.

(کودکان راستگو هستند).

۱۳۳- سوزون دوزونی دلیدن سوروش: حرف راست را از دیوانگان پرس.

۱۳۴- سوزون دیمه باجان، باجین دا بیر باجئسی وار: به پیش زنان راز هرگز مگوی. □ راز

خود را با خواهرت در میان مگذار زیرا که او هم خواهری دارد.

۱۳۵- سوزون وار سوز دانیش حلویا دوز قاتمازلار^۱: حرفی داری بگو در حلوا نمک

نمی‌ریزند.

۱- عروس جوانی می‌خواست حلوا بپزد اما نمی‌دانست که آیا باید در حلوا نمک بریزد یا نه پس از خانه خارج شد تا کسب اطلاع

کند مردی را دید که با اسب می‌آید جلو رفت و گفت: درست مثل حلوی بی‌نمک خود را روی زمین پهن کرده‌ای مرد گفت:

سوزون وار....

۱۳۶- سوزونی زورنادا یئنتیریر: سخن خود را با سُرنای می‌رساند.

بوسیله متلک و کنایه حرفش را می‌زند. □ در لفافه سخن گفتن.

۱۳۷- سوزی آت یئره صاحبی تاپار: در میان گروهی، سخن خود را به کنایه بگو آنکه مورد نظر تو

است متوجه می‌شود.

۱۳۸- سوزی آغزئندا چالخاللا آننان دانیش: حرف را در دهانت مزمزه کن سپس سخن بگو.

حرف را باید هفت بار در دهان چرخاند. / (ده هزار مثل فارسی) □ اندیشه کردن که چه بگویم به

از پشیمانی که چرا گفتم. (سعدی)

۱۳۹- سوزی، بوقازی یاندئریر قارنی دلیر: سخنش گلو را می‌سوزاند و شکم را سوراخ می‌کند.

۱۴۰- سوزی چکدیقا اوزانار: سخن را هر چه بکشی کش می‌آید.

۱۴۱- سوزی دئدیم آلانا، قولاقئندا قالانا، نه که گئندن یولدا جالانا: سخن را به طالبش گفتم، به

کسی که سخن در گوشش می‌ماند نه اینکه در راه رفتن بریزد.

(سخنی به تو می‌گویم که در گوشت بماند نه اینکه از این گوش گرفته از آن یکی در کنی.)

۱۴۲- سوزی کیم دئییر عیبیه جار، سوغانی کیم یئیر درده جار: چه کسی عیبجویی می‌کند آدم

معیوب. چه کسی پیاز می‌خورد آدم بیمار.

۱۴۳- سوزی ووروشور، سورا دویوشور: با حرف دعوا به راه می‌اندازد سپس کتک‌کاری می‌کند.

۱۴۴- سوزی یئددی حلقومونان گئچیرت، آنان قیتر: سخن را از هفت حلقوم خود عبور بده

سپس بیرون بفرست.

۱۴۵- سو سودان تکان یئمه‌دی: آب از آب تکان نخورد.

۱۴۶- سوغان اکم آجئیسین چئکم: پیاز نمی‌کارم، تلخی آن را هم تحمل نمی‌کنم.

(خطا نمی‌کنم مکافاتش را هم نمی‌بینم.)

۱۴۷- سوغاندا اوزونی قاتپ میوه‌له‌ره: پیاز هم خود را قاطی میوه‌ها کرده است.

۱۴۸- سوغان دییر من اولنده منه آغلامئین: پیاز می‌گوید بعد از مرگ من کسی برای من گریه

نکند.

(به اندازه کافی مردم را گریانده‌ام).

۱۴۹- سوغان یاوان آشین دادی‌ده: پیاز طعم آش بدون چاشنی است.

۱۵۰- سوغانی کیم یی‌یر؟ درده‌جار. بیزه کیم گلر؟ عیبه‌جار: پیاز را که می‌خورد؟ آدم بیمار. خانه‌ی ما کی می‌آید؟ آدم معیوب.

۱۵۱- سوغان یئمه‌میشن ایچین نئی‌ه گوینور: اگر پیاز نخوردی چرا احساس سوزش می‌کنی.

اگر کار بدی نکردی چرا وجدانت ناراحت است.

۱۵۲- سو قئراقئندا تیمم باطلده: کنار آب تیمم باطل است.

فریضه که آمد نافله برخاست.

آفتاب که درآمد ستاره نمی‌ماند. □ چون گل سرخ آید به چه کار آید گلنار □ آب که آمد تیمم برخاست. □ چو به دریا رسی مگو از جو (سنایی) □ تیمم باطل است آنجا که آب است. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۵۳- سو، قوتولماز قار، قارالماز: آب تمام نمی‌شود. برف سیاه نمی‌شود.

(حقیقت پنهان نمی‌ماند).

۱۵۴- سو کیچیگین‌دی سورفا بویوگون و یا سوز بویوگون: در خوردن آب کودکان حق تقدم دارند، در صحبت کردن یا غذا خوردن بزرگان.

۱۵۵- سوز کوزه‌دهه بیز سوسوز گزئریق: آب در کوزه و ما تشنه‌لبان می‌گردیم.

۱۵۶- سو کوزه‌سی سویولوندا سننار: کوزه آب در راه آب می‌شکند.

۱۵۷- سو گئتیرن دویور گولوفلری یاش ائلیر: آب نمی‌آورد راه آب را خیس می‌کند.

(به انجام کار قادر نیست. مقدمات آن را هم درهم می‌ریزد).

۱۵۸- سولاری بیر ارخه گئتمیر^۱: آبشان به یک جو نمی‌رود.

۱۵۹- سووی گرگ باشندان بوغان: آب را باید از سرچشمه ببندی.

ای سلیم آب ز سرچشمه ببند که چو پر شد نتوان بستن جوی. / (سعدی)

۱۶۰ -

سو گلر آخار گئندر داش قهیه یئقار گئندر

بو دنیا گن دنیادی هر گلن باخار گئندر:

آب می آید و جاری می شود و هر چه سنگ و کلوخ است با خود می برد این دنیا دنیای وسیعی است هر کس نگاهی به آن می اندازد و می رود.

۱۶۱- سو گلر یولون تاپار: آب راهش را پیدا می کند.

۱۶۲- سومسوک ایتئن علاجی اولماز: سگ هرزه اهلی شدنی نیست و یا علاج ناپذیر است.

۱۶۳- سون بئشیک، اوی ائشیک: ته تغاری یعنی همه چیز.

۱۶۴- سُون سوز آدام طمعکار اولار: آدم عقیم و بدون فرزند طمعکار می شود.

۱۶۵- سوواخدا چنخار: موقع کامگل کردن درست می شود. تکه کلام بتایان است.

۱۶۶- سو وار ایش بیتئیریر سو وار باش ایتئیریر: آبی وجود دارد که زندگی بخش است و آبی

وجود دارد که کشنده می باشد.

۱۶۷- سووار منی سوارارام سنی: مرا سیراب کن تا ترا سیراب کنم.

۱۶۸- سووزان سووا گئندر: کسی که تشنه باشد به سراغ آب می رود.

۱۶۹- سوووق دمیر تاپلانماز: آهن سرد چکش نمی پذیرد.

۱۷۰- سووونان اوت بیر یئرده اولماز: آب و آتش در یکجا واقع نمی شود.

آتش و پنبه □ خشک و تر.

۱۷۱- سووون شورولتوسونا، قولاق آس: به صدای شرشر آب گوش بده. بقیه ی ماجرا را تماشا کن

۱۷۲- سووون قاباقین باشدان گرک باقلیاسان: جلوی آب را باید از سرچشمه بگیری.

۱۷۳- سووون ماتینان آدامین یئره باخانینان قورخ: از آب ساکن و آدم سر به زیر بترس.

از آب راکد و مار ساکت بترس. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۷۴- سوووی بولانديررر، بالیق توتار: از آب گل آلود ماهی می گیرد. / (امثال و حکم)

دزد بازار آشفته می خواهد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۷۵- سوؤی کوزه ده گؤروب گونی پاچادا: آب را در کوزه دیده و آفتاب را از روزن .
(زودباور است.)

۱۷۶- سو همیشه کوتوک گئتئمز: آب همیشه کنده‌ی درخت با خود نمی‌آورد.

۱۷۷- سویود آغاجئن لخری ائیلئر سننماز، آما چنارلخی سننار ایلمز: شاخه‌های بید خم می‌شود اما نمی‌شکند ولی چنار می‌شکند اما خم نمیشود.
(در دنائت و مناعت طبع گویند). آدم دنی برای زنده ماندن تن به پستی می‌دهد و انسان آزاده مرگ را بر ذلت رجحان می‌دهد.

۱۷۸- سو یوندوغوننان یئرده گویده دورانمیر: از خوشحالی روی پا بند نمی‌شود.

۱۷۹- سویوندوق گئتمئشئق خالا اوغلونا، اودا شانسا خواجا چئخدی: خوشحال شدیم که با پسر خاله‌مان عروسی کردیم از شانس ما او هم خواجه از آب درآمد.

۱۸۰- سویونن قوردون، آغزی باغلی اولار: گرگ خوشحال دهانش بسته است.
(آنکه به غنیمت رسیده سکوت می‌کند).

۱۸۱- سویونوب باشئنا قنزل تئئت آلیپ: خوشحال است که بر سرش تئئت طلا گرفته.
(راه بدون خوف است. امنیت برقرار است).

۱۸۲- سوییدی سوییدی آخئردا میندارادی: پوستش را کند و کند سرانجام نجس و یا حرام کرد.
(کار را خوب شروع کرد اما آخرش را خراب کرد).

۱۸۳- سیاست نه‌نه باجی بیلمز: سیاست خواهر و مادر نمی‌شناسد.

۱۸۴- سیچان اولمامیش داغارچیق^۱ دلیر: قبل از موش شدن ته خورجین را می‌برد.

۱۸۵- سیچان سیدیگینن دریا میندار اولماز: با شاش موش دریا نجس نمی‌شود.
نشود دریا به پوز سگ نجس. / (امثال و حکم)

۱۸۶- سیچانئان اولان چوال دیبی کسر: بچه موش ته جوال را می‌برد.

۱- داغارچیق = نوعی کیسه که از شکم حیوانات ساخته می‌شود.

عاقبت کرک زاده کرک شود کرچه با آدمی بزرگ شود.

(سعدی)

۱۸۷- قورخور قارنی آجیخا: نمی ریند، می ترسد که گرسنه شود.

(در مورد افراد خسیس گفته می شود).

۱۸۸- سیز ووراننان سو چنخیر بیز ووراننان قان؟ شما که می زید آب درمی آید ما که می زنیم

خون؟

(سخن شما لطیف و خوب است و سخن ما جانگزا).

۱۸۹- سیزه یارادی قوؤر مالیق بیزه یارادی شوربالیق؟: شایسته شما گوشت قورمه است

شایسته ما گوشت آبگوشتی؟

۱۹۰- سیزین ایاغیز بیلنه نی بیزیم باشئمئز بیلمز: چیزی را که پای شما می داند سر ما نمی داند.

۱۹۱- سیقیر اتین قیزیم قویسون گلینیم چنخاردسین: گوشت گاو را دخترم بار کند. عروسم

سرسفره بیاورد.

(دختر کار را نادرست انجام می دهد عروس باید سرزنش ببیند).

۱۹۲- سیخما بوغمایا سالیپ: به تنگنا انداخته است.

۱۹۳- سینزیلادی، سینزیلادی مطلبین آلدی: آنقدر گریه و زاری کرد به مرادش رسید

«ش»

- ۱- شاپالاقننان اؤز قنزاردير: با سيلي صورت خود را سرخ می‌کند.
- ۲- شاددئقننا شينئنيق ائليز: از شادی در پوست خود نمی‌گنجد.
- ۳- شاطرلارينان اويدن چئخار مٲر بلرينن اويه گلر: با نانواها از خانه بيرون می‌رود و با مطربان برمی‌گردد.
- خيلي زود می‌رود و خيلي دير برمی‌گردد. معمولاً نانواها قبل از طلوع آفتاب به دكان می‌روند و مطرب‌ها صبحگاهان به خانه بر می‌گردند.
- ۴- شاققيللا، گورولله، آمما ياغما: هر قدر خواستی عصبانی شو اما اقدام ناجوری نکن. رعد و برق به راه انداز ولی نبار.
- ۵- شامین شورروقی آخشانان معلوم اولار: شوری شام از هنگام غروب معلوم می‌شود.
(از اینجا پی‌توان بردن که در دریاچه طوفان است.) سالی که نکوست از بهارش پیداست.
- ۶- شانس آدامین قاپیئسینی بیر یول چالار: شانس فقط یکبار در خانه‌ی انسان را می‌زند.
- ۷- شانس گئتیرنده گٲجه‌دن صبحه آدام وارلی اولار: اگر شانس بیاوری از شب تا صبح ثروتمند می‌شوی.
- ۸- شاها شاهقولی دئمیر: به شاه شاهقلى نمی‌گويد به شاه نیز اعتنايی ندارد.
- ۹- شاه باغیشلیر شیخ علیخان^۱ باغیشلامیر: شاه می‌بخشد شیخ علیخان نمی‌بخشد.
- ۱۰- شاه‌اندان باکیم یوخدی: از شاه نیز ترسی ندارم.
- ۱۱- شاه عباس‌ایارادی کچل عباسا یارامادی: شایسته شاه‌عباس بود شایسته عباس کچل نبود.
- ۱۲- شاه عبدالعظیمی (شاه‌دوالعظیمی) تعاریفی^۲: تعارف آب حمامی خرجی ندارد.
تعارف شاه‌عبدالعظیمی راه ضررش بسته است. / (ده هزار مثل فارسی)

۱- داستان در ریشه‌های تاریخی امثال (آملی) ج ۲، ص ۶۵۷

۲- همان، ص ۲۹۹

۱۳- شاه‌لیق وقتیمدی: دوران خوشی و شادی منست.

۱۴- شاه منی آلمئشدی اوپپاقی قالمئشدی؟: شاه با من ازدواج کرده بود بوسیدنش مانده بود.؟! (در مواقعی گفته می‌شود که کسی روی توهم و یا خیالاتی حساب و کتابی برای خودش باز کند و امید واهی به چیزی داشته باشد).

۱۵- شاه منی آلمئشدی ساخلاماقی قالمئشدی: شاه با من عروسی کرده تا به نگه داشتنش فکر کنم.

۱۶- شاهنامه‌نین آخری خوشدی^۱: شاهنامه آخرش خوش است.

۱۷- شاهین آتینا یابی دئیئپ: به اسب شاه یابو گفته. به دیزی گفته است هر کاره. □ سنگ به رودخانه خدا انداخته □ پشت مسجد شاه داد زده است آی سیب‌زمینی. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۸- شاهین بیر داغدا بیر باغی وار اوزی یوخدی آما یارپاقی وار: شاه در کوهی باغی دارد خودش از بین رفته برگهایش مانده. (امید واهی به چیزی داشتن).

۱۹- شاهین ده‌وله‌ری ده ایاق یالین گزر: شترهای پادشاه هم پابرهنه می‌گردند. (در مباحثات به فقر گویند).

۲۰- شاهین شبه‌خوانی کیمین شمورلوق پالتارئن چئخاردیپ، امام حسین پالتارئن گئیئپ: مثل شبیه‌خوان شاه لباس شمر را درآورده، لباس امام حسین را پوشیده. هر لحظه رنگ عوض می‌کند □ باد به هر طرف بوزد به همان طرف می‌رود. / (امثال و حکم)

۲۱- شنبه گونی بیری پول تاپار بیری پول ایتیرر: روز شنبه یکی پول پیدا می‌کند یکی گم می‌کند.

تا یکی نمیرد یکی زنده نمی‌شود. / (امثال و حکم)

۲۲- شَرّ آدامنان قوی قاچ: از آدم شرور کناره‌گیری کن.

۲۳- شرطی شوخ‌ودا کسر: هنگام کاشت شرط را می‌بندد.

جنگ اول به از صلح آخر. / (امثال و حکم)

۲۴- شرعه گندن اوز سوزون دانئشار: کسیکه پیش قاضی می‌رود حرف خود را می‌زند.

کسیکه تنها نزد قاضی رود راضی برمی‌گردد. / (امثال و حکم)

۲۵- شریک یاخچی اولسیدی آلاله اوزونه شریک توتاردی: اگر شریک خوب بود خدا برای

خود شریکی می‌آفرید.

۲۶- شعورلی اوشاق دائی سئنا چئکر: کودک با شعور شبیه داییش می‌شود.

۲۷- شعورلی اوغلان نینیر دده مالین، بی‌شعور اوشاق نینیر دده مالین: فرزند با‌شعور

ارث پدر را می‌خواهد چه کند، فرزند بی‌شعور ارث پدر را می‌خواهد چه کند.

فرزند با‌شعور خود صاحب نعمت می‌گردد و فرزند بی‌شعور ارث پدر را از دست می‌دهد.

۲۸- شق القمر ائلئیپ^۱: شق القمر کرده.

۲۹- شکر آلدیم دوز اولدی یای گونی حاماما گئندیم بالتا^۲ کسمز بوز اولدی: شکر خریدیم

تبدیل به نمک شد در فصل تابستان به حمام رفتیم آب تبدیل به یخ شد. یخی که تیشه هم آن را نمی‌شکند.

۳۰- شو خلو قون آخیری داعوایا چئکر: آخر شوخی به دعوا ختم می‌شود.

بسا قالا که از بازیچه برخاست. (نظامی) باد باران آورد بازیچه جنگ، ظرافت^۳ آتش افروز جدایی

است. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۱- شوربا آلتی قئزدئیر: آتش آبگوشت را تیزتر می‌کند.

تملق گفتن - چاپلوسی می‌کند.

دستمال به دست است. / (امثال و حکم)

۳۲- شلخته‌له‌ره حضرت فاطمه‌ایکی رکعت ناماز قئلیپ: حضرت فاطمه برای شلخته‌ها دو

رکعت نماز خوانده.

۱- داستان در ریشه‌های تاریخی امثال (آملی) ج ۲، ص ۶۸۷

۲- بالتا = چکش = تبر هیزم شکنی

۳- ظرافت = شوخی

(شلخته ها خوشبختند). شلخته: زنان لاابالی و بی بند و بار و آسوده خیال را گویند.

۳۳- شورون شور تا لاقتن چئار دیپ: شورش را درآورده.

۳۴- شوورن کیمین هر کسئتنن جور گلیر: مثل خاکشیر با طبیعت همه سازگار است.

۳۵- شیر هر وقت دشمن گؤرر هم نعره چئکر هم قویرو قون تولار: شیر هر وقت دشمن را

می بیند هم نعره می کشد هم دُم خود را تکان می دهد.

۳۶- شیرین دی شربت کیمین، آجئدی ازوای^۱ کیمین: شیرین است مثل شربت، تلخ است مثل

حنظل.

گاهی شیرین است - زمانی تلخ

۳۷- شیریننقدان شکره شیللاق آتیر: از شیرینی زیاد به شکر لگد می پراند.

۳۸- شیطانادا پاپیش تیکیر: برای شیطان نیز پاپوش می دوزد.

۳۹- شیطان بیر گول آخندار، اوزی دالدان باخار: شیطان یک گل به وسط رها می کند خودش

کناری ایستاده تماشا می کند.

(مسأله ای را ایجاد کرده، کناری به تماشا می ایستد).

۴۰- شیطان بیلمز آرواد پیچاقئن هاردا ایتیلدر: شیطان نمی داند زن چاقوی خود را کجا تیز

می کند؟

۴۱- شیطان داشدان کسر باققال کشمشدن: شیطان از سنگ کم می کند و بقال از کشمش.

۴۲- شیطان دستگاهی: دستگاه شیطان است.

۴۳- شیطان تسنی فعله توتوب؟ شیطان ترا به نوکری گرفته؟

۴۴- شیطان قویسا قورت قویوننان اوتورار: اگر شیطان بگذارد گرگ با گوسفند همنشین

می شود.

۴۵- شیطانین اوزون آقاردیپ: روی شیطان را سفید کرده.

۱- ازوای = گیاهی بسیار تلخ مزه، عود گیاهی از تیره ی سونها که شیرابه ی آن پس از سفت شدن به صورت سمغ زرد رنگ در می آید.

ضرب‌المثل‌های ترکی در... / ۲۴۹

۴۶- شیللاق گوتی آغرئتماز آما کوفتی وار: لگد مایه‌ی درد نیست ولی برای آنکه لگد خورده
مایه‌ی خفت است.

« ص »

- ۱- صبحانه‌نی برک ائله شامی ترک ائله: صبحانه را خوب بخور و شام را ترک کن.
- ۲- صبحدن سنین ننه‌ن جیبین جئریقین تیکیرم؟ از صبح سوراخ جیب مادرت را می‌دوختم؟
لیلی زن بوده یا مرد؟ / (امثال و حکم)
(خطاب به کسی که در پایان داستان سئوالی می‌کند که معلوم می‌شود هیچ چیزی متوجه نشده است.)
- ۳- صبر ایله سن رنج گنج اولار: اگر صبر کنی رنج تو به گنج تبدیل می‌شود.
گر صبر کنی ز غوره حلوا سازی. / (امثال و حکم)
- ۴- صبر ائلیین آدامین ایشی‌دالا دوشمن: کسیکه صبر کند کارش عقب نمی‌افتد.
- ۵- صبر ایوب^۱
- ۶- صبرینن حلوا پیشیر ای غورا سننن، بسله سن اطلس اولور توت یارپاغئننان: اگر صبر کنی از غوره حلوا درست می‌شود. اگر مراقبت نمایی از برگ توت ابریشم به دست می‌آید.
یتمدی آرزویه مگر صبرلن، صبر دور رفیق صفر
هیدجی
- ۷- صبرینن حلوا پیشیر، ی غورا سننن، بسله سن حاجامات اولار کل^۲ بویونوزوننان: اگر صبر کنی از غوره حلوا ساخته می‌شود و با مراقبت و پرورش از شاخ آهو وسیله حجامت درست می‌شود.
- ۸- صبح گؤنوننن یاریمئیان آخشامنان یارامان: کسیکه از صبح زندگیش شانس نیاورد از غروبش شانس نمی‌آورد.
- ۹- صبحون شوم‌لوقی، گئجه‌نین غرنقولوقوننان معلوم اولار: شومی صبح از تاریکی شب قبل پیدا است.

۱- داستان در ریشه‌های تاریخی امثال (آملی) ج ۲، ص ۶۹۷

۲- کل = آهوی نر، گاو نر

۱۰- صغیر اوشاق ده‌ده‌سین کوتون گئیئپ: کودک بی‌پدر کُت پدرش را پوشیده.
(پا جای پای بزرگان گذاشته است).

۱۱- صغیر مالی دویور: مال صغیر نیست.
در تقدیم هدیه و نعمتی به دیگران گویند تا با خیال آسوده بپذیرد.

۱۲- صلوات‌دا گوجه باغلندی: صلوات نیز وابسته زور است.

۱۳- صفحه قویوب^۱: پشت سر کسی مشغول حرف زدن است.
(صفحه = نوار گرامافون!)

۱۴- صندل آغاجئن کرگ بیر عطری اولا: چوب صندل باید عطری هم داشته باشد.

۱۵- صیاد اوغلی داغدا قالیپ: پسر صیاد در کوه مانده.

پای خر در گل مانده. / (امثال و حکم)

« ض »

۱- ضررین هر یانئننان قئیئدن نفعنده: جلوی ضرر را از هر کجا بگیری به نفع توست. / (امثال و

حکم)

« ط »

۱- طبلینن گلن بالاباننان گئدر: کسی که با طبل بیاید با سرنا می‌رود.

(کسی که با هیاهو آید رفتنش نیز با هیاهوست).

۲- طمع عقلی ضایع ائلر: طمع عقل را ضایع می‌کند.

بدوزد طمع دیده‌ی هوشمند در آرد شره مرغ و ماهی به بند

(سعدی)

۳- طمعدن میندار طمعدی: نجس‌تر از طمع همان طمع است.

۴- طمع دیشین چک: دندان طمع را بکش.

۵- طمع‌ی، مرتضی علینین کر مئفنن چو خدی: طمعش از کرم حضرت علی بیشتر است.

۶- طینت هاردا منزل اوردا: فطرت تو در هر کجا باشد منزل همان جا است.

« ظ »

- ۱- ظالم ظلمونن دویماز عالم علمینن: ظالم از ظلمش سیر نمی‌شود، عالم از علمش.
 - ۲- ظالمین ریشه‌ی حیاتننی آه کسر، مانع رزق اولان رزقننی آلاه کسر: رشته حیات ظالم را آه مظلوم می‌برد و کسیکه مانع روزی و رزق دیگران باشد خدا روزی او را قطع می‌کند.
 - ۳- ظالمین یاتماقی او یاقلنقدان یاخچیدی: خواب ظالم از بیداریش بهتر است.
- ظالمی را خفته دیدم نیمروز گفتم این فتنه است خوابش برده به

(سعدی)

- ۴- ظلمونن آباد اولان آختردا بر باد اولار: خانه‌ای که با ظلم آباد شود، در آخر کار بر باد می‌رود.
- ظالم همیشه خانه خراب است. □ ظلم ظالم بنیاد خود ظالم را می‌کند. □ خانه‌ی ظالم به آه مظلوم خراب است. / (ده هزار مثل فارسی)

خانه‌ی ظالمان نه دیر که زود به فضیحت خراب خواهد بود.

(اوحدی)

- خانه‌ای را که به ظلم سازی سگ در آن کند بازی. □ چراغ ظالم تا صبح نمی‌سوزد. □ ریشه‌ی بیداد بر خاکستر است. □ همه چیز از باریکی پاره شود ظلم از کلفتی. / (ده هزار مثل فارسی)

«ع»

۱- عارسيز باشان کوزسوز کول: بر سر بی عار تو خاکستر بدون آتش بریزند.

(خاک بر سر کسی که هیچ چیز را ننگ و عار نمی‌داند).

۲- عاشیق اولان ائششگی جیران گؤرر: کسیکه عاشق باشد خر را آهو می‌بیند.

۳- عاشیق اولان کور اولار: عاشق کور است.

اگر بر دیده‌ی مجنون نشینی به غیر از خوبی لیلی نبینی.

(وحشی بافقی)

۴- عاشیق لیق یاخچی صنعت‌دی اما قیامت‌ده ایشی یاش اولمویا: مطرب شدن چیز خوبی

است بشرطی که در روز قیامت اوضاعش خراب نشود.

عاشیق، نوازنده، ساز زن، خواننده، خنیاگر

۵- عاشیق هایا، موللا وایا: مطرب برای نشاط و ملا برای گریاندن خوب است.

۶- عاشیق هریانا گئتسه دمی یانیندا گئدر، غملی هریانا گئتسه غمی یانیندا گئدر: مطرب

هر جا رود شادی با خود می‌برد آدم غمگین هر جا رود غم با خود می‌برد.

۷- عاشیقین سوزی اولمویاندا نینیم نینیم دئیر: مطرب وقتی حرفی برای گفتن یا آوازی برای

خواندن ندارد آواز چه کنم چه کنم سر می‌دهد.

۸- عالم دیسه، خالام دیمه‌سین: اگر همه دنیا از من عیب می‌گیرند لااقل خالهام این کار را نکند.

۹- عالم بیسلین خالام بیلمه‌سین: همه‌ی دنیا بفهمند ولی خالهام نفهمد.

۱۰- عالم دلی اولسا گئدر قاضی یانینا قاضی دلی اولسا هارا گئدر: اگر مردم دنیایی دیوانه

شوند به نزد قاضی می‌روند اگر قاضی دیوانه شود به کجا باید برود؟

هرچه بگردد نمکش می‌زنند وای به روزی که بگردد نمک. / (امثال و حکم)

۱۱- عالم سنه گولور سن کیمه گؤلورن: دنیا به تو می‌خندد تو به چه کسی می‌خندی.

۱۲- عالمه قولاق اولسا سنه گوزده: اگر برای عالمی گوش باشد برای تو چشم است.

- ۱۳- عالمه گلدی همدم، بیزه گلدی ورم غم: برای مردم همدم پیدا شد، برای ما درد و غم.
- ۱۴- عالمی گوردوم دیزی قوجاقئندا، ظالمی گوردوم اوغلی قوجاقئندا: عالم را دیدم که زانو بغل کرده بود ظالم را دیدم که فرزندش را در آغوش داشت.
- ۱۵- عالمین توخلی چیئشی اوینار بیزیمده دوبوروموز: برای مردم بز کوچکشان (دوساله) می‌رقصد برای ما هم بز نرمان.
- (عزیز کردگان مردم برای آنها خوش‌رقصی می‌کنند نره‌خر ما هم برای ما). هنگامی می‌گویند که بزرگی ادای کوچک‌ترها را در آورد و کار سبکی بکند.
- ۱۶- عبدالرحمن بی بز نیپ: عبدالرحمن داماد شده است.
- (وقتی کسی بدون دلیل به خودش برسد و خود را آرایش کند گویند.
- ۱۷- عثمان کؤینگی اولوپ^۱: پیراهن عثمان شده است.
- ۱۸- عربده گؤجون یارئسئیدی: فریادزدن نیمی از قدرت است.
- رجز خوانی نیمی از حمله است.
- ۱۹- عرب چالیر کُرد اوینور: عرب می‌زند کُرد می‌رقصد.
- (بسیار شلوغ و درهم است).
- ۲۰- عرب نی چالان یئره گئتدی: به جایی رفت که عرب نی انداخت. / (امثال و حکم)
- ۲۱- عَرَق ایچ منبر یاندیر مردم آزار اولما: می بخور منبر بسوزان مردم آزاری مکن.
- ۲۲- عَرَق ساتانین شاهی اوزوم ایاقلیان اولار: شاهد عرق فروش شاگردش باشد.
- شاهد روباه دمش است. / (امثال و حکم)
- ۲۳- عزرائیله جان وئرمز: جان به عزرائیل نمی‌دهد.
- ۲۴- عزرائیلین آدی پیس اولوپ: نام عزرائیل بد در رفته.
- ۲۵- عزیزم عزیز تربیتی اوناندا عزیز: عزیزم عزیز است اما تربیتش عزیزتر است.
- ۲۶- عشقینده ترسه آواندی اولار: عشق هم پشت و رو دارد.

۲۷- عصا یاخچئیده موسی الینده: عصا خوبست به شرطی که در دست موسی باشد.

۲۸- عقرب قوجالاندا قورباغا باشئنا بمبچه وورار: وقتی عقرب پیر شود قورباغه به او توسری می‌زند.

گرگ که پیر شود موش با دمش بازی می‌کند. / (امثال و حکم)

۲۹- عقل پایلئیاندا سن هاردایدین؟: وقتی عقل را تقسیم می‌کردند تو کجا بودی؟

آن وقت که عقل قسمت می‌کردند تو عقب ترازو مثقال رفته بودی؟

۳۰- عقلی گوزونده: عقلش به چشمش است.

۳۱- عقلی گیلدیرده: عقلش گرد است. سفیه است.

۳۲- عقیل باشد اولار یاشار اولماز: عقل در سر می‌شود نه در سن.

بزرگی به عقل است نه به سال.

۳۳- عقیل سیز باشا ایش گلر: بر سر بی عقل بلا می‌آید.

۳۴- عقیل که اولمادی جان عذابادی: وقتی عقل نباشد جان در عذاب است.

۳۵- عقیللی آدام بیر لووادان ایکی یول گئتمز: آدم عاقل از یک سوراخ دوبار رد نمی‌شود.

۳۶- عقیللی آدام بیزی تاپماز دلی- مئخین چئکر گلیر: آدم عاقل ما را پیدا نمی‌کند دیوانه زنجیر خود را پاره می‌کند و می‌آید به سراغ ما.

۳۷- عقیللی اوزونه حسرت قالئمئشئق: برای دیدن یک عاقل حسرت به دل مانده‌ایم.

۳۸- عقیللی ایکی پای یئیر دلی اوز پایئنئدا یئیه بیلمز: عاقل دو سهم می‌خورد و دیوانه سهم خود را هم نمی‌تواند بخورد.

۳۹- عقیللی دشمن دلی دوستدان یاخچئیده: دشمن عاقل از دوست نادان بهتر است.

دشمن دانا به از نادان دوست. / (سعدی)

۴۰- عقیللی فکر ائلئینه دلی چایدان گئچر: تا آدم عاقل نکر کند دیوانه از رود گذشته.

۴۱- عقیللی میز خدیر آقادی، بوجاقی قویور... اوجاقا: عاقل ما آقا خدر است که گوشه و کنار را

می‌گذارد... به اجاق.

۴۲- عقیلی میز قاباقداک زینجیریده: عاقل ما همان است که در جلوی صف زنجیر به دست و پا

دارد.

وقتی دیوانگان را به زنجیر می بردند از یکی پرسیدند: بین شما عاقل نیست. جواب داد: عقیلی.

۴۳- عقیلی مین اویی یئیپ دلی هیچ بئردن ده یئمئیپ: عاقل هزار خانه را می خورد دیوانه

یکی را هم نمی تواند.

(خانه مجاز، است برای دارایی ها و ثروت خانه ها).

۴۴- عقیلی نن داش داشی دیوانینن یول گئتمه: با عاقل سنگ حمل کن با دیوانه راه مرو.

۴۵- عقیلییه دئیلر: عقلی هار دان اورگندین دئدی دلی یول قویاندان: به عاقل گفتند عقل از

کجا آموختی گفت از دیوانه ای که راه نشان می داد.

لقمان را گفتند ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان / (سعدی)

۴۶- عکسی بربریه دوشه هیچکس یئمز: اگر عکسش به روی بربری بیفتد هیچکس نمی خورد.

شکلش را به در خلا بکشند آفتابه رم می کند! □ جمال، جمال انتر است هر چه نبینی بهتر است. / (ده

هزار مثل فارسی)

۴۷- علملر اوچه دئیر: هیچ دویی نیست که سه نشود.

۴۸- علی بورکون ولی باشئنا قویور: کلاه علی را بر سر ولی می گذارد.

(بسیار حيله گر است). نیز در حق کسی گویند که قرض ها و بدهی هایش را بوسیله ی قرض کردن از

دیگران ادا می کند.

۴۹- علی سی دلی ولی سی دلی، آلاهِ آرئیرمئش هاممئسی دلی: علیش دیوانه ولیش دیوانه

خدا زیادشان کند همه شان دیوانه.

۵۰- علیرضانین گؤزی آغریر، محمدرضا گؤزون باغلیر: چشم علی رضا درد می کند محمدرضا

چشمش را بسته.

۵۱- عم اوغلینن عمی قئزئن کئبئننی آسماندا باقلانئپ: عقد دختر عمو و پسر عمو در آسمان

بسته شده.

۵۲- عُمر، الی کسمئشیق؟! دست عمر را بریده‌ایم؟!

(خطا کار شده‌ایم.)

۵۳- عمر کشان، اولمامئش قفرمئز گئیئپ^۱: قبل از مراسم عمرکشان لباس قرمز پوشیده است.

اسب نخریده آخر مساز.

۵۴- عمر و موزن آخئرئدی ایشیمیزین اؤلی: آخر عمرمان است و اول کارمان . □ سر پیری

معرکه گیری.

۵۵- عمری چوخ اولان گناهی چوخ اولار: کسی که عمرش زیاد شده گناهش هم زیاد می‌شود.

۵۶- عنکبوت بئری گنه کیمه تور چکمئشن: مانند عنکبوت باز برای چه کسی تار تنیده‌ای؟

۵۷- عوضین، بدل آدئندا اوغولی اولار: نام پسر عوض، بدل است.

(چیزی که عوض دارد گله ندارد).

۵۸- عیسی اوز دینینده موسی اوز دینینده: عیسی به دین خود موسی به دین خود. / (امثال و

حکم)

۵۹- عیسی یئیئپ موسی تپیپ: عیسی خورده موسی لمبانه.

۶۰- عینک ساواد گئتئمز: عینک سواد نمی‌آورد.

۱- در گذشته روزی را که احتمالاً روز مرگ عمر بود به عنوان جشن عمرکشان همه لباس سرخ به تن می‌کردند.

« غ »

۱- غذا یاخچی اولسا خانیم ناندی پیس اولسا نوکردن: غذا اگر خوب باشد دست پخت خانم است اگر بد باشد دست پخت نوکر.

۲- غریبه گئدر گلر اولار فامیل، فامیل گلیپ گئتمز اولار اوزگه: غریبه رفت و آمد می کند همچون خویشاوند می شود و خویشاوند رفت و آمد نمی کند غریبه می شود.

۳- غلاف یول وئرمه سه قئلینجی غلafa قویماق اولماز: اگر غلاف راه ندهد شمشیر را نمی توان در آن جای داد.

غایب دَن گلدی قوناق قاباقینا یخنی قویاق نه یخنی نین سوموگو وار نه قوناقون دیشی
وقتی مهمان نا خوانده فرارسد ناچار باید خوراکی مناسب حال مهمان تهیه کرد.

« ف »

۱- فاتحه قوتولاننان سورا تازا دئیئر اولی کیمدی: پس از پایان فاتحه تازه می‌گوید چه کسی مرده.

۲- فاطی یاپانی کور قاپئر: هر چه را که فاطی می‌پزد کور می‌تاپد.

۳- فالاینا فال سیزدا قالما: به فال اعتماد مکن بدون فال نیز زندگی مکن.

تفال برای دلخوشی است نه برای باور کردن!

۴- فایده سیز باش مزار دا باش: وجود بی اثر بود و نبودش یکی است.

۵- فتبارک الله احسن الخالق، بیر دوری پلو اوستونده بالیق^۱:

۶- فتنه تولکی قویروقوندان ایلیشر: روباه مکار بالاخره از دمش گرفتار می‌شود.

۷- فرانسه قاشقنی نن انگلیس پوخی یئیر: با قاشق فرانسه گه انگلیسی می‌خورد.

به کسانی می‌گفتند که «فرنگی مآب» بودند.

۸- فضولی آپاردئلار جهنمه، دئدی: کسسووی هانی: فضول را بردند به جهنم گفت پس هیزمش

کو؟

(کسیسو = چوب بلند که به آن آتش تنور را جابجا می‌کنند).

فضولو بردند جهنم، گفت: هیزمش تره. / (امثال و حکم)

۹- فقیر آدامی قورت یئمز: آدم فقیر را گرگ نمی‌خورد.

آدم فقیر را از شهر بیرون نمی‌کنند. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰- فقیر آدامین نه تویی اولسون نه یاسی: بهتر است که آدم فقیر نه عزا داشته باشد نه عروسی.

۱۱- فقیرین آهی تختن آندئرر شاهی: آه فقیر پادشاه را از تخت پایین می‌آورد.

۱- در قدیم وقتی مکتبدار به این آیه می‌رسید قرآن را می‌بست و ادامه‌ی آن را موکول می‌کرد به زمانی که از خانه‌ی دانش‌آموز یک دیس پلو با ماهی بیاورند و خانواده‌ها می‌دانستند که چه روزی مراسم اجرا خواهد شد. با آمادگی قبلی همان روز به مکتب خانه غذا و هدیه می‌فرستادند.

- خانمان سوزن شود آتش آهی گاهی بشکند آتش دل پشت سپاهی گاهی
- ۱۲- فلان کس، نه‌نه باجئسننا نامحرم‌ده: فلانی به مادر و خواهر خودش نیز نامحرم است.
- ۱۳- فلان کس هیچ بادمجانادا اعتقادی یوخی: فلانی حتی به بادمجان هم اعتقاد ندارد.
(فلانی به هیچ چیز اعتقاد ندارد).
- ۱۴- فلانی چئخیپ منبره: فلانی رفته بالای منبر.
(زیاد حرف می‌زند).
- ۱۵- فلانی دیشی قانئنا باتئپ: دندان فلانی به خورش آغشته است.
خون چشمش را گرفته.
- ۱۶- فلانی سققزئنی ساپا چئخاردی!: فلانی سقزش را به نخ تبدیل کرده.
آنقدر تعلل کرد تا کارش زار شد.
- ۱۷- فلانی هیچ پیغمبرین داوارین آخشاما کیمین یایماز: فلانی گوسفند هیچ پیغمبری را تا غروب به چرا نبرده.
- (به هیچ دینی پایبند نیست). با هیچ‌کس تا آخر همراهی نمی‌کند - اعتمادی برای گفتار و کردارش نیست.
- ۱۸- فلکده دئیئر چرخیم وار دلکده دئیئر چرخیم وار: فلک هم می‌گوید چرخ دارم دلاک هم می‌گوید چرخ دارم.
- سلمانی‌های قدیم برای تیز کردن تیغ سر تراشی یک چرخ کوچک تیغ تیز کن در مغازه داشتند.
- ۱۹- فلک قویماز هیچ‌کس داشی داش اوسته قویا: فلک نمی‌گذارد کسی سنگ به روی سنگ بگذارد.
- ۲۰- فلک هم باغلار هم آچار: فلک هم می‌بندد و هم باز می‌کند.
- ۲۱- فلک یازانی سوموروق پوزا بیلمز: چیزی را که فلک می‌نویسد سیمرغ نمی‌تواند پاک کند.
- ۲۲- فلکین الوان الوان بورکی وار: فلک کلاه‌های رنگارنگی دارد.
- روزگار است این که عزّت دهد که خوار دارد چرخ بازی گراز این بازیچه‌ها بسیار دارد

۲۳- فَمَنْ يَعْمَلْ اِثْلَهُ مِثْشَم^۱: (سرهم بندی کرده‌ام).

۲۴- فی عمِدِ مَمْدَدَه، هارا گنْدیرن بوشخده‌ده^۲:

برای خواندن درس به این دشواری، در این سرمای سوزان کجا می‌روی.

۲۵- فیله چوخ بویوک اولور: فیل هم خیلی بزرگ است. بزرگی به عقل است و ادب نه به اصل

ونسب.

خیک بزرگ می‌شود اما خوب نمی‌شود. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۶- فیلی فنجاننان سووارمازلار: فیل را با فنجان سیراب نمی‌کنند.

۲۷- فیلین اؤلوسینن دئرسی مین تومنده: فیل مرده و زنده‌اش هزار تومان است. / (امثال و

حکم)

۲۸- فلک بوکوب بلمی انتقام آلیر مندن رقیبه باخ که بو حالته کام آلیر مندن

بیتی از یک شاعر ناشناخته که به صورت ضرب‌المثل وارد زبان زنجانیان شده است.

فلک انتقام خوشی‌های جوانی را از من می‌گیرد و پشت خمیده‌ام گردانیده، در چنین حالی رقیب را

تماشا کن که کام دل از من می‌گیرد.

۱- اشاره به آیه ۷ و ۸ از سوره ۹۹ «الزلزال» در مواقعی گفته می‌شود که کسی کاری را نیمه تمام انجام داده یا سرهم بندی کرده باشد.

۲- آیه ۹ از سوره «همزه» خطاب شاگرد مدرسه‌ای که در یک روز بسیار سرد به مکتب می‌رود یعنی اینکه در این سرمای سوزان کجا می‌روی برای خواندن درس به این دشواری؟

«ق»

۱- قابا قداکی بیلمز، دالداکی نمه دئییه جک: آنکه از جلو می رود نمی داند نفر پشتی چه خواهد گفت؟
(آنکه اول سخنی گوید از منطق دو می بی خبر است).

۲- قاپاق سیز قئینئیپ، بوق سوز پئشئیپ: بدون در جوشیده و بدون بخار پخته.
از هیچ به همه چیز رسیده.

۳- قاپاق سنز قازان قینه مز آناسیز اوغلان اویناماز: دیگ بدون در نمی جوشد و پسر بدون مادر
نمی رقصد.
(بازی نمی کند)

۴- قاپی اوز دابانین اوستونده دولانار: هر دری به روی پاشنه ی خودش می چرخد.
هر کس به استعداد و لیاقت خود به مقامی می رسد.

۵- قاپیدان قووالثران، پاجادان گلیر: از در می زنی از روزن وارد می شود.

۶- قاپیئمیئزدان گئچمز: از در ما وارد نمی شود.
(گران قیمت است و در سطح ما نیست).

۷- قاپیمنان گوئرسن قاپئننان گوئرسه نیم: به خانه ام بیا تا به خانه ات بیایم.

۸- قاپئینی گن قوی ده وهنی آلاهدان ایسته: در خود را بزرگ بساز، شتر را از خدا طلب کن.
مناعت طبع داشته باش نعمت را از خدا بخواه.

۹- قاپی قاپی دیلنه رم اما منت چئکمه رم: در به در گدایی می کنم اما منت کسی را نمی کشم.

۱۰- قاپی قاپی دیلنیرم وئریرم اوئیئر: در به در گدایی می کنم می دهم او می خورد.
(بسیار از او متنفرم).

۱۱- قاپئینی داباننان چئخارته ده: در را از پاشنه در آورد.

مزاحم دایم و سمج است.

۱۲- قاتیقا بیر قاشق مایا وورالار: به ماست هم یک قاشق مایه می زنند.

(برای آدم حرف شنو یک حرف بس است).

۱۳- قاتیق جالانار یئری قالار، ایران جالانسانمه‌سی قالار؟ اگر ماست بریزد آثار آن در ته ظرف

می‌ماند اگر دوغ بریزد چه چیزی از آن باقی می‌ماند؟

نظیر از پای بسته چه سیر آید و از دست گرسنه چه خیر (سعدی).

۱۴- قاتیقئندا قئل وار: در ماستش موجود دارد.

□ شیشه پيله‌ای در کارش هست.

۱۵- قاچانا یئر تاپیلماز: برای کسیکه فراری است جا پیدا نمی‌شود.

فراری را کس پناه نمی‌دهد.

۱۶- قاچاندا آلاهی چاقئرار، قوواندا: متواری و تعقیب کننده هر دو خدا را صدا می‌زنند.

صالح و طالح متاع خویش نمودند تا که قبول افتد و چه در نظر آید.

(حافظ)

۱۷- قاچانیدا آلاهی قاجیردار، قاجیردانندا: دونده و دواننده را خدا به حرکت وامی‌دارد.

(اراده ظالم و مظلوم به دست خداست).

۱۸- قاچانین دالیجا قاشمازلار: شکست خورده را تعقیب نمی‌کنند.

۱۹- قارا باسنئر: دچار کابوس شده است.

۲۰- قارا بفزدن دون اولماز: از کرباس سیاه پیراهن نمی‌شود دوخت.

۲۱- قارا پالاس آغارماز: پلاس سیاه سفید نمی‌شود.

کلیم بخت کسی را که بافتند سیاه به آب کوئر و زمزم سفید نتوان کرد^۱

(سعدی)

۲۲- قارا تپه‌لی‌سن، گئچ یوخاری باشا: اهل قرا تپه‌ای بفرما بالا.

۲۳- قارا پیشیگیگن دعاسینن یاغیش یاغماز: با دعای گربه سیاه باران نمی‌بارد.

با حرف خر از آسمان جو نمی‌بارد. □ اگر دعای طفلان را اثر بودی یک معلم زنده نماندی. □ به دعای

کربه کوره سقف مبال پایین نمی آید. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۴- قاراچی قان گؤروپدی: کولی خون دیده است.

۲۵- قارا خبر! کنده نه خبر؟: آورنده خبرهای بد! در ده چه خبر؟

۲۶- قارادان آرتیق بویاق یوخ: بالاتر از سیاهی رنگی نیست. / (امثال و حکم)

۲۷- قارا عقرب کیمین ووروپ گندیپ قبیرصانیدقا دایانیپ: مثل عقرب سیاه نیش زده و رفته در قبرستان ایستاده است.

۲۸- قارا قوتورا درماندی: درمان بیماری گری است.

§ (به هیچ دردی نمی خورد). همچنین به این معنا نیز هست که «سیاه»^۱ درمان گری است.

۲۹- قارا گوندی اوزون عمر: عمر دراز و بخت سیاه

۳۰- قارا گونلی آدامان شیطان اوجالار: شیطان وقتی آدم سیاه بخت را ببیند افتخار می کند.

۳۱- قارا گئیپ گوی باغلیئیپ: لباس سیاه پوشیده و کمربند تیره بسته.

(کنایه از ماتم گرفتن).

۳۲- قارا یئر، قوری یئر: جای تاریک و خشک و خالی. (کنایه از بدبختی).

۳۳- قارداش قارداشی پیچاخلار، آننان دونر قوجاخلار: برادر برادر را چاقو می زند سپس او را در آغوش می گیرد.

۳۴- قارداش گلیپ دهده اولماز، باجی نه نه: برادر، پدر نمی شود و خواهر، مادر نمی شود.

۳۵- قارداشلار اللشده ابله لر اینانده: برادران جنگ کردند ابله ها باور کردند.

زن و شوهر دعوا کردند ابلهان باور کردند. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۶- قارداشلقئئمئر یئرینده، کئچی بیر یئددی عابباسی: برادریمان به جا بز یکی ۷ عباسی.

حساب حساب است کاکا برادر. / (امثال و حکم)

۳۷- قارداشی قارداش یئرینه اولدورمز لر: برادر را به جای برادر اعدام نمی کنند.

۳۸- قارداشیق کیسه میز آیری: برادریم کیسه مان جداست.

۱- قارا (یاغلی قارا) پارچه ای را می سوزانند و آن را با روغن داغ می آغشتند و به زخم ها می بستند.

۳۹- قارقادان گوزل قوش ایسته‌دیله اوز بالاسین گئندی: از کلاغ پرنده‌ی زیبایی خواستند رفت بچه‌ی خودش را آورد.

زنگی اگرچه سیه فام بود پیش مادر، مهمی تمام بود.

(ناصر خسرو)

همه کس را عقل به کمال نماید و فرزند به جمال. (سعدی) □ آب دهان هر کس برای خودش خوشمزه است. / (ده هزار مثل فارسی) □ هر کس را فرزند خویش خوش نماید. / (ده هزار مثل فارسی) هر کسی بر شعر و بر فرزند خود مفتون بود گرچه آن فرزند زشت و شعر ناموزون بود.

۴۰- قارقا گلدی کلکیگن یئرئشیقنن یئرییه اوزونون کئنده ایتیردی: کلاغ آمد راه رفتن کبک را امتحان کند راه رفتن خودش را فراموش کرد. / (امثال و حکم)

۴۱- قارقالار منیم، یومورتاسی یوخ نه فایدا: کلاغها مال من، وقتی تخم نمی‌گذارند چه فایده.

۴۲- قارقا یانئندا گوز اویور: پیش کلاغها چشم درمی‌آورد.

پیش قاضی معلق بازی. / (امثال و حکم)

۴۳- قارقنیا دئدیله: خیرسویله دئدی پوخ پوخ: به کلاغ گفتند سخن خیری بگو گفت: گَه گَه.

خرس حرف نزد وقتی هم زد گفت: پف پف. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۴- قارقیا دئدیله قارا گئیمیشن دئدی خالام گلینیم: به کلاغ گفتند: چرا سیاه پوشیدی .

گفت: عروس خاله‌ام هستم.

۴۵- قارقیشلی باش قیوم اولور: آنکه مورد نفرین است سرپرست دیگران می‌شود.

۴۶- قارقئیشین یکی باشی اولار: نفرین دو سر دارد. ممکن است اثرش بر نفرین کننده باشد.

۴۷- قارقینان یولداش اولان دودوگی پوخلی اولار: کسیکه با کلاغ دوست شود متقارش آلوده

به گَه می‌شود.

با دیگ منشین که سیه برخیزی. □ با بدان سرمن که بد گردی. / (ده هزار مثل فارسی)

رقم بر خود به نادانی کشیدی که نادان را به صحبت برگزیدی

(سعدی)

۴۸- قار کیمین ارئدی: مثل برف آب شد.

۴۹- قارنی اوزونن قاباق گئدیر: شکمش جلوتر از خودش راه می‌رود.

به افراد شکم کنده گویند.

۵۰- قارنیم آغرئیننجاق اوزوم آغرئسنن: به جای این که دلم درد کند بهتر است صورتم درد کند.

(شرمندگی کشیدن بهتر است از سختی کشیدن. □ گستاخی برای بیان اسرار درونی، بهتر از

خودخوری خواهد بود.)

۵۱- قارنئیم چون دؤیور، قدریم چیندی: به خاطر شکم نیست به خاطر ارزشم می‌باشد.

(اگر میل دارم دیگران به غذا و مخلفات مهمانی اهمیت دهند بخاطر شکم نیست بلکه به خاطر ارزش

و قدر و قیمتم می‌باشد.)

۵۲- قارنیم یانینجاق اوزوم یانسنن: به جای دلم، صورتم بسوزد.

به جای اینکه خودخوری کنم، اگر شرمندگی بکشم بهتر است.

۵۳- قارنئمی یوووپ گنتی میشم: شکم را شسته و آورده‌ام.

شکم را صابون زده‌ام. / (امثال و حکم)

۵۴- قارنئنین قره‌سی اوزونه چئخیب: سیاهی باطنش در چهره‌اش هویداست.

۵۵- قار نئیه یاغا، ایاق، نئیه اوشویه: برف چرا بیارد، پا چرا بلزرد. نظیر:

چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی.

۵۶- قاریشقانین غمخواری، بیر قئچندا یوخاری: غمخوار مورچه یک پا در هوا. با آن حال زار

می‌خواهد یاور دیگران باشد.

۵۷- قاریشقا نمه‌دی فائئسقا باقلئیا: مورچه چیست که فانسقه هم ببندد.

۵۸- قاریشقانمه‌دی که کله پاچاسی نمه‌اولا: مورچه چیست که کله پاچه‌اش چه باشد / (امثال و

حکم)

۵۹- قاریشقانین قوومی چیخده: خویشاوند مورچه پیدا شد.

۶۰- قارینا گئدن قازانتئدی: درآمد انسان وارد شکم می‌شود.

۶۱-قارین توخ اولاندا، چوخ زاد یادا دوشر: وقتی شکم سیر باشد خیلی چیزها به یاد انسان می‌افتد.

۶۲-قارین چوخ اولاندا، چوخ زاد یادا دوشر: وقتی خورنده زیاد باشد خیلی چیزها به یاد می‌آید.

۶۳-قارین دویوران آشی گؤز تانیر: چشم، آشی را که شکم سیر می‌کند می‌شناسد.

۶۴-قارین کوره‌مه منیم اوستومه: برنت را به طرف من پارو مکن.

(دردها را بر من هدیه نکن).

۶۵-قارین یاماق گوتومز: شکم وصله نمی‌پذیرد.

سبویی که سوراخ باشد نخست به موم و سریشم نگردد درست

(نظامی)

□ طشت زرتیم و پیوند نگیرم به سریش. (سعدی) □ چیزی که باشد پاره وصله برنمی‌دارد. / (ده

هزار مثل فارسی)

۶۶-قاری یا چورک آپاریر: برای قاری نان می‌برد.

۶۷-قازانا گنجمنین باشئم تینچئییه گنجیر: سری که به دیگ فرو نمی‌رفت به لگن کوچک فرو

می‌رود.

به جای عنانم عصا داد سال. / (امثال و حکم) (به روز بدی افتاده‌ام).

سری که پیش بزرگان فرود نمی‌آوردم پیش هر کس و ناکس فرود آوردم.

۶۸-قازان دیدی دیبیم قیزیلدانه، چومچه دیده گزیپ چیخمیشام: دیگ گفت که ته من از

طلاست. ملاقه گفت گردش کرده‌ام و بیرون آمده‌ام.

بیهوده لاف مزین که من به هست و نیست و اسرار زندگیت کاملاً آگاهم

۶۹-قازاندیقین وئر قازانا، آرتیقینندا چیراغ یاغیئنا: هر چه پول درمی‌آوری بده به دیگ باقی

را هم هزینه روغن چراغ کن.

آنچه با کسب و کار به دست آری صرف آسایش خود و خانواده خود گردان.

۷۰-قازان قاراسی گئدر، ناموس یاراسی گتمز: سیاهی دیگ پاک می‌شود اما درد بی‌ناموسی از

بین نمی رود.

۷۱- قازان قازانا دئیئر دیبین قارادی: دیگ به دیگ می گوید روت سیاه. / (امثال و حکم)

۷۲- قازاننان بیر چومچه یئتیشیر: از هر دیگ یک ملاقه می رسد.

۷۳- قازمانی قنزیل ائله سن قئیدردوشر خرابییه: اگر کلنگ را از طلا هم بسازی باز برمی گردد و به خرابه می افتد.

اصل بد نیکو نکرد زآنکه بنیادش بد است تربیت نااهل را چون کردکان بر گنبد است.

(سعدی)

عاقبت گرگ زاده گرگ شود گرچه با آدمی بزرگ شود

(سعدی)

۷۴- قاسم گندیپ مرند تماشادی گلنده: قاسم به مرند رفته آمدنش تماشایی است.

۷۵- قاش قاباقی یئری گویی سوپورور: اخم و تخم او زمین و آسمان را جارو می کند.

۷۶- قاشیرام قانیم چئخیر، قاشیمیرام جانیم چئخیر: زخم را می خارانم خونم جاری می شود

نمی خارانم جانم درمی آید.

۷۷- قاشین قاشیران یئرده ووردی گوژون چیئخارتدی: موقع درست کردن ابرو زد چشمش را

درآورد.

۷۸- قاشی قارا اولان سرمه نی نینیر: ابروی سیاه به سرمه چه نیازی دارد.

۷۹- قاشی قره ده کوموردن، گونده گئچیر عوموردن: ابرویش از زغال سیاه تر است و هر روز

که می گذرد عمر ما هم کم می شود.

۸۰- قاشیق قاشیق یئقیر چمچه چمچه داغئدیر: قاشق قاشق جمع می کند. ملاقه ملاقه به هدر

می دهد.

۸۱- قاشیقیننان یئقان چمچینن داغئدار: کسیکه با قاشق جمع می کند. با ملاقه به هدر می دهد.

انگشت انگشت نبر تا خیک خیک نریزی. / (ده هزار مثل فارسی)

۸۲- قاشیننا باخما گوزونه باخ آغزینداکی سوزونه باخ: به ابرویش نگاه مکن به چشمش نگاه

کن.

به حرفی که در دهانش است نگاه کن. صورت ظاهر را نبین شخصیتش را در سخنانش درک کن.

۸۳- قاصیده زوال یوخی: قاصد امنیت دارد.

۸۴- قاطر آلان سوچودی: کسی که قاطر می‌خرد سقااست.

در قدیم معمول بود مشک‌های آب را با قاطر حمل می‌کردند.

۸۵- قاطرا دئیدلر دن کیمده؟ دیدی: نه‌نه‌م آتدی: به قاطر گفتند: پدرت کیست؟ گفت مادرم

اسب است.

۸۶- قاطر ساتمامئشان پولون آلا بیلمه‌رن: قاطر نفروختی که پولی دریافت کنی.

۸۷- قال گینان توکون، دیشین تکین آغارسین: بمان تا مویت همچون دندانت سفید شود.

۸۸- قالمیشام الی کسیک: دستم به جایی بند نیست.

۸۹- قالینین غلطی، خانیمین پله‌شی، بیلینمز: اشتباه قالی مشخص نمی‌شود و زن شلخته اگر

پولدار باشد.

کسی متوجه شلخته بودنش نمی‌شود.

۹۰- قان ائله‌میشم، گلمیشم قاپان: خون کرده‌ام و به در خانه‌ات پناه آورده‌ام.

در مقام عذر و طلب بخشش گویند.

۹۱- قانی جوشا گلیپ: خوش به جوش آمده.

۹۲- قان چناغئدی: کاسه‌ی خون است.

(بهانه‌ای برای دعوا است).

۹۳- قان سالد: جوی خون به راه انداخت.

۹۴- قانی قانینان یومازلار، قانی سؤونان یوواللار: خون را با خون نمی‌شویند. خون را با آب

می‌شویند.

۹۵- قانی اوز بویوناده: خوش به گردن خودش است.

۹۶- قبراوستوننن اولی قئیئتمز: مرده، از سرخاک بر نمی‌گردد.

- ۹۷- قبر یستانا گئتسه اولونون بیرری کم اولار: اگر به گورستان برود یکی از مرده ها کم می شود.
اگر تخم مرغ دستش دهی زرده ندارد. □ سرمه را از چشم می زند. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۹۸- قجرده دهوه کیمین کینه اولار: کینه قاجار مانند کینه شتر است.
- ۹۹- قجرین چوره گی دیزینین اوستونده اولار: نان قاجار بر روی زانویش قرار دارد.
قوم تاتار بر تحرک و تاخت و تاز معروف بودند.
- ۱۰۰- قدی چئخیپ چینار جا، عقلی یوخدی دینارجا: قدش به اندازه ی چنار شده عقلش به اندازه ی یک دینار نیست.
- ۱۰۱- قجرین اوزونه باخ دالیندا گیزلن: به صورت قاجار نگاه کن در پشتش مخفی شو.
قابل اعتماد نیست.
- ۱۰۲- قحبه لیق گویچک لیقدان اولور اوغور و لوق زیر کلیقدان: فاحشه شدن از خوشگلی است و دزد شدن از زرنگی.
- ۱۰۳- قحبه نین قازاندیقی آننی کیرشانا گئدر: زن فاحشه درآمدش صرف وسایل آرایش می شود.
(مال حرام برکت ندارد.) / (امثال و حکم)
- و یا قحبه نین قوجاسی فالگیر اولار: فاحشه که پیر شود دنبال رمالی می رود
- ۱۰۴- قراری توخوم لوقدا باقلئیاق، شوخوم لیئقدا داعوامیز چیئخماسیئن: قرار خود را در هنگام کاشت می گذاریم تا به هنگام برداشت دعوایمان نشود.
قبل از شروع به کار قرار و مدارمان را محکم کنیم.
- ۱۰۵- قربان اولوم اوقانا که اوستوننن بیر گون گئچه: به فدای آن قتلی که یک روز از ارتکاب آن بگذرد.
- ممکن است با گذشت زمان تغییراتی در پرونده یا ادعای اولیای دم به وجود آید.
- ۱۰۶- قربان اولوم پایئما، پایئم گئدر پای گئئرر: قربان نذری خودم بگردم که عوض می آید.
- ۱۰۷- قربان اولوم تسبیح سنه، هیچ کس گمان ایتمز منه: فدای تسبیح شوم که کارهای بد مرا پنهان می کند.

در ریا و عوام‌فریبی گویند.

۱۰۸- قرمز آلبا بهی اوغلانا گرکدی: سیب سرخ شایسته‌ی دست داماد است.

۱۰۹- قرمز آلبا چولاق آلینه قسمت اولور: سیب سرخ نصیب دست چلاق می‌شود. / (امثال و حکم)

۱۱۰- قرمزی دون بهی اوغلانا گرکدی: لباس سرخ شایسته‌ی داماد است.

۱۱۱- قرنق‌لولوق داما، داش آتماق اولماز: تیری در تاریکی رها کردن. / (امثال و حکم)

سنگ بر بار و حصار مزن که بود که از حصار سنگ آید

۱۱۲- قره‌بخت چنخده داغا، داغلاری دومان توتدی: آدم بدبخت به بالای کوه رفت، کوه‌ها را مه گرفت.

بدبخت اگر مسجد آدینه بسازد یا طاق فرو ریزد یا قبله کج آید.

(ده هزار مثل فارسی)

۱۱۳- قره قاش سورمه‌نی نینیر: ابروی سیاه به سرمه نیازی ندارد.

۱۱۴- قریمه‌میش قوجالدیق: قبل از پیری پیر شدیم.

(در جوانی پیر شدیم).

ندیده خیر جوانی غم تو کرد مرا پیر برو که پیر شوی ای جوان خیر ندیده

۱۱۵- قرینینکی قراننان گنچپ: کار پیرزن از قرآن خواندن گذشته.

۱۱۶- قسمت اولسا گلر جهان‌دان، قسمت اولماسا دوشر دهان‌دان^۱: اگر قسمت باشد از هر نقطه

جهان می‌رسد و اگر نباشد از دهان می‌افتد. نظیر:

شد غلامی که آب جو آرد، آب جوی آمد و غلام ببرد.

۱۱۷- قسمت چنکر آپاراز: سرنوشت انسان را به هر طرف که خواست می‌کشد و می‌برد.

۱۱۸- قسمت هاردا چوره‌ک اوردا: قسمت هر کجا باشد نان همان جاست.

۱- همچنین در شأن این ضرب‌المثل گفته‌اند کسی نخود می‌کاشت چندین بار دانه‌ای را به دهان خود انداخت تا بخورد ولی بر زمین افتاد و بوته‌اش رشد کرد و رسید و کسی از آن سوی جهان آمد و آن را خورد.

- ۱۱۹- قسمتدن آرتیق یئماق اولماز: بیشتر از قسمت نمی توان خورد.
- ۱۲۰- قشنگینه مشگینه بیر تلکه آغزین آشسین معلوم اولار بئش اون گؤنه: تشنگ و زیباست کمی که دهانش را باز کرد چند روز بعد معلوم می شود که چگونه است.
- برای کودکان یک ساله گویند شیرینی کودک زمانی است که زبان گشاید.
- ۱۲۱- قصاص قیامته قالماز مگر که شاه اولسان: تصاص به قیامت نمی ماند مگر اینکه شاه باشی.
- ۱۲۲- قلبدن قلبه یول وار: دل به دل راه دارد.
- یک شاعر گفته:
- غلط است این که گویند که به دل ره است دل را دل من زغصه خون شد دل تو خبر ندارد
- ۱۲۳- قلبیم سنئپ: دلم شکسته.
- ۱۲۴- قلبیرجه اویی اولانین داغلارجا محنتی اولار: کسی که خانه اش قد غربال باشد به اندازه کوه ها محنت دارد.
- ۱۲۵- قلم دوشوب دشمن الینه: قلم به دست دشمن افتاده است.
- ۱۲۶- قمه ایلیشدی تومان باغیئنا: قمه گیر کرده به بند تنبان.
- ۱۲۷- قمیش قویما: ایراد نگیر.
- ۱۲۸- قوجادان دیمک جواننان کُمک: از پیرها نصیحت از جوانان کمک.
- ۱۲۹- قوجانی یوللا آرواد آلماقا جوانی یوللاآت آلماغا: پیر را برای زن گرفتن بفرست جوان را برای خرید اسب.
- هر دو در این کار تجربه دارند.
- ۱۳۰- قوجئیا دیدیلر: دالینداکین نئچچئییه آلمئیشان؟ دیدی: پولون خرج ائله مه وقتینده وئرلر: به پیر گفتند چیزی را که در پشت داری چند خریدی؟ گفت: پولت را خرج نکن به موقع به تو نیز خواهند داد.
- ۱۳۱- قوجئیاگئدن قویروق یئیر، جوانا گئدن یومموروق: کسی که با پیر ازدواج می کند غذای

چرب می‌خورد و آنکه با جوان ازدواج می‌کند مشت می‌خورد.

۱۳۲- قوجالیقدا آت اؤرگهن، قیامتده چاپار: کسی که در پیری اسب‌سواری بیاموزد در قیامت می‌تازد.

۱۳۳- قوجانین نصیحتی جوانا چئتین گلر: نصیحت پیر بر جوانان دشوار می‌آید.

۱۳۴- قودوز^۱ قورد کیمین دؤره وئرین قاپیر: مثل گرگ هار اطرافیان خود را می‌درد.

۱۳۵- قودوز قوردون قیرخ گون عمری اولار: گرگ هار چهل روز عمر می‌کند.

۱۳۶- قودوقلی ائششگ کاروانا چیئخماز: خر کره‌دار همراه کاروان نمی‌رود.

۱۳۷- قورباغا قئنیننان چئخده دای قئننین بیلمز: قورباغه وقتی از لاک خود بیرون آمد دیگر لاکش را نمی‌شناسد.

۱۳۸- قورت تره‌شولوغو^۲ آلاهدان ایستر: گرگ هوای بد را از خدا طلب می‌کند.

۱۳۹- قورتدار دولتینه قوزولاردا گذران ائلیلر: در سایه‌ی گرگ‌ها میش‌ها هم می‌چرند. / (امثال و حکم)

۱۴۰- قورتدالاسان ایچینن قورت چئار: اگر چیزی را انگولک کنی، خرابتر می‌شود.

۱۴۱- قورتدان قوتولدوق قولیبانی^۳ توش گلدیق: از دست گرگ رها شده گرفتار غول بیابانی شدیم.

□ از چاله درآمدم و در چاه افتادیم. / (امثال و حکم)

۱۴۲- قورت دومانلی گون آختارئر: گرگ در آرزوی هوای مه‌آلود است.

۱۴۳- قورت دئدین قولاخلارین شقله‌دی: گرگ گفتیم گوشه‌ایش را تیز کرد.

۱۴۴- قورت قئربینده ایته قوللوق ایلر: گرگ وقتی پیر می‌شود به سگ احترام می‌کند.

۱۴۵- قورت قوجالاندا قویروغونا شقی شقی باغلار: گرگ وقتی پیر می‌شود به دم خود جفجغه می‌بندد.

۱- قودوز = خشمگین، آتشی، شرور

۲- تره‌شولوغ = هوای بد (در لغت‌نامه ترکی این لغت را نیافتم).

۳- قولیبانی = غول بیابانی

(سر پیری معرکه گیری).

۱۴۶- قورت قوجالدی کورکوچوگه گولونجی اولار: گرگ وتی پیر شد باعث خنده و مسخره ی

توله سگ کور می شود.

□ مار که پیر شد قورباغه سوارش می شود. □ شیر که پیر شد بازیکر شغال می شود. / (ده هزار مثل

فارسی)

۱۴۷- قورت قورخوسوننان قویروق بسله ماق اولمور: از ترس گرگ دنبه نمی توان پرورش داد.

۱۴۸- قورت قورخوسوننان کندی وئریپ کوپک قوجاقئنا: از ترس گرگ ده را به سگ سپرده

است.

۱۴۹- قورت، قوردون قورخوسوننان اوز اوزه یاتار: گرگها از ترس هم روبروی هم می خوانند.

۱۵۰- قورت قویونا ووراندا بیردنه نی آپارار: وتی گرگ به گله می زند، یکی یکدانه را می برد.

۱۵۱- قورت قویوننان یاییئلئر: گرگ و میش با هم می چرند.

امنیت کامل برقرار است.

(از بس امنیت و صمیمیت برقرار است که گرگ ...)

۱۵۲- قورت قویونون بیر زادنن یئمئیپ: گرگ چیزی از گوسفند نخورده است.

نه به کاره نه به باره.

نه خری افتاده نه خیکی دریده. □ نه مشکی دریده نه دوغی ریخته. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۵۳- قورت مننن اوزاق اولسون یئدئقی قویروق اولسون: گرگ از من دور باشد، خوراکش

دنبه باشد.

۱۵۴- قورت نه بیلیر قویون باهادی: گرگ از کجا می داند که گوسفند گران است.

از نرخ لوبیا آگاه نیست. □ نمی داند کجا به کجاست. □ جگر فروش چه داند قدر و بهای لعل درخشان

را. □ خر چه داند قیمت قند و نبات. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۵۵- قورخ او آدامنان که قورخماز آلاهدان: بترس از آن کس که از خدای نمی ترسد.

۱۵۶- قورخ او آدامنان که قورخماز آبروسوننان: بترس از کسی که از آبروی خود نمی ترسد.

۱۵۷- قورخاق آدام بلادان اوزاق اولار: شخص ترسو از بلاها دور است.

۱۵۸- قورخان باش قئیلیچ یئمز: سر ترسو شمشیر نمی خورد.

۱۵۹- قورخودان سئچان دلگین ساتین آلیز: از ترس به دنبال سوراخ موش می گردد. / (امثال و

حکم)

۱۶۰- قورخور یئل آسه گوزلری دولا: می ترسد باد بوزد چشمانش پر شود.

۱۶۱- قوردا دئدیلر: سنی چوبانلیقا ایستیلر. آغلادی، دئدیلر: نئییه آغلیران؟ دئدی:

قورخورام یالان اولار: به گرگ گفتند ترا برای چوپانی می خواهند گریه کرد. گفتند: چرا گریه می کنی؟ گفت: می ترسم دروغ باشد.

۱۶۲- قوردا دیندیلر: نئییه قوجالدئن؟ دئدی: از پس که هر کوپکه دیدیلر قورت باسان: به

گرگ گفتند: چرا پیر شدی؟ گفت: از بس هر توله سگی را گرگ گیر نام نهادند.

وقتی جاهلان بر مسند عالمان نشینند گویند.

به سگ گفتند چرا پیر شدی؟ گفت: بس که هرزه دویدم / (ده هزار مثل فارسی)

۱۶۳- قوردا نصیحت ائلیر قوزی یئمه، دئیئر تئز اولون داوار گلدی: به گرگ نصیحت می کنند

که بره مخور می گوید: زود باش گله آمد.

نصیحتش از روی دلسوزی نیست هدفی دیگر در دل دارد.

۱۶۴- قوردون آدی بدنامدی: نام گرگ به بدی در رفته.

۱۶۵- قوردون آدی یئدیده، یئمه سده یئدیده؟: نام گرگ به خورنده مشهور است. نخورد هم

خورده؟

به بد نامی شهره شده است.

۱۶۶- قوردون اوزی آق اولسا، گونوز چئخار ائشیگه: اگر گرگ روسفید باشد، روز از خانه

بیرون می رود.

۱۶۷- قوردونان قیامته قالیپ! با گرگ مانده تا قیامت.

یعنی وضع حسابش خیلی بد است.

۱۶۸- قوردونان یئییئر صاحبینن آغلیر: با گرگ گوسفند را می خورد با صاحب گوسفند گریه می کند.

شریک دزد و رفیق قافله. □ با گرگ دنبه می خورد با چوپان گریه می کند. □ به دست راست شکر می آورد به دست چپ تبر دارد. □ پیش رو خاله پشت سر چاله. / (امثال و حکم)

۱۶۹- قوردون اوزون گورسند مبارکده گورمه سنده: روی گرگ را بینی یا بینی در هر دو صورت مبارک است.

۱۷۰- قوردون توبه سی اؤلومدی: توبه گرگ مرگ است. / (امثال و حکم)

۱۷۱- قورقا اولاندا دیش اولماز دیش اولاندا قورقا اولماز: وقتی گندم برشته وجود دارد دندان نیست و وقتی دندان وجود دارد گندم نیست.

لب به دندان می گزم اکنون که دندانم نماند

طاس اولاندا حمام اولماز، حمام اولاندا طاس اولماز.

۱۷۲- قورقانی یانانی چیتلار: گندم برشته وقتی می سوزد پوست می اندازد و می ترکد. دل سوخته ناله های زار دارد.

۱۷۳- قوروت ازمریق اونادا دوزه ریق: کشک را می سبیم، و با آن می سازیم.

۱۷۴- قورودان گؤزه چوپ دوشور: چشمی که زیاد مراقبت شود آسیب می بیند. پای چلاق به سنگ می آید.

۱۷۵- قوری اوتونا یاش دا یانار: در آتش خشک، تر نیز می سوزد. / (امثال و حکم)

۱۷۶- قوری سورقنیا دعا اولماز: سفره ی خالی دیگر دعا نمی خواهد.

۱۷۷- قوری سوموکن کبابلیق ایستیر: از استخوان خشک کباب برگ می خواهد.

۱۷۸- قوری قورتولوپ یاشدا آل وئرمئیپ: میوه ی خشک تمام شده و میوه ی تازه نیز به بازار نیامده است.

۱۷۹- قوری قوری قوربانین اولوم: بدون مایه گذاشتن قربانت شوم.

مهمان منی به آب آنهم لب جوی. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۸۰- قوشدان قورخان داری اکمن: کسیکه از گنجشک می‌ترسد ارزن نمی‌کارد.

اگر از خار بترسی دستت به گل نمی‌رسد. □ نیاید ز ترسندگان هیچ کار. □ هر که ترسید مُرد هر که نترسید بُرد. □ کسیکه از گرگ بترسد گوسفند نگه نمی‌دارد. / (ده هزار مثل فارسی)

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور
(حافظ)

۱۸۱- قوش دومدو گونده گتیریپ: گنجشک بر روی نوکش آورده است.

(هر چیز ناب و تازه را گویند).

۱۸۲- قوش قاناتینن اوچار: گنجشک با بالش پرواز می‌کند.

۱۸۳- قوش قونوقوننان یوخاری اوچوب: گنجشک بالاتر از جایی که می‌نشیند پریده است.

بلند پروازی می‌کند.

۱۸۴- قوشون اوزی شهره ساری اولار گوتی کنده: روی پرنده به سوی شهر و کونش به طرف ده

می‌شود.

(در شهر تغذیه می‌کند در ده استراحت).

۱۸۵- قوش وار اتین یئیلر، قوش وار ات یئیر: پرنده‌ای هست که گوشتش را می‌خورند و پرنده‌ای

وجود دارد که گوشت می‌خورد.

۱۸۶- قوش یوخوسی: خواب گنجشکی. (خواب سبک)

۱۸۷- قولاق آسان اوز سوزون ائشیدر: کسیکه گوش دهد حرف خودش را می‌شنود.

مستمع سخن دلخواه خود را تحویل می‌گیرد.

۱۸۸- قولاق اگر هر گون بیر تازا سوز ائشیدمه‌سه کر اولار: گوش اگر هر روز حرف تازه‌ای

نشنود کر می‌شود.

۱۸۹- قولاق ایستی‌ین گوشواراسین دا ایستر: هر کس گوش را بخواهد گوشواره را هم بابد

بخواهد.

(امر به شیء امر به لوازم آن نیز هست).

۱۹۰- قولاقی داری دوشورور: گوشش ارزن می چیند.

نکته سنج است، استرق سمع می کند.

۱۹۱- قولاقینا پامبیغ تپیپ: به گوشش پنبه تپانده. نصیحت پذیر نیست.

۱۹۲- قولاقینن دالین گورسن اونودا گورزن: اگر پشت گوشت را ببینی او را هم خواهی دید.

دیدارش محال است (تعلیق به محال)

۱۹۳- قولاقینن دولدوروپلار: گوشت را پر کرده اند.

مغز شویی کرده اند.

۱۹۴- قولتوقونون آلتینندا فتیر پیشیر: زیر بغلش نان شیرمال می پزد.

(جوان گرم و پرانرژی است)

۱۹۵- قولتوقون آلتیننا قارپیز وئریر: هندوانه زیر بغلش می گذارد. / (امثال و حکم)

۱۹۶- قولون چئمیرا: آستین را بالا بزن.

۱۹۷- قولون سنئیقی بویونا یوکدی: دست شکسته و بال گردن است.

۱۹۸- قوم قوومی سویر، یاد اولوسونون گؤرونی: خویشاوند، خویشاوند را فحش می دهد. اما

غریبه گور مرده هایش را.

۱۹۹- قولی کسبیک قولی کسگین دردینی بیلر: بریده دست درد بریده دست را می داند.

غم مرگ برادر را برادر مرده می داند. □ تو را بر درد من رحمت نیاید رفیق من یکی همدرد باید. / (ده

هزار مثل فارسی)

۲۰۰- قوناقا اوز وئرسن اوی صاحبی اولار: به مهمان رو بدهی صاحب خانه می شود.

به آدم بی مایه رو که بدهی لای و آستر هم می خواهد. □ به گدا گفتند: خوش آمدی. تو بره اش را

کشید و پیش آمد. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۰۱- قوناقا اوز وئرسن تاقچالاری گئزر: به مهمان اگر رو بدهی تاقچه ها را می گردد.

گدا را که رو بدهی ادعای قوم و خویشی می کند. □ رو که دادی به لر خانه ات را می بندد به کُر. / (ده

هزار مثل فارسی)

۲۰۲- قوناقا خدمت ائله اگر چه کافر اولاً: به مهمان احترام بگذار اگرچه کافر باشد.

۲۰۳- قوناق اوی صاحبنین ائششگئدی: مهمان خر صاحبخانه است.

□ می‌کشد آنجا که خاطر خواه اوست.

۲۰۴- قوناق اوی صاحبنین دهوه سئدی، هر یاندا یئخسا یاتار: مهمان شتر صاحب خانه است

هر جا که بخواباند باید بخوابد.

۲۰۵- قوناق اومدوقون یئمه‌دی: مهمان چیزی را که در انتظارش بود نخورد.

چیزی را که دلش برایش لک زده بود نخورد.

۲۰۶- قوناقان سالدیر ما غنیمته: اگر از مهمان چیزی بماند غنیمت است.

۲۰۷- قوناق قوناقی ایسته‌مز، اوی صاحبی هئچ بئرین: مهمان مهمان را دوست ندارد.

صاحب‌خانه هیچکدام را.

۲۰۸- قوناقلیق یاخچیئدی بیر گون سیزده بیر گون بیزده: مهمانی خوبست یکروز در خانه‌ی

شما یکروز در خانه‌ی ما

میهمان عزیز است ولیکن چو نفس خفه می‌سازد اگر آید و بیرون نرود!

۲۰۹- قوناقین اوره‌گئیننن گئچه‌ن اوی صاحبین بیر ایل خرچیدی: چیزی را که مهمان دوست

دارد بخورد، هزینه‌ی یک سال صاحبخانه است.

۲۱۰- قوناقین، اول گونی گل اوسته ایکیمجی گون- سنبل اوسته اوچومجی گون کول

اوسته: مهمان روز اول روی گل روز دوم روی سنبل روز سوم روی خاکستر می‌نشیند.

۲۱۱- قوناقین روزوسی اوزوننن قاباق گلر: روزی مهمان پیش از خود می‌رسد.

مهمان روزی خودش را با خودش می‌آورد و بلاهای صاحبخانه را با خودش می‌برد. / (امثال و

حکم)

۲۱۲- قوناقین عملی آزاندا اوی صابئنا تعارف ائلر: وقتی مهمان خودش را گم کند به صاحبخانه

تعارف می‌کند.

۲۱۳- قونشان ایسته آلاسه سنه وئرر: برای همسایه‌ات بخواه خدا به تو می‌دهد.

۲۱۴- قونشودا تویده: در همسایگی عروسی است.

-منه نه: به من چه.

-سنیده چاغئرییلار: ترا هم دعوت کرده اند.

-سنه نه: به تو چه.

۲۱۵- قونشودان پای گلدی، اویموزه وای گلدی: از همسایه ی ما نذری آوردند در خانه مان ولوله

به راه افتاد.

۲۱۶- قونشو قونشونی زیرنگ ائلر، گونی گونونی گویچک: همسایه همسایه را زرنگ می کند

هوو هوورا خوشگل.

۲۱۷- قونشوما گول یاغسین اینسی سی بیزه گل سین: به خانه ی همسایه گل بیارد بوی خوش

آن به ما هم برسد.

۲۱۸- قونشوم پخیل اولماسیدی، کور قیئیزی می اره وئردیم: اگر همسایه ام حسود نبود دختر

کور خود را شوهر می دادم.

۲۱۹- قونشونون آشی ایچمه لی اولار بیر ایچن بیر ایچیردن: آش همسایه خوردنی است به

شرطی که بخوری و بخورانی.

۲۲۰- قونشونون آشی قونشودا بوشدی: آش همسایه نزد همسایه به مشابه قرض است.

۲۲۱- قونشون پیسده کوچ قوتول: اگر همسایه ات بد است کوچ کن راحت شو.

۲۲۲- قونشونون تو یوغی غاز گورسه نیر: مرغ همسایه غاز است. / (امثال و حکم)

آفتاب خانه ی همسایه گرم تر است. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۲۳- قونشونون قئیزیئنین توپوقی قئلی اولار: دختر همسایه پاچه اش پر از مو است.

(دختر همسایه خوشگل نیست).

۲۲۴- قونشون یاخچی اولسا باغ دوواری نینیر: اگر همسایه ات خوب باشد باغ به دیوار

احتیاج ندارد.

۲۲۵- قونشی آروادی قئز گورسه نیر: زن همسایه دختر به نظر می رسد.

- ۲۲۶- قونشی اوغلوندان چیراغ یانماز: بوسيله‌ی پسر همسایه چراغ تو روشن نمی‌شود.
- ۲۲۷- قونشی پایی داددی اولار: غذایی که از همسایه می‌رسد مزه‌اش خوب است.
- ۲۲۸- قونشی قونشودان ارث آپارار: همسایه از همسایه ارث می‌برد.
- ۲۲۹- قونشی قونشیا باخار اوزونی اوتا یاخار: همسایه به همسایه نگاه می‌کند و از او تقلید می‌کند و سپس خود را به آب و آتش می‌زند و جهنمی می‌کند
- چشم و هم چشمی موجب خسران انسان می‌شود.
- ۲۳۰- قونشی قونشیا باخار گورونی اوتا یاخار: همسایه از همسایه تقلید می‌کند و گورش را به آتش می‌کشد.
- ۲۳۱- قونشیا اومید اولان شامسیز قالار: کسیکه به همسایه امیدوار باشد بدون شام می‌ماند.
- شیر کردن سبتر از آن دارد که رسولی به خرس نگذارد. (سنایی)
- کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من. □ مرده‌ی مرا هیچکس چون من نگیرد. □ پاس توبه ز تو ندارد کس. (امیرخسرو دهلوی) □ کس نکند به جای تو آنچه تو خود به جای خود کنی. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۲۳۲- قوی دیسین نر شاه دانه‌نین باغی وار: بگذار بگویند شاه‌دانه باغ دارد.
- ۲۳۳- قویروق چیخارتدیق: دم درآوردیم.
- از تعجب دم درآوردیم. (نظیر شاخ درآوردیم)
- ۲۳۴- قویرو قوننان گیردکان سیفندیئریر: با دمش گردو می‌شکند. / (امثال و حکم) از شادی در پوست نمی‌گنجد
- ۲۳۵- قویروقی اولماسیدی دئیردی: اگر دمش بود تیر به شکار می‌خورد (به شکار چیان ناشی گویند).
- ۲۳۶- قویروقی قاپی آراسیندا قالاندا گلر بیزی تاپار: وقتی دمش لای درگیر می‌کند به سراغ ما می‌آید.
- ۲۳۷- قوی کوزه باشینا سوونی ایچ: بگذار سرکوزه آبش را بخور.

بز هم آنرا نمی‌خورد حواله‌ی روی یخ است. □ به یخ نویس در آفتاب نه. □ به درد دکان عطاری می‌خورد. □ برای دم کوزه خوب است. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۳۸- قوی من روضه‌می اؤخویوم آننان آغلا: بگذار من روضه بخوانم بعد گریه کن.
پیش از مرگ و اوایلا □ پیش از چوپان شاء الله □ پیش از چوب غش و ریسه □ آتش ندیده گرمی‌زند.
/ (ده هزار مثل فارسی)

۲۳۹- قویوپ زورنایا چالیر: به بوق و کرنا گذاشته همه‌جا پخش می‌کند.

کوس رسوایی کسی را بر بام زدن

۲۴۰- قویوسی درین سووی سرین: چاهش عمیق آبش خنک.

روز و روزگاری خوش دارد.

۲۴۱- قویوقازان اول اوزی دوشر^۱: چاهکن در ته چاه است.

چاه مکن که در چاه افتی □ چاه مکن بهر کسی اول خودت آخر کسی.

۲۴۲- قویون اولمویان یئرده گئچییه عبدالکریم دییلر: جایی که گوسفند نباشد به بز عبدالکریم می‌گویند.

۲۴۳- قویونی قوردا تاپشیئریر: گوسفند را به گرگ می‌سپارد.

فرزند خود را به نااهل می‌سپارد

۲۴۴- قویون قوچ اولوپ قاریشماز اوز گئییه: هیچگاه میش به قوچ تبدیل نشده و با دیگران

در نمی‌آمیزد.

(برای خود کسی شده و متکبر می‌شود).

۲۴۵- قویونی درین قازان اوزه دیبینه قالار: چاه‌کن در ته چاه است. / (امثال و حکم)

۲۴۶- قویون یئیه سی قوردا قاباق گئدر: صاحب گوسفند معمولاً به پیشواز گرگ می‌رود.

آنکه نعمت دارد برای حفظ آن خود را به خطر می‌اندازد.

۲۴۷- قیامت دوشده: قیامت به پا شد.

ضرب المثل های ترکی در... / ۲۸۵

۲۴۸- قیرخ ایلین دیلنچی سینه جمعه گنجه سی اورگه دیر: به گدای چهل ساله شب جمعه را

نشان می دهد.

بعد از چهل سال چارواداری، الاغ خودش را نمی شناسد. / (ده هزار مثل فارسی) آزموده را آزمودن

خطاست.

۲۴۹- قیرخ ایلین دیلنچی سینه یاعزیز آلاسه اورگه دیر: به گدای چهل ساله یاعزیز الله یاد

می دهد.

بعد از چهل سال مهتری دیگر توبره گم نمی کند! / (ده هزار مثل فارسی)

۲۵۰- قیرخ ایل کاسب لیقدان سورا کوتومه آستار تیکمه میشم پس از چهل سال کاسبی، هنوز

برای کتم آستر ندوخته ام

۲۵۱- قیرخ ایل کاسب لیقدان سورا آووزمه تومان تیکمه میشم: بعد از چهل سال کاسبی هنوز

برای خودم تنبان ندوخته ام.

۲۵۲- قیرخ یاشیندا ساز اورگه نن، گوردا اوستاد اولور: هر کس در چهل سالگی ساززدن

بیاموزد در گور استاد می شود.

آدم اگر در پیری پلو خوردن یاد بگیرد، لقمه را به گوشش می گذارد. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۵۳- قیئر یلان قوشون ناندی: کشته شده ها از قشون هستند.

(کار هر چه پیشتر رود بهتر و مغتنم است)

۲۵۴- قیئر یئنان زفت اولدی: مثل قیر به انسان می چسبید.

۲۵۵- قئیز آلان آلانا کیمین قیز وئرن اؤلنه کیمین: آنکه دختری را می گیرد تا لحظه گرفتن گرفتار

است اما پدر و مادر دختر تا لحظه مرگ گرفتار دختر خویشند.

۲۵۶- قیز اریپ اؤلماق سارالیپ قالماقدان یاخچنده: ای دختر! آب شدن و مردن بهتر از زرد

شدن و ماندن است

(مرگ با عزت بهتر است از زندگی با ذلت).

۲۵۷- قیز اویونده تویده اوغلان اویونده خبر یوخ: در منزل دختر عروسی برپاست در خانه ی

داماد هیچ خبری نیست.

۲۵۸- قئیزئدیم سلطانئدم آداخلاندئم خان اولدوم اره گئتدیم غول الدوم هر گلنه چول اولدوم: وقتی دختر بودم سلطان بودم وقتی نامزد شدم خان شدم وقتی عروسی کردم نوکر این و آن شدم.
۲۵۹- قئیز بوغازی قیلجا اولار گلینینکی اوننان اینجه کیوانینکی تیرجه اولار: دختر کم غذاست عروس کم غذا تر، زن که شد شکمو می شود.

۲۶۰- قئیز دئییر اوچ گون منی آتمئین اوزومه یئر آچارام: دختری که تازه به دنیا آمده می گوید. سه روز مرا دور نیندازید برای خودم جا باز می کنم.

۲۶۱- قئیز قاپیئسی شاه قاپیئسی: در دختر در شاه است.

۲۶۲- قئیز قئرئینده دائیسی بوینونا دوشر: وقتی دختر پیر شد سریار دایی می شود.

۲۶۳- قئیزلار بولاقیننان سو ایچیپ: از چشمه دختران آب خورده.
(زیبا شده است).

۲۶۴- قئیز نه نه سی دوز نه نه سی: مادر دختر عزیز دردانه است.

۲۶۵- قئیزئیمئیز گلین اولدی آرامیز سرین اولدی: دخترمان عروس شد میانه مان شکر آب شد.

۲۶۶- قئیزی بله یئخ اوت یانیئنا، اوغلانی بله آت قارایچینه: دختر را قونداق کن و در مقابل آتش بگذار پسر را قونداق کن توی برف بیانداز.
دختران تحمل گرما دارند پسران تحمل سرما.

۲۶۷- قئیزئیشمادیق ایستی سیفنن کور اولدوق توتونونن: از گرمای آتشش گرم نشدیم اما از دود آتش او چشمان کور شد.

۲۶۸- قئیزی قویدون بئشیگه، جهازین قوی ائشیگه: وقتی دختر را در گهواره گذاشتی جهازش را آماده کن.

۲۶۹- قئیزیل «آچار»، دمیر قاپیئنی آچار: کلید طلایی در آهنی را باز می کند.
ثروت و مکنت کلید هر مشکل است.

۲۷۰- قئیزیل نئشته قان قوسور: در تشنه طلا خون استفراغ می کند.

در حد اعلای تنعم خون دل میخورد. □ با نعمت بسیار گرفتار مصیبت است.

۲۷۱- قنیزیل گولون بش گون عمری اولار: گل سرخ پنج روز عمر می‌کند.

گل همین پنج روز و شش باشد. (سعدی) گل عزیز است غنیمت شمردش صحبت (حافظ)

۲۷۲- قنیزیل یئرده چورومز، گوزل اوزون بورومز: اگر طلا بر روی زمین بماند خراب نمیشود.

زن زیبا رویش را نمی‌پوشاند.

پری رو تاب مستوری ندارد.

۲۷۳- قنیزیم اوتوسون یای گونونده اوقلی قوجاقیندا، گلینیم اوتوسون یاز گونونده

قنیزی قوجاقیندا: دخترم در تابستان پسرش در بغل باشد. عروسم در بهار دخترش در بغل باشد.

مادر عروس برای دخترش آرزوی پسر می‌کند برای عروسش آرزوی دختر.

۲۷۴- قنیزیم سنه دئیئر، گلینیم سن ائشئید: دخترم به تو می‌گویم عروسم تو بشو.

به در می‌زند که دیوار بشنود. □ به نعل می‌زند که میخ بفهمد. □ آهنگر سربز را برید تا چشم خرس

بترسد. □ بچه خود را می‌زند تا چشم همسایه بترسد. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۷۵- قنیزین اولدی دورسویون اوغلون اولدی دور گئیئن: (کنایه از اینکه دختر ثروت والدین

را به خانه‌ی شوهر می‌برد و بالعکس). اگر دخترت متولد شد لباس‌ها و طلاهايت را برکن و اگر پسر متولد

شد آماده‌ی پوشیدن و تزئین باش.

۲۷۶- قنیزین اولدی قیئر میزی دونون چئخارد: وقتی صاحب دختر شدی لباس سرخت را

درآور.

همه توجه‌ها به جانب دختر می‌شود.

۲۷۷- قنیزین چوره‌کی پراکنده اولار: نان دختر پراکنده می‌شود.

غالباً دختر تا سامان گیرد خانه به دوش است.

۲۷۸- قنیزین دولته زیانی وار: دختر برای ثروت انسان زیان دارد.

۲۷۹- قنیزینی دویموین دیزی دویر: کسیکه دخترش را نزد برزائویش می‌گوید.

در تربیت دختر خانواده گویند.

۲۸۰- قیسسا یاتدیق اوزون دوردوق: کوتاه خوابیدیم و دراز بیدار شدیم.

آمد بر سرم آنچه که فکرش را نمی کردم.

۲۸۱- قیش چئخار اوزی قارالیق قالار کؤموره: زمستان می گذرد رو سیاهی به زغال می ماند. /

(امثال و حکم)

۲۸۲- قیشدا الو پیلودان یاخچیدی^۱: در زمستان آتش از پلو بهتر است

□ در زمستان چل بهتر از یک دسته گل است. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۸۳- قیشدا کورکی اولاننان یایدا ملکی اولاننان اویناماق- اولماز: با کسیکه در زمستان لباس

گرم دارد و در تابستان باغ دارد نمی توان حریف شد.

آنکه در زمستان پوستین دارد ترس از سرما ندارد و آنکه باغ شخصی دارد در تابستان مرفه است.

۲۸۴- قیشدان بیر گون قالسا قیش قیشلیقین ائلر: اگر یک روز از زمستان باقی مانده باشد

زمستان کار خود را می کند.

۲۸۵- قیش قیش لیقین گویده ائله مه سه یئرده ائلر: زمستان اگر کار خودش را در آسمان انجام

ندهد در زمین انجام می دهد.

۲۸۶- قیش گلمه میش قاراگئچی جانیممی آلدی: قبل از آمدن زمستان بز سیاه روزگارم را سیاه

کرد.

در فصل زمستان احشام به صحرا نمی رود.

۲۸۷- قیش گوزی کوراولار: چشم زمستان کور می شود.

سرمای زمستان فقیر و غنی نمی شناسد.

۲۸۸- قیناماقا سئیقیر اتی: برای جوشیدن گوشت گاو بهتر است.

کار هر بز نیست خرمن کوفتن گاو نر می خواهد و مرد کهن

۲۸۹- قیچی سینان قیچی سینانین- دردین بیلر: پا شکسته درد پا شکسته را می داند.

شکسته استخوان داند بهای مومیائی را

۲۹۰- قیچین یورقانیجا اوزات: پایت را به اندازه‌ی گلیمت دراز کن.

به اندازه‌ی بود باید نمود.

۲۹۱- قیصره ملخی: گدای سر قیصریه.

۲۹۲- قئیلینج، اوز قیننن کسمز: شمشیر غلاف خود را نمی‌برد.

اقربا و خویشاوندان به هم خیانت نمی‌کنند

۲۹۳- قئیلینج یاراسی توختار دیل یاراسی توختاماز: زخم شمشیر خوب می‌شود، زخم زبان

خوب نمی‌شود.

۲۹۴- قیلینجین ینککه سین گوئی کسمه‌سن ده قورخوداران: شمشیر بزرگ را بردار اگر نبری،

می‌ترسانی

۲۹۵- قئیننندان چیخمامیش قئنین جیئریر: قبل از خارج شدن از غلاف غلاف خود را پاره

می‌کند.

هوای نزدیکان ندارد.

۲۹۶- قین آتا، ساری یاقده جانیمایاتار، قینه نه ساره کوپک دی دالیمدا یاتار: پدر شوهر

روغن حیوانی است به دل می‌چسبد مادر شوهر سگ زرد است در پشتم می‌خواهد.

(از زبان عروس)

۲۹۷- قینه نن چوخ ایستر: مادر زن یا مادر شوهرت دوستت دارد.

(اگر کسی سر غذایی برسد که در حال تمام شدن است اما اندکی باقی مانده می‌گویند...)

۲۹۸- قینه نه! گلین اولمامیشان؟: ای مادر شوهر! مگر تو عروس نشده‌ای؟

۲۹۹- قینه نه نین اوچ آدی اولار، ده ده اویونده بی ایمان، اریانیندا خانیم- قونشو

یانیندا آرواد. مادر شوهر سه نام دارد. در خانه پدری، بی‌ایمان نزد شوهر، خانم نزد همسایه، زن

(از قول عروس گفته اند.)

«ک»

- ۱- کاجی هیچ دن یاخچیئدی: کاجی به از هیچ چی. / (امثال و حکم)
- ۲- کاسا کوزه‌نی منیم باشیمدا سیفدیرما: کاسه و کوزه‌ها را بر سر من مشکن. / (امثال و حکم)
- ۳- کاسب آلاهنین حبیبئدی: کاسب حبیب خداست.
- ۴- کاسبلیق اولمیاندا دلک دله‌گین باشین قیرخان: وقتی بازار کساد باشد سلمانی سر سلمانی را اصلاح می‌کند.
- ۵- کافرلیق یاخچیئدی اگر اودونیا دا پوخی چیخمئیا: کافر بودن خوب است به شرطی که در جهان آخرت گندش در نیاید.
- ۶- کافر مسلمان ائلئیر: کافر را مسلمان می‌کند.
(اگر کسی را خیلی اذیت کنند یا کتک بزنند گفته می‌شود).
- ۷- کافرین تنبلی کشیش اولار مسلمانین تنبلی درویش اولار: کافر تنبل کشیش می‌شود
مسلمان تنبل درویش می‌شود.
- ۸- کانچئیه دیدیلر کان گلیر دیدی داغ گلسین: به معدنچی گفتند کان می‌آید گفت کوه بیاید.
- ۹- کبینیم حلال، جانیم آزاد: مهرم حلال جانم آزاد.
وقتی زن ناراضی می‌خواهد طلاق گیرد.
- ۱۰- کبینی نمه‌دی هشت یکی نمه اولا: مهریه‌اش چیست که هشت یکش چه باشد.
□ مورچه چیست که کلّه پاچه‌اش چه باشد. □ سگ چیست که پشمش چه باشد. □ گنجشک چیست
که آبگوشتش چه باشد!
- کرم چیست فشار خورش چه باشد. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۱۱- کندن گلن وارئیدی: یکی از روستا آمده بود.
(اگر کسی به حرف دیگران، گوش نداده و در آخر بخواهد نتیجه‌اش را بدانند می‌گویند.) یا وقتی

بخواهند موضوع صحبت را عوض کنند.

۱۲- کتدی نه بیلیر کتده آیتین نچه سیئدی: روستایی از کجا می‌داند که در ده چندم ماه است.

□ از خرمی پرسند چهارشنبه کی است . □ دیوانه را می‌پرس که از ماه چند است. / (ده هزار مثل

فارسی)

۱۳- کتدئییه دیدیلر دانیش دیدی گالیش: به روستایی گفتند: حرف بزن گفت: گالش.

۱۴- کچل اگر حکیم اولسیدی اوز باشین درمان ائلردی: کل اگر طیب بودی سر خود دوا

نمودی.

۱۵- کچل اوز باشیننا آند ایچر: کچل به سر خود قسم می‌خورد.

۱۶- کچل باخار گوزگئییه آدین قویار اوزگئییه: کچل به آینه نگاه می‌کند نامش را بر روی دیگری

می‌گذارد.

۱۷- کچل باشین بوردا یووار اوردا تارار: کچل اینجا سرش را می‌شوید آنجا شانه می‌کند.

۱۸- کچل باشیننان قورخار کورگوزونن: کچل از سرش می‌ترسد کور از چشمش.

چون هر دو عضو آسیب‌پذیر است.

۱۹- کچل باشینا یئتیشنه توی الدن چئخار: تا کچل به سرش برسد عروسی تمام می‌شود.

□ تا تو تفنگ و یراق ببندی دعوا تمام شده است . □ تا تو فکر رخت می‌کنی، ننه! منو سیاه بخت

می‌کنی . □ تا بند قبابازکنی صبح دمیده است. (بیدل کرمانی) .

□ تا تو از بغداد بیرق آوری در کلاته کشت نگذارد کلاغ (۹) .

□ تا تو کوک کنی ما رنگش را هم زده‌ایم. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۰- کچل باشین قاشینانا اختیاری الدن گیدر: تا کچل سرش را بخاراند اختیار از دستش خارج

می‌شود.

۲۱- کچل شانسی اوجا اولار: شانس کچل زیاد می‌شود.

۲۲- کچل عیار اولار: کچل عیار می‌شود.

۲۳- کچل قئیزئین نمه‌سی وار دمیردن بیر تراقی: دختر کچل چه دارد یک شانه آهنی.

۲۴- کچلهه بیر اَمه یارادی: کچل هم به درد کاری خورد.

۲۵- کچل کچله یئتیشنده باشی قاشینار: کچل وقتی به کچل می‌رسد سرش می‌خارد.

۲۶- کچله دیدیلر: باشین تارا، دیدی یودوم تارا دیمدا: به کچل گفتند: سرت را شانه کن. گفت: شستم شانه هم کردم.

۲۷- کچل هر نمه ایله سه اوز باشینا ایلر: کچل هر کاری کند برای سر خود می‌کند.

□ کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی. / (امثال و حکم)

۲۸- کچل یالامانی قاباخلار: کچل در لیسیدن جلو می‌افتد.

(در گفتار فرصت را از دیگران می‌گیرد.) به این معنی نیز به کار می‌رود که «کچل» به استقبال «گر» می‌رود.

۲۹- کچللیئقی بس دویور جیبینه دمیر تراق قویور: کچل بودنش بس نیست به جیبش شانه‌ی آهنی می‌گذارد.

۳۰- کچلی گرک گون چیئخمامیش آللادان: کچل را باید قبل از طلوع آفتاب فریب داد.

۳۱- کچلین آدینی قویالار زولفعلی، کورون آدین نورعلی: اسم کچل را زلفعلی می‌گذارند و اسم کور را نور علی.

□ اسم ترسو را گذاشته‌اند هیبت الله. □ بر عکس نهند نام زنگی کافور. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۲- کچلین تندیری ایستی اولار: تنور کچل گرم می‌شود.

۳۳- کد خدا میر حیدر اولوپ، دنیا باشیمیزا دار اولوپ: کد خدا میر حیدر شده دنیا برایمان تنگ شده.

۳۴- کد خدانی گور کندی چاپ: کدخدا را ببین، ده را بچاپ.

۳۵- کر آدام گولمه‌لی سوزه ایکی دفعه گولر: آدم کر دوبار می‌خندد.

یک بار با جمع می‌خندد و بار دیگر وقتی موضوع را می‌فهمد.

۳۶- کرسی آلتی قیشلاقیم ده کرسی اوستی ییلاقیم: زیر کرسی تشلاقم است روی کرسی

ییلاقم. غم بود و نبود ندارم

۳۷- کر قولاقینا سوز گئت مز، مگر اینکه قشقیراسان: به گوش کر حرف نمی‌رود مگر اینکه فریاد بزنی.

۳۸- کر کورون کاغاذین اوخومور: کر نامه کور را نمی‌خواند.

(شلوغ است) کی به کیه، تاریکيه!

□ کر به به دنبه افتاد، سگ به شکمبه افتاد، آتش به پنبه افتاده. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۹- کرمان جامی کیمین جینگیلله مه: مثل جام کرمان صدا درنیار.

۴۰- کر مه‌نی دادیر آلیر: تپاله را می‌چشد و می‌خرد.

از بس محتاط و ممسک است.

۴۱- کریمه چوخ اومید اولا بیلمم گرک حکیمه ده بیر گؤرسه دم^۱: به کریم نمی‌توانم اه دوار

باشم باید به حکیم هم نشان بدهم.

باید با صاحب‌نظران مشورت نمایم.

۴۲- کسسک اوتوروپ داشا آغلیر: کلوخ نشسته برای سنگ گریه می‌کند.

۴۳- کسسک دییر: یاغیش یا قسداش ایسلانار: کلوخ می‌گوید اگر باران بیارد سنگ خیس می

شود.

۴۴- کشتی لری غرق اولوپ: کشتی‌هایش غرق شده.

ماتم گرفته و گریه می‌کند.

۴۵- کفگیر دئیئپ قازانین دیبینه^۲: کفگیر به ته دیگ خورده. / (امثال و حکم)

۴۶- کفن سیزلیقدان دیئریندی: از بی کفنی زنده است.

از زندگانی چیزی ندارد.

۴۷- کفن مفتله اولسا اولن چوخ اولار: اگر کفن مفت باشد مرده زیاد می‌شود.

۴۸- کفن یئر تاندی: کفن پاره کن است.

۱- یکی گفت: فرزندم مریض است. دیگری جواب داد: خدا کریم است. مرد گفت: کریمه...

۲- داستان در ریشه‌های تاریخی امثال (آملی) ج ۲، ص ۷۹۵

(به کسی گفته می شود که از مرگ رسته باشد.)

۴۹- کفنی سارالمایش ارث داعواسی ائله مه: قبل از اینکه کفن مرده زرد شود دعوای ارث و میراث نکن.

۵۰- ککلیک باشین قویوپ قارا، قویروقی انشیگده^۱: کبک سرش را زیر برف کرده و دُمش بیرون است.

۵۱- ککلیگی آژئپ: پیش از حد خورده.

(حالش خراب است.)

۵۲- کلافچه نین باشین ایتیریپ: سر کلاف را گم کرده است.

۵۳- کله جوشا الین یوسان پیلووا گرک غُسل ائلیین: اگر برای کله جوش دستت را بشویی برای پلو باید غسل کنی.

۵۴- کله سی قورما سبزی اینسی وئیریر: کله اش بوی قورمه سبزی می دهد. (امثال الحکم).

۵۵- کمجه اوی اولانین داغلار جا محنته اولار: کسیکه خانه ای به اندازه غریبل داشته باشد به اندازه ی کوهها غم خواهد داشت.

۵۶- کمک هاردا چورهک اوردا: روزی در جایی است که مردم به همدیگر کمک کنند.

۵۷- کند اوچوپ کسسه گیننن معلومدی: دِه خراب شده از کلوخش پیداست.

آثار زیبایی هنوز هم در چهره و اندامش پیداست. یا آثار قدرت و توان جسمی هنوز در بدنش پیدا است.

۵۸- کند اولوسون بوردا قویلا مئینن: مرده ی دهکده را اینجا چال نکنید.

۵۹- کند اولوسی سدر و کافوری نینیر: مرده ی ده سدر و کافور نمی خواهد.

۶۰- کند حمامی بورقونی نینیر: حمام ده به بوق احتیاجی ندارد.

□ لنگ گیوه به سر نیزه چه کار دارد؟ / (ده هزار مثل فارسی)

۶۱- کند کدخداسین اولمان: دهکده بدون کد خدا نمی شود.

۶۲-کنگر یئنیپ لنگر سالیپ: کنگر خورده لنگر انداخته. / (ده هزار مثل فارسی)

۶۳-کنده قورت گلنده کویه‌گی هوشیار بیلر: وقتی گرگ به ده حمله می‌کند گمان می‌کند که سگ هوشیار است.

هر دزدی با احتیاط وارد خانه‌ی کسی می‌شود - صاحبخانه را بیدار می‌داند.

۶۴-کندی ساتیپ کدخدا اولوپ: دهکده را فروخته و کد خدا شده.

۶۵-کوپک آدامنان وفالی اولار: سگ از انسان باوفاتر می‌شود.

۶۶-کوپک دیدی: من صاحبیمه وفا دارم یئدی دنه اوغلی اولسون، هر بیری بیرتیکه وئرسه یئیه‌رم دویارام: سگ می‌گوید: من به صاحبم وفادارم، هفت پسر داشته باشد، هر کدام یک تکه نان بدهند سیر می‌شوم.

۶۷-کویه گین ابلهی تازی اولار آدامین ابلهی کشتی گیر: سگ ابله تازی می‌شود مرد ابله کشتی گیر. (همیشه باید در تمرین و رژیم باشد!) - خلاف عقاید امروزی

۶۸-کویه گین ابلهی کوچوگونن اونیار: سگ ابله با توله بازی می‌کند.

۶۹-کوت پیچاقی بوغازا چئکمز لر: چاقوی کند را به گلو نمی‌کشند.

۷۰-کوچه‌لری اولچور: کوچه‌ها را اندازه می‌گیرد. ولگردی می‌کند.

۷۱-کور آتین کور نالبندی اولار: اسب کور نعل بند کور دارد. نظیر:

بله دیگ بله چغندر

۷۲-کور آلاله دان نمه ایستر؟ ایکی گوزی بیر ایری بیری دوز: کور از خدا چه می‌خواهد؟ دو چشم بینا، اگر چه یکی هم معیوب باشد.

□ کل از خدا چه می‌خواهد دو زلف رعنا.

۷۳-کور آلالا نه جور باخار آلاله‌دا کورا، اوجور باخار: کور به خدا هر طور نگاه می‌کند خدا هم به او همانطور نگاه می‌کند.

۷۴-کورون آدین قویالار چیراغ علی: اسم کور را چراغ علی می‌گذارند.

۷۵-کور اوجاق: اجاق کور. (بی بچه)

۷۶- کورا گنجه گونوز بیر اولور: برای کور شب و روز یکی است.

□ کور آئینه شناسد هیهات □ آنجا که بصر نیست چه خوبی و چه زشتی. □ برای کر چه بزنی برای کور چه برقصی. / (ده هزار مثل فارسی) □ چه سود چون دل دانا و چشم بینا نیست. (حافظ)

۷۷- کور الینه بیره دوشوب: به دست کور کک افتاده.

برای بهانه جو بهانه پیدا شده

۷۸- کورا مولچگ تیپگ و وروپ: پشه لگد کرده.

به طنز یعنی خیلی مریض است.

۷۹- کور اولسون او گوزکه اوشاقین تانیمنیا: کور شود چشمی که فرزند خود را شناسد.

۸۰- کورا وئرمه شله وئرمه، وئر منه: به کور مده به شل مده به من بده.

۸۱- کور بیرانا کر بیرانا: کور به یک طرف و کر به یک طرف.

۸۲- کورپودن گنچنده قئیچی سیئنده^۱: موقع گذشتن از پل پایش شکست.

۸۳- کورپی بله اوزاق اولماسیدی ده دم ایندییه گلیمیشدی: پل اگر دور نبود پدرم تا حالا

برگشته بود.

۸۴- کورپی قالپ چائین اوتایند: پل در آن طرف رود باقی مانده.

کار از کار گذشت.

۸۵- کورت دوشوپ: کورچ شده. برای ماکیان گویند.

مرغی که روی تخم مرغ می‌نشیند و جوجه در می‌آورد.

۸۶- کور توتدوقون بور آخماز: کور چیزی را گرفته ول نمی‌کند.

۸۷- کور دیلنچی کیمین گوزی اللرده: مانند سائل کور چشمش به دست دیگران است.

۸۸- کوررار ایچینن بادام گوز سئچمیشن؟: در بین کورها چشم بادامی انتخاب کرده؟!....

۱- دختری نامزد کرده بود. مادرش او را نصیحت کرد که اگر همان شب اول بتوانی یک پدر سوخته به شوهرت بگویی خرت از پل گذشته است. اتفاقاً داماد مکالمه‌ی آن دو را شنیده و در گوشه‌ای از حله چوبدستی بزرگی پنهان ساخته بود. شب عروسی دخترک مدتی با داماد به شوخی پرداخته و سرانجام به او گفت: پدر سوخته. داماد چوبدستی را برداشته و محکم به پای او کوبید و پای عروس شکست فریاد عروس بلند شد و اهالی خانه به اتاق ریختند و پرسیدند که چه اتفاقی افتاده است؟ داماد گفت: کورپودن

۸۹- کورسی آلتیندا مرگ بر شاه دیماقین فایداسی یوخ: در زیر کرسی مرگ بر شاه کفتن فایده ای ندارد.

۹۰- کور قالاسان امین آوا^۱ بیر کده ایکی هوا: کور شوی ای امین آباد یک ده و دو هوا.

□ قربون برم خدا را یک بوم و دو هوا را. □ اینجا برم سرما را، آنجا برم گرما را. / (امثال و حکم)

۹۱- کور قوشون روزوسون آلاهلو واسیندا وئرز: روزی پرندۀ کور را خدا در لانه اش می دهد.

۹۲- کور قینزئیمی اره وئردیم اگر قونشوم قونشی اولیدی: دختر کور خود را شوهر می داد
اگر همسایه ام همسایۀ خوبی بود.

۹۳- کور کئچلدن تاراخ ایستیر: کور از کچل شانه می خواهد.

۹۴- کور کورا جرت دیمه سه، معاشی گچمز: کور اگر به کور نگوید «جرت» زندگیش سپری نمی شود.

□ دنیا را ببین چه فنده کور به کچل می خنده. □ غریبال به قلیان می گوید دو سوراخ داری / چس
را ببین که به غلیان می گوید بوگندو. □ سیر یک روز طعنه زد به پیاز که تو مسکین چقدر
بدبویی! / (ده هزار مثل فارسی)

۹۵- کور کورا دئیر جرت گوژن بولاماچ ائله سورت گوژن: کور به کور می گوید عصایم به
چشمت نخورد.

□ آبکش به کفگیر می گویند نُه سوراخ داری. □ دیگ به دیگ می گوید روت سیاه، آبکش به آفتابه
میگه: دو سوراخه. / (ده هزار مثل فارسی)

۹۶- کور کورا قلیان تازالیر: کور برای کور قلیان چاق می کند.

۹۷- کور کورون عریضه سینی اوخومور: کور عریضه کور را نمی خواند.

۹۸- کور کورون فرمانیندا دویور: کور به فرمان کور نیست.

۹۹- کور کوری تآپار، سو چوققوری: کور کور را پیدا می کند، آب گودال را. کند
همجنس با همجنس پرواز.

□ جاذب هر جنس را همجنس دان. / (مولوی)

۱۰۰- کورکوموزه بیت سالدی: به بالا پوشمان شپش انداخت.

(نگرانمان کرد)

۱۰۱- کورگوزوننن قورخار، کچل باشنننان: کور از چشمش می‌ترسد کچل از سرش.

۱۰۲- کورونان «شیر-خط» اوینور: با کور شیر و خط بازی می‌کنند.

۱۰۳- کوزه اوز سوون وئرر: از کوزه همان برون تراود که در اوست. / (امثال و حکم)

۱۰۴- کوزه‌چی کوزنین سیننیئقیئندا سواچر: کوزه‌گر در کوزه‌ی شکسته آب می‌خورد.

□ کفش پینه دوز پاشنه ندارد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰۵- کوزه چینینده قورودی: از بس حرف زد کوزه در روی دوشش خشک شد.

□ (کنایه از پر حرفی است.)

۱۰۶- کوزه سی چوخ سوتوتار: در کوزه‌اش آب زیادی جا می‌گیرد. آدمهای با ظرفیت و صبور را

می‌گویند.

۱۰۷- کوسسا کنده گیرمه میش دایرانی گئیئریر: کوسه وارد ده نشده دایره را می‌آورد.

□ مترادف، قاطرچی نشده کفرش را یاد می‌گیرد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰۸- کوسسا گئندی سققل گئتیره بئیقیئندا قویدی گلدی: کوسه رفت تا ریش بیاورد سبیل را

هم گذاشت و آمد.

۱۰۹- کوسن باریشار، اولن تورپاقا قاریئشان: قهرکننده آشتی می‌کند و مرده قاطی خاک می‌شود.

□ آنکه قهر کند آشتی می‌کند. آنکه می‌میرد برای همیشه از دست رفته است.

۱۱۰- کوفته پیش، آغزیئما دوش: کوفته پیز، و در دهان وارد شو.

۱۱۱- کول باش^۱: خاک بر سر

۱۱۲- کون فیکون^۲ اولدی: کون فیکون شد.

۱- داستان در ریشه‌های تاریخی امثال (آملی) ج ۱، ص ۲۲۵

۲- داستان در ریشه‌های تاریخی امثال (آملی) ج ۲، ص ۸۴

(کن فیکون)

۱۱۳- کهنه حمام کهنه تاس: حمام کهنه و طاس کهنه.

۱۱۴- کهنه خرمن سوورما: خرمن کهنه به باد نده.

(از گذشته‌ها یاد مکن.)

۱۱۵- کهنه قباله دی: قباله‌ای کهنه‌ای است.

درباره‌ی افراد پیر و جهان‌دیده گویند.

۱۱۶- کهنه قبر ستانین توزون سوپورور: خاک قبرستان کهنه را باد می‌دهد.

(به ماجراهای بسیار دوری استناد می‌کند.)

۱۱۷- کهنه کنده تازا نرخ- قویور: به ده کهنه نرخ نو می‌گذارد.

۱۱۸- کیشی سوزی بیر اولور: حرف مرد یکی است.

۱۱۹- کیشی قَعْلَه‌دی آرواد بِنّا: مرد عمله است زن بِنّا.

۱۲۰- کیشی که آرواد سیز اولدی اویی سوپور مه میش قالار: خانه مرد بی‌زن جارو نشده

می‌ماند.

۱۲۱- کیشلیق اگر بیغادی پیشیک هامیدان چوخ کیشیدی: اگر مردی به سیل است گربه از

همه مردتر است.

۱۲۲- کیشی منی بوشوران نئیّه شاققی شاققی قوشوران: ای مرد اگر می‌خواهی طلاق دهی

چرا دیگر عیب به روی من می‌گذاری.

۱۲۳- کیشینین تومانی ایکی اولسا آرواد آلماق فکرینه دوشر: وقتی شلوار مرد دو تا شود به

نکر زن دوم گرفتن می‌افتد.

□ هر که مالش زیاد باشد خانه‌اش تنگ می‌شود و زنش بد گل □ نبودولت زنش زشت می‌شود و

خانه‌اش تنگ. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۲۴- کیشینین چوره‌گی سوفرادا اولسون اوزی ائشیکده: نان مرد در سفره باشد خودش در

خارج از خانه.

□ شوهرم شغال باشد نانش در تغار باشد.

۱۲۵- کیشیننن قیمتی انگینن آلتئندادی: قیمت مرد در زیر فک او قرار دارد.

□ مرد است و قولش. / (امثال و حکم)

زبان در دهان ای خردمند چیست کلید در گنج صاحب هنر

۱۲۶- کیم ائیریر کیم توخور: کی می ریسد کی می بافت.

□ کی کاشت و کی درو کرد؟ □ که زند دسته‌ی هاون که خورد حلیم روغن. □ کبوتر دانه جمع می‌کند

کلاغ می‌خورد. □ رقص مال ماست عرقچین مال دیگران. □ کوزه سر ما شکست، سکه گیر دیگران آمد. /
(ده هزار مثل فارسی)

۱۲۷- کیمدی کیمدی چوبان اوغلی: کیه کیه پسر چوپانه.

(انتظار فرد مهمی را می‌کشیدیم، در مقابل او کسی دیگر آمد.)

۱۲۸- کیم سنه دئیئپ گوزون اوستونده قاش وار: کی به تو گفته بالای چشمت ابروست.

از گل لطیف‌تر سخنی به تو نتوان گفت.

۱۲۹- کیم کیمه ده: کی به کیه. هرج و مرج است.

۱۳۰- کیمین آئتئا یابی دئمیشیق: به اسب چه کسی یابو گفته‌ایم؟

۱۳۱- کیمین پیشیگینه پیش دیمئیشیق: به گربه‌ی چه کسی پشت گفته‌ایم؟

کیمین تو یوقونا داش آتمیشیق: به مرغ چه کسی سنگ پراندیم؟

۱۳۲- کیمین دهده سی‌ین؟ نه نه لی لر دهده سی: پدر کی هستی؟ پدر، مادر دارها.

حرمت پدری بیشتر به داشتن مادر فرزندان است.

۱۳۳- کیمین نه نه سی‌ین؟ دهده لی لر نه نه سی: مادر کی هستی؟ مادر پدر دارها.

حرمت مادری بیشتر به داشتن پدر فرزندان است.

۱۳۴- کیمین ساریئنا اوینویم: به ساز کی برقصم.

۱۳۵- کیوانی توتاریاقی، گلین یئیر قیماقی: زن روغن می‌گیرد عروس سر شیرش را می‌خورد.

مادر زن زحمت می‌کشد عروس در فکر خوشی خویش است.

« گ »

- ۱- گامیش اولاً، قمیش^۱ اولاً، یئمه میش اولاً؟ گامیش باشد و نی هم باشد و نخورده باشد؟
- ۲- گامیش وکیل اولسا، انباری اوزونه چئار: اگر گامیش وکیل باشد انبار را برای خودش برمی دارید.
- ۳- گاه مینیر دایی بابانی گاه مینیر بابا دایئنی: گاهی دایی سوار بابا می شود گاهی بابا سوار دایی.
- گهی پشت برزین و گه زین به پشت.
- ۴- گئت اوجا کوللوگدن کول سوورباشان که توزی گئتسه قومی قالار: خاک خرابه ی (تل خاکستر) بلند را بر سر کن که اگر گردش بریزد شنش باقی می ماند.
- اگر گه خوری گه آدم پلویی را بخور. □ با بزرگان همنشینی کن - به کارهای بزرگ اقدام کن و یا هر اقدامی می کنی همت خود را بلند دار تا اگر نتیجه ی کاملی به دست نیاوردی سود اندکی عایدت شود.
- ۵- گئت چناغیم! گل چناغیم! آراداسین چناغیم!: برو کاسه چینی من! بیا کاسه چینی من! و در این میان بشکن کاسه ی چینی من!
- اقوام و خویشان آیند و روند در این میان من در عذابم
- ع-گئت دُعالی اوی قازان دعاسیز اوی تنز داغیئلار: برو خانه ای با دعا طلب کن خانه ای که دعا در آن نباشد زود خراب می شود.
- خانه ای در آن یاد و نام خدا نباشد زود ویران می گردد
- ۷- گئت دوست قازان دشمن اجاق باشیئلدا: برو برای خودت دوست پیدا کن زیرا دشمن در نزدیکی توست.
- (گاهی هم با تعجبی و تأسف درباره ی یکی از نزدیکان که دشمنی کند گفته می شود).

۱- قمیش = نی، خیزران، مزاحم، انگل.

۸- گنت قربان اول دشمنه دشمن قویماز آدام دوشه: برو فدای دشمن شو زیرا دشمن نمی گذارد انسان سقوط کند.

۹- گنتدی بییق گنتیره سققلی ده قویدی گلدی: رفت که سیل بیارود ریش را هم گذاشت و آمد.

۱۰- گنتدی عرب نی چالان یثره: رفت به جایی که عرب نی انداخت.

۱۱- گنتدیم اوزرریگ داغیئنا دیدی: بئناوا بئچارا! اوزرریگ توک اوجاقا: رتم به کوه اسپند گفت: ای بینوا! ای بیچاره! اسپند بریز در آتش. در تعریف اسپند گویند.

۱۲- گنتدین کورلار شهرینه سنده بیر گوزون یوم: وارد شهر یک چشمان شدی یک چشم شو. خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو.

□ در شهر کوران یک چشمت هم بگذار. رتم شهر کورها دیدم همه کور منم کور. □ در شهر نی سواران باید سوار نی شد.

۱۳- گنتدین گوردون آت، یئ یانیندا یات: رفتی دیدی اسب، بخور پهلویش بخواب.

وقتی امکان زیستن فراهم است آسوده باش.^۱

۱۴- گنتدین گوردون قویون، یئی قالسین قوری بویون: رفتی دیدی گوسفند فوراً آنرا بخور نقط گردنش بماند.

۱۵- گنتدین گوردون گنجی، یئی قالسین قوری قیچی: رفتی دیدی بز بخور فقط پایش بماند.

۱۶- گنتدین گوردون ده وه مین گل اوه: رفتی دیدی شتر سوار شو بیا به خانه.

۱۷- گنتدین گوردون لوتی، بیر ساعت اوننان اوتی: رفتی دیدی لوطی یک ساعت با او بنشین. همنشینی یک روزه با عیاران غنیمت است.

۱۸- گنتدین گوردون ماللا، اوتی قاش قاباقین ساللا: رفتی دیدی ملا بنشین و اخم کن.

۱۹- گنتدین گوردون هامی کور سنده کور: رفتی دیدی همه کورند تو نیز کور باش.

□ خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو. / (امثال و حکم)

۱- اشاره به داستان کرگی است که خواست اسب را بخورد اسب او را دنبال «قمهی» (شلاق) فرستاد و خود را خطر رست (دنبال نخود سیاه فرستاد) و کرگ وقتی که به خود آمد گفت گیتدین.... (دو ضرب المثل بعدی هم در همین باره است.)

۲۰- گئتدین گوردون یئماق نه لازم دیماق: رفتی و دیدی خوردنی هست دیگر نیاز به تعارف نیست.

۲۱- گئتمه سین او پیسی که یئرینه یاخچی گله جاق: نمیرد آن شخص بدی که آدم خوبی قرار است جانشین او شود.

□ سگ نشنید به جای کیپایی، کله‌پز برخاست سگ جایش نشست. □ صد رحمت به نادر قلی افشار □ به جای مه نشنید عقرب کور. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۲- گئتمه گوزومنن گئدرم اوزومنن: از کنارم مرو و گرنه از هوش می‌روم.
از من جدا مشو که توام نور دیده‌ای آرام جان مونس قلب رمیده‌ای
(حافظ)

۲۳- گئچ گلدی تنز اورگندی: دیر آمد و زود یاد گرفت.
□ دیر زائیده زود می‌خواهد بزرگ شود. / (ده هزار مثل فارسی)
دیر آمد و زود همه فن حریف شد
۲۴- گئجه اودونا گئدن چوخ اولور: شب خیلی‌ها ادعا می‌کنند که برای آوردن هیزم می‌روند.
ولی روز خبری نیست.

۲۵- گئجه گونوزوم بیر اولوپ: شب و روزم نظیر هم شده است.
روزگارم سیاه شده یا شب‌ها خواب ندارم.
۲۶- گئجه گونوزه یفتیشمن: شب مثل روز نمی‌شود.
۲۷- گئجه نین شوملوقی اول آخشامننان معلوم اولار: شومی شب از اول غروب مشخص می‌شود.

۲۸- گئچدی بهار عُریمینز ایت گولوفه گئچن کیمین: بهار عمر مان گذشت مثل گذر سگ از سوراخ دیوار باغ.

(زندگی‌مان به دشواری سپری شد.)

۲۹- گئچدی یقه میزه: گریبانم را گرفت.

دست بردار نیست.

۳۰- گئچمه نامردین کورپوسوننن قوی آپارسئن سنل سنی، یاتما تولکی کولگه سئنده

قوی یئسنن بیر ایت سنی:

از پل شخص نانجیب عبور مکن بگذار سیل ترا ببرد، به زیر سایه روباه پناه مبر اگر چه سگی ترا بخورد.^۱

۳۱- گئچن گونه گون چاتماز: هیچ روزی به خوبی روزی که گذشت نیست.

□ هر چه رفت از عمر یاد آن به نیکی می کنند چهره‌ی امروز از آئینه‌ی فردا خوش است.

۳۲- گئچه جاق گئچیپ گله جاق داکي گلمئیپ: گذشته‌ها گذشته آینده هم هنوز نیامده.

۳۳- گئچی جان هایندا قصاب پیین آختاریر: بز در فکر جان است و قصاب به دنبال دنبه می‌گردد.

□ سگ از درد می‌نالند، بی‌بی شکار می‌خواهد.

یکی می‌مرد از درد بینوایی یکی می‌گفت بالام زردک می‌خواهی؟

(ده هزار مثل فارسی)

۳۴- گئچی جوت دُقسا قیش برک گلر: بز اگر دوقلو بزاید زمستان سردی در پی خواهد بود.

۳۵- گئچی جوت گتمز: دو بز با هم راه نمی‌روند.

۳۶- گئچی ده بیر گئجه لیقا اوزونه یئر تاپار: بز هم برای یک شب برای خودش جا پیدا می‌کند.

۳۷- گئچی ساتان بنز آلابیلمز: کسی که بز خود را بفروشد کرباس هم نمی‌تواند بخرد.

۳۸- گئچی سن ساخلیانی؛ آپاردی: بز چیزی را که تو نگه داشته بودی بُرد.

□ آن مه مه را لولو برد. / (ده هزار مثل فارسی).

۳۹- گئچی سنه قربان آما بیر شاهی وئرمه سن اولماز: بز من فدای تو اما اگر یک شاهی

ندهی نمی‌شود.

□ حساب حساب، کاکا برادر. / (امثال و حکم)

۴۰- گئچی سنه قربان اما بیر قولی کم اولماسین: بز من فدای تو اما یک سر دستش نیز نباید کم

شود.

۴۱- گنجی سنه قرباندى دريسى بش قيراندى: بز من فدای تو اما پوستش پنج رِیال قیمت دارد.

۴۲- گنجی! سنين هاران قيرخئيلىپ؟: ای بز! کجای تو تراشیده شده؟

(هنوز اول کار است)

۴۳- گنجی کپنگين گوتوروپ ياغيشا قانشار گنديز: بز بالا پوش خود را برداشته به پیشواز باران

می‌رود.

۴۴- گنجی نی قوردا وئرن بودی: آنکه بز را به گرگ سپرد همین شخص بود.

برای کسی گویند که در حق دیگران نامردی کند.

۴۵- گنجی نین ایدنی اولماز باشين كسه‌لر: بز مایل نیست سرش را ببرند.

۴۶- گنجی نین بوینوزی قاشيناندا چوبانين چوماغيئا سورتز: وقتی شاخ بز بخارد به

عصای چوپان می‌مالد.

«امیدش باز هم به چماق چوپان است.»

۴۷- گنجی نین قوتوره چشمه نین باشيندا سوايچر: بز گراز سر چشمه آب می‌خورد.

۴۸- گنجیه قيرخئليق قويدولار، چيش حسابئن چوپله‌دی: وقتی بز را برای چیدن پشم بر

گزیدند بچه بز حساب خود را کرد.

۴۹- گندن قنيتسیدی قبرستاندا اولی قالمازدی: اگر مرده‌ها بر می‌گشتند در قبرستان مرده‌ای باقی

نمی‌ماند.

(امید واهی نباید داشت.)

۵۰- گندنلر بيزاردی گئتميينلر انتظار: آنهایی که رفتند بیزارند آنهایی که مانده‌اند در انتظار.

۵۱- گئدنه يولداش گلنه قارداش: با رونده دوست و با آینده برادر است.

شريك دزد و رفيق قافله

□ (شريك مال مردم است.)

۵۲- گزئيپ ايرانى تورانى،جنت گؤروپ بورانى: همه جا را گشته و اینجا را مثل بهشت تصور

کرده.

۵۳- گزن ایاقا داش دئیر: به پایی که در حال گردش باشد سنگ می خورد.

تا به دکان و خانه در گروی هرگز ای خام آدمی نشوی

۵۴- گزن گزه بیلمز گز مه سه دوزه بیلمز: شخصی که به گردش عادت کرده اگر نتواند بگردد

ناراحت می شود.

۵۵- گل بیتدی ریحان آرادا ایتدی: گل رویده ریحان در آن میانه گم شده.

۵۶- گل یاخچنلیق ائله جو قوننئییه^۱ قورت توت: بیا و خوبی کن و برای اهل جوقین گرگ بگیر.

□ نیکی بر بدان بدی است به جای نیکان. / (سعدی)

□ ترحم بر پلنگ تیز دندان ستمکاری بود بر گوسفندان. / (سعدی)

۵۷- گلدن آغیر سوز دیماق اولمور: از گل سنگین تر نمی توان به او گفت.

بسیار لطیف طبع و زود رنج است.

۵۸- گلدیم ثواب ائلییم کباب اولدوم: خواستیم ثواب کنیم کباب شدیم.

□ ثواب کردیم و به شرش درماندیم. / (ده هزار مثل فارسی)

۵۹- گلده بورنون سیله چئکده بوینون قویارته: آمد دماغش را پاک کند گردش را هم کند.

۶۰- گل سن بیر گوزوم گلده سن ایکی گوزوم: اگر بیایی به روی یک چشم، اگر نیایی به روی دو

چشم.

۶۱- گل صباناز ائلر نازیک بدن دی، باد صبا ناز ائلر، بیلمه ریک نه دندی: گل صبا ناز می کند

چون ظریف است باد صبا ناز می کند معلوم نیست از چه.

هنرمند به هنر خویش می نازد تکبر بی هنر برای چیست؟

۶۲- گل منی گور در دیممن اول: مرا بین و از درد عشقم بمیر.

□ این منم، تی تیش مامانی به تنم؟ □ نادیده قبا دیده، بر بند قبا ریده. □ ندید بدید، وقتی که دید، به

خودش چید. / (ده هزار مثل فارسی)

۶۳- گلن آئین گلمئیشیننن بلئندی: ماهی که می‌آید از آمدنش پیداست که چگونه خواهد شد.

□ سالی که نکوست از بهارش پیداست. / (امثال و حکم)

۶۴- گلین آتمیش یاشامیش، یئنگی بیلین قوشامیش^۱: عروس شصت ساله تازه کمرش را دارند

می‌بندد.

۶۵- گلین آج اولندا توی پیلویی یادئنا دوشر: وقتی عروس گرسنه شود یاد پیلوی عروسی

می‌افتد.

۶۶- گلین ارکک چئخدی توی باطل اولدی: عروس نر از آب در آمد عروسی باطل شد.

۶۷- گلین اوزون بوغان یئردی: جای است که عروس خودش را خفه می‌کند.

اوضاع آشفته است.

مسأله‌ی بغرنجی است. اوضاع بسیار قمر در عقرب است. / (امثال و حکم)

۶۸- گلین ایاقیننی اوزه نکئییه قویونجا دئیر یا نصیب^۲: عروس تا لحظه‌ای پا به رکاب اسب

می‌گذارد می‌گوید یا نصیب یا قسمت.

هنوز به کامیابی خویش مطمئن نیست.

۶۹- گلین بزکلی قالدی، ائششک تزکلی قالدی: عروس آرایش کرده ماند و خر با پشک‌ش باقی

ماند. عروسی سرنگرفت.

۷۰- گلین جالیانی قینه یئقار: هر چه را عروس می‌ریزد مادر شوهر جمع می‌کند.

۷۱- گلین دوردی ایاق اوسته باشلی باشئینان گؤزلی گؤزونن: عروس بلند شد سر پا

مواظب سر و چشم خود باشید.

۷۲- گلین قینه‌نین تورپاقی بیر ئیردن گوتورولور: خاک عروس و مادر شوهر را از یکجا

برداشته‌اند.

۷۳- گلین گلین اولماز دوشدوگی یئر گلین اولار: عروس، عروس نمی‌شود. جائیکه عروس آنجا

۱- در زمان قدیم، شب عروسی در داخل پارچه‌ای مقدار کمی نان و نمک و زغال پیچیده و به کمر عروس می‌بستند و فردای آن

روز این کمر بند را در گوشه‌ای قرار می‌دادند.

۲- اوزه نکئی = رکاب

می رود عروس می شود.

۷۴- گلین نقدر یاخچی اولسا قیننه دییر پیسیدی، قیننه نقدر یاخچی اولسا گلین دییر

پیسیده:

عروس هر چقدر خوب باشد، مادر شوهر می گوید بد است، مادر شوهر هر چقدر خوب باشد عروس می گوید بد است .

۷۵- گمیده اتوروپ گمیچینن اللشمه: در کشتی نشسته با کشتیان دعوا نکن.

□ جایی که نمک خوری نمکدان مشکن.

۷۶- گناه اوله نده اولار اولدو رنده اولماز: معمولاً مقتول گناهکار می شود نه قاتل.

۷۷- گناه سیز دارین ایاقئنا گئدر آما باشئنا گئتمز: بی گناه پای دار می رود اما بالای دار

نمی رود. / (امثال و حکم)

۷۸- گنج خرابه ده اولار: گنج در خرابه پیدا می شود.

۷۹- گنه چنه سین ناللادی: باز هم چانه اش گرم شد.

۸۰-! دالیمجا گلمه قوخوران:.....! پشت سرم نیا بو می دهی.

می خواهد ستم ستورش را مثل ستم خر عیسی ببوسند. □ خان مرو شده، چنار جلوی، منزلش را نمی بیند.

۸۱- وئر مئشیق اوزگئییه بؤروموزونن ایشیریق: خود را به دیگران دادیم و با پهلویمان

می رینیم.

۸۲- گوج بذر کدن یاق چناردار: با زور و قدرت می توان از کنجد روغن گرفت.

۸۳- گوج دوغانا دوشر: بر زانو فشار زیادی وارد می شود.

آنکه طالب فرزند است درد زایمان را هم تحمل می کند.

۸۴- گوجن اوزونی سوخور خالخن گوزونه: به زور خودش را مطرح می کند.

۸۵- گوردوقون آغاجلاری کوره کلیق کسپیلر: درختانی را که دیدی برای درست کردن پارو

بریدند.

□ آن سبو بشکست و آن پیمانه ریخت. □ آن ممه را لولو برد. □ آنکه فیل می‌خريد رفت. □ آن دگان بر چيده شد. □ آن کاروان کوچ کرد. □ آن ورق برگشت گاو آمد و خورد دفتر. □ مرغی که تخم طلایی می‌کرد مُرد. / (ده هزار مثل فارسی)

۸۶- گوردون بیری باتیپ پالچیققا بیردنه تپیک ووراوستوننن: وقتی دیدی یکی در گل فرو رفته یک لگد بر او بزن.

۸۷- گوردی کباب اینسی گلیر، کنده گلده گوردی ائششک داغلیلار: دید بوی کباب می‌آید، به ده آمد، دید که خر داغ می‌کنند.

به بوی دمبه در دام افتاد. از هول حلیم در دیگ افتاد.

۸۸- گورماق ائشید ماقدان یاخچندی: دیدن بهتر است از شنیدن.

شنیدن کی بود مانند دیدن. / (امثال و حکم)

۸۹- گورمه میش چیراغ گؤرر گونوز چیراغ یاندیئریر: آدم ندید بدید وقتی چراغ پیدا کرد روز هم چراغ روشن می‌کند.

۹۰- گورمه میشین بیر اوغلی اولدی چئکدی چوکون قوپارتدی: آدم ندید بدید صاحب یک پسر شد کشید و دودولش را کند.

□ نادیده قبا دیده، بر بند قباش ریده. / (ده هزار مثل فارسی)

۹۱- گورمه میشین نه تویی اولسون نه یاسی: ندید بدید نه عروسی بگیرد نه عزا.

در هر حال و بی ظرفیتی خود را نشان می‌دهد.

۹۲- گورن گوزدن گورماق کرایه‌سی ایستیر: از نگاه مردم کرایه می‌خواهد.

بسیار طمع کار است.

۹۳- گورنه اولوپ پیتیراق، یئرده وئر میر اوتوراق: چقدر انبوه است جا هم نمی‌دهد بنشینیم.

(از خود راضی شده و هیچکس را قبول ندارد.)

۹۴- گورونکن داغ اوزاق اولماز: کوهی که دیده می‌شود دور نیست.

۹۵- گورولله یاغما: رعد کن اما مبار.

□ درشتی و نرمی به هم در به است. چو فاصد که جراح و مرهم نه است.

(سعدی)

۹۶- گوری نمه‌دی کفنی نمه اولاً: گورش چیست که کفنش چه باشد.

□ مورچه چیست که کله پاچه‌اش چه باشد. / (امثال و حکم)

۹۷- گوزدن کیپر یک قاپیر: از چشم مژه می‌رباید.

□ سرمه را از چشم می‌دزد. / (ده هزار مثل فارسی)

۹۸- گوز قنز دیر ماق: گرم کردن چشم.

(چرت زدن)

۹۹- گوز گورمه سه اوز اوتانماز: اگر چشم نبیند انسان خجالت نمی‌کشد.

۱۰۰- گوز گوزی گورمور: چشم چشم را نمی‌بیند.

(تاریک است.)

۱۰۱- گوزل آقا چوخ گوزلیدی ویردی چیچک ده چیخارتدی: آقا خوشگله خیلی خوشگل بود

زد آبله هم در آورد.

□ مبارک خیلی خوشگل بود آبله هم در آورد. □ گل بود به سبزه نیز آراسته شد.

احمدک را که نمونه بود آبله بردمَد چگونه بود

(نظامی)

حریف مجلس ما، خود همیشه دل می‌برد علی‌الخصوص که پیرایه‌ای بر او بستند

(سعدی)

۱۰۲- گوزلری آلائین چالاین چالیر: نظیر چشمانش آلبالو گلاس می‌چیند.

۱۰۳- گوزلرینن جین چئخیر: از چشمانش جن خارج می‌شود.

(دیدارش ناگوار است)

۱۰۴- گوزلری چئخیپ کله‌سینه: چشمانش به روی کله‌اش رفته.

□ خیره و متعجب است.

۱۰۵- گوزلری وار بایدابایدا ایشیقی یوخدی نه فایدا: چشمانش درشت است اما نوری ندارد.

۱۰۶- گوزللیکده واردان اولور، اولماسا هاردان اولور: زیبایی هم از ثروت به وجود می‌آید در غیر اینصورت چگونه می‌توان زیبا شد.

۱۰۷- گوزلین آغلاماسیدا گوزل اولور: گریه‌ی شخص زیبا رو، زیبا می‌شود.

۱۰۸- گوزن دورسون: الهی که نمک گیر شوی.

۱۰۹- گوزوم داری دو شورور: چشمم ارزن می‌چیند.

(دقیق نگاه می‌کنم.)

۱۱۰- گوزوم قالپ یولدا: چشم به راه هستم.

۱۱۱- گوزون آچ آدامین تانی: چشمهایت را باز کن و ببین با که طرفی.

۱۱۲- گوزون گوتو مور: نمی‌توانی مرا ببینی.

(به موفقیت‌های من حسادت می‌کنی)

۱۱۳- گوزونون بیری آیا باخیر بیری چایا: یکی از چشمهایش به ماه نگاه می‌کند دیگری به رود.

۱۱۴- گوزونون یاشئنا باخیم یا الیننن ائشننه: به اشک چشمهایش نگاه می‌کنم یا به کاری که

کرده.

(گریان و گناهکار است)

۱۱۵- گوزون (قوزون) یاخچئسنن قارقا یئیر: گردوی خوب را کلاغ می‌خورد.

سیب سرخ نصیب دست چلاق می‌شود.

۱۱۶- گوری خلخین آغزینندادی: چشمش به دهان مردم است.

(به حرف دیگران گوش می‌دهد)

۱۱۷- گوزی دورد اوولوپ: چشمهایش چهار تا شد.

۱۱۸- گوزی دومما! منه حیلله گلیرسن؟ ای چشم از حدقه در آمده! به من کلک می‌زنی؟

(چیزی در باطن نداری فقط ظاهر ترسناک است.)

۱۱۹- گوزی قالدی پارئللیئا، پارئللیئا: چشمانش خیره مانده.

۱۲۰- گوزی گۆتومور: چشم دیدن کسی را ندارد.

۱۲۱- گوزی گوزدن کرایه، آچیق...کباب لیق ایستیر: چشمش از چشم کرایه و از...باز کبابی

می طلبد.

(در مورد اشخاص طمعکار گفته می شود).

۱۲۲- گوزی گوی گویده گزر میلچک توتار باشین اَرَن: چشم آبی در هوا گردش می کند، مگس را

در هوا می گیرد و سرش را می کوبد.

(هیچکس از دست او آسوده نیست).

۱۲۳- گولمه قونشان گلر باشان: به همسایه ات نخند چون ممکن است آن اتفاق برای تو نیز بیفتد.

□ و یا گول مه یولداشان گلر اوزباشان.

۱۲۴- گولون دیبینن گل چنْخار: از زیر گل، گل درمی آید.

کندم از کندم بروید جو ز جو

۱۲۵- گون اِشاریر گوز یاشاریر: (کنایه از سردی هوا) آفتاب زمستانی گرما ندارد

۱۲۶- گون باشدا قالماز: خورشید آن بالا نمی ماند.

(ماه در پشت ابر نمی ماند). هرفرازی را نشیبی است

۱۲۷- گون بورالا را کولک داغلارا: خورشید برای ما کولاک برای کوه ها بهتر است.

۱۲۸- گون بوگون ساعت بو ساعت: نظیر این خط و این نشان.

۱۲۹- گون چیئخار، عالم باخار: خورشید بیرون می آید و دنیا تماشا می کنند.

□ حقیقت روشن می شود.

۱۳۰- گون چیئخاننان جان چیئخانانتش: از لحظه ای که خورشید در می آید تا لحظه ای که جان از

بدن خارج می شود.

□ تا جان از تن درآید، به کار و کوشش مشغول است. نظیر: دست از طلب ندارم تا جان ز تن برآید و

یا دست از طلب ندارم تا کام من برآید .

۱۳۱- گون پیخدی کئچلی آلماتاق اولماز: وقتی خورشید درآمد دیگر نمی توان کچل را فریب

داد.

۱۳۲- گون وئریر ایشیق وئرمیر: خورشید بی فروغ است.

(زندگی بدون خوشبختی و یا بدون آرامش.) □ گاهی هم در حق انسانهای اذیت کار گفته می‌شود که آسایش دیگران را سلب می‌کنند.

۱۳۳- گونوم گئجه‌دن قاراده: روزم از شب سیاه‌تر است.

۱۳۴- گونوز شمع یاندئیران گئجه شمع سیز قالار: اگر کسی روز شمع روشن کند شب بدون شمع می‌ماند.

۱۳۵- گونوز چیراغ یاندیران گئجه قارانقولوقدا قالار: کسی که روز چراغ روشن کند شب در تاریکی می‌ماند.

□ اسراف حرام است. □ چراغ از روغن نورگیرد و هم از زیادی روغن بمیرد.

□ ابلهی کو روز روشن شمع کافوری نهد زود باشد کش به شب روغن نماند در چراغ (سعدی)

(به دخل و خرج خودت هم نظر کن.) چو دخلت نیست خرج آهسته‌تر کن. / (ده هزار مثل فارسی)
۱۳۶- گونوز گئدر دار دار ائلر، گئجه گلر، یئردار ائلر: روز می‌رود پی بازی شب می‌آید جا تنگ می‌کند.

به کسی گویند که روز ولگردی می‌کند و شب مزاحم خانواده باشد.

۱۳۷- گونوز گئدر نخیره گئجه گلر آخورا: روز با گله‌ی گاو به چرا می‌رود برای چرا شب می‌آید به آخور.

(مفهومش همانند مثال بالاست.)

۱۳۸- گونوم هاردا چوره‌گیم هاردا؟: زندگیم کجاست روزیم کجاست؟

(برای پیدا کردن روزی باید سفر کنم. روزی من در محل زندگی من نیست.)

۱۳۹- گونون اوزونه تورپاق سپیاق اولماز: به روی آفتاب خاک نمی‌توان پاشید.

□ حقیقت را نمی‌توان پنهان کرد.

۱۴۰- گونون اولیننن یارئمییان آخسامئننان یارئمان: کسیکه در صبح زندگیش به خوشبختی

نرسد در شب زندگی خوشبخت نمی شود.

□ کسی که از آفتاب صبح گرم نشد از آفتاب غروب هم گرم نمی شود. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۴۱- گون هایاننان چئخیئپ؟: خورشید از کدام طرف درآمده.

چه عجب یادی از ما کردی.

۱۴۲- گون همیشه بولوت آلتیندا قالماز: خورشید برای همیشه زیر ابر نمی ماند.

۱۴۳- گونی قاراده چورگی پارا: روزگارش سیاه است و نانش کم.

۱۴۴- گونی، گونونی گویچک ائلر، قین خاتون، قین خاتونی زیرنگ: هوو هوو را خوشگل

می کند، جاری هم جاری را زرنگ.

□ از حسادت با هم رقابت می کنند.

۱۴۵- گوهر شناس بیلر گوهر قدرین، سبزی ساتان نه بیلیر: ارزش جواهر را گوهر فروش

می داند نه سبزی فروش.

(قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری) □ میان عاشق و معشوق رمزی است / که داند آنکه اشتر

می چراند.

۱۴۶- گویدن گئدن قوشدان باج آلیر: از گنجشکی که در آسمان می پرد باج می خواهد.

۱۴۷- گویدن گئدن قوشون حسابین گورور: حساب پرندگان آسمان را هم می کند.

۱۴۸- گویدن یئره یاغماخدان یئردن گویه یاغیر: به جای این که از آسمان به زمین بیارد از زمین

به آسمان می بارد.

(توانگران به نیازمندان چیزی عطا می کنند نه نیازمندان به توانگران.) □ هر کجا دیدیم آب از جو

بدریا می رود. / (از جامع التمثیل)

۱۴۹- گوی شاققئلاماسا گوئبلک چیئخماز: اگر رعد و برق آسمان نباشد، قارچ سر از خاک بدر

نمی کند.

۱۵۰- گوی مینجیق تاپپ: منجوق سبز پیدا کرده.

(فکر می‌کند چیز با ارزشی یافته است.)

۱۵۱- گویول دوستون تانیر: خاطر، دوست خود را می‌شناسد.

دل به دل راه دارد.

۱۵۲- گویول سوین گویچک اولور: کسی را که دوست داشته باشی به نظرت زیبا می‌آید.

۱۵۳- گیلانادا گنتسم یارما آشنیدی: اگر به گیلان هم بروم باید آش بلغور بخورم.

۱۵۴- گیلانا گندن اوزونه یولداش آختاریر^۱: کسی که به گیلان می‌رود برای خودش به دنبال

دوست می‌گردد.

۱۵۵- گیلان کور قوشون لوواسیئدی: گیلان لانه پرنده‌ی کور است.

۱۵۶- گیلدیرجه پولده اوزونجا بازار: پول گرد و بازار دراز.

(هر چه خواستی می‌توانی تهیه کنی.)

۱۵۷- گیلان عاسیق یری دویور: گیلان جای نوازندگان نیست.

سان، دف و نقاره‌ی مطرب با رطوبت گیلان سازگاری ندارد.

۱۵۸- گیج آوارا قالدیخ: گیج و سرگردان ماندم.

۱۵۹- گیجه قوشوده: مرغ شب است.

فقط شبها از خانه بیرون می‌آید

۱- در قدیم زنچانیها برای کشت و کار به گیلان می‌رفتند و بر اثر عدم تطابق جسمی با رطوبت بخصوص با وجود مرض مالاریا، بیمار برمی‌گشتند بنابراین به گیلان رفتن مترادف بود با استقبال از مرگ و بیماری. مثل اولوم ایستیرن گنت گیلانا نیز به همین جهت رایج شده است.

« ل »

۱- لاپ ائله باشین دُعاسین ایتیرمیشن: به کُلی دعای سرت را گم کرده‌ای.

یعنی دیوانه شده‌ای □ معمولاً دعایی بر سر دیوانه‌ها می‌بستند.

۲- لات و لوت زوَار امام رضا: لات و فقیر زوَار امام رضا هستند.

(به زواری که یا برای گدایی به مشهد می‌رفتند یا موجودیشان را راهزنان برده بودند، گفته

می‌شود).

۳- لاری خوروس باننامئیپ بانناماز، ائششگ آدام آننامئیپ آنناماز: خروس بانگ نکرده

بانگ نمی‌کند «آدم جاهل» نیز نمی‌فهمد و آدم نمی‌شود.

۴- لاری خوروس بانننئیده دئیر آی اوله اوله، جوان اوله: خروس لاری وقتی بانگ

می‌زند، می‌گوید بمیرد، بمیرد، جوان بمیرد (آیه یأس می‌خواند).

۵- لاققا چئخپ^۱: کاملاً بی‌پول شده است.

از مال و منال تهی شده است. (معمولاً در حق ورشکستگان و قمار باختگان گفته می‌شود)

۶- لاله‌نی یاندر قوجا چیخسین داماسققلی قویمور نئجه چیخسین داماسق: لاله (چراغ) را

روشن کن که پیر مرد می‌خواهد به پشت بام برود، اما ریشش مانع است چگونه به پشت بام برود.

(در مورد داماد پیر گفته می‌شود. با توجه به اینکه دامادها در عروسی به پشت بام می‌رفته و سیب

یا انار پرتاب می‌کردند).

۷- لالین دیلین ننه‌سی بیلیر: زبان لال را مادرش می‌داند.

۸- لای لای بیلیرن نئییه یوخون گلمیر: تو که لالایی می‌دانی چرا خوابت نمی‌آید.

□ اگر راه می‌دانی فرسنگ چه پرسی.

۹- لوتون سودان نه باکی: انسان لخت از آب نمی‌ترسد.

۱- لاقا = لغو شده، مأخوذ از فارسی، تخم‌مرغ لُق در فارسی لغ نویسنده مثل دندان لَغ و تخم‌مرغ لُق تخم‌مرغی است که زرده و سفیده آن در هم آمیزد. در ترکی به معنی خراب شدن و مرز شدن به کار می‌رود.

درویش هر کجا که شب آید سرای اوست .

۱۰- لوطونون قازاندئقی بزک پولوسودی: لوطی هر چه درمی‌آورد صرف آرایش خود می‌کند.

در آمد عیاران صرف عیاشی می‌گردد.

۱۱- لوطی یانینندا معلق وئریر: پیش قاضی معلق بازی. / (امثال و حکم)

(پیش چشم عیاران خود نمایی می‌کند.) □ پیش توپچی ترقه بازی می‌کند.

۱۲- لوقما دویور بوقمادی: لقمه نیست خفقان است.

بخشش نیست گلوگیر است - رحمت نیست زحمت است .

(به خاطر نان آبروی خود را نبر.) نظیر:

اسب لاغر میان به کار آید روز میدان نه گاو پرواری

۱۳- لولهینن آفتابانین گرو قویاندا قیمتی بیلینر: وقتی آفتابه و لولهین به گرو گذاشته می‌شوند

قیمتشان معین می‌شود

۱۴- له‌پنی دیمه دویونی دی دوننی دیمه بویونی دی: لپه را نگو برنج را بگو از دیروز حرف

نزن از امروز بگو.

۱۵- له‌له کوچوپ یوردو قالپ: اردو کوچ کرده اثرش مانده.

جا تر است و بچه نیست. / (امثال و حکم)

۱۶- لیللاج تونده ده یاتار: آدم عیار در گلخن هم می‌خوابد.

« م »

۱- مال ال چیرکی دی یوواران گئدر: مال چرک کف دست است بشویی می‌رود.

۲- ماللا اولدی مکتب داقیلدی: ملا مرد و مکتب از بین رفت.

۳- ماللا اویونده آش کور گوزونده یاش: در خانه ملا آش نمی‌بینی همانطوریکه در چشم کور

اشک نمی‌بینی.

۴- ماللا پیلو: ملا پلو.

-منه نه: به من چه.

-گئدیرسیزه: به خانه شما می‌برند.

-سنه نه: به تو چه.

۵- ماللا خرج وئرنده ملاکه لر گویده اوینالار: زمانیکه ملا نذری می‌دهد فرشتگان در آسمان از

شوق می‌رقصند.

(معمولاً کمتر ممکن است ملا چنین کاری بکند.)

۶- ماللا لایق درسی دویور زئر زئراوخیان پالان دوز لوق علم آپارار: درس ملا شدن نیست

که کتاب را از رو بخوانی پالان دوزی مهارت و دانش لازم دارد.

۷- ماللا منبره چیخ مامیش آغلاما: قبل از اینکه ملا بالای منبر برود گریه مکن

۸- ماللا نصیرالدین بئله اولوپ که سقیزده چینئیم میر؟^۱: مُلا طوری مرده که نمی‌تواند سقز

هم بجود؟

۹- ماللا نصرالدینه دیدیلر آروادین گزه گندی دیدی پس نئییه بیزه گلمیر: به ملا نصرالدین

گفتند که زنت دذری است گفت پس چرا به منزل ما نمی‌آید.

۱- روزی ملا نصرالدین از دوستی پرسید: مرگ چه خصوصیتی دارد. دوستش گفت: بدن انسان سرد می‌شود. ملا یک روز کار زیادی انجام داد و از شدت سرما دست و پایش یخ بست آن وقت دراز کشید و خوابید یعنی که من مرده‌ام. اما همچنان مشغول جوییدن سقزی بود که در دهان داشت. از ملا پرسیدند: تو که مرده‌ای چرا سقز می‌جوی؟ جواب داد: ملا نصرالدین....

۱۰- مالا نصرالدینین عباسنی اوغوررا دُلاَر دیدی شکر آلاها اوزم ایچنده دؤیوردوم:
عبای ملانصرالدین را دزدیدند گفت: خدا را شکر که خودم در آن نبودم.

□ شلوار لوطی را دزدیدند گفت بگذار ببرند توش گوزیده بودم. □ کلاه کچل را بردند گفت برای سرم
کشاد بود.

۱۱- مالانصرالدینه دیده‌لر یازچینار یازدی- مننار دیده‌لر اوخی اوخودی خئیار: به ملا
گفتند بنویس چنار نوشت منار گفتند بخوان خواند خیار.

۱۲- مالا نوخوشلاماقینان مکتب تعطیل اولماز، بیز گرگ دعا ائیلئیاق الف بی یئقئشئلا: با
مریضی ملا مکتب تعطیل نمی‌شود دعا کن که الفبا را جمع کنند.

۱۳- مالالانین گونی قاراده ایکئی یئره چاقیراندا: روزگار ملا سیاه می‌شود وقتی که او را به دو جا
دعوت کنند.

دو جا مهمانم اما اشتها نیست خدایا مرگ روزی کن تو امشب

(حکیم سوری)

۱۴- مال گئدر بیر یئره ایمان گئدر مین یئره: مال انسان به یک جا می‌رود اما ایمان به هزار جا.
□ چشم به یک راه، دل به صد راه. □ مال بدست یک دزد بوده می‌شود ولی هزار نفر دزد قلمداد
می‌شوند. / (امثال و حکم)

۱۵- مال میدانیندا بش قیرانا دیمز: در میدان خرید و فروش مال (چهارپا) پنج ریال هم نمی‌ارزد.
(بسیار بی‌ارزش است.) درباره‌ی افراد بیکاره و نادان گویند

۱۶- مالیم خراب اولونجاق قارنیم خراب اولسون و یا مالیم گئدینجاق جانیم گئت سین: به
جای اینکه ثروتم از بین برود جانم از بین برود.

از زبان چشم تنگی که حاضر نیست در سفره چیزی باقی ماند. (به جای این که غذای اضافی را دور
بیندازد می‌خورد!)

۱۷- مالیم وئریم یامان اولوم یا وئر مئیم یامان اولوم: ای پول! ترا ببخشم بدشوم یا نبخشم بد

شوم.

□ اگر به مردم کمک مالی نکنی ناراحت می‌شوند، اگر هم بکنی موقع پس دادن ناراحت می‌شوند.

۱۸- مالین اوغری آپاریپ شور و شکلن نه گلیپ: ثروت ترا دزد برده، خودت را که نبرده شکل و شمایلِت چرا اینطور شده.

۱۹- مالین اولسا آتین کس آراسینندا گیزلت: اگر پول و ثروتی داری گوشتت را ببر و لای آن پنهان کن.

(چون مردم همیشه چشم به مال دیگران دارند.)

۲۰- مالین باشیننا ویرما: بر سر مال نزن.

وقتی کسی بخواهد جنس خود را از قیمت روز ارزانتر فروشد.

۲۱- مالین مال اولماسین بازارین بازار اولسون: اگر جنست خوب نباشد اما مشتری خوبی داشته باشی، دیگر مسأله‌ای نداری.

۲۲- مالیننان یئلیک اول قونشون اوغری توتما: از ثروت نگهداری کن همسایه‌ات را دزد نشمار.

۲۳- مال یئمئینین مالین بیر قلاج یئیر: کسیکه از ثروتش استفاده نکند، مفتخوری مالش را می‌برد.
(آدم ممسک امانتدار خداست.)

۲۴- مالی یاخچی اوزی پیس: ثروتش خوب، خودش بد.

۲۵- ماما ایکی اولسا اوشاق ترسه گلر: وقتی ماما دو تا شد بچه عوضی می‌آید.
□ آشپز که دو تا شد آش یا شور می‌شود یا بی‌نمک. □ در آب انبار شلوغ کوزه بسیار می‌شکند. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۶- مانقالین اوتون داغئیدیپ کولینن اوینور: آتش منقل را به هم زده با خاکسترش بازی می‌کند.

۲۷- ماهنشان قودوقی کیمین اوینور: مثل کره خر ماهنشان می‌رقصد.

۲۸- مجلس آراسته دور اوز میری سینن میری بیر پوخده یئیپ هم اولوسی هم دیریسینن
(مردی به نام میری عروسی کرد. عروس بسیار زشت بود در شب زفاف از او خواستند شعری

قرائت کند گفت: مجلس آراسته است با میری خود و سپس نگاهی به عروس انداخته و گفت میری گُهی خورده با زنده‌ها و مرده‌هایش.)

۲۹- محبت ایکی باشلی اولار: محبت دو سره می‌شود.

چه خوش آن مهربانی هر دو سر بی.

۳۰- محبت گوزده اولار: محبت در چشم است.

□ از دل برود هر آنکه از دیده برفت.

۳۱- محرم گلمه میش شو مور بزنامه: قبل از اینکه محرم بیاید نقش شمر بازی نکن.

۳۲- محرم گلمه میش قره گئیپ: قبل از ماه محرم سیاه پوشیده.

۳۳- محله‌نین دارغاسئیده: داروغه‌ی محله است.

۳۴- مرحبا، مرحبا بیر داما ایکی هوا: قربون برم خدا را یک بوم و دو هوا را.

۳۵- مردم آزارین آتی یویورن اولار، قئیلینجی کسن، آما آخیردا منزله یئتیشمز: مردم

آزار اسبش تندرو و خشن و شمشیرش برنده است اما هرگز به مقصد نمی‌رسد.

۳۶- مردین ایاقینئا داش دیدی بیلدی هارداندی، نامردین بویینی سیئندی آما بیلمه‌دی

هاردان: به پای مرد سنگ خورد فهمید از کجا خورده اما گردن نامرد شکست و نفهمید به چه دلیل این

اتفاق افتاد.

□ عاقلان را یک اشارت بس است. / (امثال و حکم)

۳۷- مستراح- قاپیسیننان حاجت ایستیر: از در مستراح حاجت می‌خواهد.

□ به کسی پناه برده که هیچ کاری از دستش ساخته نیست و یا کاری نمی‌کند.

۳۸- مسجد آچیلما میش کور قاپیئسین کسدی: در مسجد باز نشده، کور جلوی در ایستاده.

منظور گدای کور است.

۳۹- مسجد ائششک باغلامالی یئر دویور: به مسجد الاغ نمی‌بندند.

۴۰- مسدی قویاران اولور ایسدی تاپلاران اولور یاسدی: مس است به کوره می‌گذاری گرم

می‌شود می‌کوبی پهن می‌شود.

□ آهنکری کاری ندارد، آهن را پهن کنی می‌شود بیل دراز کنی می‌شود میل، اگر دراز شد دیلم

می‌شود و اگر پهن شد بیل.....

۴۱- مسجد قاپیسی آچیکدی ایتین حیاسینانه گلیپ: در مسجد باز است حیای سگ به کجا

رفته.

□ در دیزی باز است حیای گربه به کجا رفته.

۴۲- مسلمانین ایشی اولماز اوزون کسر اوزونه ایش ایلر: مسلمان کار پیدا نمی‌کند خودش را

می‌برد برای خود کار درست می‌کند.

□ ملا نصرالدین کار نداشت جوالدوز به تخمش می‌زد و فریاد می‌کرد. □ کولی که بیکار می‌شود

پشم پایین تنه‌اش را می‌کند. □ آدم بیکار مگس‌های خایه‌ی خر را می‌شمارد. □ احمدک نه درد داشت نه

بیماری جوالدوز به خودش می‌زد و می‌نالید.

۴۳- مسلمانین سوراکی عقلی: تدبیر بعدی مسلمان همیشه بهتر است از تدبیر اولش.

۴۴- مشتری دن چوخ جامادار وار: بیشتر از مشتری جامه دار وجود دارد.

در گرمابه‌های قدیم می‌گفتند.

۴۵- مشنگ اولان آت آختری تور باسالان اولار: اسب گنج سرانجام توبره کش می‌شود.

۴۶- مظلومون آهی یئرده قالماز: آه مظلوم سرانجام اثر می‌کند.

۴۷- مفتی سرکه بالدان شیرین اولار: سرکه مفت از غسل شیرین‌تر می‌شود.

□ آخوند مفت که گیر بیاید آدم موش‌های خانه را هم به هم عقد می‌کند. □ مطرب که مفت شد آدم

مادرش را هم عروس می‌کند.

۴۸- مفتی طناب گوروپ اوزون دارا چئیکر: طناب مفت دیده خودش را دار می‌کشد.

□ قبر که مفت شد آدم توش می‌خوابد. □ اگر قبر مفت گیر آوردی برو توش بخواب. □ مفت باشه

کوفت باشه. □ شراب مفت را قاضی هم می‌خورد. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۹- مگه قاپینن آغزیندا: مکه مقابل در خانه است.

نظیر مکله‌نی قاپودا ساتین آلد

(خوبی کردن اجر و پاداش مگه رفتن را دارد.)

۵۰- مگر آق آت آرپایئمز: مگر اسب سفید جو نمی‌خورد.

□ اسب حضرت عباس نیز جو می‌خواهد. / (ده هزار مثل فارسی)

۵۱- مگر سوز باشان قحطدی: مگر حرف تحطی شده.

۵۲- ممه یئیننن په‌په یئیه‌نه تش: از خورنده‌ی شیر تا خورنده نان.

(از کوچک تا بزرگ)

۵۳- من اوز آدیمی اوزگه‌دن سوروشورام: نام خودم را از دیگری می‌پرسم.

این قدر سرم شلوغ است.

۵۴- من اولنن سورا گون چیئخماسین: بعد از مرگ من خورشید طلوع نکند.

□ دنیا پس از مرگ من چه دریا چه سراب، پس از من جهان را چه ماتم چه سور. / (ده هزار مثل

فارسی)

۵۵- من اولوم سن قالاسان قبریم اوسته دونبالاسان: من بمیرم تو بمانی روی قبرم بالانس

بزی.

۵۶- من اونی مستراح دا گورسم ایاق اوسته دورمارام: من اگر او را در مستراح هم بینم از جا

بلند نمی‌شوم. □

او را بی‌ارزش می‌دانم.

۵۷- من بئله گوزل من بئله گوی چک، خانیئم دا سووا گئدرمیش: من به این زیبایی و تشنگی

آیا باید برای آوردن آب بروم.

۵۸- من بئیه اوویدن اولموشام: مگر من ناتی هستم.

۵۹- من بابا منان آستار ایسته دیم بابام منن دون: من از پدرم آستر خواستم. پدرم از من

پیراهن.

پدرم از من فقیرتر است.

۶۰- من بیرزات دئیئرم سن بیرزات ائشئدیرن: چیزی می گویم تو چیزی می شنوی.

۶۱- من بیلمی ین زادا قورت دوشسون: چیزی را که من ندانم بخورد.

یعنی همه چیز را می دانم.

□ تو شیرهای که من نخورم موش بیفته. □ دیگی که برای من نجوشد سرسگ تویش بجوشد. / (ده

هزار مثل فارسی)

۶۲- منت دره قالمیئشام: زیر بار منت دیگران مانده ام.

۶۳- من چوپ باشی یار مامیشام: من سر چوبی را نشکافتم.

کار مهمی انجام نداده ام

۶۴- من چو خدان سننن یورمورتان دیشیمه چالمیشام: خیلی وقت است که تخم مرغ ترا به

دندان زده ام. بارها تو را آزمودم.

۶۵- من دئیئرم انف سن دیمه انف، سن دینن انف: ملا نمی توانست (ل) را تلفظ کند به شاگرد

می گفت، من می گویم انف تو نگو انف تو بگو انف.

۶۶- من دئیئرم خواجئیم اودئیئر نئچه اوغلون وار: من می گویم خواجه هستم او می گویند

چند تا بچه داری.

□ من می گویم لباس ندارم تو می گویی دامن را بگیر. □ من می گویم مو ندارم تو می گویی بکن. / (ده

هزار مثل فارسی)

۶۷- من دئیئرم دامنان داما اودئیئر یرتقیق یاما: من می‌گویم از این بام تا آن بام، او می‌گوید بیا پارگی لباس را بدوز.

□ خبری را که من می‌گویم او نمی‌پذیرد و چیز دیگری می‌گوید. □ زبان مرا نمی‌فهمد.

۶۸- من دئیئرم دده او دئیئر دده‌مین دودی: من می‌گویم پدر او می‌گوید درد پدر.

۶۹- من دئیئرم قَدَم دمه^۱ سن دئیئرن دامنان داما: من چیزی می‌گویم او چیز دیگری می‌فهمد

۷۰- من دیدیم زیر خابیر آغلا، دیمه دیم کندی یئخ آغلا: گفتم: زرخا اندکی گریه کن نگفتم ده را خراب کن و گریه کن.

زرخا: زلیخا.

(در اجرای فرمان زیاده‌روی نکن.) □ گفتم برو چشم بیار رفت و سر آورد. / (امثال و حکم)

۷۱- من دیدیم سن نئییه ایناندین: من گفتم تو چرا باور کردی.

□ تسلیم بی‌قید و شرط دیگران مباش.

۷۲- من روضه‌می اوخویوم آننان آغلا: بگذار من روضه‌ام را بخوانم سپس گریه کن.

۷۳- من گئدیرم مرنده تماشادی گلنده: من می‌روم به مرند تماشایی است بازگشت من.

۷۴- من موتالی وئلئرم موتال منی وئله میر: من خیک را رها کرده‌ام خیک مرا رها نمی‌کند.

۷۵- منن او جانردبان؟: نردبانی بلندتر از من می‌خواهی؟

۷۶- من نه بیئلیم سن یو خودا سووزان: من از کجا بفهمم تو در خواب تشنه‌ای.

اگر از کسی انتظار غیب دانی داشته باشند می‌گوید.

۷۷- منن سورا گون چئخماسین: از من پدر، به جوال کاه □ من که شدم زدنیا بدر، دنیا شود زیر و

زیر.

□ من زنده جهان زنده، من مرده جهان مرده.

۷۸- منه آجور قاپی نشان ویرمه: در آجری به من نشان مده.

(در باغ سبز نشان دادن)

۷۹- منه باخ گورنه حالدیئم یارا باخ گورنه ساللانیر:

به من نگاه کن بین در چه حالی هستم به معشوق نگاه کن که چه عشو می کند.

۸۰- منه سو اولماز سنه که چورهک اولار: برای من آب نمی شود برای تو که نان می شود.

۸۱- منه ننه اوجیبیدن تیئکمئیپ: مادرم از این جیب ها برای من ندوخته.

من از این ولخرجی ها ندارم.

۸۲- مننه وار ننه آریا وئردی قوز آلدی: به من چه که مادرم جو داد و گردو گرفت.

۸۳- منه وئرنین اوغلی اولسون، منن آلانین اوغلی اولسون: احسان کننده به من صاحب پسر

شود و آنکه از من مالی گرفت و ظلم کرد، کاش پسرش بمیرد.

۸۴- منه وئرهنی وئرمه سین: چیزی را که قرار است به من بدهد، ندهد.

(من نیازی به او ندارم.)

۸۵- من یئمئرم هر کسه ساخلامیشیز آزدی: من نمی خواهم اما برای هر کس نگاه داشته اید کم

است.

□ با دست می گیرد با پا پس می زند، نمی خواهم بریز به جییم. / (ده هزار مثل فارسی)

۸۶- منی بیرده باغدا گورسن باغلا آغاچا: اگر مرا در باغ دیدی به درخت ببند.

۸۷- منی سنین قیرن قویمویاخالار: مرا در قبر تو نخواهند گذاشت.

۸۸- منیم ایشیم گورولتی ایستیر، هوا یاغیر یاغسین یاغماز یاغماسین: من رعد و برق

می خواهم هوا اگر بیارد یا نبارد فرقی نمی کند.

۸۹- منیمده اووجوما قارقا سیئچار: به کف دستم کلاغ می ریند.

بالاخره روزی من هم به مال و منالی می‌رسم.

۹۰- منیم دوواریمنان آلاق دوواریوخدی: از دیوار من کوتاه‌تر دیواری پیدا نمی‌کند.

۹۱- منیم نه ائشیم موتالدان موتال توتا منیم قویرو قومی قوپاردا: من چه کاری با خیک دارم که او دُم مرا بگیرد و بکند.

۹۲- موص موص ائلئینئجاق بیر دفعه دئنن مصطفی: به جای موص موص کردن یکبارگی بگو مصطفی.

۹۳- میخانا چی نین شاهی اوزوم اذن اولار: شاهد میخانه‌چی انگور کوب است.

۹۴- میئخی هاچادی یئره گئتمیر: میخش دو شاخه است به زمین فرو نمی‌رود.

۹۵- میرت میخانه‌سی دویور: میخانه‌ی مخصوص لاس زدن نیست.

۹۶- میللت نه های هایداده سن توی وایئندئین: مردم گرفتار رنج و مصیبت هستند تو در فکر عروسی کردن.

۹۷- میلچک اول کچل باشئینا قونار: مگس اول بر سر کچل می‌نشیند.

□ بلا بر سر بلا زده می‌آید.

۹۸- میلچک قانا قونار و یا میلچک کثافته قونار: مگس بر روی خون می‌نشیند و یا مگس بر روی کثافت می‌نشیند.

۹۹- میمون آجئشاندا بالاسین آلا ر ایاقینین آلتینا: میمون وقتی عصبانی و ناراحت باشد فرزندش را زیر پا می‌گذارد.

۱۰۰- مین ایلین دیلنچیسینه جمعه گئجه سین اؤرگدیر: به گدای هزار ساله شب جمعه می‌آموزد.

۱۰۱- میندار اسگی اوت توتماز: کهنه‌ی نجس آتش نمی‌گیرد.

□ بادمجان بم آفت ندارد. / (امثال و حکم)

۱۰۲- مین دانیشان اولر: اگر کسی هزار کلمه حرف بزند می‌میرد.

۱۰۳- میندین کله که ایشین قالدی فلکه: وقتی حيله و کلک شعارت شد کارت زار است.

۱۰۴- مین دوست آزدی بیر دشمن چوخ: هزار دوست کم است و یک دشمن بسیار.

۱۰۵- مین دانا کووزه قیرسه بیرینین دسته سی اولماز: هزار کوزه می‌سازد یکی دسته ندارد

۱۰۶- میندگین سایمور: آن چه از آن خود کرده به حساب نمی‌گذارد. اشاره به آن شخصی که اسب‌ها

را می‌شمرد به جز اسبی، که سوارش شده بود!

۱۰۷- مینیش ورمز: به کسی سواری نمی‌دهد، رام شدنی نیست

« ن »

۱- ناحق قان یئرده قالماز: خون ناحق بر زمین نمی ماند.

تو مپندار که خون ریزی و پنهان ماند. / (سعدی)

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را چندان امان ندارد که شب را سحر کند.

(حکیم سنائی)

۲- ناخیئر (نخیئر) چیخامیش بیزو چیئخیر: قبل از اینکه گله خارج شود گوساله خارج

می شود.

۳- ناخیئر چیخامیش قودوق چئخماز: قبل از گله، کره خارج نمی شود.

(هر دو مثل به این معناست که کوچکترها نباید بر بزرگترها پیشی گیرند.)

۴- ناخیئردان آیریئلان دانانین قویروغون کسلر: گوساله ای که از گله جدا شود دمش را

می برند.

(هر کس پای از گلیم خود بیرون کند جزایش را ببند.)

۵- ناخیئر دا مالیم یوخ داعوادا باشیم نئییه سیئنسیئن: وقتی در میان گله خری ندارم. چرا در

میان دعوا سرم بشکند.

سایه پرورده را چه طاقت آن که رود با مبارزان به قتال

(سعدی)

۶- ناخیئره قودوق قاتیر: به رمه گوسفندان، کره الاغ قاطی می کند.

در میان سخن های پر معنی سخن پراکنی می کند.

۷- ناخیئر یئرینه گئدیپ، تازا بو آلا دانانی آختاریر: گله به جای خود رفته او تازه دارد به دنبال

گوساله ابلق می گردد.

۸- ناخیئرین باشی قئیئدیپ نخییرچی آروادین فیئری توتوپ: گله برگشته زن شبان تازه به

هوای گردش افتاده

۹- ناشکور باشا داش دوشر: بر سر شخص ناشکر سنگ می افتد.

۱۰- نالی میٹھا وئیر میٹھی نالا: نعل را به میخ می زند و میخ را به نعل.

دوست و دشمن نمی شناسد.

با همه کس به نوعی سازش دارد.

۱۱- نالین تاپئپ آتین دالیجا گزیر: نعل را پیدا کرده به دنبال اسب می گردد. خدا به ما داده مالی با

یک خر مانده و سه تا نالی. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۲- ناماز قئلان بنده دی، قیئلئمئییان شرمنده دی، گاه قئلان گاه قئلئمئیان یئره جهنمده:

کسیکه نماز می خواند بنده است، آنکه نخواند شرمنده، آنکه گاهی می خواند و گاهی نمی خواند جایش در جهنم است.

۱۳- نامردی قاپیندا گورقاپیسیندا اولما: نامرد را در مقابل خانه ات ببین اما در خانه اش مرو.

۱۴- نانجیبیدن بورج ائله سن یا تویدا ایستر یا بایرامدا: از نانجیب اگر قرض بگیری یا در

عروسی می خواهد یا در عید.

۱۵- نانجیبیدن بورج ائله مه بورج ائله سن خرج ائله مه: از نانجیب چیزی قرض نکن اگر قرض

کردی مصرف نکن.

از نوکیسه مکن هرگز درم وام که رسوایی و جنگ آرد سرانجام.

(ناصر خسرو)

۱۶- نانجیبین ایاق قاپئسین جونده سن دئیر منه دالین چوندرده: اگر کفش نانجیب را جفت

کنی می گوید پشتش را به من کرده.

۱۷- نانجیبینکه یا تویدا توتار یا یاسدا: شخص نانجیب یا در عروسی و یا در عزا ادا درمی آورد.

نامرد هر صورت نامردی خود را آشکار می کند.

۱۸- نئییه ماللانی قویوپ درویشی اویدئران: چرا ملّا را ول کرده درویش را بیدار می کنی.

۱۹- نبضی منیم الیمده دی: نبض در دست من است.

حال وی را من خوب تشخیص می‌دهم.

۲۰- نجیبین ایاقنین آلتندا اولان نانجیبین باشی اوسته اولمویان: زیر پای شخص نجیب

باشی اما بالاسر شخص نانجیب نباشی.

کمترین آشنای مردم نجیب باشی بهتر از آنکه عزیزکرده مردم پست باشی.

۲۱- نردبانی پله‌پله چئخ: از نردبان پله پله بالا برو.

برای رسیدن به هدف باید گام به گام پیش رفت.

۲۲- نردباننان بیردن آتئلماق اولماز: از بالای نردبان یکباره نمی‌توان پرید.

۲۳- نسیه‌گیر مز کیسه‌یه: نسیه به کیسه باز نمی‌گردد.

۲۴- نسیه مفتنه‌نین قارداشئدی: نسیه برادر مفت بودن است.

۲۵- نفّسی ایستی یئردن چئخیر: نفسش از جای گرم بلند می‌شود.

۲۶- ننه! اشرفی تاپدیم: ننه! اشرفی پیدا کردم.

- هانی؟- کو؟

- ایتیردیم: گم کردم.

۲۷- ننه باجئسننادا نامحرم‌دی: به خواهر و مادر خودش نیز نامحرم است.

به مردان چشم چران و دله می‌گویند.

۲۸- ننه تعریف ائلیین قیز دایی سئنا یاخچیدی: دختری را که مادرش تعریف کند برای دایش

مناسب است.

۲۹- ننه تعریف ائلیین قیزی قوی قاچ، قونئشی تعریف ایلین قیئزی آل قاچ: دختری را که

مادر تعریف کند بگذار و فرار کن، دختری را که همسایه تعریف می‌کند بگیر و فرار کن.

۳۰- ننه دیین گئئتسین داغا- داشا- گلین دیین، گلسین باشا؟! حرفی را که مادر می‌گوید: به کوه

و دشت برو، حرفی را که عروس می‌گوید بر سر و چشم نشیند!؟

(به طنز در مورد دامادی گفته می‌شود که به زنش بیش از مادر ارزش قائل است). آنچه مادر

می‌گوید لغو و بی‌هوده است و آنچه عروس می‌گوید پر معنی و ثواب!

- ۳۱- ننه سوتوننن حلال‌دی: از شیر مادر حلال‌تر است.
- ۳۲- ننه‌سی اونی ایاق اوسته دوغوب: مادرش او را سرپا زاییده.
(حرکتش زیاد است).
- ۳۳- ننه‌سبز قینز زرزر ایشر ننه‌سی اولان اورتر باستئرار: دختر بی‌مادر گند می‌زند دختری که مادر داشته باشد. (مادرش) گندکاری‌های دختر را می‌پوشاند.
- ۳۴- ننه‌سبز قینز قینه‌سبز گلین: دختر بی‌مادر و عروس بی‌مادر شوهر.
(هر دو آزادند).
- ۳۵- ننه‌سینین قارنیئننان گنتی ریپ: از شکم مادرش آورده.
برای مردمی شایسته است که با سعی و کوشش نعمتی فراهم آورده‌اند.
- ۳۶- ننه‌سینه باخ قینزیئی آل، قیئراقیننا باخ بئزینی آل: به مادرش نگاه کن دختر را بگیر به حاشیه نگاه کن کرباس را بخر.
به برادر نگاه کن خواهر را بگیر. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۳۷- ننه قوربان قارپیز باشان ننه منه قارپیز: مادرت فدای سر مانند هندوانه‌ات شود. مادر من هندوانه می‌خواهم.
از آن ماست کل عباس چشم دید و دلم خواست. / (ده هزار مثل فارسی)
- ۳۸- ننه‌قینزین داعواسی کمدہ سودورونجادی: دعوای مادر و دختر تا ایستادن آب در غربال
ادامه پیدا می‌کند.
- ۳۹- ننه‌لیقین یاخچی سین اوت آپارسین تا قالیب پیسینه: نامادری خوب را آتش بگیرد چه
برسد به نامادری بد.
- ۴۰- ننه‌م بیلہ فننیدی کوندنی کیچیک توتور. دہم بیلہ فننیدی یئددیسین بیردن اوتور:
مادرم چنان ماهر است که خمیرها را کوچک درست می‌کند پدرم هم چنان ماهر است که هفت تا هفت با هم
می‌خورد.
هر چقدر مادرم قناعت پیشه است پدرم ذله و پرخور است.

۴۱- ننه‌م دوغوب خالامی هو آپاریپ: مادرم زائیده خالهام هو کشیده.

□ خالهام زائیده، خاله زام هو کشیده. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۲- ننه‌ن اولسون ابوالقاسم: مادرت بمیرد ابوالقاسم.

(وقتی یکی خودش را لوس می‌کند می‌گویند....)

۴۳- ننه‌ن جبین داش سالپ: مادرت به جیبت سنگ انداخته.

□ به کسی گویند که سکوت اختیار کند.

۴۴- نوخوش! آتش ایچیرن؟: مریض آتش می‌خوری؟

۴۵- نوخوش یانیندا سوغان داغ ایلیر: پیش مریض پیاز داغ می‌کند.

۴۶- نه آتدا وارنه اوسته، پارا حلبی کورسی اوسته: نه در بالا چیزی است نه در پایین حلبی

شکسته روی کرسی است.

(کنایه از فقر بسیار)

۴۷- نه آتمالیئدی نه اوتمالی: نه می‌شود خورد نه می‌شود دورش انداخت.

تحمل دوری‌اش ناممکن و تحمل بد زبانی‌اش درد آور.

۴۸- نه آجیننان اولدوق نه سوسوزدان، داغلاریئن دینگیلیسی اولدوردی: نه از گرسنگی

مردیم نه از تشنگی سر و صدای کوه‌ها ما را نابود کرد.

فقر و محرومیت روح انسانها را نمی‌آزارد نا هنجاری‌های اجتماعی و سیاسی موجب رنج روانی

است

□ کنایه از ظلم و ستم ظالمان و قدرتمندان.

۴۹- نه دی نه سالدی: نه گذاشت نه برداشت.

(بدون ملاحظه کاری را انجام دادن.)

۵۰- نه آلمانا نه سالما ایله بیر حالدا قالما: نه برداشتن و نه گذاشتن همیشه در یک حال بودن.

به آنچه موجود باشد قانع شدن

۵۱- نه اوزاندیق نه یاتدیق، حاضر جا اوغلان تاپدیق: کاری انجام نداده صاحب پسری شدیم.

- ۵۲- نه باشیمی یار نه جیییمه گیردکان توک: نه سرم را بشکن نه به جییم گردو بریز.
- ۵۳- نه تاس وار نه حمام آرادا اوینور کور تمام: نه طاس هست و نه حمام کور هم وسط می‌رتصد.
- (هیچ خبری نیست بدون جهت خوشحالی می‌کنند.)
- ۵۴- نه جهره‌دهدی نه ایده اونی اثیئرن قحبه ده: گناه نه از چرخ است نه از دوک بلکه از کسی است که نخ را می‌ریسد.
- ۵۵- نه حق آلنرام نه بیکار قالنرام: نه مزد می‌گیرم نه بیکار هستم.
- بیگاری می‌کنم.
- ۵۶- نه حقه دی نه منقده: نه زیر بار حق کسی است نه منت کسی.
- آنچه انجام می‌دهم نه از حق کسی به حساب می‌آید و نه منت پذیرند.
- بی مزد بود و منت هر خدمتی که کردم یارب مباد کس را مخدوم بی عنایت
- (سعدی)
- ۵۷- نه خدادان گنچیر نه خرما دان: هم خدا را می‌خواهد هم خرما را. / (امثال و حکم)
- ۵۸- نه سن گل نه صفر آیفن اون اوچی: نه تو بیا نه سیزدهم ماه صفر بیاید.
- (هر دو نحس هستند.)
- ۵۹- نه شیر نه شتر نه دیدار قاراما قوزان مترادف: نه شیر نه شتر نه دیدار عرب. / (امثال و حکم)
- ۶۰- نه قدر تَقلاً تلاش بیرتای ایاق قابی بیرتای کلاش: هر قدر تلاش و تَقلاً می‌کنیم باز کفشان پاره است. یک جفت کفش لنگه به لنگه دارم.
- ۶۱- نه فری یه دون اولدی نه پریه تومان: نه برای فری لباس شد، نه برای پری شلوار. از تلاش و زحمت خویش بهره‌ای نبردیم
- ۶۲- نه قدر قیئسیا باتیئر قی صبح اوزون دوروروق: هر چقدر کوتاه می‌خواهیم صبح دراز شده از خواب برمی‌خیزیم.
- (هر چه از ماجراها می‌گریزیم گرفتارتریم.)

۶۳- نه قدر یانان اولدوق او قدر یامان اولدوق: هر چقدر برای مردم دلسوزی کردیم به همان

نسبت بد شدیم.

۶۴- نه مه‌دن قورخوران؟ گوردوقومنان: از چه می‌ترسی؟ از چیزی که قبلاً دیده‌ام.

۶۵- نه مییه اوموران باجنننان باجینن اولور آجنننان: برای چه از خواهرت خوشت می‌آید

خواهرت از گرسنگی دارد می‌میرد.

۶۶- نه یئرده دی نه گویده حلقه ووروپ بیر یئرده: نه در زمین است نه در هوا در یک جا حلقه

زده است. در وصف نورگیری که بر سقف مطبخ تعبیه می‌شد گفته اند.

۶۷- نه یئیه‌ریق او حلوانی نه وئره‌ریق او فاتنی: نه آن حلوا را می‌خوریم نه آن فاتحه را

می‌خوانیم.

□ نه شیر شتر نه دیدار عرب. / (امثال و حکم)

۶۸- نه یوغوردوق نه یاپدیق حاضر جا کوکه تاپدیق: نه خمیر ورز کردیم نه به تنور چسبانیدیم

کلوچه (شیرمال) آماده‌ای پیدا کردیم.

۶۹- نیت هاردا منزل اورد: نیت تو هر جا باشد منزل تو همانجاست.

۷۰- نی‌چالان چالابیلیمیر، نی‌چالماقین ترک اُدیپ: نی‌زن چون نمی‌تواند نی‌بزند توبه کرده است.

□ قحبه پیر چه کند که توبه نکند از نابکاری، و شحنه معزول از مردم آزاری. / (سعدی)

چه سود از دزدی آنگه توبه کردن که توانی کمند انداخت بر کاخ

حاکمان در زمان معزولی همه شبلی و با یزید شوند.

(سعدی)

۷۱- نیفیم دیمنین: امیدوارم که درمانده نشوی و چه کنم نگویی.

« ۹ »

۱- وار اویی کرم اویی یوخ اویی ورم اویی: خانه‌ای که ثروتی در آن است خانه کرم و بخشش است و خانه‌ای که چیزی در آن نیست خانه‌ی غم است.

توانگران را وقف است و نذر و مهمانی زکات و فطره و عتاق و هری و قربانی (سعدی)

۲- واردان یوخدان چئخئیپ: دار و ندارش را از دست داده.

۳- وار گئدنده یئیه‌سی ده کومک ائلر: وقتی ثروت از دست می‌رود صاحبش نیز کمک می‌کند.

۴- وارلی بیر ذات دانئشار هامنن خوشی گلر، یوخلی بیر ذات دانئشار هامی دییر سفه‌دی: پولدار هر حرفی بزند مردم خوششان می‌آید. بی پول اگر حرفی بزند می‌گویند دیوانه و سفيه است.

۵- وارینمیز یوخ اوغری آپارا، ایمانئمیز یوخ شیطان: ثروتی نداریم تا دزد ببرد ایمانی نداریم تا شیطان ببرد.

۶- وارینن بهشتی ساتین آماق اولور: با ثروت می‌توان بهشت را هم خرید. (با بذل و مال و کرم و بخشش)

۷- وارینن اولسا گلیپ یئیپ ایچلر، یوخون اولسا اوین قارداش ائشلر: ای برادر! اگر ثروتی داشته باشی می‌آیند و می‌خورند و می‌نوشند، اگر نداشته باشی می‌رینند به خانه و زندگیت.

۸- وار یوخونی وئردی داشا چئخدی باشا: دار و ندارش را از دست داد.

۹- ویر قورخما آل اوتانما: بخشش کن و از بخشش ترس بگیر و از گرفتن شرم‌نده مباش.

۱۰- وریائنن بیر طرفین سوآپارسا او طرفئنن فایدا یوخدی: اگر یک طرفه آبراهه را سیل ببرد، طرف دیگر از حیز ارتفاع ساقط می‌شود.

۱۱- وریانی وئردی سووا: آبراهه را آب برد (به آب داد).

آن کس که مشاورش نادان باشد بدبخت است.

۱۲- وزیر قارقا اولان قوشون دومدوگی پوخلی اولار: منقار پرنده‌ای که وزیرش کلاغ باشد، آلوده به گُنه می‌شود.

۱۳- وقتی انئرن بختی انئرنر: کسیکه ارزش وقت را نداند. شانس خود را از دست می‌دهد.

۱۴- وورابیلیمئین، داشئن بویوگون گوْتورر: سنگ بزرگ برداشتن علامت نزدن است. / (امثال و

حکم)

۱۵- وورماقئن اوننان معلومدی کی آغاجئن یککه سئن گوْتوموشن: نزدن از آنجا معلوم

است که چوب بزرگتر را برداشته‌ای.

« ه »

- ۱- هاداران پاداران دانشیر: چرت و پرت می‌گوید.
- ۲- هارا ایشیقدی دیب توله: کجا روشن است طویله‌ی عقبی.
□ وقتی انسان امید واهی از کسی یا چیزی داشته باشد می‌گویند.
- ۳- هاردا خوش گنچسه اورا وطندی: در هر جا که به انسان خوش بگذرد، همانجا وطن او است.
درویش هرکجا که سرآید سرای اوست.
- ۴- هاردان گلیرن چین و ماچیننن، معلومه چولاق قیچئننان: از کجا می‌آیی از چین و ماچین.
معلوم است از پای چلاقت. نظیر:
- آن یکی پرسید اشتر را که هی از کجا می‌آیی ای فرخنده پی
گفت از حمام گرم کوی تو گفت خود پیداست از زانوی تو
- ۵- هاردا یئدین اوردا یات: هر کجا که می‌خوری همانجا هم بخواب.
سر همان جانه که باده خورده‌ای.
- ۶- هامی آغاج دیبدن سواچر توت آغاجی باشندان: هر درختی از ریشه آب می‌خورد اما درخت
توت از سر.
□ درخت از ریشه آب می‌خورد، خوشه از سر. □ درخت از ریشه آب می‌خورد مرد از نیت. / (ده هزار
مثل فارسی)
- ۷- هامیئدان قئسسایاتیرام هامیئدان اوزون گلیرم: از همه کوتاهتر می‌خوابم اما باز هم از همه
درازتر به نظر می‌آیم.
□ هر چه کوتاه می‌آیم باز هم نمی‌شود.
- هر بلایی کز آسمان آید گرچه بر دیگری روا باشد
به زمین نا رسیده می‌پرسد خانه‌ی انوری کجا باشد!

۸- هامی زاتدان گنچه‌رم ننه‌مین کئیبئنین نن گنچه‌رم: از هر چه بگذرم از مهریه‌ی مادرم نمی‌گذرم.

۹- هامیسی باتماندی یارئم باتمانی یوخدی: همه یک منی هستند نیم منی ندارند.

□ از خود راضی و خود خواه هستند.

۱۰- هامیسی بیربئزین قئراقئدی: همه سر و ته یک کرباسند.

۱۱- هامیسی بیر کئدین کوپه گئدی: همه سگ یک روستا هستند.

۱۲- هامیسی چیئخدی شور تو خوم شور نوخودا: همه‌اش از بین رفت و تلف شد. همه بحث‌ها و استدلال‌ها جز وِراجی حاصلی نداشت.

۱۳- هامیئنی بَدَر، اوزی لوت گزر: همه را آراسته می‌کند (می‌پوشاند) خودش لخت می‌گردد.

□ برگرفته از یک چیستان. (آن چیست که همه را آرایش می‌دهد خود لخت می‌گردد). جواب: سوزن خیاطی)

۱۴- هامیئنی بیر گوزه گُورور: همه را به یک چشم نگاه می‌کند. آدم منفی نگر است. (گاهی هم وصف آدم عادل و بی تبعیض گویند)

۱۵- هامیئنی قورت بودار رادی بیزیم کیمین بودار بودار ائله مه دی: همه را گرگ درید مانند ما تکه پاره نکرد.

۱۶- هامئیه جاهل جومبولی منه ده‌دهم چاقدی: قسمت من مردی به سن پدرم شد و قسمت دیگران مردان جوان.

۱۷- هامئیه جیک جیک منده جیک جیک^۱: برای همه جیک جیک برای منم جیک جیک.

۱۸- هامئیه خاننان بیگدن بیزه ده بیر الله دان: به همه از خان و بیگ چیزی می‌رسد به ما هم فقط از خدا.

۱- مردی بدهکار بود و نمی‌توانست بدهی خود را بپردازد. یکی از طلبکاران به او گفت: من راهی را به تو نشان می‌دهم که از شر طلبکاران در امان باشی. به شرط آنکه طلب مرا بپردازی. مرد پذیرفت. طلبکار گفت: زمانی که دیگر طلبکاران به سراغ تو آمدند خود را به دیوانگی بزن و ادای کنجشک را در بیاور و جیک‌جیک کن. مرد پذیرفت و وقتی طلبکاران به سراغش آمدند به همه‌ی آنها جیک‌جیک تحویل داد. طلبکاران به خیال اینکه دیوانه شده است او را ترک کردند. طلبکار نخستین با خوشحالی به سراغ مرد رفت و گفت: حالا که از شر آنها آسوده شدی طلب مرا بده. بدهکار گفت: جیک‌جیک. مرد گفت: هامئیا.....

۱۹- هامئیه ده ده اولدون بیزه ده ده لیک اول: برای همه پدر شدی لا اقل برای ما ناپدری باش.

□ برای همه مادر است برای ما نامادری. □ برای همه اوستاست برای ما زن اوستا. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۰- هامئیه گلر گوزی قارا قلم قاش بیزه گلر دابانی جئریق کچل باش: برای مردم چشم سیاه و ابرو کمان قسمت می شود نصیب ما هم کفش پاره و کچل.

۲۱- هانسی ایکی دی کی اوچ اولمئیا: کدام دویی است که سه نشود.

۲۲- هاوا یاقاندا یوسقول اویی دامار: وقتی هوا بارانی می شود خانه فقیر چگه می کند.

□ حتی نعمتها نیز برای فقیر سبب زحمت است.

۲۳- هر آت یورغا^۱ اولماز، یوز آتدان بیرده نه یورغا چئخار: هر اسبی یورغه نمی شود، از هر صد اسب یکی یورغه می شود.

نه هرکه موی شکافد به تیر جوشن خای به روز حمله ی جنگ آوران بدارد پای

(سعدی)

۲۴- هر آدمی قورت یئمز: همه کس را گرگ نمی خورد.

۲۵- هر آرواد قوروت قویار، توربئیا یئقاندا گورن گرک: هر زنی کشک درست می کند اما وقتی

کشک ها را در توبره می ریزند باید آترا ببینی.

برابر: هر کردی کردو نیست.

معادل: جوجه را آخر پاییز می شمارند / (امثال و حکم)

۲۶- هر آغاجدان صندل اولماز: از چوب هر درختی نمی توان صندل ساخت.

۲۷- هر آغاجدان مسجد ستونی چکمزلر: از چوب هر درختی برای مسجد ستون نمی سازند.

۲۸- هر الفئن وئرسن اوننان آلالن: با هر دستی بدهی با همان دست پس می گیری / (امثال و

حکم.)

۱- یورغه: اسب آزموده و راهوار که تند حرکت کند و سوار را تکان ندهد. یراغ، یرغ و یرغا هم گفته شده. (فرهنگ عمید)

بدی و خوبی بدون مکافات و پاداش نمی‌باشد

۲۹- هر اوتی دئشر که اوزی ققزیئشا: هر آتشی را فروزان می‌کند تا خودش گرم شود.

از هر امری برای خود سودی می‌جوید.

۳۰- هر اوچان قوشونان اوچماق اولماز: با هر پرنده‌ای نمی‌توان پرواز کرد.

با هر بلند پروازی نمی‌توان رقابت کرد.

۳۱- هر اوخویان اولماز مالّا احمد اردبیلی: هر روضه خوانی مالّا احمد اردبیلی نمی‌شود.

کار هر بز نیست خرمن کوفتن. / (امثال و حکم) □ نه هر که سر بتراشد قلندری داند (حافظ) □ نه هر

سری به کلاهی سزای سالاری است. (ظهیرالدین فاریابی) □ نه هر که زاده‌ی مصر است شیخ ذوالنون

است (کاتبی) □ نه هر که چهره برافروخت دلبری داند (حافظ) □ به خاتمی نتوان زد دم از سلیمانی (حافظ)

نه هر که چهره بر افروخت دلبری باشد.

۳۲- هر اوز یوخارئئن بیر اوز اشاقئسی وار: هر فرازی نشیبی دارد.

۳۳- هر اوّلیانا داش آت سان داش بیری اولار مین تومن: اگر برای فریاد هر سگی سنگی

بیندازند، نرخ سنگ مثقالی به دیناری می‌رسد. / (ده هزار مثل فارسی)

۳۴- هر اویون بیر قبله‌سی وار: هر خانه قبله‌ای دارد.

(هر خانه رسم و رسومی دارد).

۳۵- هر بارماقی کسن قان چئخار: هر انگشت را که ببری خون درمی‌آید.

(کار بد برای همه و در هر موردی بد است). خلق همه نهال خدایند.

۳۶- هر باشندان بیر آواز گلیر: از هر طرف صدایی بلند می‌شود.

(هر کس اظهارنظری می‌کند). هیچ کس عقیده‌ی دیگری را قبول ندارد.

۳۷- هر باشینا آق سارییان قرآن قاری‌سی اولماز: هر کس که به سرش پارچه سفید ببندد قاری

قرآن نمی‌شود.

هر که دارد خُمی نه سقراط است. (سنایی) □ نه هر آن کو ورقی خواند معانی دانست. (حافظ) □ نه

هر کس شد مسلمان می‌توان گفتش مسلمان شد. (وفایی شوشتری)

۳۸- هر جلالین بیر جمالی وار هر جمالین بیر جلالی: هر بزرگی زیبایی دارد و هر زیبایی بزرگی.

۳۹- هر داشین آلتئنی قوزاسان بیرده‌نه بوننان چئخار: هر سنگی را بلند کنی یکی مثل این پیدا می‌شود.
(تحفه نیست).

۴۰- هرده‌سینین جیبینی کسن جیب‌بر اولماز: هر کس که جیب بابایش را بزند جیب‌بر نمی‌شود.

۴۱- هرده‌سینین گوزون چئخاردان کوراوغلی^۱ اولماز: هر کس که چشم پدرش را درآورد کوراوغلی نمی‌شود.

۴۲- هر دن اینه دلیگیننن گنچر هر دن دروازادان گنچمز: گاهی از سوراخ سوزن رد می‌شود گاهی از دروازه رد نمی‌شود.

(دمدمکی است و منش ثابت ندارد). هر لحظه به رنگ بتی عیار در آید.

۴۳- هر زات قوتولدی گول بورنی^۲ ساتان گلدی: همه چیز تمام شد. فروشنده‌ی نستر و حشی آمد. تمام مشکلات حل شده.

فقط این یکی مانده بود!

۴۴- هر زاده یاق ائلر گلینین اوزون آق ائلر: هر کاری را روغن انجام می‌دهد روی عروس سفید می‌شود.

مواد اولیه‌ی غذائی موجب خوشمزه بودن غذا و نشانگر مهارت عروس خانم می‌گردد.

۴۵- هر زادین بیلماقی بیلمه‌ماقئئننان یاخچئدی: دانستن هر چیز از ندانستن بهتر است.

۴۶- هر زادین تازاسی دوستون کهنه‌سی: از هر چیزی تازه‌اش، از دوست کهنه‌اش بهتر است.

دوست و سکه هر دو کهنه‌اش خوب است. □ خیرالاشیاء جدیدها و خیرالاخوان قدیمها / (ده هزار

۱- کوراوغلی از قهرمانان مبارز آذربایجان

۲- گل بورنی = نوعی گیاه، نستر و حشی

مثل فارسی)

۴۷- هرزادین شورون چئخاردیر: شورش را درآورد.

(در هر کاری مبالغه می‌کند).

۴۸- هر سققلدن بیر توک چئکسن بیر سققل دوزه‌لر: اگر از هر ریشی یک مو بکنی یک ریش

کامل ساخته می‌شود.

اندک اندک به هم شود بسیار دانه دانه است غله در انبار

(سعدی)

۴۹- هر سوزه قولاق آسان کورپی گندر قالار چایئن اوتایئندا: اگر به هر حرفی توجه کنی پل

می‌رود در آنطرف رودخانه باقی می‌ماند.

۵۰- هر سوزون بیر وقتی وار هرایشین بیر یئری: هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد. / (امثال

و حکم)

۵۱- هر سوزونن بیر کوچه آئیئریر. از هر حرفش یک کوچه باز می‌کند.

از این شاخه به آن شاخه می‌پرد / (امثال و حکم)

(در هر سخنش نکته‌ای است).

۵۲- هر سُویوت آغاجی سرو خرامان اولماز: هر درخت بیدی سرو خرامان نمی‌شود.

۵۳- هر غازانا بیر چمچه بسدی: برای هر دیگ یک ملاقه کافی است.

برای هر گروهی یک راهنمای خردمند کافی است.

۵۴- هر قدر باشماق اوقورورور گئنده ایاق یالیندی: هر قدر کفش می‌دزد باز هم پا برهنه است.

به هر دری می‌زند باز هم درمانده است.

۵۵- هر قرقولوقون بیر ایشیقی وار: هر تاریکی دارای یک روشنایی است.

پایان شب سیاه سفید است.

۵۶- هر قولتوقونون آلتئندا بیر تولکی یاتیب: در زیر هر بازویش یک روباه خوابیده.

زیر هر موی سرش یک روباه خوابیده / (امثال و حکم)

۵۷- هر قویون بالاسئینی چوخ ایستر قره قویون گوتون یئرتار: هر گوسفندی بچه اش را

دوست دارد.

گوسفند سیاه خود را تیکه پاره می کند.

(در دوست داشتن بچه افراط می کند)

۵۸- هر قوش هر داما قونماز: هر پرندۀ ای به هر بامی نمی نشیند.

دارندگان مناعت طبع بر هر مقامی فریفته شوند.

۵۹- هر کس اکر دولایئنی،^۱ اوزی بیچر قولایئنی: هر کس در زمین نا هموار کشت کند محصول

نامرغوبی درو خواهد کرد.

قسمت هر کس به قدر همت اوست .

۶۰- هر کس اوتی دئشه لر اوز طرفینه: هر کس آتش را به جانب خود فروزان می کند.

(هر کس سعی می کند به نفع خود کار کند). همه کس طالب یارند چه زاهد چه....

۶۱- هر کس اوز اویونون قبله سیننی یاخچی تانیر: هر کس قبله خانه خودش را بهتر

می شناسد.

هر کس به زیر وبم فرهنگ خانوادۀ خود آشنایی دارد.

۶۲- هر کس اوز قلبئنین- بهره سین یئیر: راحت و رنج هر کس بسته به عواطف قلبی اوست .

هر کس آب قلب خودش را می خورد. / (ده هزار مثل فارسی)

۶۳- هر کس توپله مئخئننی چئکر گلیر: هر کس میخ طویله اش را می کند و می آید.

هر کس به هوای بزمی و نعمتی رو به اینجا می نهند.

۶۴- هر کس دوشر تارئسنئنین گوزونن بیل گئینن که اوزونندی اوزونن: هر کس محبت

خدا را از دست بدهد بدان که مقصر اصلی خودش می باشد.

۶۵- هر کس دولتدئلئقا تلسه تنز دوشر یوسقوللوقا: هر کس که برای ثروتمند شدن عجله کند

زودتر گرفتار فقر می شود.

هر که گردن به قدرت افرازد خویشتن را به گردن افرازد

۶۶- هر کسه دوست دیدیم دشمن جان اولدی منه دشمن اوز بختیمیدی ایندی عیان اولدی منه:

هر کس را دوست خطاب کردم دشمن جانم شد. در واقع دشمن من بخت و اقبال خودم بوده است که اکنون بر من روشن شد.

۶۷- هر کسه دیدیم باجی قحبه چئیکدی هر کسه دیدیم قارداش گ... چئیکدی: به هر کس خواهر خطاب کردم فاحشه از آب درآمد به هر کس برادر خطاب کردم ک... از آب درآمد.

۶۸- هر کس هر نمه ائلر اوزونه ائلر: هر چه کنی به خود کنی.

گر همه نیک و بد کنی (جامع‌التمثل)

۶۹- هر کسی اوز قبرئینه-قویالار: از بد و نیک کس، کسی را چه. / (ده هزار مثل فارسی)

من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش که گناه دیگری بر تو نخواهند نوشت

۷۰- هر کسین آندئینا یازئیلان باشینا گلر: سرنوشت هر کس که بر پیشانی او نوشته شده است برای او رخ خواهد داد.

۷۱- هر کسین اوشاقی اوزونه شیرینده: فرزند هر کس برای خودش شیرین است.

زنگی ارچه سیه‌قام بود پیش مادر مهی تمام بود.

(ناصر خسرو)

همه کس را عقل به کمال نماید و فرزند به جمال (سعدی)

۷۲- هر کسین بختی یاتار خلق اونی دیوانه سایار: هر کس که بدبخت شود، مردم او را دیوانه

می‌پندارند.

۷۳- هر کسین خیری اولسون اوزی چون: بهره هر کس نصیب خودش بشود.

(ما انتظار نیکی از دیگران نداریم).

۷۴- هر کسین دامی چوخی قاری چوخی: هر که بامش بیش برفش بیشتر.

سر بزرگ بلای بزرگ دارد. □ هر که را سر بزرگ، درد بزرگ □ هر که دخلش بیش خرجش بیشتر. /

(ده هزار مثل فارسی)

- ۷۵- هر کسین هر نمه‌سی ایتسه، بیزدن سوروشار از قضا بیزدن ده چنخار: هر کس هر چیزش گم شود از ما می‌پرسد، اتفاقاً پیش ما هم پیدایش می‌کند.
- ۷۶- هر کیم اوز اویونون پادشاهندی: هر کس پادشاه خانه‌ی خویش است.
- ۷۷- هر گوتونی بولویان قلاچی اولماز: هر کس کون خود را بچرخاند رویگر نمی‌شود. رویگری مستلزم چرخیدن بر دو پای رویگر بوده
- ۷۸- هر گوروکن آغا‌جا باغ دیماق اولماز: هر درختی که دیده می‌شود باغ نمی‌گویند.
- ۷۹- هر گول اوز کوکونون اوستونده بیتز: هر گلی به روی ریشه خودش می‌روید. (هر کس به اصل و نسب خود برمی‌گردد).
- ۸۰- هر گولون بیر اینسی‌سی وار: هر گلی بویی دارد. / (امثال و حکم)
- ۸۱- هر نمه آکسن اونی بیچه‌رن: هر چه بکاری همان را درو می‌کنی.
- هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت. (حافظ) □ از مکافات عمل غافل مشو. / (مولوی)
- ۸۲- هر نمه توکسن آشان او گلر قاشیقان: هر چه به آش بریزی همان در قاشقت پیدا می‌شود.
- ۸۳- هر نمه‌نی قورت‌دالاسان قورت چنخار: هر چیزی را انگولک کنی اشکال برایش پیش می‌آید.
- ۸۴- هر نمه‌نین اوستوننن گوتوسن آزالار سوزون اوستوننن گوتوسن چوخالار: از روی هر چه برداری کم می‌شود از روی حرف برداری زیاد می‌شود.
- از هر سختی نکته‌ی برچینی حرف‌ها و مسائل جدیدی مطرح می‌گردد.
- ۸۵- هر نمه گلر آدام‌سینز باشیئنا گلر: هر بلایی که نازل شود برسر آدم بی‌کس نازل می‌شود.
- ۸۶- هر نمه‌نین کالی یئتیشز آدامین کالی یئتیشمز: کال هر چیزی رسیده می‌شود مگر کال آدم (انسان نادان و بی‌تجربه معمولاً اصلاح ناپذیر است).
- نظیر: آهنی را که موریانه بخورد، نتوان برد از آن به صیقل زنگ.
- ۸۷- هر نمه ننه‌سی توکوب بالاسی دوشوروپ: هر چه مادرش ریخته فرزندش جمع کرده. (از مادرش تقلید می‌کند).
- ۸۸- هر نمیه چاره اولار دیله چاره اولماز: هر دردی چاره دارد درد زبان چاره ندارد.

بلاء الانسان من اللسان / (امثال و حکم) زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد.

۸۹- هریان گوندی قوروتون سریر اورا: هر جا که آفتاب باشد کشک خود را آنجا پهن می‌کند.

(فرصت طلب است).

۹۰- هر یرا قنمیز بیتدی قالدی سققل تاراقنمیز: هر چیزی لازم بود آماده است تنها شانه‌ی

ریشمان مانده.؟!)

۹۱- هر یئرده آشدی بو اوردا باشدی: هر جا که آتش است آنجا حاضر است.

هر جا که آتش است کچل فراش است. □ هر جا پلو همانجا برو. / (ده هزار مثل فارسی)

۹۲- هر یئرده مسجد اولماز او تورپاقین گرک سعادت‌ی اولا: در هر خاکی نمی‌توان مسجد.

ساخت آن خاک باید دارای شایستگی باشد.

۹۳- هر یئره گئتسن گوی بو رنگدی: هر کجا بروی آسمان همین رنگ است. / (امثال و حکم)

۹۴- هر یئمیشین بیر دادی اولار: هر کوشی طعم مخصوصی دارد.

هر گلی بویی دارد.

۹۵- هر یئر برکدی گئت کس اورانی: از هر کس و هر جا امید دادرسی داری به سویش بشتاب.

(ما را از کسی باکی نیست). از هر آنچه در قدرت داری کوتاهی نکن.

۹۶- هر یاغان قار اولماز: هر چیزی ببارد برف نیست.

۹۷- هشت دریدن- ووروران، گرمه‌لیدن گلیر: از در می‌زنی، از پنجره وارد می‌شود.

۹۸- هفت خان رستم^۱: هفت خان رستم:

(زمانی که در انجام کاری با مشکلات فراوان روبرو شوند گویند).

۹۹- هفت خطای^۲: هفت خط است. کنایه از شخص متقلب و حقه‌باز.

۱۰۰- هله آغزئینان سوت ائنسسسی گلیر: فعلاً از دهانش بوی شیر می‌آید.

بوی شیر از دهن چون شکر آید.

۱- ریشه‌های تاریخی (امثال آملی) ج ۲ ص ۱۰۶۸

۲- همان، ص ۱۰۷۲

۱۰۱- هَلَه اُونون باشی دومانندی: فعلاً سرش را مه گرفته.

(جاهل و جوان است).

۱۰۲- هَلَه گورمه میش زاتدار گوره جئیئق: بعدها خیلی چیزها خواهیم دید؟!

۱۰۳- هله «مَلّا خور» اول مویوب: فعلاً ملاخور نشده.

در گذشته ملّاها زندگی فقیرانه ای داشتند و به فرض میوه را زمانی می خوردند که کاملاً ارزان شده

بود. در زمان گرانی می گفتند: فعلاً در خور خوردن ملا نیست.

۱۰۴- هله یارئسی یئر آلتندادی: هنوز نصفش زیر خاک است.

(به افراد بسیار زیرک و باهوش گفته می شود). برای فرد کوتوله نیز گویند.

۱۰۵- هم اوکوزون باشینی کسدیق هم کوپی سیندیردیق: سر گاوی در داخل خمره ای گیر

کرده بود، دخو را خبر کردند گفت: سر گاو را ببرید. سر گاو را بریدند اما سر همچنان در خمره باقی ماند

آنگاه گفت: حالا خمره را بشکنید و سر گاو را خارج کنید.

(زمانی که انسان از دو جا ضرر کند می گویند).

۱۰۶- همان آشدی همان کاسا: همان آش است و همان کاسه. / (امثال و حکم)

۱۰۷- همان امامزادادی که باهم دوزلتدیق^۱: امامزاده ای است که با هم درستش کردیم.

۱۰۸- هم توربادان یئیر هم آخوردان: هم از توبره می خورد هم از آخور.

هم از تور می گیرد هم از قلاب. □ چاروادار قمی است دو سر بار می کند، هم مزد می گیرد هم از انبان

سهم می برد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۰۹- هم خدانی ایستیر هم خرمانی: هم خدا را می خواهد هم خرما را.

۱۱۰- همدان اوزاق، کردیسی آیوخون: همدان دور است اما کرتش نزدیک است.

۱۱۱- هم زیارتدی هم تجارت: هم زیارت است هم تجارت.

۱۱۲- هم گیلانئین چلتوکونن اولدوم هم باغدارین خورماسئننن: هم از چلتوک گیلان باز

۱- همان، ص ۹۲

۲- کردی = کرت، باغچه حیاط

ماندیم هم از خرمای باغداران.

از اینجا رانده و از آنجا مانده، میان دو خر پیاده مانده. / (طوطی‌نامه)

۱۱۳- هم مالئیمی وئرئیرم هم یالواریرام: هم ثروتم را می‌بخشم هم خواهمش و تمنا می‌کنم.

۱۱۴- هم میئنپ هم قیشلارین تولور: هم سوار شده هم پاهایش را تکان می‌دهد.

در کشتی نشسته با کشتیبان می‌جنگد.

۱۱۵- همنشینین باب ائله گورن دئسین هابله: همنشین خود را از خوبان برگزین تا هر که ببیند

تحسینت کنند.

همنشین تو اگر موافق تو باشد همه تحسین می‌کنند.

۱۱۶- همهمه‌دی جم‌جمه‌دی قوی یئرئسین کیم کیمه‌دی: هیامویی است و کسی را به کسی کاری

نیست.

شهر بی دروازه □ شهر هرت □ هر کی به هر کی است. / (امثال و حکم)

۱۱۷- هم یاناندی هم یاماندی: هم می‌سوزد و هم می‌سوزاند.

هم دلسوز و مهربان است، هم سختگیر.

۱۱۸- همیشه ایل بوستان یانیندا دوشمز: همیشه ایل نزدیک بوستان اوتراق نمی‌کند.

۱۱۹- همیشه جوجه سبد آلتئندا قالماز: همیشه جوجه زیر سبد نمی‌ماند.

وقتی جوجه‌ها از تخم مرغ بیرون می‌آمدند آنها را زیر سبد بزرگ جا می‌داند. همیشه ماه در پس ابر

باقی نمی‌ماند.

۱۲۰- همیشه شعبان بیرگونه رمضان: همیشه ماه شعبان یک روز هم رمضان.

۱۲۱- همیشه قاپئسی آچئدی: همیشه درشان باز است.

(بخشنده و کریم هستند).

۱۲۲- همیشه قاپی بیردبان اوسته دولانماز: همیشه دربه روی یک پاشنه نمی‌چرخد. / (امثال و

حکم)

(روزگار به یک حال باقی می‌ماند).

۱۲۳- همیشه یاتان داليجا بیر اویاق اولان اولار: همیشه به دنبال خفته بیداری وجود دارد.

هر بیشه گمان که خالی است شاید که پلنگ خفته باشد

۱۲۴- همیشه یاش ائله ر دین بو دفعه.....^۱: همیشه خیس می کردی اینبار ریدی.

۱۲۵- هَنک هَنک آخُری دویه نک: شوخی شوخی آخرش دعوا.

۱۲۶- هن هُون ائلئینه قیش گلدی: تا به خود بیایم زمستان آمد.

۱۲۷- هوا دوماندى: هوا را مه گرفته .

(موقعیت مناسب نیست). در فارسی گویند هوا پس است.

۱۲۸- هواياغيئپ قار چئلر قايئینی کسيپ ايلچئلر؟: باران می بارد و برف می آید. خواستگاران

جلوی در صف بسته اند.

خواستگاران بی موقع برای خواستگاری می آیند.

۱۲۹- هوپ هوپ گوتونه دئيئر دالينمجا کلمه قوخوران: هوپ هوپ به کوش می گوید پشت

سر من نیا بو می دهی.

۱۳۰- هورت هورتان دُويمادين يالاماقدان دوياجئين: هورت هورت خوردی سیر نشدی حالا

می خواهی با لیسیدن سیر شوی.

۱۳۱- هورره بسم اللهی نينير: کاجی به بسم الله نیازی ندارد.

آنقدر نبود که بگوید آمین. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۳۲- هوشدوکی گليپ بازارا: سوتش هم به بازار آمده. هُشودورک: سوت گلی که برای بچه ها

می ساختند.

(خیلی وقت پیش مرده است).

هفت کفن پوسانده است. / (امثال و حکم)

۱- مردی شبها جای خود را خیس می کرد وقتی زنش اعتراض می نمود می گفت: که شیطان فرییش داده یکروز همسرش به او گفت: این بار وقتی شیطان به سراغت آمد بگو تا محل گنجی را به تو نشان دهد. شب وقتی دوباره شیطان به خواب مرد آمد. مرد گفت: که باید جای گنجی را به من نشان دهی شیطان پذیرفت و او را به خانه ی مرد ثروتمندی برد. از روزن وارد شده و کیسه های پول را برداشتند موقع خروج از روزن صاحب مال او را گرفته و پولها را پس گرفت وقتی داشتند فرار می کردند شیطان گفت: حالا که نتوانستی پول به دست آوری بر سر او برین. صبح وقتی زن از خواب بیدار شد گفت:...

۱۳۳- هیچ باققال دیمز قاتیقیم تورشدی: هیچ بقالی نمی گوید ماست من ترش است. / (امثال و حکم)

۱۳۴- هیچ باهار یازسیز اولماز یولداشلیق داعواسیز اولماز: هیچ بهاری بدون پاییز نمی شود و هیچ دوستی بدون دعوا ممکن نیست.

۱۳۵- هیچ بیلیمیر کتده آیتن نچه سئیدی: نمی داند در ده چندم ماه است.

از همه جا بی خبر است یا خود را به نفهمی زده.

۱۳۶- هیچ پیغمبرین داوارین صبحه کیمین یایمئیئپ: گلهی هیچ پیغمبری را تا صبح نچرانیده است.

کوسفند امام رضا را تا صبح نمی چراند. □ اگر خیر داشت اسمش را می گذاشت خیرالله. □ از این دیگ چوبی کسی حلوا نخورده است. □ از گوشتش چه خیری دیدی که از کوفته اش ببینی. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۳۷- هیچ دوزلارئی دادمامئشیق: با هم نان و نمکی نخورده ایم.

برای یک بار هم به خانه شان نرفته ایم. (خسیس هستند).

۱۳۸- هیچ ذات یوخد یئیه سوغان یئیر اشتهاسی آچئلا: چیزی نیست تا بخورد پیاز

می خورد تا اشتهاش باز شود.

برای افراد خوش بین و امیدوار گویند.

۱۳۹- هیچ کس اوز آیرانینا تورش دیئمز: هیچکس نمی گوید دوغ من ترش است.

۱۴۰- هیچ کسین بورنونان قان گلمه دی: از دماغ کسی خون نیامد.

(هیچ کس آسیب ندید).

۱۴۱- هیچ کسین چیئرآغی صبحه کیمین یانماز: چراغ هیچکس تا صبح روشن نمی ماند.

هیچ کلی تا آخر تازه نمی ماند. / (امثال و حکم)

نظیر: اگر بمرد عدو جای شادمانی نیست که زندگانی ما نیز جاودانی نیست

۱۴۲- هیچ کفنه جیب تیکمز لر: برای هیچ کفنی جیب نمی دوزند.

(چیزی به دنیای دیگر نمی توان برد).

مهرتران جهان همه مردند مرگ را سرفرو همی کردند
از هزاران هزار نعمت و جاه چه متاعی بجز کفن بردند
(رودکی)

۱۴۳- هیچ یئمیش چوپسوز اولماز: هر کشتی دم دارد.

بر هر که بنگری عیبی و نقصی دارد نظیر گل بی خار میسر نشود در بستان

«ی»

۱- یابیا^۱ همدم گلمز گلندهده بئل آغریئسی گلر: برای یابو همدمی پیدا نمی شود. اگر پیدا شود کمر درد است.

(فقط بدبختی نصیب ما می شود). اسب خوب ورهوار همراه یابو نمی گردد.

۲- یاتاقان آرواد اولار، گزگن آرواد اولماز: زنی که بسیار بخوابد کدبانو می شود اما زنی که بسیار گردش کند کدبانو نمی شود.

۳- یاتان اولمز یئتن اولر: کسی که بخوابد نمی میرد کسیکه به دیگران آسیب برساند می میرد.

۴- یاتان داليجا اویاق اولماسین: کاش به دنبال خوابیده بیدار نباشد.

۵- یاتانی یاتان اویادا بیلمز: خفته را خفته کی کند بیدار. / (سعدی)

۶- یاتما نامرد دال داسیندا قوی ایلان وئرسین سنی گنجه نامرد کورپوسوننن قوی آپارسین سیل سنی: در سایه نامردان مخواب بگذار مار تو را نیش بزند، از پل نامردان عبور مکن بگذار سیل تو را ببرد.
(منت دونان مکش).

اگر حنظل خوری از دست خوشخوی به از شیرینی از دست ترشروی

۷- یاتویوق اول اوچ یا دهوه اول یوک آپار: یا مرغ باش پیر یا شتر باش بار ببر. / (امثال و حکم)
یا زنگی زنگ یا رومی روم

۸- یاتیپ یاتیپ شش^۲ آتیپ: خوابید و خوابید شش انداخت.

(اینهمه مدت وقت تلف کرد سرانجام کار بدرد بخوری انجام داد. یا خود را به خواب خرگوشی زد عاقبت کارش را کرد).

۹- یات یئره گوزون اویوم، اودا اولدی بیر تعارف: بخواب روی زمین چشمت را در بیاورم،

۱- یابو = اسبی که آسیب نباشد.

۲- شش انداختن = جفت شش آوردن در بازی تخته نرد.

اینهم شد تعارف؟!

۱۰- یا حسن کچل یا کچل حسن: یا حسن کچل یا کچل حسن

(هیچ فرقی ندارد).

۱۱- یاخچئلیق ائلرم هر کسه یامانلیق قالار منه: به هر کسی نیکی می کنم باز بدی برای من

می ماند.

۱۲- یاخچئلیقا یاخچئلیق هر کئشینین ایشیدی، یامانلئقا یاخچئلیق نر کئشینین

ایشیدی: در مقابل خوبی، خوبی کردن کار هر مرد است. در مقابل بدی خوبی کردن کار مردان واقعی

است.

۱۳- یاخچئلیقا یامانلیق کور ائششگه سامانلیق: خوبی کردن بر بدان مثل نشان دادن کاهدان به

خر کور است.

خدمت به خر مزدش گوز است و لکد. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۴- یاخچئلیقدا یاددان چئخماز یامانلیقدا: نه خوبی و نه بدی، هیچ کدام فراموش نمی شوند.

۱۵- یاخچی اوغلان دایی سینا چئکر: پسر خوب شبیه داییش می شود. به دایی اش می رود.

۱۶- یاخچی اوغلون آخئری آیرئلیق دی: پسر خوب سرانجام از خانواده جدا می شود.

۱۷- یاخچی توتور آما ویلله میر^۱: خوب می گیرد اما ول نمی کند.

۱۸- یاخچی دوست یامان گونده تانئنیر: دوست خوب در روزهای بد بختی شناخته می شود.

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پیریشانحالی و درمـاندگی

(سعدی)

۱۹- یاخچی قونشی اوزاق قوومنن یاخچئیدی: همسایه خوب بهتر است از خویشاوند دور.

۲۰- یاخچی گونده یاد یاخچی یامان گونده وای قووم: در روزهای خوب به سراغ غریبه ها

می رویم و در روزهای بد به سراغ خویشاوندان.

۱- مردی برای اصلاح به سلمانی رفت تیغ سلمانی کند بود یکی را می برید و دو تا را از ریشه می کند. سلمانی احساس کرد که مشتری ناراحت است. پرسید: مثل اینکه خوب نمی گیرد؟ مشتری گفت: اتفاقاً خوب می گیرد اما ول نمی کند.

۲۱- یاخچی یاخچی دیئدیق گلدی میندی بوینوموزا: گفتیم آدم خوبی است سوار گردنمان شد.

۲۲- یاخچی یئرده توکان آدلیق، آلاه بازار یئتیرسین: جای خوبی مغازه باز کردیم، خدا بازارمان را گرم کند.

۲۳- یارادانیم یار اولسه، بویاردا نه واردی: خالق من اگر مهربان باشد، این یار چه فایده‌ای دارد.
زدست بنده چه خبر خدا نگه دارد

۲۴- یارامادیق اوتونن، کور اولدوق توتونونن: از آتش او بهره ای نبردیما دودش کورمان کرد.

نه خورده نه برده، گرفته درد گُرده □ ترشی خورده زکام شده‌ایم. □ گرگ دهن آلوده و یوسف ندریده (سعدی) □ از کبابش خورده از دودش کور شده‌ایم. / (ده هزار مثل فارسی)

۲۵- یارانمیش بویوک اولماز: مخلوق بزرگ نمی شود.

(خالق بزرگ است). بزرگی در شأن خالق است.

۲۶- یاراما دوز توکمه: به زخم دلم نمک نباش.

اگر مرحم نئی زخم دلم، را نمک پاش دل زارم چرایی

نمک بزخم پاشیدن. / (امثال و حکم)

۲۷- باریاق سارالماسا بندینفن دوشمنز: اگر برگ‌های زرد نشود از شاخه نمی‌افتد.

اگر فرزندی ناخلف نباشد دودمان خود را ترک نمی‌کند.

٢٨- بارمنه خنبار گونده ربر، قابیقین سویار گوندربیر، انششگ یئمهللی اولاندا، یارمنه

نوبار گونده‌ریز: یارم برای من خیار می‌فرستد، پوستش را می‌کند و می‌فرستد، زمانی که لایق خوردن
 خر شد بار برای من نوبرانه می‌فرستد.

۲۹- یارب! او قنزام من که یارا یولک دوزم من: ای یار من همان دخترم که برای یار پولک بدوزم.

(فداکارم)

۳۰۔ یاریمیان گلننن یئرشیقیننان تاق تاق گلیر: عروس بدبخت راه رفتش پر سرو

صد است.

(عروسی که بدبخت باشد از هر کارش عیب می گیرند.)

۳۱- یاز یوزا قوی گون قاباقینا: بنویس روی یخ بگذار جلوی آفتاب.

بدهکار که قصد دادن وام به خود ندارد به طلبکار گوید.

(خواست تو بیجا است و ترتیب اثر داده نخواهد شد.)

۳۲- یاز دیقین قویسان گون قاباغینا یولادوشر: نوشته اش را اگر جلوی آفتاب بگذاری به راه

می افتد.

(حرفش بی اثر است). و نیز برای کسی گویند که خط وی چون موریانه باشد.

۳۳- یازی قارا اولانین اوزوده قارا اولار: کسی که بختش سیاه باشد، رویش هم سیاه می شود.

رنگ رخساره خبر می دهد از سر درون.

۳۴- یازیم یاز دویور که مرمر شاهیندی باجی باجی دویور ورم الهیندی^۱: به طنز: شانس من

که شانس نیست بلکه مرمر شاهی است، خواهرم که خواهر نیست بلکه بلای الهی است.

۳۵- یاسنار پیلله کان یا چنخار مور چالیق: یا پله کان می شکند یا مورچه زار پدید می آید.

(یا کار خراب می شود یا همه چیز نابود می گردد). وقتی کسی را از کاری که شروع کرده منع کنند

گویند.

۳۶- یاشی قور تارنپ قورودان استفاده ائلیر: عمرش تمام شده قاچاقی زندگی می کند.

(به طنز به افرادی گفته می شود که عمری بسیار طولانی دارند). یاش: سن، یاشاماق: زیستن،

یاشاسین: زنده باد.

۳۷- یاغی توک یالا: روغن بریز و لیس بزن.

(بسیار تمیز و پاکیزه است).

۳۸- یاغی دری ساخلار آروادی اری: روغن را پوست نگه می دارد، زن را شوهر.

۳۹- یاغسا هر یانا یاقار: اگر ببارد همه جا می بارد.

۱- مرمرشاهی عالیترین سنگ مرمر است. لیکن به کنایه از آن به کلوخ و سنگ بی ارزش یاد کنند. چون روسپی - روسپید که از آن سخن روسپاه و فاحشه اراده نمایند. و یا قد کوتاه و کوتوله را رشید گوید.

اگر نعمت یا نکبتی از فلان حادثه آید برای همگان باشد.

۴۰- یاغیشدان چیئخیئب یاغمورا دوشدوق: از باران خلاص شده به تگرگ و برف گرفتار شدیم.

از چاله درآمدیم و در چاه افتادیم. □ از باران سوی ناودان رفتیم. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۱- یاغی قویالار یاغ اوسته یارما قالار یاوان: روغن را جمع و ذخیره می‌کنند بلغور بدون

چاشنی می‌ماند.

(غنی را غنی‌تر و ضعیف را ضعیف‌تر می‌کند).

این مثل به شکل دیگری نیز رایج است.

یاغی یاغ اوستونه قویور یارمانی یاوان قینه دیر: روغن را روی روغن می‌گذارد آش بلغور را

بدون چاشنی می‌جوشانند. هر دو مثل را در شکایت از تقدیر و چرخ و فلک گویند.

۴۲- «یاغیش» یاقار «قار» چیلر قاپئنی چالیر ایلچئر^۱: باران می‌بارد و برف نم‌نم می‌آید،

خواستگاران در را می‌کوبند.

سپلشت^۲ آید و زن زاید و مهمان عزیزت برسد. / (ده هزار مثل فارسی)

۴۳- یالانچئننن اویونه اوت دوشدی هیچ کس اینانمادی: آتش به خانه شخص دروغگو افتاد

هیچ کس باور نکرد.

خانه‌ی دروغگو آتش گرفت کسی باور نکرد. نظیر (چوپان دروغگو).

۴۴- یالانچئننن حافظه‌سی اولماز: دروغگو فراموشکار می‌شود. / (امثال و حکم)

۴۵- یالانچئننن منزئلینه کیمین: با دروغگو تا دم منزل او برو.

(دروغگو قابل اعتماد نیست).

۴۶- یالانچی آدام آلا گونده آق داغدان قار خبری وئریر: آدم دروغگو در روز آفتابی از بارش

برف به کوهستان خبر می‌دهد.

۴۷- یالانچی پهلوان^۳: پهلوان دروغین.

۱- چئلیر = نم نم می‌بارد.

۲- سپلشت = پیش‌آمدهای بد و بلاهای غیرمنتظره

۳- بند بازان، یک بند باز کنایی هم داشتند که او را یالانچی پهلوان می‌گفتند. و او همان اعمال روی طناب را بر زمین انجام می‌داد.

(اگر کسی تظاهر به قدرت زیاد کند می گویند).

۴۸- یالانچی طمعکاری آلدلایئر: دروغگو شخص طمعکار را فریب می دهد.

۴۹- یالواریئم سرمه آلدیئم، آغلادیئم اودا گئندی: با التماس سرمه تهیه کردم، گریه کردم آنهم پاک شد.

۵۰- یامان آتئین وار سات قوتول: اگر اسب چموشی داری بفروش و خود را خلاص کن.

۵۱- یامان آدام آج اوتوسا دینج اتوماز: آدم بد اگر گرسنه هم بنشیند آرام نمی نشیند.

۵۲- یامان آدام یاخچی اولسون پیس گون تنز گئندر: کاش انسان بد خوی خود را تغییر دهد وگرنه روزهای بد زود به پایان می رسند.

۵۳- یامان اولماسا یاخچئنئین قدری بیلینمز: اگر آدم بد وجود نداشته باشد قدر انسان خوب شناخته نمی شود.

۵۴- یامان گوزه یارا چئخسیئن: کاش در چشم بد زخمی ایجاد شود.

بر چشم بد لعنت / (امثال و حکم)

۵۵- یامان یئینچی اولسون دئینچی اولماسین: آدم ناخلف پرخور باشد بهتر است از اینکه پرحرف باشد.

۵۶- یا منه ده یادیهرم، وئرمه سن رسوا ائلرم: یا به من هم بده یا می گویم و رسوایت می کنم.
(از آنچه که از راه نامشروع به دست آوردی مرا هم نصیبی ده).

۵۷- یانان چیئراغ قاب آلتئندا قالماز: چراغی که روشن است زیر ظرف باقی نمی ماند.
ماه در پس ابر نمی ماند. / (امثال و حکم)

چراغی را که ایزد برافروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

۵۸- یاندی سنین چراغین، کئجدی منیم چیراغیم^۱: چراغ تو روشن شد و چراغ من خاموش

۵۹- یانسین چیراغی گل سین ایشیقی: چراغش روشن باشد و نورش به ما برسد.

۱- داستان مردی که اسب بیمار داشت و نیمه شب نمی گذاشت وی بخوابد و چراغش همه شب روشن بود و او موقع فروش به خریدار گفت: یاندی....

برای خویشان نا مهربان گویند.

۶۰- عیانی بئله اولوپ چومچه قازاننان اسیتئدی: ملاقه از دیگ داغتر شده است.

کاسه داغتر از آش □ کاتولیک‌تر از پاپ / (امثال و حکم)

۶۱- یایدا یاتیئپ قیشدا او یانیئپ: در فصل تابستان خوابیده در فصل زمستان بیدار شده.

آنوقت که جیک مستونت بود؟ فکر زمستونت بود؟ / (امثال و حکم)

۶۲- یای گونونده یارئئمئیان پاییز گونونده نه جور یارییه جاق: کسی که از تابستان خود

بهره‌ای نبرد و خوشبخت نشود. چگونه از پاییز بهره‌مند شده و خوشبخت خواهد شد. هر آنکه در جوانی کامی نیافته در پیری چه کام خواهد یافت.

۶۳- یای گونونون یئغنتیئسی قیش گونونون آش دادیسی: ذخیره‌های تابستانی چاشنی آش

زمستان است.

(پس انداز امروز مایه‌ی آسایش فرداست).

مور گرد آورد به تابستان تا فراغت بود زمستانش

۶۴- یایی اکینجی قیشی دیلنچی: با اینکه در تابستان می‌کارد اما در زمستان همچنان فقیر است

۶۵- یئنگه‌سی بایرام خاتون اولانیئن الی گول حنا اولار: کسیکه ینگه‌اش بایرام خاتوان باشد

گل و حنا به دستش می‌گذارند.

آنکه دوست و یاور ارجمند دارد عزیزش می‌دارد

۶۶- یئل گتیئرنی یئل آپارار^۱: باد آورده را باد می‌برد.

هر چه به یللی آمد به تللی می‌رود. / (ده هزار مثل فارسی)

(هر چه آسان آید آسان رود).

۶۷- یئتنه یئتیئریر یئمئینه داش آتیر: به هر کس که می‌تواند آسیب می‌رساند و به هر کس که

نمی‌تواند از دور سنگ می‌اندازد.

۶۸- یئتیم دئر یلر یامانلیق قالار عممئیه: یتیم بزرگ می‌شود بدنامی برای عمه می‌ماند.

برای اینکه محبتی به برادر زاده‌ی خود نکرد.

زمستان می‌گذرد رو سیاهی برای زغال می‌ماند.

۶۹- یئتیم قیئزان قئسنل یات، سه‌نه نه یاراشیئپ اوزانماق: دختری یتیم هستی، خود را جمع

و جور کن و بخواب چه مناسبتی برای تو دارد که دراز بکشی.

چو دخلت نیست، خرج آهسته‌تر کن / (سعدی) □ به اندازه‌ی بود باید نمود

۷۰- یئتیم قیئزین حناسی کیمین: مثل حنای دختر یتیم است.

این سفره یا این متاع رنگ و بویی ندارد

۷۱- یئتیم قوزودان قوچ اولماز: از بره‌ی یتیم قوچ پرورش نمی‌یابد.

۷۲- یئتیم قیئز یاریسا قاریماز، قاریئسا یاریئماز: دختر یتیم اگر خوشبخت شود پیر نمی‌شود

اگر پیر شود خوشبخت نمی‌شود.

۷۳- یئتیمه وای وای دیین چوخ اولار چوره‌ک وئرن آز اولار: برای یتیم خیلی‌ها دلسوزی

می‌کنند اما نان‌آور یتیم کم می‌شود.

۷۴- یئتیمی نمیه ایستلر اوتا-سوا: یتیم را برای چه کاری می‌خواهند. برای آب و آتش.

(افراد بیچاره را برای بهره‌کشی و انجام کارهای سخت می‌خواهند).

خران را کسی در عروسی نخواند / مگر وقت آن کآب و هیزم نماند. □ خر را که به عروسی می‌برند

برای خوشی نیست برای آبکشی است. / (ده هزار مثل فارسی).

خاله را می‌خواهند برای درز و دوز. اگر نه چه خاله چه یوز. / (ده هزار مثل فارسی)

۷۵- یئخئلان اوستونه یخیئلمازلار: برسر افتاده نمی‌افتند.

مردی نباشد بر افتادگان چیرگی جستن

بر مظلوم نباید ظلم کرد.

۷۶- نجیب یاتاننان اوزون یئرتان بیردی؟: آیا شخص نجیب با کسیکه خود را برای هر مسأله

تکه‌پاره می‌کند برابر است.

۷۷- یئددی آیلئیق: هفت ماهه.

(به شخص عجلول گفته می‌شود).

۷۸- یئددی اویلی قونشونی کوچورتدی: هفت خانوار همسایه را آلاخون والاخون کرد.

(سر و صدایش بقدری زیاد بود که همه کوچ کردند).

۷۹- یئددی دؤلتدن آزادتدی: از هفت دولت آزاد است.

به هیچ قید و بند اجتماعی مقید نیست.

۸۰- یئددی شاهی یوخودا گؤروپ: خواب هفت شاهی را دیده.

(برای ثروتی واهی نقشه کشیده است).

۸۱- یئددی قبرستاندا بیر اولوسی یوخدی: در هفت قبرستان یک مرده ندارد.

در هفت آسمان یک ستاره ندارد. / (امثال و حکم) و نیز برای کسی گویند که اصل و نسبش شناخته

نباشد

۸۲- یئدیئقین ائیشدیقین نوش جانین باشئنان گئچدئقین تعریف ایله: آنچه را که

خوردی و نوشیدی نوش جانت سرگذشت را بیان کن.

به مسافری که از گشت و گذار قابل تعریف بازگشته گویند

۸۳- یئددی کفن چوروپ: هفت کفن پوسانده. / (امثال و حکم)

(خیلی وقت پیش مرده)

۸۴- یئددیلر اوستونه تاپیپلار: فرزندی که پس از چندین کودک مرده سالم بماند یا پسری که پس

از چندین دختر به دنیا بیاید می‌گویند.....

۸۵- یئددی نفره شام اولسا، یئرمی یئدی نفرده اولار: اگر برای هفت نفر شام وجود داشته

باشد. برای بیست و هفت نفر هم وجود خواهد داشت.

تهیه امکانات پذیرایی از مهمانان در زنجان همیشه بیش از تعداد مدعوان است.

۸۶- یئر آلتیئندادا اولسا چئخارد گتی: اگر زیر زمین نیز باشد خارج کن و برای من بیاور.

۸۷- یئرآلمادا بوخار وار اوندایوخ: سیب‌زمینی غیرت دارد، او ندارد.

۸۸- یئر برک اولاندا اوکوز اوکوزدن گورر: وقتی زمین سفت باشد گاو، گاو دیگر را مقصر می‌داند.

- ۸۹- یئردار اولسا روزی بول اولار: وقتی جا تنگ باشد روزی زیادی شود.
- ۹۰- یئردن گویدن بلا یاغیر: از زمین و آسمان بلا می بارد.
- ۹۱- یئرده یئرییه بیلیمیر، گویده رُستم بازلیق ائلییر: روی زمین نمی تواند راه برود در هوا ادای رستم را درمی آورد.
- ۹۲- یئرین خور گوروپ: جا خوش کرده است.
- ۹۳- یئریارئلپ گوی یارئلپ بو چئخیئپ: زمین و آسمان شکافته و او بیرون آمده است. (خود را بیهوده عزیز می شمارد).
- ۹۴- یئری بوشدی بوش اولماسیئن: جایش خالی است خالی نباشد. پس از رفتن یکی از اهل خانه به مسافرت گویند
- ۹۵- یئری قویوپ دامنان گلیر: زمین را رها کرده از پشت بام می آید. در را گذاشته از پنجره وارد می شود.
- ۹۶- یئریم یئرده یاندی گویوم گویده: زمینم در زمین سوخت و آسمانم در آسمان. (بشدت ناراحت شدم. سراپایم و تمام وجودم به آتش کشیده شد).
- ۹۷- یئری مه میش یوگورور: قبل از اینکه راه بیفتد حمله می کند.
- ۹۸- یئرینن آت اوزونه قمچی یئتیرمز: اسبی که راه می رود شلاق نمی خورد. اسب نجیب و رهوار تازیانه نمی بیند.
- (شخص کوشا و یا شخصی که وظیفه خود را بداند برای خود دردسر پدید نمی آورد).
- ۹۹- یئرینن انششگه تپیک وور مازلار: به خری که راه می رود لگد نمی زنند.
- ۱۰۰- یئریننن یئر کیئراییه سی ایستیر: از زمینی که در آن نشسته کرایه می خواهد. (پرمدها و از خود راضی است).
- ۱۰۱- یئسه مالیئم، یئمسه جانیئم: اگر بخورد نوش جاننش باد اگر هم نخورد باز هم برای من عزیز است.
- ۱۰۲- یئککه باشین یئککه بلاسی وار: سربزرگ بلای بزرگ نیز دارد.

(خطرهای بزرگ برای مردان بزرگتر پیش آید)

هر که بامش بیش برفش بیشتر / (امثال و حکم)

۱۰۳- یئککه گوزون ایشیقی اولماز: چشم درشت روشنایی ندارد.

۱۰۴- یئگینن گوزون قوردی اولسون: بخور تا چشم دلت سیر شود.

۱۰۵- یئل گلدی کورامیلچه‌گه فاتحه: وقتی باد آمد فاتحه پشه خوانده می‌شود.

۱۰۶- یئل وورور یملیکر اوینور: باد می‌ورزد سنگها می‌رقصند.

یملیک: شینگ نوعی گیاه خوردنی که در بهار روید.

(اوضاع آشفته است). با یک خبر خوش مردم دل خوش کرده‌اند.

۱۰۷- یئماقا شریک ایشله‌ماقادا شریک: در خوردن شریک شدی در کار کردن نیز شریک باش.

در راحت وزحمت باید همگام باشی .

۱۰۸- یئماقی قوردونان، ایشماقی ائششگینن: در هنگام خوردن با گرگ و به هنگام نوشیدن با خر

است.

با هر کس سازگاری دارد.

۱۰۹- یئماقینان دوست اولان همیشه کوسولی اولار: آنکه به خاطر شکم (پول) با تو دوست

باشد همیشه قهر خواهد بود.

۱۱۰- یئماقینان دویمامئشان یالاماقینان دویاجییان؟: با خوردن سیر نشدی با لیسیدن سیر

خواهی شد؟

سوراخ کن بینداز گردنت. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۱۱- یئمه‌ساق بس دی: اگر نخوریم کافی است.

(به طنز گویند)

۱۱۲- یئمه‌کدن ساری اومود: امید برای خوردن به از خوردن .

۱۱۳- یئمه‌میش اویون چوره‌گئدی: نان خانه‌ای است که چیزی در آن نخورده‌ای .

(برخی معتقدند اگر برای اولین بار در خانه‌ای چیزی بخوری هر نیتی که داری برآورده می‌شود).

۱۱۴- یئمه میئشیق اومموزده، گورמושوق قونشوموزدا: در خانه خود نخوردیم در خانه همسایه که دیدیم.

نخوردیم نان گندم دیدیم دست مردم. / (امثال و حکم)

۱۱۵- یئمه میشن غاز اتین نه بیلیرسن لذه تین: وقتی گوشت غاز نخورده ای لذت آنرا از کجا می خواهی بدانی؟

حلوای تن ترانی تا نخوری ندانی. / (امثال و حکم)

۱۱۶- یئیئرم، ایچیرم اویناش یادئمنان چئخمیر: می خورم و می نوشم معشوق فراموشم نمی شود.

۱۱۷- یئیئن بالالارئم عمیز او یودی: بخورید بچه ها خانه ی عمویان است.

۱۱۸- یئیین قوناقلار، قویمویون اوزوموزونکولر: بخورید مهمانها، نگذارید خودی ها.

۱۱۹- یوخاری باشدا آسقیرسان آشاقی باشدا دئییلر عافیت اولسون^۱: اگر در اول بازار عطسه کنی در آخر بازار گویند عافیت باشد.
(همه از کار هم خبر دارند).

۱۲۰- یوخاری بیغدی آشاقی سققل: بالا سبیل است و پایین ریش.

به هیچ کدام نازک تر از گل نمی توان گفت چون هر کدام به نوعی با من وابستگی دارند.

۱۲۱- یوخارئدا یئر یوخدی آشاقیئدا اوتومور: بالا بالاها جا نیست، پایین پایین ها راهش نیست.
در صدد مجلس جایی ندارد پایین مجلس حاضر به نشستن نیست / (ده هزار مثل فارسی)

۱۲۲- یوخدویا سوز یوخدی: برای «ندارم» حرفی نیست. نظیر: اَلْمُقْلِسُ فِی اَمَانِ اللّٰهِ.

۱۲۳- یوخلوقون اوزو قره اولسون: روی فقر سیاه باد.

۱۲۴- یوخلوقی یوخ اولسون: فقر نابود بادا.

۱۲۵- یوخون قونشی اوزاق قوؤمنان یاخچیئدی: همسایه نزدیک از خویشاوند دور بهتر است.

۱- اشاقی باش و یوخاری باش مأخذ از زندگی دو تیره از ترکها است در دو سوی رودخانه اترک یا کرکان به هیچ یک بی احترامی شایسته نیست.

(همسایه از خویشاوند بهتر است).

۱۲۶- یوخون لوقی گۆره بیلیمیر اوزاقلیققا دوزه بیلیمیر: نزدیکی را نمی بیند، طاقت دوری هم ندارد.

قدر همنشیننی و همدمی را نمی داند به هنگام دوری هم صبر و قرار ندارد.

۱۲۷- یوخی گورماق: خواب دیدن.

(نقشه ای برای کسی طرح کردن) فکر و اندیشه ی تازه ای در سر داشتن، توطئه ی دیگری برانگیختن

۱۲۸- یورقون ائششگ بیر هوشا معطلده: خر خسته معطل یک هش است.

خر و امانده معطل یک خس است. / (ده هزار مثل فارسی)

فرد خسته و درمانده را یک تذکر کافی است و فوری از کار می کشد.

۱۲۹- یورولدون کاروانا چئخدئن چوبانا: برای کاروان خسته بودی به چوپانی رقتی.

از چاله درآمده به چاه افتاده. / (امثال و حکم)

از همراهی کاروان باز ماندی به ناچار باید به چوپانی روی

۱۳۰- یوز ایلدی جهنمه کوتوک آتئریق: صد سال است که به جهنم هیزم می اندازیم.

(تجربه زیادی داریم). نظیر:

چل سال بیش رفت که من لاف می زنم از چاکران پیر مغان کمترین منم. (حافظ)

۱۳۱- یوز ایلدی دیئلنه نیر هله ده بیلیمیر جمعه آخشامی نه وقتدی: صد سال است که گدایی

می کند هنوز نمی داند که شب جمعه چه وقت است.

راه رفته را نمی شناسد - کاری را صد بار انجام داده باز هم بلد نیست.

۱۳۲- یوزدنه پیچاق دوزلدیر بیرینین دسته سی یوخی: صد چاقو می سازد یکی دسته ندارد.

صد کوزه بسازد یکیش دسته ندارد. □ صد پیک دوانید و یکی باز نیامد □ هزار قبا بدوزد یکی

آستین ندارد. □ هزار کیسه بدوزد یکیش ته ندارد. □ صد تا پسر بزایی یکیش آقارضا نمی شود. □ بلبل

هفت بچه می گذارد، یکیش بلبل می شود. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۳۳- یوز رحمت حمام سوونا: هزار رحمت به آب خزینه ی حمام.

(عجب چای کم رنگ یا سوپ رقیق و بی مزه ای است).

۱۳۴- یوز گرم دیلی قویوپ بیرباتمان باشیئنان دانئشیر: زبان صد گرمی را رها کرده با سر

یک منی صحبت می کند.

۱۳۵- یوز یولداش آزدی بیر دشمن چوخ: صد دوست کم است و یک دشمن بسیار.

۱۳۶- یوقون آریخلئیانا آریق اولر: تا چاق لاغر شود، لاغر می میرد.

تا ثروتمند به فقر افتد فقیر ناتوان از پا در آمده

۱۳۷- یوسقول یاق یاندئرار دولتدینین حسابین ائلر: فقیر روغن چراغ مصرف می کند. دخل و

خرج ثروتمند را بررسی می کند.

۱۳۸- یوسقولون اؤلوسی (اؤلومی) بیلینمز دولتلینین فسقی: از مرگ فقیر و فسق ثروتمند

کسی با خبر نمی شود. / (امثال و حکم)

۱۳۹- یوسقولون اویونه گون دوشوب: به خانه شخص فقیر آفتاب تابیده است.

شانس آورده □ دری به تخته خورده / (امثال و حکم)

۱۴۰- یوسقولون بیر شایه سی اولسا گئدر ده وه قیمت ائلر: اگر آدم فقیر یک شاهی پول داشته

باشد.

قیمت شتر را جویا می شود. با کوچکترین موفقیتی سران پا نمی شناسد.

۱۴۱- یوکون نمه دی مایانا؟ سن اویانا من بویانا: کار و بارت بی ارزش است تو براه خود من به

راه خود.

۱۴۲- یوکی بیئله چات اویه یئتیشه سن: بار را طوری بزن که به خانه برسی.

لقمه را به اندازه ی دهانت بردار. / (امثال و حکم)

۱۴۳- یوک یئخللیپ، قاطر قالئیپ آلتیئندا: بار افتاده و قاطر مانده زیرش.

(در لابلای گرفتاریها گیر کرده).

۱۴۴- یولا نردبان قویاق: نردبان به راه بگذاریم.

به هنگام همراهی در مسافرت گویند.

(سر خود را گرم کنیم تا گذشت زمان را احساس نکنیم سر صحبت را باز نکنیم).

۱۴۵- یولچی سنه دیدی خانم، سن نئییه ایناندین: گدا به تو گفت خانم، تو چرا باور کردی.

به تعریف و مدح دیگران و طمعکاران فریفته مشو.

۱۴۶- یولدان چنخما یول یاخچندی ائلدن چنخما ائل یاخچندی: از راه به در مرو راه بهتر است

از ایل جدا مشو زیرا ایل بهتر است.

۱۴۷- یول کیمیندی گنده‌نین آت کیمیندی مینه‌نین: راه مال چه کسی است؟ مال رونده‌ی آن

اسب مال چه کسی است؟ مال کسی است که سوارش می‌شود.

۱۴۸- یول سوزی تاپشیر یولا یول اوزی یوراقان‌دی: گمراه را به راه بسیار راه او را راهنمایی

می‌کند (راه او را خسته می‌کند).

۱۴۹- یولوزی یوخون ائلییئن: راهتان را نزدیک کنید.

(اینجا هم خانه‌ی شماست بفرمایید راهتان را نزدیک کنید).

۱۵۰- یول نه‌قدر اوزاق اولسا بیراهه‌دن یاخچندی: راه هر قدر دور باشد از بیراهه بهتر است.

۱۵۱- یول یئرئیه‌نین ایاقئننا داش دئیر: به پای کسی سنگ می‌خورد که راه برود.

(موانع و مشکلاتی در راه رسیدن به هدف وجود دارد) نظیر:

ز مشکلات طریقت عنان متاب ای دل که مرد راه نیندیشد از نشیب و فراز

(سعدی)

۱۵۲- یولی قویوپ یولاقدان^۱ گندیر: راه را رها کرده از بیراهه می‌رود.

۱۵۳- یومورتادان چنخمامیش گورنمه ادعا ائلییر: هنوز از تخم در نیامده چه ادعایی دارد.

هنوز ترازوداری یاد نگرفته مچک می‌زند. □ هنوز از تخم در نیامده قدقد می‌کند. □ هنوز سوار نشده

قیقاج می‌رود. / (ده هزار مثل فارسی)

۱۵۴- یومورتدالامیر، فالاسئندا یئیئر: تخم نمی‌کند که هیچ، فاله‌اش را هم می‌خورد.

(فاله، فال یا فالای یعنی تخم مرغی که زیر مرغ می‌گذارند تا تخم بگذارد.)

۱۵۵- یویولمامیش قاشیق کیمین اوزون آرنیاقاتما: مثل قاشق نشسته خود را در هر کاری

داخل نکن.

نخود هر آشی نباش.

ضرب‌المثل‌های ترکی در اشعار حکیم هیدجی

پس از تنظیم و ترتیب این مجموعه به خاطر آمد دیوان گرانقدر حکیم فرزانه و شاعر دلسوخته هیدج در عین حال که گنجینه ایست از دانش و ادب و فلسفه و عرفان و صنایع لفظی و معنوی خمخانه‌ای است نشأه انگیز از ابیات مفرّح جان و نکته‌های بهجت آور از اصطلاحات و طرفه‌هایی از زبان و بیان مردم این سامان و دریغمان آمد که در پایان این مجموعه از روح بلند و فیاض آن حکیم سخنور مدد نجویم و گل‌های معطر ابیاتش را پیرایه‌ی این تألیف نکنیم.

تورّقی نه چندان دقیق مشخص گردانید دیوان اشعار حکیم هیدجی چه در اشعار فارسی و چه در غزلیات و ترجیع بند و مثنوی‌های ترکی، آن چنان با امثال و حکم، و پند و ارشاد، ترغیب و تحذیر، زینت و جلوه یافته که یک خوشه‌چینی اندک می‌تواند گلزاری جانفزا و بوستانی فرحبخش برای شیفتگان زبان رایج‌مان فراهم آورد و مرجعی مستند و مأخذی ارزشمند فرا راه محققان و پویندگان طریق فرهنگ عامه‌ی دیارمان باشد و ما را همین کرامت اقوال و اشعار و افکار وی تا آنجا یاری می‌کرد که قریب صد و بیست مورد از اشعار ترکی آن عالم فاضل و ادیب را که شامل ضرب‌المثل‌های شیرین و عبرت‌آموز این سامان است، استخراج و تقدیم خوانندگان نکته‌سنج بنمائیم.

۱- پالاس اولماق: در موردی گویند که کسی را همه وقت در آنجا توان یافت.

کسی برای حاجتی یا نیتی خانه، دکان، محفل کسی را جایگاه خود سازد

سنة یالواروبدور، ایدوب التماس

قاپوندا الوبدور همیشه پلاس

۲- بورک پِره ویرماق: کلاه بر زمین زدن

علامت خشم یا بی‌تابی باشد

ایدم شکوه، گوردم، اگر هر کیمی یری وار اگر من وروم بُرکمی

۳- دِلْدَن توك بتورماق: موی از زبان در آمدن

اصرار و الحاح بسیار کردن، بسیار تمنا کردن

او قدر آغلادوم، ایلدیم التماس دلیم توك بتردی گوزوم اولدی کاس

۴- پای ورماق: از خوراک یا ولیمه یا سایر امکانات سهمی کم یا بیش به دیگری بخشیدن و این

رسم در رنجان غیر از هدیه دادن است.

الا ای، یتن دردینه هر کسون گدا سسلنور پایلن کس سه سون

۵- کافر قوناق: مهمان را گرامی بدارید اگر چه کافر باشد. حدیث

ویروب جد پاکون خبر بو سیاق محبت ایدون، کافر اولسا قوناق

۶- یریان گیتماق: کنایه از کمانه کردن تیر

در هنگامی گفته می‌شود که کسی برای رسیدن به هدفی تلاش کند ولی نتیجه آن چیز دیگری باشد

گاهی هم ضرب‌المثل به صورت دیگر و تقریباً در همان زمینه گفته می‌شود.

اوخوم داشا دیدی: تیرم به سنگ خورد

اوخ آتدم نشانه دگه گیتدی یان گل اکدیم یرینه گوگردی تکان

۷- ساتاشماق: شوخی کردن، سربه سر کسی گذاشتن

پیمبرلره آند ویرم سنی ساتاشما منه گورمیش توپ منی

۸- کیچیکدن خطا بویوکدن عطا: خطا از کمتران عطا از مهتران

بو ترکه مثلدر دیرلر خطا کیچیکدن کم اولماز بویوکدن عطا

۹- عیبیه کور اولماق گویند اوز عیین کور اول

یعنی گناه و تصور خود را به گردن بگیر و بیشتر مسأله را شرح و بسط مده

با خوب عیبیه اولکلن لال کور گوزون دو تمایا گوزله، کبر و غرور

۱۰- سوزی شکرینن کسماق: رشته کلام کسی را با ادب قطع کردن

گوئیم سۇزون شَكْرَن كَسِيرَم

۱۱- قارانتقولوق گيجه اُدون يَغما: شب تاریک و جمع کردن هیزم

دانش قویما اندازه دن سوز گچه اودون یغما هرگز قرانقو گجه

در گویش زنگانیان مثل مشابهی داریم قارانتقولوقا داش آتما

۱۲- اُوکه دوشماق: فضولی کردن - خود نمایی قبل از جواب مخاطب جواب دادن

اُوکه دوشمن سن قوی او ورسون جواب اگر بیر کسه تیلدی سایل خطاب

۱۳- هر سوزون بیر یری وار: هر سخن جایی و هر نکته مقامی دارد

اوزیندن بیویکلن دانشما ایری یرین گوزله، وار، هر سوزون بیر یری

۱۴-

سـو چـوقـوری تـاپـار دینـگه یر قـوری قـالار

مَتلدورکه سو آختارورچو قوری قالور دینگه یرلر همیشه قوری

در فضیلت و مذمت تواضع و تکبر گویند.

شخص فروتن همواره مورد محبت و لطف است و فرد متکبر از هر چه توجه و عنایتی محروم

۱۵- یوقون چینار بار ورمز:

اوجادور یوقون بار ورمز چینار سن اول موکیمی خوار ویر خلقه بار

چنار با آن بلندی و تنومندی بار ندارد، تاک نحیف برای مردم انگور شیرین می‌دهد

آدمی که اثر و سودی برای جامعه ندارد چون چنار بلند و تنومند است و انسان بی مدعا چون تاک

است که با همه افتادگی کام خلاق را شیرین می‌کند.

۱۶- تکبر سَنه مَنه یاراشماز:

بزرگی صلابت و ویژه ذات خداوندی است و خود ستایی برای انسان زشت است.

یاراشماز تَکْبر سَنولَه مَنه بو دوندور تیکوب الله اوز اگینه

۱۷- گنگ گيجی دانلار:

نظیر: کُور کُورا دبیر جرت کوزن

- مذمت ایدر اوزگيه هيدجي
ايشه سيز باخون گنگ دانلار گيجي
- ۱۸- لای لای بیلیرن نیه یاتمران:
دین یوخ بیلیرسن بيله لای لای
نه دن اوز یوخون گلیمیر ای یاوه لای
در جایی گویند کسی دیگران را ترغیب کند به عملی و خود عمل ننماید
- ۱۹- کچل طبابت ایدر: نظیر: کل اگر طبیب بودی سر خود دوا نمودی
ایدر ادعای طبابت کچل
نه پیسدور که عالم اولای بی عمل
- ۲۰- کیشی وارنان قیماز:
قیماق: روا داشتن، بخشیدن قیماماق: خست. چشم تنگی، دریغ نکردن
اونونچون پیشیردی اریشته آشی
مثلدور قینماز وارندان کیشی
- ۲۱- قودوز اولماق: وحشی شدن - هار شدن
مثل دیگری داریم قودوز قوردون عمری ایکی کون اولار
لوینه دیدی تولکيه میل ایدوز
بو حالی گوروب تلکی اولدی قودوز
- ۲۲- هر نه ایدن یولداشان گلر اوز باشان:
بوتر که مثلدور گلور باشینه
هر اول کس ایدر هر نه یولداشینه
نظیر: هر چه کنی به خود کنی گر همه نیک و بد کنی
مثل دیگری داریم: هر نه توکسن آشان او گلر قاشیقان
- ۲۳- آل آله سور و تماق: تأمل کردن، وقت تلف کردن بهانه جستن برای انجام ندادن کاری
مُرخص اولوپ من گیدوم منزله
سحر تز گلون سور و تمیون آل آله
- ۲۴- جناق شکستن جناق چکماق: شرط بستن
دیدي نچه گون بوندان اوگ گلدی زاغ
بیزیم منزله بیز چکشیدیق جناق
- ۲۵- قادان اوزگه لر جاننه: درد و بلایت به جان دیگران
دیدي ای قادان اوزگه لر جانینه
بو آش اولمادی هیچ گوارا منه
- ۲۶- گچ پیشمه سه داش اولماز:

داش ایستر گچ اولسون گرگ دور پیشه گجی دوگمه سن بیلمه گلسون ایشه
در تربیت فرزند گویند اگر فرزند کتک نخورد ادب نمی‌شود
چنانکه در بیت دیگر گوید

بالام بوغدا ایستر که اولسون چورک دگرماندا اؤل دگلسون گرک
۲۷- خام نخود آشدا ییلمز: نخود خام در آش خورده نشود

اگر آش ایچینه نخود قالدی خام ییلمز قالور ضایع و ناتمام
نظیر: بسیار سفر باید تا پخته شود خامی
آدم خام به درد هیچ کاری نمی‌خورد

۲۸- آتاسینا عاق اولان چورک تاپماز: عاق والدین به نوایی نمی‌رسد
آتاسینا عاق اولانای بالام چورک تاپماز آتایه قوللوق ائيله گر اوتا یوخوندی تاب

۲۹- قصاب کوک قویونی کسر: قصاب گوسفند چاق و فربه را ذبح می‌کند
مراد این است که شخص فروتن و متواضع از بلا مصون است و سرکشان و مغروران بیشتر
گرفتار خشم و کینه‌اند.

توزوم نظرده همیشه اوزون آروق ساخلا نچون که کوک قویونون باشینی کسر قصاب
۳۰- آلاله روزی رساندی روزی آلاله آلینده: خداوند روزی رسان است

خدا مقدر ائدوب روزی نی سنه یتیشور ندور بو حرص سالورسان یرره، گووه قلاب
۳۱- آجون ایمانی اولماز: آدم گرسنه دین و ایمان ندارد

آس جان قولاتینا بوسوزی تنبل اولما دور گت ایشه تاپ چورک، یوخی ایمان خدایه آج
۳۲- احتیاج شیر ی تولکیه دوندورور:

آنکه شیران را کند روبه مزاج احتیاج است احتیاج است احتیاج
گل همت ایله حاجتوی کس بوخلقدن مشهور دور که شیر ی ائدر تولکی احتیاج

۳۳- حریص همیشه آجدور: طمعکار همواره گرسنه است و قناعت توانگر کند مرد را

محتاج دور حریص قناعت قیلان غنی گربوایلین ایاغی اونون وار باشندا تاج

۳۴- دنیا عروسنه بیل باغلاما: دل بر این دنیا میند

دنیا عروسنی، ارئنه گوردی هیدجی یوخدی وفاسی ایله مدی میل ازدواج
مجو درستی عهد از جهان بی بنیاد که این عجوزه عروس هزار داماد است
(حافظ)

۳۵- قادان آلماق: درد کسی را به جان خریدن

قادان منه گل اوتور دوروه گزیم، دولانیم نئجه گزر دولانور، دورمرکزہ پرگار
۳۶- هر گونون ساباسی وار: امروز را فردایی است
یوخ ائدن بیری نصیحت ایلسین اونا مذمت مگر ای منیم عزیزیم بوگونون صاباسی یوخدور؟
۳۷- جان دوداقا یتیشماق: جان به لب رسیدن

بو مهر و وفا سیز یتیریپ جانی دوداغه یاندی اوتونا جان نئجه پروانه چراغه

۳۸- هر قیشین یازی وار هر گئجه نین گونوزی: هر زمستان بهاری دارد هر شب فردایی

هر قیش دالیجا یاز گلور هر گئجه گونوز ایندی که گون باتوب قارالوقدی تلسمیوز

۳۹- دوز سوز آجی اولار: حرف راست تلخ است

منیم نصیحتیمه وئر قولاق، تولاما باش اگر مزاجوه حق سؤز آجی گلیر تابلاش

سخن حق مرا به گوش گیر اگر چه حرف حق تلخ است. بپذیر.

۴۰- یالان دانشان الاهیین دشمندی: دروغ گو دشمن خداست.

یالان دانشما یالانچی خدایه دشمندور یامانلیق ایتمه، یاماندور یامانلیقا پاداش

۴۱- بهشت آنالار ایاغیینن آلتین دادی: بهشت زیر پای مادران است.

آنان ایاغیینن آلتیندا دور بهشت اگر؟ وارون بهشته طمع قوی آنان ایاغینه باش

اگر باور داری که بهشت زیر پای مادران است سر در پای مادر انداز

۴۲- امانته خیانت ایلمه: در امانت خیانت زشت است.

بیم اماتته هرگز خیانت اتیمه اگر بیری سوزون سنه تاپشیردی سزین ایلمه فاش

۴۳- اورک یانماسا یاش گوزدن چیخماز:

تا دلی آتش نکیرد حرف جانسوزی نکوید حال ما خواهی اگر از گفته‌ی ما جستجو کن
بلی بیله توتاروق دو غرو دور بوسوز اما اورک که یانمادی گوزدن تۆکلمز یاش

۴۴- ایستی آشا سوقاتماق: آب سرد به آش داغ و جوشان ریختن

اخلال در کار کسی کردن، طرح و نقشه کار کسی را خراب کردن، معامله دو نفر را بهم زدن.
سن نوزگین سوزینه گپله شنده سوز قاتما قاتاندا سو دوشر اوت ئوسته قینماقدان آش
گپله شماق: گپ زدن

۴۵- یاش ادون هله هله یانماز: هیزم‌تر به آسانی آتش نمی‌گیرد.

منیم نصیحتم ایتمز اثر بودورجهتی که آز او دیله آلماز ادون کی اولدی یاش
پند واعظ غیر متعظ اثری ندارد

پند من هم اثری ندارد، زیرا سخنان من مستدل نیست و شنونده پند ناپذیر

۴۶- امک ورماق: نیکی کردن - احسان، بخشش

اوغلولم آتا اوشاقینا ویرسون امک گرگ هر سوز آتادیر اونا ویرماق قولاخ گرگ
اوج نصیحت: سه پند لازم

اوج زاد یتوپ خبر ده او نوتمابر اوج زادی یول گیتمه تک، غذا یئمه تک ایوده یاتماک
در خبر است سه چیز، را باید رعایت کرد، یعنی از این سه امر اجتناب کردن لازم است.

به تنهایی غذا خوردن به تنهایی به مسافرت رفتن و به تنهایی در خانه‌ای که کسی نباشد خفتن

۴۸- دنیا بَزک ایلور سنی آلادا عجوزه دهر برای فریب تو برخود پیرایه‌ها بسندد
دنیا به اویم ظاهرینه باخما بوقری آلاتماقاسنی ئوزونی ایلوپ بَزک

۴۹- اتک دو تماق: از دامن کسی آویختن، دست به دامن کسی شدن، التماس کردن

من باشم نه کول توکوم ای وای قالمشام بیچاره یالواروم کیمه، کیمدن دوتوم آتک

۵۰- قادایا قالخان اولماق: سپر هر بلا شدن

من اول بلایه دوزن، جان ئوزن، جفا چکنم همیشه دوست یولو ندا بلایه قالخانم

۵۱- قوللوق، چاکری، بندگی، خدمت کردن

ندن قاپوندامینم قوللوقوم قبول اولماز نه قدر گر چکرم جور گور مرم احسان

۵۲- دیوان ایله ماق، دادرسی، عدالت گستری

کیمه شکایت ایدوم کیمسه یوخ یتن داده کیمه النیدن ایدوم داد یوخ ایدن دیوان

۵۳- ایلین یا خشی لیقی باهاردان بلنور

ظاهرا یدر نمه نمه نی کوزه اوز سوون بللی اولور نمه، نمدن، ایل باهاردان

از کوزه برون همان تراود که در اوست - سالی که نکوست از بهارش پیداست

۵۴- او حلقه بو بویون: حلقه به گوش شدن - غلام و بنده شدن - اطاعت محض

گر قوللوقا قبول ائدن اول حلقه بو قلاق ور ایله سن اسیر او زنجیر، بو بویون

۵۵- مله ماق: زاری کردن - بیع بع بره و میش در هنگام شیردهی گوسفند معمول است

بیر گوزلری آلا، بالاجیران ایچون گوگل ناله چئکر نجه بالاسی چین مکر قویون

۵۶- دگر مانا گئدن اوزی اونلی اولار: آنکه آسیاب می‌رود سر و تنش گرد آلود است

هر کس به کارهای مشکل اقدام کند تبعات آن را پیش چشم دارد.

نظیر: آنکه خر بوزه می‌خورد باید پای لرزش بنشیند

جهان مثله دگیرمان فلک اونون داشی آدام که گیردی دگیرمانه توز قونار ئوزینه

۵۷- هر نه ائله سن ئوزن ائلرسن: آنچه کنی به خود کنی

بیم ستم ائیلهمه خلقه رحم قیل ئوزوه او، کس که ظلم ائلسه ئوزگیه، ائدر اوزونه

۵۸- قارین قولی: شکم پرست بنده‌ی شکم

قارین قولی ایله مز بنده لیق خداونده اولور ئوکوز کیمی فضل و کمالدن عاری

۵۹- قضایه رضا ورماق: به تقدیر تسلیم شدن

هر نجه، هر نه، مقدر ائدوب اولسون اولاجاق ور رضا حکم قضایه آچ ئوزوندن قیرشی

رضا به داده بده وز جبین گره بکشا که بر من و تو در اختیار نگشاده است

(حافظ)

۶۰- قوزویا یئم وئرمزله: بره را تا دندان نیاورده علوفه ندهند

چوخ تلاش ائتمه تَکَسَمه ایشه قوی وقتی گله یئم وئیرلمز قوزویا چیخماسا آغزوند ایشی

۶۱- قوزونی قوردا تاپیشیرما: بره را به کرک سپردن

در جائی گویند که شخص ناتوان و مظلوم را به آدم قلدز و ظالم بسپاریم

زاهد و ساده سالوسه وصیت ائله ماق اونا بنزر که آدام تاپشورا قوردا چپیشی

۶۲- کیفلی دوه یوک آلتیندا اوینار، قیزان دوه اوینار: شتر مست زیر بار به رقص در می‌آید

آدم بی‌خرد و سهل‌انگار در حال و هوای ناهنجار هم خم به ابرو نمی‌آورد.

هوشمی باشند آپار، حالیمی زولفون کیمی پوز دوه مست اولدی یوک آلتیندا گله اویناماقی

ولی غرض هیدجی اینچنین است: حال مرا چون زلفت پریشان کن که این حال نهایت شوریدگی من

است.

۶۳- آختاران تاپار: عاقبت جوینده یابنده بود

وار خبر ده که آدام بیر زادی اختاردی تاپار باقلادوم من بو امیده بلیمه قور شاقی

۶۴- دل باشابلا دی: زبان سرخ سر سبز می‌دهد بر باد

دلوی ساخلا سنی ویرمه آخر ئولومه ئولومه وردی بوسوزله نجه شیخ اشراقی

۶۵- آی ایشیقین گوندن آلور: ماه روشنی و فروغ خود را از خورشید می‌گیرد

هاردا ایدر درک گوگل سیز حواس آی ایشیقین گوندن ایدر اقتباس

منظور شاعر این است اگر دل عاشق حقیقت نباشد حواس ظاهری ادراک حقایق نمی‌کند.

۶۶- حلال و حرام قارشوپ: حلال و حرام به هم آمیخته است.

مشکل الوپ امر حلال و حرام ظاهر ایله حق یاتا قیل و قال

اشاره‌ای است به انتظار شیعیان به ظهور امام زمان «عج» و آشفتگی اخلاقی و دینی مردم در

نزدیکی زمان ظهور(ع)

۶۷- اون دورت گنجه لیق آی دور: در زیبایی و جمال چون ماه شب چهارده است

ئوز دیمه اون دورت گنجه لیق آی دور قاش چکوب بس دیرن یای دور

یای در ترکی هم به معنای کمان است، و هم به معنی تابستان، هیدجی یای را به معنی کمان در چند بیت به کار برده

۶۸- قیلیجین جوهری اولسا کسر: شمشیری که از فلز خوب سازند برندگی دارد

بلی اولور یای که چمنندن اسر هر قیلیجین جوهری اولسا کسر

درست در معنی مخالف این بیت ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

۶۹- قانیما تشنه دی: به خون نم تشنه است

اول که بزرک قیلدی منیم یانیمه یولّا دی اولمو شدی سو سوز قانیمه

۷۰- اتونان پامبوق: آتش و پنبه

چاره سی یوخ سیز قینامون پامبوقی اوت دوتا بسدور اونا اوز یانندیقی

مولانا در حکایت بازرگان و طوطی گوید:

زانکه تاریک است و هر سو پنبه زار در میان پنبه چون باشد شرار

غرض هیدجی نیز این امر است که اطفای آتش غرایز امری مشکل باشد.

طبع باروت دور منه گویچکلر، اوت اوت یتیشوب اوتلاتا جاقدرور باروت

۷۱- اولماز اولاکول تیکان:

حکیم هیدجی ترجیع بند لطیف، زیبا و شیوایی دارد در ۸ بند که بند ترجیع آن را خواندید به جرأت توان گفت که در زبان ترکی ترجیع بندی بدین سلاست و دلربایی مشاهده نشده یا من ندیده‌ام یا شاید ادیبان و صاحب‌نظران ادیب اجازه دهند که این بندهای نشأه آور را با ترجیع بند عاشقانه سعدی شیرین سخن و ترجیع بند عارفانه هاتف اصفهانی برابر نهم عجب‌ترین نکته در این ترجیع بند آن است که حکیم پس از عمری تفکر و تدبیر و مطالعه در این مخمصه فکری انسان جبر - اختیار تسلیم عقلی خود را به عامل جبر اعلام می‌نماید ولی نه در یک استدلال منطقی یا تئوری فلسفی و جگمی بلکه در ابیاتی عاشقانه و مصرع‌های ملتهب و بندهای شورانگیز و در هر بند ترجیعی سفارشی تعمق برانگیز: گرایسترن آغلا ایسترن گول .

- ۷۲- دنیا یالان دونیادی: دنیا وفا ندارد و ثروت جز فریب چیزی نیست
دنیاد گل ای عزیز بیر زاد دولت دگل ای فقیر بیر شیء
- ۷۳- آزا قانع اول: به کم بساز
تالی یوخون آلتیه دری سال ترمه یوخون آگینه چوخا گئی
- اگر قالی نداری زیر اندازت پوستین باشد و اگر ترمه نداری یک دلق مرقع کافی است.
۷۴- گوزومدن ایشیق چکلور: چشمانم کم سو گردیده
کم کم چکیلور ایشیق گوزومدن یوخسا توکنور چراغ یاقی
- ۷۵- ساقدان صولی تانیماق: دست راست را از دست چپ تشخیص دادن
درباره کسی گویند که خوب را از بد تمیز دهد
زاهد دانشاندا دانلامازدوم سول دان اگر آنلا سیدی ساقی
- ۷۶- قارقا ککلیگه گولور: روزگار کبک دری را مورد استهزای کلاغ کرده است
باری بو عجب دگل زمانه گر گولدوره ککلیگه کلاغی
- ۷۷- جان بورنا گلماق: جان به لب رسیدن از تاب و توان افتادن
جان بورنما گلدی پیر دیره ائتدم گنه عرض صبح چاقی
- ۷۸- باغی سولوب بوداغی سینوب: باغش خزان گشته و گلستانش ویران شده (شاخه‌هایش شکسته)
بیر قدر منه باخوب بویوردی ای باغی صولان سینان بو داغی
- ۷۹- آلاله روزی نی بوشلودی: خداوند روزی خلاق مقرر فرموده
روزی غمینی چیخار داورکدن قسمت ایلیوب خدا معاشی
- قسمت خود می‌خورند منعم و درویش روزی خود می‌برند پشه و عنقا
- ۸۰- ارخدن گیدن سو ارخه قیتمز: آب رفته به جوی باز نمی‌گردد
گئته قایدور گنه جوانلوق گر ارخه گله گنه گیچین سو
- هر وقت آب رفته به جوی باز گردد جوانی هم باز می‌گردد

در زوال جوانی و روزگار گذشته گویند

۸۱- قیرقی قویسا تیهو آسوده اوچار: اگر عقاب مجال دهد تیهو به آسودگی پرواز می‌کند

هیئات اگر قویاردی قرقی آسوده اوچوب قوناردی تیهو

زمانی گویند اگر فرد یا افرادی آسایش را از مردم سلب نماید یا کسی قصد انجام عملی خیر داشته باشد عاملی مانع آن گردد.

بیتی از شاعر به خاطر دارم.

بانگ مؤذن مرا کشد به جانب مسجد . ناله جانسون تار اگر گذارد

۸۲- بایقشون یئری ویرانه ده‌دی: آشیانه جغد ویرانه است

گوردی گلی بلبله وفاسیز ویرانه ده منزیل ایتدی بایقو

جغد بی وفایی گل را به بلبل مشاهده کرد، ویرانه را آشیانه خود ساخت

۸۳- قارقو گوزه باتماق: خار در چشم رفتن به هنگام نفرین گویند

اوزگه تانیماز منی اوزوم تک ای گوزلریمه باتدی قارقو

۸۴- گردکان گنبدده قالماز: ضرب‌المثل گردو و گنبد را در امر محال گویند

من یول تاپارام او بارگاه گر گنبدون اوسته دورسا گردو

ذات بد نیکو نگردد چونکه بنیادش بد است تربیت نا اهل را چون گردکان گنبد است

۸۵- هر نه اکسن او گووه ر: از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جوز جو

هر نه اکیب گرگ گوورسین اولماز که من اکدم اوزگه درسین

۸۶- پالاس هر قدر هونگ ییه محکم اولار: رنجا دردها انسان را پخته‌تر مقاوم‌تر می‌نماید

البته اولور پالاس محکم هر قدر ییه هونگ و قلچک

نظیر:

پیاداری و استقامت میخ سزد از عبرت بشر گردد

بر سرش هر چه بیشتر کوبند پیاداریش بیشتر گردد

۸۷- پامبوق هاجان اطلس اولار: با صبر هم پنبه قبای اطلس نخواهد شد

من تا هاچانا دؤزوم که بیرگون پامبوق اولاجاغ قباى اطلس

(حافظ)

۸۹- آل تریتماق: شتاب کردن، ال تریپت: عجله کن. فعل امر

ساقی نولور آزجا تریدن ال من گتملی‌یم ایاغه دور گل

۹۰- اوستونه داش قویما: بر مطلبی سرپوش نهادن - موضوعی را پنهان کردن

أوت یاندی قیزار تازان آش بسو مطلبون اوستونه قویوم داش

۹۱- توبه قاپوسو آچوخدی: خداوند توبه آدم را پذیرفت و شیطان را از درگاه خود راند

آدمه توبه نی قبول ایتدی قاپیدان قوودی یا نه شیطانی

۹۲- آلاله روزی رساندی: خداوند روزی رسان است

خداوند روزی را به شرط ایمان نمی‌دهد

ای کریمی که از خزانه غیب کبر و ترسا وظیفه خور داری

کافر و مؤمنه ورر روزی نوز نوزه سالدی کفر و ایمانی

۹۳- ئولوم دردینین درمانی اولماز: درد مرگ درمان ندارد

چون اجل آید طبیب ابله شود. ئولمین اللاه دی کل من علیها فان

نجه من ئولدوم نوزگه لر ده ئولر ئولومون دردی یوخدی درمانی

۹۴- بوردا چمچه آش توتماز: در اینجا کسی به کام نمی‌رسد

تاپمادوم من که کام مدرسه دن بو یخلمشدا چمچه دوتماز آش

نظیر: از قیل و قال مدرسه حالی دلم گرفت:

کارم ز دور چرخ به سامان نمی‌رسد خون شد دلم ز درد به درمان نمی‌رسد

(حافظ)

۹۵- کیم کریشنه اکیب دریب‌دور ماش؟ چه کسی جو کاشته گندم درویده؟

اَکِرَم مرجمک دوگو گو گره کیم کرشنه اکیب دریب‌دور ماش؟

۹۶- کَسْگین جوابی داش دور: کلوخ انداز را پاداش سنگ است

آتما قوم باشوا دِگر کَسْگ

۹۷- آلاله ایسته سه خشخاش دانه سی الوند داغی اُلا: اگر خدا خواهد کوه الوند دانه

خشخاش شود.

التفات و توجه اتسه دونر

کوه الونده دانه‌ی خشخاش

۹۸- مستجاب اولمیان دعا: دعای کسی به استجابت نمی‌رسد

بو نجه روزگار دور بیرنون

مستجاب اولموری مناجاتی

چه روزکاری است که دعای کسی مستجاب نمی‌شود

۹۹- آتدان آت اولار ایشکدن ایشک: اسب اسب می‌زاید و الاغ کره خر

نظیر: گرگ زاده گرگ شود

در قطعیت عامل وراثت و ژنهای خانوادگی در تولد فرزند گویند.

دیدیم ایشک اولور دوغا کوشک

دیدى اردک اگر چخاردسون غاز

۱۰۰- اوت قوری گونی یاندرار: آتش خار و خاشاک خشک را می‌سوزاند

منی هجرین اوتيله ياندرما

نجه اوت ياندرار قوری گونی

۱۰۱- بال ایستینی آری سانجار: آنکه غسل خواهد باید نیش زنبور را تحمل کند

انگبین ایستین گرگ ایتسون

اوزونه نوش، نیش زنبوری

۱۰۲- فقیرلیق یاخچی اولسیدی آلاله آدینی غنی قویمازدی: اگر فقر چیز خوبی بود نام خدا

غنی نبود.

یاخچی اولسیدی فقر بس تاری

نیه اوز آدینی قویوبدو غنی

۱۰۳- صبر و ظفر: صبر و ظفر هر دو دوستان قدیم‌اند، بر اثر صبر نوبت ظفر آید

یتمه دی کیمسه آرزویه مگر

صبرلن، صبر دور رفیق ظفر

۱۰۴- کیسه مون دیبی دلیندی: ته کیسه سوراخ گشتن. سرمایه از دست دادن

حیف اولا کیسمون دلیندی دیبی

فلکین کاش ئولیدی فرزندى

در مقام نفرین به روزگار بدگویند

۱۰۵- گچینی اوقشاسان قوردونان اللشور: بزی را اگر تشویق کنی به جنگ گرگ می‌رود

در اثر تشویق گویند.

ال چکن لطف ئوزیله بوینوز نا قوردونان قوچ تک اللشور تگه

۱۰۶- دوستون دوستیام دوشمنون دوشمنی: دوست دوست توهستم دشمن دشمن تو

اول کیمسه دوست دور سنه من دوستیم اونون دوشمندی، دوشمنم اونا آلاه دور گواه

۱۰۷- قوناقی خوار ایله ماق و گدانی قوماق: رسم روزگار نیست بی حرمتی به میهمان و در

شأن پادشاه نباشد سائل را جواب رد دادن

خوار ایلماق قوناقی دگِل رسم روزگار رد ایلماق گدانی دگِل شأن پادشاه

۱۰۸- نه دنیاسی وار نه عقباسی: نه دنیا دارد نه عاقبت، خَسَر الدنیا والاخره

نه ملک و مال، نه علم و عمل نه اهل و عیال

من اول کَسَم که نه دنیاسی وار نه عقباسی

۱۰۹- آلاه هر مخلوقون خاصیتینه گوره روزی وروب: خداوند مطابق نیاز جسمانی هر

جاندارى روزى معین کرده

قرقیه، ات قسمت ایلدی گچییه اوت کوشگه سوت پای قیلدی جوجیه داری

مُقَدْرِ که به گُل نکهت و به گِل جان دادی به هرکه هرچه سزا دید حکمتش آن دادی

۱۱۰- آلاه کور قوشون روزی سون لواسیندا ورَر: خداوند روزی گنجشک کور را در لانه

می‌رساند.

هاردا قویار آج عاجزی بو مثلدور کیم قَپُور کور قوشون لواسنی؟ تارى

-۱۱۱

ای کیم او خورسان بو نامه نی سویله یارب هیدجی زار و بینوا یه باغیشلا

ISBN 964-7441-88-6



قیمت: ۳۰۰۰ تومان

